

مقدمه تصحیح

~~~~~

تذهةالقلوب حمدالله مستوفی قزربنی که بسال ۷۴۰ هجری تألیف شده در شمار چند کتاب نادر گرانبایست ۴۰ دربارۀ جغرافیا بزبان سیرین فارسی تألیف شده و در میان آن چند کتاب انگشت شمار نیز مزیت جامعیت و تفصیل و بسط و شرح دارد . از این کتاب نفیس از همان زمان تألیف بسبب نیازمندی و اهمیت فراوان ، نسخه ها برداشته اند و بهمین دلیل با وجود گذشت زمان هنوز نسخه های خطی و نسبتاً کهن این کتاب بسیارست و از زمانی قریب یک قرن پس از تألیف تاکنون نسخ متعددی که از آن برداشته اند می شناسیم و برخی را در اختیار داریم . اما از همه این نسخ خطی بعزت فنی بودن مطلب و اشمال بر اسامی بسیارامکنه و بقاع و شهرها و دیهها استفادتی چنانکه باید بر نمی آید زیرا ایسواد و تصرفات کاتبان نسخ کتاب را بسی دگرگون ساخته و بکلی مسخ کرده است و بدینجهت باهمۀ فراوانی نسخه های خطی ، تمامی کتاب بیش از یکبار . آنهم در کشور هندوستان بسال ۱۳۱۱ هجری قمری چاپ نشده است و این چاپ سنگی نیز چنانکه خواهیم گفت از خطاها و لغوئهای نسخ خطی برکدار بیست و رویهمرفته نسخۀ قابل استفادتی بشمار نمی آید

مرحوم ر . لسترینج G Le Strnge خاورشناس نامی در سال ۱۹۱۵ میلادی بشرحی که در ترجمۀ مقدمۀ او خواهیم دید براساس نسخۀ چاپ بمبئی و چندین نسخۀ خطی باارز و چند نسخۀ خطی دیگر که در ارزش متوسط الحال بوده است متنی انتقادی تهیه و بنفقۀ اوفان کیم (شمارۀ ۲۳) چاپ کرده و متعاقب آن نیز متن مزبور را بانگلیسی ترجمه کرده و بطبع رسانیده است .

اما لسترانج همه کتاب نزهة القلوب را بچاپ نرسانده، بلکه کار وی منحصر بمقاله سوم کتاب یعنی قسمت جغرافیایی آنست. قسمت دیگری از این کتاب یعنی بخش مربوط به حیوان آن نیز بسال ۱۹۲۸ میلادی توسط آقای لیوت کلنل. ژ. استفانسون (Lieut Colonel. J. Stephenson) درلندن بچاپ رسیده است.

اینجانب در تهیه کتاب حاضر نسخه چاپ لسترانج را اساس کار قرار دادم و با چند نسخه خطی حدیدسنجیدم و اختلاف نسخ را در حاشیه قید کردم. در چاپ لسترانج برخلاف دیگر کتب چاپ اروپا اغلاط چاپی کم نبود و این را جز برکم بینی دیدگان روشن بین لسترانج که خود متذکر آن شده است نتوانستم بر چیز دیگری حمل کنم. اما در چاپ حاضر از ذکر آن اغلاط چاپی چشم پوشیدم تا نتیجه آن اطالة کلام نباشد.

در تصحیح عبارات کتاب چنانکه روش اینجانب در تصحیح متونست، ضبط اصح و کهن را متن قرار دادم و برای آنکه اختلاف نسخه حاضر با نسخه چاپ اروپا بکلی معلوم و متمایز باشد هر جا که عبارت متن حاضر جز از ضبط چاپ اروپاست در حاشیه متذکر شدم که ضبط آن چاپ چیست.

در تصحیح اسامی امکنه که بتصریح خود لسترانج در مقدمه، قریب یک سوم آن اسامی را تصحیح نکرده و بر او مجهول مانده است. خوشبختانه توانستم این تعداد را به یک دهم و کمتر تقصیر دهم و این توفیق را گذشته از مراجعه دقیق بمنابع صلی که در متن نزهة القلوب بدان تصریح شده است و صرف نظر از کتاب معجم البلدان یاقوت، مرهون مجندات دهگانه فرهنگ جغرافیایی ایران هستم. لسترانج از کتاب یاقوت حموی استفادت برده است<sup>۱</sup> نه بالتام. من برای اینکه موارد استفاده لسترانج از آن کتاب مشخص گردد و آنچه اینجانب دیگر بار سنجیده ام ممتاز باشد، در ذیل صفحات. هر جا مصلحتی را لسترانج از آن کتاب متذکرست، بنام مؤلف

۱ - لسترانج را بیشتر عادت بر این جدیست که منابع را بتام و اب آن مناج بادمیکند، مثلا میگوید: این خرداد به نویسد با این حول آورد. و جز آن

یعنی یاقوت آوردم و هرجا مطلبی را خود بر داشتم ، بنام کتاب ، یعنی معجم البلدان ذکر کردم .

نکته دیگری که ناگزیر از ذکر آنم اینست که در فهرست مفصل اماکن جغرافیایی که در پایان کتاب آورده‌ام آن تعداد از اسامی امکانه را که توفیق تصحیح نیافتم تمامی نسخه بدلها را داخل هلالین ، و باعلامت «ح» ، اختصار کلمه حاشیه ، قرار دادم . مثلاً چون کلمه «جرود» بر من مجهول ماند ، در فهرست صور مختلف ضبط کلمه را در نسخه‌ها بصورت ذیل نشان دادم :

جرود - (ح : حسرود ، خرود ، جیرود ، جود) .

صور مختلف ضبط هر کلمه راهنمای خوانندگان عزیز برای یافتن صورت صحیح کلمه تواند شد . و راه تحقیق پژوهندگان را گشوده خواهد داشت .

مطلب دیگری که گفتن آن ضرور می نماید اینست که متن حاضر را بنیمی از آنچه لسترانج چاپ کرده است منحصر ساختم ، چه مقاله سوم کتاب تزهة القلوب شامل دو قسمت است : یکی جغرافیای بلاد و دیگری ذکر طرق و انهار و عیون و اشجار و جبال و معادن و عجایب بحر و بر و جز آن . چاپ حاضر شامل جغرافیای بلاد است . نگارنده در صدد بودم که تمامی کتاب تزهة القلوب را از ابتدا تا انتها چاپ کنم ، اما بسببی بهمین قسمت از کتاب که اهم قسمتهای آنست بسنده کردم و ناامید نیستم که چاپ تمامی این متن گرانهای فارسی را هرچه زودتر منتشر سازم .

از اشکالات کار اینجانب یکی هم این بود که در نسخ خطی کتاب علاوه بر اغلاط کتابتی و تحریفات و تصحیفات نسخ ، مؤلف در بسیاری از موارد بدنبال اسامی شهرها و دهها و غیره مقداری نانویس گذارده است و ظاهراً اینست که وی در صدد بوده که برای آن نانویس ها بعدها از منابعی که در نظر داشته است مطالبی برگیرد و بکتاب یفزاید . این کار بعدها توسط خود مؤلف یا دیگران ظاهر آ شده است ، اما پیداست نسخه‌هایی که از روی نسخ نانویس دار کتابت شده ناقص و غیر کامل است و حال بهمین منوالست در نسخه‌هایی که از روی نسخه‌های اخیر نوشته شده . لسترانج معتقدست

که حمدالله مستوفی کتاب نزهۃ القلوب را اصولاً از سواد بیابان نبرده است، اما در قایسه نسخه های کهن از قبیل نسخه «الف» (که مشخصات آنرا قریباً خواهیم گفت) و جز آن<sup>(۱)</sup> بانسخ دیگر معلوم میگردد که نانویسها را خود مؤلف بعدها کتاب افزوده است یعنی کتاب وی از سواد بیابان رفته و باصلاح امروز پاکنویس شده است.

در چاپ بمبئی از این نانویسها و مواضع آن نشانی نیست و عبارات متصل یکدیگر آورده شده است و حال چنین است در چاپ اروپایی ذکر آن مواضع نانویس. اینجانب موارد نانویس را در چاپ حاضر ذکر کرده ام و نگفته پیداست که تا آنجا که نسخه های خطی آن نانویسها را داشته است بمتن حاضر افزوده ام.

در این مقدمه مختصر جز بیان سپاسداری از دوست ارجمند دانشمند آقای حمد افشار شیرازی که نسخه باارز خود را مدت ها در اختیار اینجانب گذاردند و همچنین آقای محمد رمضان دارنده خیر و کوشای کلاله خاور که دو نسخه خطی بلکه خویش را برای استفاده بامانت سپردند و همچنین دوست دانشمند محترم آقای جعفر سلطان القرائی که نسخه از این کتاب را در اختیار بنده گذاردند و دوست فاضل آقای مهرین که مقدمه انگلیسی لسترانج را بفارسی گردانند، گفتنی دیگری ندارم و امیدوارم که توفیق چاپ تمامی کتاب مورخ و جغرافیا دان اهل دیار خویش را برچه زود تر بیابم و از ارباب دانش چشم پوشی از لغزشهای خویش را چشم میدارم. اینک مشخصات نسخ مورد استفاده من در چاپ حاضر:

۱- نسخه متعلق به آقای احمد افشار شیرازی که اقدم نسخه های خطی مورد استفاده من بود. تاریخ کتابت نسخه پنجم ماه ذی القعدة سنه ۹۰۹ هجری است و نانویسهای آن استثنای مواردی که تکمیل شده است، مشخص و نمایان است. این نسخه علامت اختصاری «الف» دارد.

۲- نسخه خطی نسبتاً قابل استفاده متعلق به آقای محمد رمضان مدیر کتابخانه

۱- استاد فروزانفر را طاهرا نسخه است کهن که در آن از موارد نانویس، چیزی برجای نیست و آنرا تحریر کامل کتاب توان داشت اما از سوء حادثات آن نسخه بدست مانرسید.



خاور با تاریخ تحریر محرم ۱۰۷۲ هجری. این نسخه بنشانی اختصاری «ر» نموده شده است.

۳ - نسخه دیگر از آن آقای رمضانی که جدید ترست و علامت اختصاری «خ» دارد.

۴ - نسخه چاپ هند که علامت «ه» دارد و مستقیماً بسیار نادر از آن استفاده شده چه آن نسخه از منابع و مراجع چاپ اروپا بوده است.

۵ - نسخه چاپ اروپا که نشانی «ج» دارد و برای نسخه بدلای ذیل صفحات آن چاپ که از نسخ متعدد خطی (بدون ذکر علامت اختصاری) گرد آمده علامت «نج» برگزیده شده است.

برای آنکه خوانندگان ارجمند بر مندرجات تمامی کتاب نزهة القلوب واقف شوند، مقدمه آن کتاب و فصول و ابواب آن را در پایان این مقال نقل می کنم و نیز احوال مؤلف را از آنچه دیگران نوشته اند و یا خود از کتاب نزهة القلوب و تاریخ گزیده بیرون کشیده ام اینجا می آورم و ترجمه مقدمه لسترانج بر چاپ اروپا را نیز پایان این بحث می افزایم. بر چاپ حاضر فهرست مفصلی از اسامی خاص افزوده ام و نیز در پایان مقدمه جدولی شامل اغلاط چاپی طبع حاضر ترتیب داده و برخی نکات مبهم را که پس از چاپ روشن شده است بعنوان استدراک نگاشته ام (هرچند پاره یی از استدراکات در فهرست اعلام اشخاص و امکان نقل و تصحیح شده است) و از خوانندگان عزیز خواستارم که متن خود را بر حسب این دو جدول تصحیح فرمایند.

کتاب نزهة القلوب را چنانکه گفتیم از کتب مهم زبان فارسی باید دانست و صرف نظر از جنبه فنی آن کتاب یعنی مطالب جغرافیایی ار لحاظ مطالب تاریخی و سبک نویسندگی نیز شایان توجه است و در چاپ تمامی کتاب از این جنبه مفصلاً صحبت خواهد شد. نمونه را ببعضی مطالب مفید اشارت میکنیم:

درس ۹۸ س ۴ آن کتاب مصرحاً عبارتی آذری آمده است.

درس ۱۰۰ س ۱ گوید: زبان مردم مراغه در قرن هشتم هجری پهلوی  
مغیرست .

درس ۱۰۷ س ۶ آرد که: زبان مردم گشتاسفی پهلوی به جیلانی باز بسته است.  
درس ۱۴۴ س ۱۳ و بعد: وصفی زیبا و دقیق از تخت جمشید مذکورست .  
در ص ۱۱۴ س ۱۳ به حمامی که با چراغی گرم میشده است در شهر قیصریه اشاره  
میکند که از آثار نادر است .

و نیز آن کتاب را لغات و ترکیباتی اصیل و باارجست چون:  
غله بوم (ص ۱۴۹) - مرکب - پرتقال (ص ۱۹۸) - چو خاکر (ص ۹۵) - شهر  
جنگ (ص ۱۹۷) - آب خیز (ص ۶۳) - یخاب (ص ۶۵) - شاهول (ص ۹۳) -  
موزه دوز (ص ۹۵) - زیلوقالی (ص ۱۱۲) - چشمه - دهانه پل (ص ۱۳۲) - غله کده  
(ص ۴۹) - سنک لاشه (ص ۴۶) - دو هوایی (ص ۵۳) و جز اینها .  
و نیز دارای مقدراری اصطلاحات حساب و تقویم و غیره است .

تهران: اول اسفندماه ۱۳۳۶ خورشیدی .

محمد دبیرسیاقی

## ترجمه مقدمه لئترانچ برچاپ اروپا :

کتاب حاضر ، متن قسمت سوم و یا قسمت جغرافیائی نزّهةالقلوب میباشد که حمدالله مستوفی در سال ۷۴۰ هجری (۱۳۴۰ میلادی) آنرا تألیف کرده است .

من ازفصول مختلف این قسمت که راجع ایران و بین النهرین بود ، خلاصه‌ای در روزنامه پادشاهی انجمن آسیائی سال ۱۹۰۲ انتشار دادم و اثر خود را بر پایه نسخه چاپ سنگی این کتاب که در سال ۱۸۹۴ (۱۳۱۱ هجری) تحت مدیریت میرزا محمد شیرازی ملقب به ملک‌الکتاب در بمبئی انتشار یافته است ، قرار دادم .

این نسخه حاوی ۲۶۰ صفحه و تمام مطالب کتاب ، در آن مندرج است .

این کتاب بیک مقدمه و سه بخش منقسم است : مقدمه آن راجع به کرات سماوی ، سیارات ، عناصر و بلاد داشتگاهی درباره قسمت‌های مسکون زمین است و توضیحی نیز راجع به طول و عرض جغرافیائی و تقسیم کشورها به هفت اقلیم دارد .

مقاله اول راجع به عالم معدنی ، نباتی و حیوانی است . و مقاله دوم درباره انسان و طبیعت و استعدادها و صفات انسانی است . و مقاله سوم قسمتی است که اینک مورد مطالعه ماست و همانطوریکه گفته شد درباره جغرافیا بحث میکند .

نسخه چاپ بمبئی اگرچه مفیدست اما از لحاظ صحت نقائصی دارد و چندین جای آن خالی است و اسامی اماکن ، گاه با ذکر نشانهای همیز و مشخص و گاه بدون آن بعدس و گمان داده شده است .

مثلاً «توج» ، بازار بزرگ تجارتی معروف قرون وسطی در فارس ، بصورت «نوح» آمده و شهر «اردبیل» واقع در آذربایجان پیوسته با «ارییل» واقع در بین النهرین مشتبه گشته است . درباره رودخانه‌های ایران (که قسمت اعظم آنها راهی بدریا ندارند) . نسخه بمبئی گویاست که هر کدام داخل «مغاره» میگردد در حالیکه ما باید آنرا «مفازه» بخوانیم و این نام ، نام قرون وسطائی صحرای بزرگ

ایران میانه است که امروز معمولاً آنرا کویر میخوانند. نمونه‌های دیگر نیز میتوان ذکر کرد. خلاصه آنکه نسخه چاپ سنگی بمبئی باچنان سهل انگاری و بی‌دقتی تأسف آوری چاپ شده بود که چاپ جدید آن مطلوب و لازم بنظر میرسید.

ولی این نکته را ناگفته نگذاریم که متن دو بخش از فصول قسمت اول قبلاً بطرز رضایتبخشی چاپ رسیده است. این قسمت‌ها بخشهاییست که در آن ذکر عراق عجم، عراق عرب، آذربایجان، مغان، اران، شیروان، گرجستان شده است و میتوان آنرا در ضمايم سياستنامه چاپ «شفر Schefer» (پاریس ۱۸۹۷ تا ۱۹۴۱ تا ۲۳) یافت. و قسمت‌های مربوط به مازندان، قومس و گیلان نیز توسط «درن Dorn» در جلد چهارم کتاب Muhammedaniche Quellen چاپ سن بطرز برگ بسال ۱۸۵۸ ص ۸۱ تا ۸۷ بطع رسیده است.

چاپ فعلی از روی نسخه چاپ سنگی بمبئی تهیه شده و سرتاسر آن با چهار نسخه خطی که بزودی ذکر آن خواهد آمد، مقابله شده است. بعلاوه يك بخش این کتاب با چهار نسخه خطی دیگر که در «بریتیش میوزیوم» لندن پیدا شده و پنج نسخه خطی بودلین در اکسفورد و سه نسخه خطی کتابخانه دانشگاه کمبریج و يك نسخه خطی کتابخانه «وینه» که خوشبختانه بوسیله «این‌دیا آفیس» توانستیم آنرا بعاریت بگیریم، مقابله شده است. بعلاوه در کتابخانه ملی پاریس شش نسخه خطی وجود دارد که همگی مطالعه شده و از بین آنها نسخنی اساس کار قرار گرفته است، چه این نسخه يك قرن از نسخ «ورد استفادت من کهنه ترست.

در بریتیش میوزیوم (هوزه بریتانیا) قدیمترین نسخه خطی (add 16736) است که بنابر ذکرى که در فهرست دکتر بیه Dr. Bieu رفته قبل از ۹۶۹ هجری (۱۶۵۲) میلادی نوشته شده است.

برای تکمیل مطالعات و تدقیق در مقابله و تطبیق، نسخه (Add. 7708) بسیار بهترست و سراسر این کتاب با نسخه عکس برداری شده از آن مقابله و تطبیق شده است. نسخه خطی پاریس که من بآن عطاف توجه کرده‌ام (Anciens Fonds 119)

نسخه‌یست که اصلاً توسط کلبر Colbert وزیر دارائی فرانسه خریداری شده بود، و بر اثر اظهار لطف آقای بلوشه M. Blochet توانستم تصویری از این کتاب بدست بیاورم. این نسخه در سال ۸۵۳ هجری (۱۴۴۹ میلادی) یعنی کمی بعد از يك قرن پس از اینکه مستوفی کتاب خود را تحریر کرد، استنساخ شده است. سرانجام دوست من گراهام (که اکنون در اصفهان قونسول است) <sup>(۱)</sup> توانست دو نسخه دیگر از کتاب در ایران بخرد و برایم بفرستد و من این دو نسخه را (که یکی بقطع کوچک 4t0 و دیگری قطع 8v0\* میباشد) در موقع آماده کردن متن زیر دست داشتم. نسخه 8v0\* که بعضی صفحاتش افتاده. در پایان تاریخ ۱۱۱۹ هجری (۱۷۰۷ میلادی) داردام نسخه 4t0\* بسیار کهن ترست هر چند تاریخ تحریر ندارد ولی از روی نوع کاغذ و خط آن بنظر میرسد که در قرن دهم هجری (۱۶۰۰ میلادی) استنساخ شده باشد. این دو نسخه سرانجام در کتابخانه دانشگاه کمبریج جای خواهند گرفت.

حمدالله مستوفی اثر جغرافیایی خود، نزهة القلوب را در ۷۴۰ هجری (۱۳۴۰ میلادی) پس از اتمام تاریخ معروف خود «گزیده» نوشته و اگر از روی شکل و صورت فعلی این کتاب قضاوت شود، بنظر میرسد که مؤلف آخرین مسوده نزهة القلوب را تکمیل نکرده است. (برا در کلیه نسخ قدیمی آن، علاوه بر محل‌های نا نویس مکرر و جاهای خالی که جهت فواصل شهرها و سنوات وقایع باز گذاشته شده، عنوانهای بسیاری از مقالات است که نام شهر آن با مرکب سرخ نوشته شده ولی وصف آن نیامده است. در نسخ بعدی و آچاپ سنگی بمبئی، این قسمت‌های ناویس دیده نمیشود، و متن بهم پیوسته است، مقالاتی که شرح اماکن مذکوره را فاقد بوده بدون تذکر از قلم انداخته شده و ذکر از آن بمیان نیامده است. باید باین حقیقت اذعان کرد که تنها با داشتن نسخ خطی بعنوان راهنما، اگر چه آن نسخه‌ها متعدد بودند و برخی از آنها مزیت فوق العاده و

(۱) در سالی که مقدمه کتاب را استرانیج می‌نگاشته است.

استثنائی داشتند ممکن نبود اسامی اماکن را با قطعیت ذکر کرد. در بسیاری از موارد بکتبی چون: *Arabicorum Bibliotheca Geographorum* تألیف دخویه De Goege و کتاب یاقوت حموی که توسط ووستنفلد *Wüstenfeld* طبع شده مراجعه شده است. همچنین به متن ترکی چایی کتاب جهان نما نوشته حاجی خلیفه و بکتاب فارسی دیگری که به حافظ ابرو (منشی مخصوص تیمور) نسبت داده شده که از آن نسخه‌ی نیکو در بریتیش میوزیوم هست و نسخه‌ی دیگری که بهتر نوشته شده و قدیمتر از نسخه‌ی نخستین می‌باشد و در «ایندیا آفیس» مضبوط است، مراجعه کردم.

در فصلی که راجع به فارس نوشته شده حمد الله مستوفی مطالب را کلمه بکلمه منتهی با حذف و تفسیر و برهم زدن نظم و ترتیب از متن قدیم کتاب ابن البلخی که نام فارسنامه دارد برداشته است (من ترجمه تفسیر شده قسمت جغرافیائی کتاب اخیر را در J R A S روزنامه پادشاهی انجمن آسیائی بسال ۱۹۱۲ انتشار داده‌ام). در بسیاری از موارد نیز از کتاب ظفرنامه شرف الدین علی یزدی اسامی اماکنی را که ضمن توصیف نبردهای تیمور آمده است با اسامی اماکن مذکور در نزهة الفلوب سنجیدم و از آن بهره ور شدم.

در جایی که حمد الله مستوفی از قزوینی نقل می‌کند متن عربی نسخه را که ووستنفلد نثر کرده است برای دریافت صحت مطلب منقول مورد استفاده قرار دادم. در حقیقت مستوفی تمام قسمت فصل آخر کتاب را که در ذکر عجایب و غرائب است از کتاب قزوینی همشهری خود بترجمه آورده است. اما در ترجمه رعایت اختصار کرده و گاهی نیز چنانکه اشاره شد دچار اشتباه در ترجمه از اصل گردیده است و نمونه‌ی از اشتباهات بیشمار وی مطالبی است که در باره قصر شیرین و نهریکه در آن شیر جریان داشته آورده است.

حمد الله مستوفی را همچنین در ترجمه و نقل از منابع دیگر عربی لغزش دست داده و نمونه بارز آن مطالبی است که از ابن خرداد به در توصیف یا جوج و



مأجوج و از ابن حوقل در شرح مختصر دریاچه تنیس مصر آورده است .... (۱).

خواندن اسامی امکنه برای من غالباً همانند اختلاف نسخی بود که در دست داشتم برای مثال خوانندگان میتوانند رجوع کنند با اسم محلی که آنجا شاهراههای اصلی در چهار فرسنگی جنوب قزوین بهم تلاقی میکنند، جایی که جاده اصفهان و شیراز از شاهراه شرق بمر و منشعب میشود. همچنین من نام محلی را «سومیقان» خواندم ولی در این مورد لا اقل بده اسم دیگر مشابه آن بر خورد کردم که هر يك از لحاظ تلفظ بدیگری شباهت داشت و نیز حال بهمین منوالست در شرح دههای عراق و آذربایجان. در پاره‌ای موارد با سانی میتوان تشخیص داد که منابع اصلی اطلاعات حمد الله مستوفی کجاست اما شرحی که در باره روم (آسیای صغیر) آورده ظاهراً از اطلاعات شخص مؤلف بوده است و در هر حال کوشش ما برای پیدا کردن منابع فهرست شهرهایی که مستوفی آورده است به نتیجه‌ای نرسید و بدین دلیل يك سوم اسامی امکنه و شهرها برای من روشن نشد.

م احتمالاً این فهرست بسبب شغل استیفاء مؤلف و خاندان وی در عهد سلاجقه تهیه شده باشد. فهرست مذکور بدوره قبل از تسلط عثمانیان مربوطست.

حاجی خلیفه جغرافیدان و کتابشناس ترك که در قرن هفدهم میلادی میزیسته است جهت تألیف کتاب خود (جهان نما) مقداری کثیر از نزهت القلوب را ترجمه کرده است اما مع الاسف فصل ایالات آسیائی امپراطوری عثمانی را در کتاب خود نقل نکرده تا باب مقایستی با آنچه مربوط بدوره قبل از امپراطوری عثمانی و عهد سلاجقه است بگشاید ... (۲) ژ - لستراچ.

(۱) اینجاستراچ بناسبت اختلاف مندرجات نسخ خطی و ابهام مطالب و عدم اشاره بمنابع اصلی

در نسخه‌ها اشاره بدستانی از سن دروم و پاپ و اما سوس دارد که اختصار را حذف کردید (مترجم).

(۲) دنباله مقدمه لستراچ که فصلی پس کوتا هست، به تشکر از همکاری ادوارد براون

و تذکر فراهم آمدن ترجمه انگلیسی این قسمت از کتاب نزهة القلوب که چاپ و نشر نیز شده، مقصودست.

## اینک شرح زندگانی مؤلف :

ادوارد براون در جلد سوم کتاب تاریخ ادبیات خود<sup>(۱)</sup> مینویسد :  
از ترجمه زندگانی حمدالله مستوفی قزوینی که یکی از نمایانترین متابعان  
خواجه رشیدالدین فضل الله صاحب تاریخ رشیدی است ، هر آنچه بر سیل اتفاق  
از مندرجات کتاب او بدست میآید اطلاع دیگری در دست نیست ، همانگونه که  
خود وی اشاره میکند تازی نژاد است و به حر بن یزید رباحی می پیوندد ام  
خاندانش سالیان دراز در قزوین سکونت داشته اند .

جداعلایوی امین الدین نصر<sup>(۲)</sup> نخست مستوفی عراق بوده و سپس در زندگانی  
بزه گراییده و عزلت پیشه کرده و سر انجام بدست مغول کشته شده است . برادرش  
زین الدین محمد بفرمان خواجه رشیدالدین وزیر بخدمت می برداخته و خود  
حمدالله مستوفی نیز در حدود سال ۷۱۱ هجری قمری به حسب فرمان همان وزیر پیشکار  
امور مالی قزوین و زنجان و اهر و طارمین گردیده است و ثوید از آغاز جوانی  
همواره صحبت دانشمندان را هشتاوانه آرزو میکرد و در می یافت و بالخصوص  
بدرك مجلس رشیدالدین نائل میآید و غالباً در مباحث علمی خاصه تاریخ شرکت  
میکرد و بدین علت با آنکه علم تاریخ نیاموخته بود بر آن شد که در اوقات  
 فراغت بتألیف و تصنیف تاریخ عمومی بپردازد و مکتوم پدیدآورد .

از مؤلفات وی سه کتاب : تاریخ گزیده و ظفرنامه و نزهة القلوب بدست  
ما رسیده است که دو کتاب نخست در تاریخ و کتاب سوم در جغرافیا است .

تاریخ گزیده - کتاب تاریخ گزیده در سال ۷۱۰ هجری تألیف گشته و بنا  
وزیر خواجه غیاث الدین محمد فرزند خواجه رشیدالدین فضل الله وزیر موشح است

(۱) ص ۱۰۶ تا ص ۱۲۰ ترجمه فارسی آن بنام « ارسطی ساداسی » (۲) در منی نسخ  
نزهة القلوب : نصیر .

مؤلف منابع اطلاعاتی را که برای جمع آوری تاریخ خود بکار برده قریب ۳۲ کتاب تعداد میکند . .<sup>(۱)</sup> مؤلف پس از ذکر منابع تاریخ خود از ادوار مختلفه که طبقات مختلفه برای شروع تاریخ حساب نکرده اند سخن میگوید . کتاب تاریخ گزیده مشتمل بر يك مقدمه (فاتحه) و شش بابست و هريك از ابواب بفصولی چند منقسم است و خاتمه ای نیز دارد<sup>(۲)</sup> .

ظفر نامه - حمد الله مستوفی در مقدمه کتاب تاریخ گزیده بيك منظومه بزرگ تاریخی اشاره میکند که در آن زمان بنظم کردن آن اشتغال داشته است و در ۷۳۰ هجری از آن مثنوی که کل آن بیش از ۷۵ هزار بیت میشود متجاوز از ۵۰ هزار بیت برشته نظم کشیده بوده است این منظومه موسوم به ظفر نامه است و پنجسال پس از تاریخ فوق یعنی در ۷۳۵ پایان پذیرفته و آن در حقیقت دنباله شاهنامه فردوسی است و از این کتاب نسخه منحصر بفردی در موزه بریتانیا بشماره 2833 - Or. محتوی ۷۷۰ ورق موجودست که در شیراز بسال ۸۰۲ هجری استنساخ شده است .

این کتاب از زندگانی بیستمیر اسلام شروع و بزمان ناظم ختم میشود یعنی تا سال ۷۳۲ که ابو سعید سلطنت میکرد است حوادث را بنظم در آورده و چنانچه گفتیم تقریباً ۷۵ هزار بیت است که مؤلف ده هزار بیت آنرا هريك از هفت قرن و نیم هجرت بر طبق تقسیمات سال شماری تخصیص داده است - و بیست و پنج هزار بیت آن راجع بعرب است و بیست هزار آن راجع به عجم و سی هزار بیت خاص مغل . ناظم در آغاز نظم چهل سال داشته و پانزده سال در نظم آن عمر گذارده و باین حساب ظاهراً در سال ۶۸۰ هجری از مادر بزاده است .

ظفر نامه را قدر و قیمت تاریخی بسیارست و در بیان وقایع تاریخی ناظم آن دقتی بکار برده خاصه جلد سوم آن که مشتمل بر تاریخ دوره مغولست بس گرانبهاست . اطلاعات ناظم غالباً مأخوذ از جداعالی وی امین الدین نصر مستوفی است که در آن

(۱) رجوع شود به ص ۱۰۷ کتاب الاسمی ناجامی . (۲) برای اطلاع بشرح ابواب صفحات

تاریخ<sup>(۱)</sup> نود و سه سال داشته است.

منظومه ذیل که از آن کتاب اخذ و نقل شده برای بیان مقصود کافی و وافیست :

|                                            |                                |
|--------------------------------------------|--------------------------------|
| وزین رو بقزوین سبتای بچنگ                  | در آمد بکردار غران پلنگ        |
| بدانکه که شد شهر دریای خون                 | ده و هفت بودی ز ششصد فزون      |
| ز شعبان گذر کرده بد هفت روز <sup>(۲)</sup> | که پیدا شد آن محنت و درد و سوز |
| در آنوقت بد حاکم آن دیار                   | مظفر لقب مهتری نامدار          |
| بحکم خلیفه درین شهره شهر                   | ز کار حکومت در او بود بهر      |
| چولشکر درین مرز آمد بچنگ                   | بیستند دروازه ها همچو سنگ      |
| بر آمد بیارو بسی جنگجو                     | بسوی مغول کرد در جنگ رو        |
| سه روز اندرین کس ندیدند راه                | چهارم بشهر اندر آمد سپاه       |
| مغول اندر آمد بقزوین دلیر                  | سر همگنان آوردند زیر           |
| ندادند کس را بقزوین امان                   | سر آمد سران را سراسر زمان      |
| هر آنکس که بود اندر آن شهر پاک             | همه کشته افکنده بد در مغاک     |
| ز خرد و بزرگ و زیور و جوان                 | نماندند کس را بتن در روان      |
| زن و مرد هر جا بسی کشته شد                 | همه شهر را بخت برگشته شد       |
| بسی خو برویان ز بیم سپاه                   | بکردند خود را بخیره تباه       |
| ز تخم نبی پیکران دختران                    | فرو زنده چون بر فلک اختران     |
| ز بیم بد لشکر رزمخواه                      | نگون در فکندند خود را بچاه     |
| همه شافعی مذهبند آن دیار                   | حنیفی نباشد یکی در هزار        |
| در آن قتل بود از حنفی شمار                 | که بودند کشته ده و دو هزار     |
| بهم بر فکنده بهر جایگاه                    | تن کشتگان را به بی راه و راه   |
| نماند اندر آن شهر جای گذر                  | ز بس کشته افکنده بیحد و مر     |

(۱) ظاهراً هنگام قتل.

(۲) هفتم شعبان ۶۱۷ هجری قمری مطابق با ۷ اکتوبر ۱۲۲۰ میلادی.

|                            |                                |
|----------------------------|--------------------------------|
| گريزان برفتند هر جا بسي    | ز یم سپاه مغول هر کسی          |
| پر اندوه جان و بدل پر زخون | برفتند چندی بجامع درون         |
| فراز مقرنس نهان گشت پاك    | چو بودند از آن دشمن اندیشه ناك |
| زمانه بر آمد بچرخ بلند     | بمسجد مغول اندر آتش فکند       |
| وزان کار کفر و ستم برفروخت | بآتش سقوف مقرنس بسوخت          |

نزهة القلوب - حمد الله مستوفی را جز دو کتاب مذکور در فوق کتاب دیگریست در علوم جغرافیا و هیئت که نزهة القلوب نام دارد و نزد همگان معروف است و آن پنجمسال پس از ظفر نامه و ده سال پس از تاریخ گزیده تألیف و تدوین شده یعنی مقارن با اوقات اختلال و هرج و مرجی که پس از مرگ سلطان ابوسعید روی داده است و مؤلف غالباً بدین احوال اشارت دارد بنابر آنچه میگوید: بعضی از یاران او درخواست کردند که چون در زبان فارسی کتابی در علم باحوال بقاع و اماکن (جغرافیا) تألیف نشده است و غالباً اینگونه کتب بزبان عربیست او کتابی بزبان فارسی تألیف کند. از جمله منابعی که در تألیف نزهة القلوب مورد استفادت قرار داده است و خود تعداد میکند کتب ذیلست:

صور الاقالیم تألیف ابوزید احمد بن سهل البلخی.

التیسان تألیف احمد بن عبدالله.

المسالك و الممالك تألیف ابوالقاسم عبد الله بن خردادبه.

نیز کتابی موسوم به جهان نامه.

طبقات همدانی تألیف ابو عبدالله محمد بن سعد الواقدی.

عجائب المخلوقات تألیف زکریا بن محمد الکمونی القزوینی.

آثار البلاد تألیف قزوینی.

فارسانامه ابن البلخی مستوفی در زمان سلطان محمد سلجوقی.

ذکر ولایت کرمان - تألیف خواجه ناصرالدین المنشی الکرمانی.

عجائب البحر - تألیف امام علی بن عیسی الحرائی برای المقتدر بالله خلیفه.

آثار الباقیة ابو ریحان محمد البیرونی الخوارزمی .  
 کتاب التفهیم تألیف ابوریحان بیرونی .  
 کتاب ارشاد - در ذکر قزوین تألیف حافظ خلیل قزوینی .  
 رساله ملکشاهی - در وصف ممالکی که ملکشاه در نظر آورده است .  
 تاریخ اصفهان تألیف حافظ عبدالرحمن بن محمد بن اسحق اصفهانی .  
 رساله السنجریه فی الکائنات العنصریه تألیف امام عمر بن سهلان الساجی .  
 عجائب الاخبار .  
 معجم البلدان از ابو عبدالله یاقوت الحموی .  
 تحفة الغرایب .  
 صورالکواکب از شیخ ابو الحسین صوفی . برای عضدالدوله دیلمی .  
 تاریخ مغرب .  
 اخلاق ناصری - تألیف خواجه نصیرالدین طوسی .  
 تنسیق نامه ایلخانی - تألیف خواجه نصیرالدین طوسی .  
 کتاب نزہة القلوب مشتملست بر یک مقدمه (فاتحه) و سه مقاله و یک خاتمه .  
 مقاله سوم مهمترین قسمت کتاب میباشد ، در قسمتهای دیگر که قبل از آن واقعست  
 از علم افلاک و اجرام سماویه و ربع مسکون و موالید ثلاث و نوع بشر بحث میکند .  
 در مقاله سوم که قسمت جغرافیایی آن کتابست از شرح حریم شریفین و بیت المقدس  
 سخن میگوید آنکاه جغرافیای بلاد اردن و عراق عرب و آسیای صغیر را شرح  
 میدهد و ضمیمه ای نیز از جغرافیای طبیعی ایران بآن الحاق شده است سپس ببن  
 ممالکی است که در جوار ایران واقع ولی تحت سلطنت ایران نبوده اند . خاتمه  
 کتاب در شرح عجائبی است که در عالم و بالاخص در ایران وجود دارد . این کتاب  
 از لحاظ علم جغرافیا و اوضاع و احوال ممالک ایران در قرون وسطی دارای قدر و  
 قیمت شایانست و آقای ل . استرانج پیش از آنکه قسمتی از آنرا بطبع برساند  
 در تألیف دیگر خود بنام « ممالک خلافت شرقی » از آن استفاده بسیار برده است .



با اینکه نسخ خطی کتاب نزهة القلوب فراوان است تا سال ۱۳۱۱ هجری این کتاب بطبع نرسیده بود. در سال مذکور تمام کتاب در بمبئی بچاپ سنگی مطبوع گردید و سپس در سال ۱۹۱۵ میلادی مقاله سوم کتاب مذکور بچاپ انتقادی توسط آقای ل. استرانج . G. le Strange در سری کتب کیب (XX111) بطبع رسید و ترجمه انگلیسی آن نیز چاپ شده است.

این بود مطالبی که ادوارد براون در کتاب خود درباره حمدالله مستوفی و آثار او آورده بود و اینک برای مزید استفادت مطالبی که از کتاب تاریخ گزیده گلچین شده است و بخصوص مقدمه آن کتابرا که روشنگر زندگانی مؤلفست در ذیل میآوریم:

آغاز تاریخ گزیده چنین است:

«چنین گوید مقرر این کلمات بنده حمدالله بن ابی بکر بن حمدالله بن نصر مستوفی قزوینی اصلح الله ماله واحسن حاله که چون واجب الوجود تعالی و تقدس بر مقتضی و لقد کرما بنی آدم این بنده را از قوت صبا بمرتبه تمیز رسانید بکرامت محبت اهل علم و اکتساب فضیلت و هنرمندی مشرف فرمود، همگی همت بر ملازمت خدمت این طایفه که بحقیقت خلاصه مکونات اند و بر اعتراف از بحر فضایل ایشان مشعوف می بود و خود را خوشه چین خرمن آن قوم میساخت تا سعادت حقیقی مساعدت نمود و بنده را بشرف ملازمت بندگی حضرت مخدوم سعید شهید خواجه براستی سلطان سلاطین الوزراء آیه الله فی الوری مولا قضاء مقضیا کاد ان یکون نیما المؤید من رب الارض والسما و ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء رشید الحق و الدین عماد الاسلام و المسلمین فضل الله اسکنه الله جنانه و افاض علیه مغفرته و رضوانه مکرم گردانید و در زمره دیگر بندگان منتظم شد، اکثر اوقات شریفه آن جهان معدلت و دولت و آسمان فضل و رأفت را بمجالست اهل علم و مباحثت علوم خصوصاً علم تاریخ که فواید آن نا محصورست از تفکر در امور گذشتگان و اعتبار از احوال

(۱) این مطالب از نسخه خطی کهن مورخ شعبان ۸۵۹ هجری متعلق بدوست دانشمند ارجمند آقای سلطان القرامی رونویس شده است.

ایشان و تجارب در مهمات و مصالح ایشان ملك و آثار هر طایفه‌ای و سبب نکبت هر قومی و نمرت نفس از مصایب دینی از قرون ماضیه و اهم سالفه و غیر ذاک مما لایحصى مستغرق یافت و الحق زمان دولتش کارنامه فضل و افضال گشت و آستان رفیعش مقبل دولت و اقبال و ملتزم اهل علم و کمال شد این بنده دولتخواه نیز در زوایای آن مجلس باستماع فواید آن مباحث مستفید میشد و این معنی محرض مطالعه و مراجعه با کتب تواریخ میکشت بعد المطالعات و الاستفادات آن فن را طویل الذیل یافتیم و مجال سخن را در آن وسعتی هر چه تمامتر دیدم با خود گفتم :

فقد وجدت مكان القول ذاسعة

فان وجدت لساناً قاتلاً فقل

و لهذا افاضل جهان درین علم مجلدات را از بیاض بسواد و از سواد بیاض رسانیده اند و داد سخنوری داده هر چند شغل این بنده آن فن نبوده و اسلاف و اقرباء او بصناعت تحریر و سیاق موسوم گشته اما در خاطر میگذاشت که اگر فعادی مضامین علم تاریخ تاریخ (۱) شکلی بر شیوه سیاق منها و من ذلله محرر گردانیده و مفصل آنرا بحسب ادوار روزگار و تعاقب لیل و نهار نامتناهی شده مجمل در سلاک سیاق منتظم کنند جامع مفردات توجیهات آن فن گردد و وضعی بر اصل باشد که در هیچ دفعه بر حرف آن انگشت عیب نتوان نهاد و بافهام نزدیکتر باشد و چون بواجبی قانون آنرا رعایت رود رغایب مردم بدان بیشتر گردد ولیکن شروع آن موقوف بود علی خاطر و قاد و ذهن نقاد و رفاهت بال و فراغت حال . . . و چون احیاناً شعر شکسته بسته اتفاق می افتاد درین شعر هوس نظم می بود که از اول عهد مصطفی صلعم مبارک تاریخ منتظم مرتب گرداند و از آن پنجاه و چند هزار بیت گفته شد و اگر توفیق رفیق باشد بهفتاد و پنجم هزار خواهد رسید . . . . .

و نیز در خلال کتاب بمناسبت ، مطالب ذیل آمده است :

در ذکر شعراء عجم گوید که ماکی قزوینی که اشعاری روان و سخنان بیشمار داشته ، مداح عمزاده اش خواجه فخرالدین مستوفی بوده است .

و نیز در فصل هشتم از باب ششم در ذکر قبایل قزوین و بزرگان که از ایشان برخاسته‌اند، تحت عنوان حلاویان گوید :

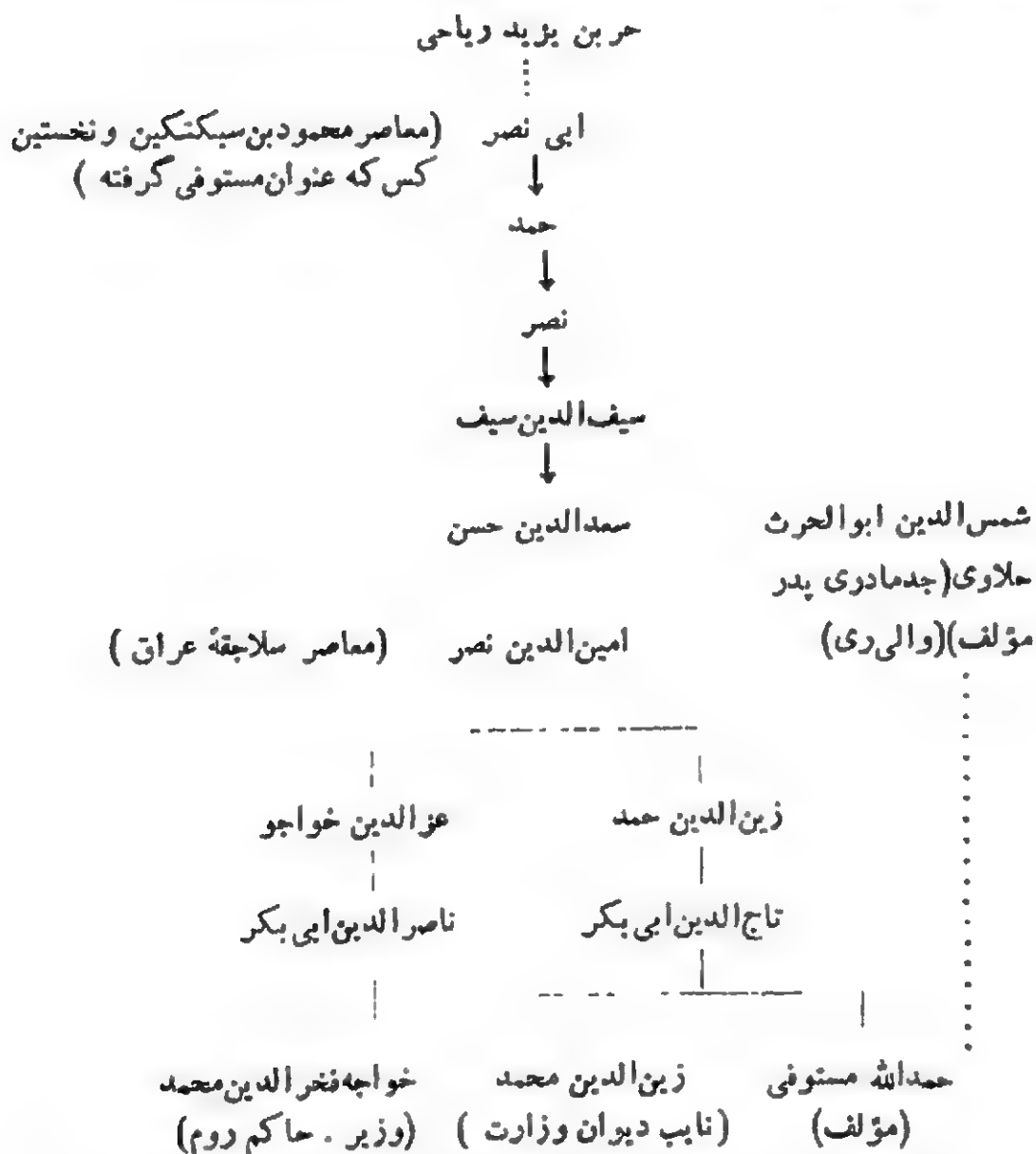
شمس الدین ابوالحرث حلاوی جد مادری پدرم مدنی والی ری بود و نعمتی وافر داشت. حلاویان که اصلشان از حلوانست مردمی صاحب جاه و عمل پیشه بوده‌اند و از حکام قزوین.

و نیز در همین فصل گوید :

مستوفیان قدیم ترین قبایل قزوین اند. اصلشان از نسل حر بن یزید دریاحی. در اول والی قزوین بودند از زمان معتصم خلیفه تا عهد قادر خلیفه اکثر اوقات بدان مهم موسوم، بعد از آن بشغل استیفا موصوف شدند و بمستوفی معروف، از ایشان پدر جدم امیر [امین الدین] انصر بن سعد الدین حسن بن سیف الدین سیف بن نصر بن حمد بن ابی نصر، بحکم سلطان محمود سبکتکین نام مستوفی برین ابی نصر افتاد، تمولی تمام داشت. در جوانی در خدمت سلاطین عراق ملازم بودی و استیفای عراق بدو مفوض. چون در پیری ازین شغل توبه کرد و بهج رفت و روزگار خود بر طاعت موزع گردانید و روزی از شیخ نور الدین گیلی پرسید که چون در حالی که عمل پیشه بودم و مردم بر شوت چیزها داده‌اند اکنون بر گردن من و بالست دفع آن بچه صورت تدبیر توان کرد. شیخ گفت با خداوندانش رد باید کرد گفت آن جماعت را مگر حق تعالی در محشر جمع گرداند و اگر نه درد دنیا جمعیت ایشان صورت نبندد. شیخ گفت غزا کن مگر شهید گردی و ببرکت آن مگر خدای تعالی خصمان ترا خشنود گرداند چه پیغمبر ﷺ فرموده: «السيف مُحِلُّ الذنوب». او ازین سخن متألم شد. جهت آنکه از مرد پیر دارو گیر نیاید. قوم مغول بر ملک ایران مستولی شدند او را بر راه دیهی از آن او بگرفتند او ایشان را بیبانه آنک در شهر مال پنهانی بدیشان خواهد نمود بخانه خود آورد و بعضایی که داشت بامغولان غزا کرد تا او را بدرجه شهادت رسانیدند و سخن شیخ مؤثر شد. پس نبیره او خواجه فخر الدین محمد بن

ناصرالدین ابی بکر بن عزالدین خواجه بن امین الدین نصر بوزارت رسید و اگرچه آل نداشت یکسال وزارت کرد چند سال حاکم روم بود. و برادر زین الدین محمد بن تاج الدین ابی بکر بن زین الدین حمد بن امین الدین نصر مدتی متصدی اشغال خطیر بود، در آخر عمر نایب دیوان وزارت شد و وزیر سعید مخدوم اعظم شهید خواجه رشید الدین طاب ثراه بدو اعتقادی نیکو داشت.

شجره نسب مؤلف بر حسب مندرجات تاریخ گزیده ۱ چنین میشود :



(۱) بر حسب نسخه خطی مورخ ۸۵۶ هجری - افراد مذکور بیان امین الدین نصر و ابی نصر را نمیتوان هر چه محقق تر دانست.

و نیز از کتاب نزہة القلوب بر می آید که :

مؤلف چند بار جامع الحساب ممالك نوشته است (ص ۲۷ س ۲۲) .

مؤلف در بغداد بوده و تقریر (تقدیر) اموال آنجا میکرده است (ص ۳۰ س ۱۴) .

جد مؤلف حرریاحی است (ص ۳۳ س ۱۷) .

پدر جد مؤلف ، امین الدین نصر مستوفی ، در عهد سلاجقه مستوفی دیوان

، سلاطین عراق بوده است (ص ۵۲ س ۲) .

مؤلف سفرها بنقاط مختلفه از آنجمله به تبریز و بغداد و شیراز و اصفهان

کرده است (مقدمه) .

در خاتمه محض مزید استفادت و اطلاع خوانندگان عزیز بر محتویات

نزہة القلوب و ابواب و فصول آن ، مقدمه کتاب مذکور را بتمامه با فهرست فصول و ابواب آن

اینجا می آوریم ، بدین شرح :

### مقدمه کتاب نزہة القلوب

پس از ایراد خطبه کتاب گوید :

اما بعد - مسود اوراق این اطباق و مزین ظروف این حروف اضعف عباد الله

و احوجهم الى رحمة الله حمد الله ابن ابی بکر بن حمد ، مستوفی القزوینی ... بحکم آنک :

فرزند همان کند بهر حال کز مادر خویش و از پدر دید

از عنقوان شباب سیاب (۱) نوایر اشتغال را بر متابعت کار آبا و اجداد یعنی شیوه

عمل پیشگی اشتغال میداشت و همگی قصد و نیت از سر صفا و طویت ملازمت جناب

اعظم امراء و اکابر وزراء می گماشت ...

فمن اعظم البحر فاستشربا

اذا كنت لابد مستشربا

صورت نصب العین داشته و حق الشمس لایخفی بکل مکان فرو نگذاشته

چند گاهی نیز بر عزیمت طواف اقطار و اکناف امصار معنی الشمس بحباب (۲) السماء فریده باظهار رسانیده و در اطراف بلاد فارغ از طرف و تلاد میگشت زمانی بادل خسته شکسته بسته تورع و انقسام خود را به عسی و لعل منسلی میگردانید ، زمانی بساط انبساط نشاط بحصول مطلوب و مقصود در عرصه شادمانی می گسترده ، بتخصیص در خطه تبریز و بغداد و اصفهان و شیراز حماها الله تعالی مع سایر بلاد المسامین عن المکروهات که هر يك بحقیقت نسخه خلد برین وزهت نگارخانه چین بل بهشت روی زین و مجمع اکبر ملک و دین و حکم افاضل اهل یقین است ، گاه زلیخا وار دست طلب طرب از آستین هوا و هوس بر آورده بوصول یوسف مراد و مقصود ، عزیز مصر کام و آرزو شده عملهای صوری بحصول موصول میشد و گاه یعقوب صفت پای عجز و ناکامی در دامن عزلت و عطلت کشیده بفرقت ابن یامین دلخوشی رفیق پیر کنعان بیت الاحزان اندوه و تیمار آمده املهای معنوی بحجاب تواری میگشت . گاه بر قلل و شوامخ طور مقاصد و زمانی بتجلی کشف رموز مسایل سیل ید بیضای موسوی در برهان امور دنیوی می نمود . گاه بر دل طلاب معانی بیان حل مشکلات جامع اصول ، طریق دم عیسوی در احیاء علوم اخروی می گشود یعنی از صحبت یاران موافق و دوستان صادق استیناسی هر چه تمامتر می یافت و در حصول افادت و استفادت می شتافت و اکثر اوقات بر مطالعه کتب مواظبت می نمود و بر تجلیات اعراض واقف شده حل فحای رموز و اشارات قانون شفای دل شیدا و ذخیره نجات بلا می بود و شغف بر مطالعه می فرود :

زمانی بحث علم و درس تنزیل      که باشد نفس انسان را کمالی

زمانی نرد و شطرنج و حکایات      که خاطر را بود دفع ملالی

تألیف صور الاقالیم بتألیف ابی زید احمد بن سهل بلخی و کتاب التیان بتألیف احمد بن عبدالله و مسالك الممالك بتألیف ابی القاسم عبدالله بن خردادبه خراسانی و جهان نامه بتألیف ... ۲ در نظر آمد . و بر کیفیت صودت و معانی آن اطلاع افتاد هر يك را



بصورتی هرچه زیباتر و معنی هرچه رعنا تر آراسته و پیراسته یافت الفاظشان از معانی پاکتر و معانی از الفاظ نازکتر دید، سخنی در عنایت چون ماه معین و تقریری در لطافت چون خلد برین چون ایام جوانی دلکش و چون آب زندگانی جانفزا. بیلندی، بازار افلاک شکسته و پروانی آبِ آب<sup>۱</sup> برده اما چون بهر بی ساخته اند اهل عجم را از آن زیادت حظی نبود و وصف تکوین کاینات و ایجاد موجودات و خلقت مخلوقات علوی و سفلی و شرح ربع مسکون و کیفیت موالید نلانه و کمال وجود انسان و وصف صورت و معنی ایشان و ذکر چگونگی ایران و شرح تاریخ عمارات بلاد و ولایات آن و محصول ارتفاعات و طبایع و اشکال و ادیان سکان هر دیار و مخارج انهار و عیون و آثار و حیثیت بهار و قفار و جبال و سهال و کیفیت معادن و کمیت مسافت و فراسخ طرق و تقریر عجایب و تحقیق غرایب آن بتمام از هیچ يك معلوم نمیشد بلکه هر وضعی از این اوصاف درجایی می آمد و از آن نیز بعضی قاصر بود و دوستان درخواست نمودند که: چون بر احوال اکثر ایران واقفی اگر این اوصاف بزبان فارسی در مجموعه بی رود مجالس انس اصحاب را شمع شود و چون بتمام در قید کتابت آید همگنان را از آن فرح فزاید و ترا یادگاری نیکو و نامداری بی آهوباشد. گفتم: اگر طبع وافیست از هزار یکی و از بسیار اندکی کافیست. دیربست که گفته اند: مصراع

در خانه اگر کسست یکحرف بیست

با وجود فصاحت و عبارات آبدار و استعارات نامدار آن تصانیف معتبر و تألیفات مشهور، الفاظ نابکار و گفتار ناهموار خود عرض کردن از بلاغت و وقاحت باشد لطف فرمایند و بدین معنی تکلیف می نمایند و برده بر کار این ضعیف پوشند و در رسوایی او نکوشند چه گفته اند: بیت

زبان بریده بکنجی نشسته صم بکم      به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم  
یاران ازین معنی امتناعی هر چه تمامتر نمودند و درین صورت مبالغه عظیم

(۱) آب آب برده، یعنی رونق و اعتبار و آبروی آب را برده است.

فرمودند که ترا البته این بهانه نهفتنی و این التماس پذیرفتنی و این ترانه شنفتنی و این کتاب گفتنی و این گوهر سفتنی و این نافه خوشبو شکافتنی و این جامه نیکو بافتنی است، اگرچه بمعنی و صورت زمان عمر از آن عزیز ترست که در امثال چنین مهمات صرف شاید کرد و حق تعالی میفرماید و ما خلق الجن و الانس الا لیعبدون، و اگر کسی را زمان عمر وفا کند و توفیق رفیق گردد که از عهد آدم علیه السلام تا انقراض عالم طریق عبادت سپرد و بیک سر موی از آن جاده نکذرد هنوز حق یک نعمت از صد هزاران نعم که حق تعالی ببندگان ارزانی داشته نگزارده باشد چنانکه در کلام مجید می فرماید «و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها» بلکه بحق یک جزو از صد هزاران جزو حق این توفیق قیام ننموده بود و بصورت معنی گفتار ناسزایان هرزه درای و بیان خود درایان خود رای، را با آن مخترعات دلکشا و مبتدعات جانفزای جلوه دادن چنانکه در سبب نظم کتاب ظفر نامه عذر خواسته ام و عقل رخصت نمیدهد

## مثنوی

|                           |                          |
|---------------------------|--------------------------|
| که بیهوده زین درسخن گسترم | همی زیره خیره بکرمان برم |
| پیش فروغ رخ مهر و ماه     | چراغ زین بیوه آرم براه   |
| بر سرو آزاد آرم گیا       | خم آهن کنم یار با کیمیا  |
| بتحفه بدریا برم قطره را   | فروشم بصراف خر مهره را   |

اما بنابر گفته شیخ سعدی شیرازی رحمة الله علیه که گفته است : نظم  
 چو خشم آوری با کسی در ستیز      که از وی گزیرت بود یا گریز  
 کنون چون شما را چنینست کام      نهادم درین کار فرخنده گام

و بقدر الوسع و الطاقة کما هو عادة اهل الفاقة در آن شروع نمود، بعض  
 آنکه در کتب مذکوره<sup>۱</sup> و دیگر کتابها چون : طبقات همدانی بتألیف ابی عبدالله  
 الکاتب الراقدی و عجایب المخلوقات بتألیف امام زکریا بن محمد بن محمود کمونی<sup>۲</sup>

(۱) یعنی صور الاقالیم و مسالك المسالك و جهان نامه .

(۲) نل مکنونی .

قزوینی ز آثار البلاد بتألیف او و فارس نامه ابن البلخی، کان مستوفیاً بالفارس فی زمان السلطان محمد السلجوقی<sup>۱</sup>. . . و در ذکر ولایت کرمان<sup>۲</sup> بتألیف خواجه ناصر الدین منشی کرمانی. و عجایب البحر بتألیف امام علی بن عیسی الحمرانی للمقتدر. و آثار الباقیه بتألیف شیخ ابو ریحان محمد بن احمد بیرونی خوارزمی منجم. و کتاب التفهیم لاوائل صناعة التنجیم بتألیف او. و کتاب ارشاد در ذکر قزوین بتألیف امام جلیل حافظ خلیل قزوینی و رساله ملکشاهی، در وصف دیاری که سلطان ملکشاه سلجوقی نورحضرته در نظر آورده بود، و تاریخ اصفهان بتألیف حافظ عبد الرحمن محمد بن اسحق الاصفهانی و رساله السنجریه فی الکائنات العنصریه بتألیف شیخ عمر سهلان ساوجی و عجایب الاخبار بتألیف<sup>۳</sup>. و تحفه الغرایب بتألیف<sup>۴</sup>. . . و صورالکواکب للشیخ ابوالحسن [عبد الرحمن] الصوفی امضالدوله، و تاریخ مغرب بتألیف<sup>۵</sup>. . . و اخلاق ناصری بتألیف استاد الحکما خواجه نصیرالدین طوسی و تنسیق نامه ایلخانی هم بتألیف او و دیگر کتب تفسیر و حدیث و فقه و اصول کلام و بلاغت و غیر آن که هر یک بوقت حاجت می آید مسطور بوده و برخی آنک برأی العین مشاهده نموده و چندی آنچه از رواة معتمد القول شنوده و بقدر الحصول بالایجاز والاختصار درین سلك کتاب کشیده و اینرا فزّه القلوب<sup>۶</sup> نام کرده، امید بفضل بزرگان و ارباب فضایل که این کتاب بنظر مبارکشان مشرف خواهد شد آنک از روی محاسن شمایل بعین الرضا ملاحظه فرمایند و اگر برخطا و زللای وقوف یابند . . . آنرا از پریشانی خاطر بکثرت وقوع حوادث روزگار غدار و تراکم خسارات و زحمات بیشمار که از گاه وفات پادشاه سعید ابوسعید انارالله برهانه و افاض علیه مغفرت و رضوانه واقع میشود شمارند نه از قلت بضاعت نگارنده :

بیت

(۱) واضحت که چون نام مؤلف یعنی ابن البلخی را دنبال کتاب ذکر کرده جای نام مؤلف سفید مانده است .

(۲) مراد کتاب سبط العلی است

(۳) جای کلمه سفیدست

(۴) در نسخه مورخ ۹۰۶ (فزه الاوصاف؟) آمده است .

زانکه اندر حکمت و منطق معانی و بیان

در نجوم و طب و فقه و شعر و اخبار و کلام

گر فزون از همسرانم نیستم، کم هم نیم

قدرتم داند دیر این سپهر سبز فام

و بزرگی فرموده بر مؤلف از آن خرده نگیرند و بشرف اصلاح مشرف گردانیده

مؤلف را دعای خیر فرستند: بیت

مگر کز دم پاکشان کردگار بیحشد گناهان این خیره کار

انشاء الله تعالی وحده .

اکنون بحکم عنوان الکتاب یدل علی ما فی ضمنه در فهرست کتاب بصورت  
سیاق شروع کنم والله الموفق باتمامه وعلیه تنوکل بفضلہ واکرامه والمطلوب الی الله  
عز وجل ان یعصمنا من الخطأ والزلل فی القول والعمل انه المقتدر للسداد والمیسر للمراد  
آمین رب العالمین .

### فهرست کتاب

بنیاد سخن بر فاتحه و سه مقاله و خاتمه نهاده شد و اگر چه در منها اول نردبان  
پایه پیش اهل سیاق جایز نیست اما چون قاعده خیر الکلام ما قول و دل پیش ایشان  
نیز مقررست و رعایت قراین بتکرار می انجامد ترك تکرار اولی بود و بنردبان پایه  
قناعت نمود :

فاتحه - و آن مشتملست بر مقدمه و دیباچه :

مقدمه - در ذکر ترتیب ابداع افلاک و نجوم و عناصر و ما یتعلق بذلك من الآثار  
العلویة والسفلیة .

دیباچه - در ذکر ربع مسکون و شرح طول و عرض و صفت اقالیم و وصف  
اطراف آن .

مقاله اول - در ذکر تکوین موالید ثلثه معادن و نبات و حیوان ، و آن بر  
سه مرتبه است :

مرتبه اول - مہدنیات و آن سه جنس است : جنس اول در ذکر فلزات کانی و عملی ؛ جنس ثانی در ذکر احجار و آن سه مایه است : اعلی : حیوانی و کانی - و اوسط : کانی مجرد ؛ و ادنی : حیوانی و کانی و هوایی و عملی ؛ جنس ثالث در ذکر ادهان .  
مرتبه دوم - در ذکر نباتات و آن بر دو شکل است : شکل اول در ذکر اشجار مشمره و آزاد ، شکل دوم در ذکر تخوم از اغذیه و ادویه و مشروبات سایرہ .  
مرتبه سوم - در ذکر حیوان و آن بر سه نوع است :

نوع اول در ذکر حیوانات بری و آن بر پنج وجه است : وجه اول اهلی ؛ وجه ثانی وحشی ؛ وجه ثالث سباع ؛ وجه رابع ما یشتبه بعض اعضائهم بالانسان ؛ وجه خامس سوام و هوام و ما یعلق بہا .

نوع ثانی در ذکر حیوانات بحری مأکول و ممنوع .

نوع ثالث در ذکر حیوانات هوایی مستأنس و مستوحش .

مقاله دوم - در ذکر انسان . و انسان بر دو گونه است : مکمل الصورة والمعنی ؛ متفاوت الہیۃ والحركة و از ایشان بعد از وصف ایجاد وجود چہار نظر یاد کنیم :  
نظر اول در شرح اعضای انسان و تفصیل قوای ایشان و آن سه صفتست :

صفت اول در شرح اعضای انسان مفردات و مرکبات . مفردات ، وہی اثنا عشرہ  
صورة من العظام والغضروف والرباط والعصب والمفصلة واللحم والشحم والشرائین  
مع الجداول والشرب والعشاء والمخ والجلد ؛ مرکبات ، بعضی ظاہری اند و بعضی باطنی :  
ظاہریہ : رأس و ما علیہا من الاذن والعین والانف والشفہ والفم والاسنان والفک  
والشعر والحاجب واللحیۃ والہذب . بدن و ما یعلق بہ من العنق والصدر والیدو الکتف  
والبطن والظهر والجنب والقامة والفرج والرجل والکعب والظفر ؛ باطنیہ ، من الدماغ  
والریۃ والقلب والكبد والمرارة والطحال والمعدة والامعاء والکلیۃ والمثانة  
وآلات التوالد .

صفت دوم در ذکر قوای انسان ظاہری و باطنی :

ظاهریه ، پنج قوتست: باصره و سامعه و شامه و ذائقه و لامسه .

باطنیه ، هفتچنین پنج قوتست و هر يك بر چهار صفت :

قوى الجاذبة ، من الجاذبة والماسكة والهاضمة والدافعه .

قوى المخدومة ، من الغاذية والناحية والمولدة والمصورة<sup>۱</sup> .

قوى المحركة ، من الشهوانية والغضبية والفاعلية والوهمية .

قوى العقلية ، من العارفة والمميزه والمحصلة والمحققه .

قوى المدرکه ، من الحاسة والخیال والفکره والحافظه .

صفت سوم . در ذکر فواید اعضا و جوارح انسان :

نظر اول : در ذکر اخلاق و فضایل و رذایل .

نظر دوم در ذکر صفات و آثار نفوس .

نظر سوم در عشق اولی و طلب مولی که کمال نفس انسانی است و مظهر مقصود

یزدانی متفاوت الهیته و المعركة فی الاقوام<sup>۲</sup> المتفرقه .

مقاله سوم ۲

در صفت بلدان و ولایات و بقاع . و آن بر چهار قسمت :

قسم اول - در ذکر حرمین شریفین ، شرفهما الله تعالی و مسجد اقصی که

ص ۱

اشرف بقاع جهان و قبله اهل ایمانست

قسم دوم - در شرح احوال ایران زمین و آن مشتمل است بر مطالعی و مقصدی

و مخلصی<sup>۴</sup> :

مطلع . در شرح تقسیم و طول و عرض و حدود اقصی و قبله بلاد ایران زمین ص ۱۹

مقصد . در ذکر ولایات و بلاد ایران و چگونگی آب و هوا و بنیاد عمارات

ص ۲۷

وصفت ساکنان ولایات و آن مشتمل بر بیست باب است :

ص ۲۹

باب اول - در ذکر بلاد عراق عرب

ص ۵۱

باب دوم - در ذکر ولایات عراق عجم

ص ۸۵

باب سوم - در ذکر مواضع آذربایجان

(۱) ن ل . مصدیه ۵۰ ص ۵۰ (۲) ن ل احرام

(۳) ایضا بحث این بحث عبارت از کتاب حاضرست (۴) نسخه «ا» افزوده و منقحی .



|       |                                                                           |
|-------|---------------------------------------------------------------------------|
| ص ۱۰۳ | باب چهارم - در ذکر دیار اران و موغان                                      |
| ص ۱۰۶ | باب پنجم - در ذکر بقاع شروان و گشتاسبی                                    |
| ص ۱۰۸ | باب ششم - در ذکر بلاد ابخاز و گرجستان                                     |
| ص ۱۰۹ | باب هفتم - در ذکر ممالك روم                                               |
| ص ۱۱۷ | باب هشتم - در ذکر مواضع ارمن و اخلاط                                      |
| ص ۱۲۰ | باب نهم - در ذکر دیار ریمه                                                |
| ص ۱۲۷ | باب دهم - در ذکر بقاع کردستان                                             |
| ص ۱۳۰ | باب یازدهم - در ذکر بلاد خوزستان                                          |
| ص ۱۳۵ | باب دوازدهم - در ذکر مواضع بروجرم مملکت فارس                              |
| ص ۱۶۷ | باب سیزدهم - در ذکر ولایات شبانکاره                                       |
| ص ۱۷۰ | باب چهاردهم - در ذکر دیار کرمان و مکران و هرموز                           |
| ص ۱۷۳ | باب پانزدهم - در ذکر بقاع مفاذه مابین کرمان و قهستان                      |
| ص ۱۷۴ | باب شانزدهم - در ذکر بلاد قهستان و نیمروز                                 |
| ص ۱۸۱ | باب هفدهم - در ذکر ارباع مملکت خراسان                                     |
| ص ۱۹۷ | باب هجدهم - در ذکر ولایت مازندران                                         |
| ص ۲۰۰ | باب نوزدهم - در ذکر دیار قومس و طبرستان                                   |
| ص ۲۰۲ | باب بیستم - در ذکر بقاع جیلانات <sup>۱</sup>                              |
|       | مخلص - در ضبط طرق و انهار و عیون و اشجار و جبال و معادن و آن پنج فصل است: |
|       | فصل اول - در ذکر کمیت مسافت و فراسخ .                                     |
|       | فصل دوم - در شرح جبال .                                                   |
|       | فصل سوم - در ذکر معادن .                                                  |

(۱) فهرست نامهای کسان و کتابها و سوره های بخش نخست از مقاله سوم که چاپ

حاضر باشد.

فصل چهارم - در وصف مخارج انهار و عیون.

فصل پنجم - در ذکر بحار و بحیرات<sup>۱</sup>.

قسم سوم - در ذکر بلادی که اگر چه جزء ایران نیست اما احکام ایران ساخته اند  
بچهار طرف ایران.

قسم چهارم - در ذکر عمارات عالیة مشهور که در دیگر ولایات ربع مسکونست  
و از معظمت ابنيه.

خامه - در ذکر عجایبی که در سایر ولایات ربع مسکونست در بر و بحر  
بیرون از آنچه در ایران زمین است و ذکرش از پیش رفت.



## استدراك و فائزنامه

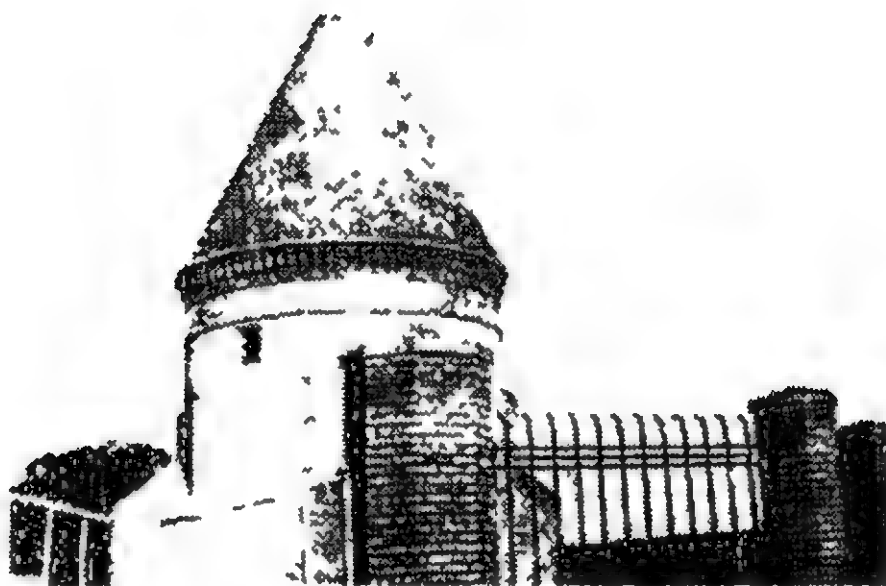
خواهشمند است متن کتاب را بر حسب جدول زیر اصلاح فرمائید

| صفحه سطر | نادرست  | درست                                        | صفحه سطر                                                 | نادرست | درست |
|----------|---------|---------------------------------------------|----------------------------------------------------------|--------|------|
| ۹        | ۲       | برتر ۱۴                                     | (متن روشن نیست<br>نسخه بد لها نیز<br>معنی روشنی ندارند.) | ۴۵     | ۱۱   |
| ۹        | ۱۴ و ۱۱ | دو صد                                       | شاید: سیصد                                               | ۵۱     | ۲    |
| ۱۰       | ۲۳ و ۲۲ | دو پایان مطالب                              | راده های ۳ و ۵ و ۶                                       | ۵۲     | ۲    |
|          | ۲۴ و    | ۷ علامت استفهام<br>(۱) گذارده شود           |                                                          | ۵۴     | ۱۸   |
| ۱۱       | ۲۴      | در پایان راده ۳ علامت استفهام<br>(۲) بگذارد |                                                          | ۵۴     | ۲۷   |
| ۱۲       | ۱۸      | بیان                                        | بیان (۲)                                                 | ۵۵     | ۹    |
| ۱۲       | ۲۵      | ان یقال                                     | ان یقال (۱)                                              | ۵۷     | ۸    |
| ۱۳       | ۸       | النصیر                                      | النصیر                                                   | ۵۸     | ۴    |
| ۱۵       | ۲۱      | عربی                                        | عربی                                                     | ۶۱     | ۱۷   |
| ۲۴       | ۱۵      | دایر                                        | دایره                                                    | ۶۱     | ۲۰   |
| ۲۷       | ۱۲      | نقطه                                        | نقطه                                                     | ۶۲     | ۱۹   |
| ۲۷       | ۱۹      | قری                                         | ایسن در کلمه                                             | ۶۴     | ۸    |
|          |         | شهرست                                       | معرفت کلمه اول                                           |        |      |
|          |         |                                             | تعداد شهرهای                                             |        |      |
|          |         |                                             | ایران را میرسانده                                        |        |      |
|          |         |                                             | است متلاکله نمود                                         |        |      |
|          |         |                                             | یا صد یا جز آن بوده                                      |        |      |
|          |         |                                             | و صحیح کلمه دوم                                          |        |      |
|          |         |                                             | نیز «شهرست»                                              |        |      |
|          |         |                                             | میباشد                                                   |        |      |
| ۳۰       | ۲۰      | نهی (۱)                                     | نهب                                                      | ۶۶     | ۱۵   |
| ۳۱       | ۱۳      | با از اهل                                   | با اهل                                                   | ۶۸     | ۱۳   |
| ۳۱       | ۲۴      | ( )                                         | (هود)                                                    | ۷۱     | ۳    |
| ۳۵       | ۱۲      | «دخ»                                        | «دخ»                                                     |        |      |
| ۳۹       | ۸       | و التلبیم                                   | و [ال] اقلیم                                             |        |      |
| ۳۹       | ۱۴      | اولایت                                      | (ظ: و ولایت)                                             | ۷۳     | ۹    |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |
|          |         |                                             |                                                          |        |      |

سی و چهار

غلطنامه

| صفحه سطر | غلط              | صحیح           | صفحه سطر | غلط        | صحیح              |
|----------|------------------|----------------|----------|------------|-------------------|
| ۷۹ ۱۱    | بروز من ۹        | بروز من (۲) ده | ۱۳۶ ۹    | پج         | عوشی نان          |
| ۸۶ ۴     | محمد بن          | (صحیح محمد بن  | ۱۳۸ ۱۴   | دوحرگاه    | نشد کلمه باران    |
|          | روادی            | رواد ۱ محمد    |          |            | نامحله اماده باشد |
|          |                  | (روادی)        | ۱۳۸ ۱۷   | مصب        | (صاحب)            |
| ۸۷ ۱     | و تیر            | انتر رواندست و | ۱۳۹ ۷    | وات        | عواب باشد (طنین   |
|          |                  | ا و او عطف     |          |            | سعه الف)          |
| ۸۹ ۳     | سازان            | سازان صحیح است | ۱۳۹ ۸    | ع          | (در سعه الف       |
| ۹۱ ۲۱    | اول سطر ۱۸-ج     |                |          |            | وش)               |
|          | اصافه شود        | وود ناب        | ۱۴۱ ۳    | صنکان      | صیمکان            |
| ۹۹ ۱۵    | عارب مدا و شماره |                | ۱۴۴ ۱۷   | مارهای     | یاره های          |
|          | ۱۴ حذف شود       |                | ۱۴۶ ۸    | کشمیر      | کشمیر             |
|          | بحای آن (۱)      |                | ۱۵۱ ۳    | مروزی      | مروزی             |
|          | صلاب اسم         | مهم            |          |            | مروزی             |
|          | گداورده شود      |                |          |            | رد کرد            |
| ۱۰۰ ۲۰   | شرح              | شرح            | ۱۶۰ ۱۹   | دلنا سرینه | طلعه ما (حر ما)   |
| ۱۰۸ ۱۱   | عرص              | عرص            |          |            | مردک حمرانی       |
| ۱۱۰ ۱    | المسان           | (در اسم اصافه  | ۱۶۳ ۱۱   | اره ازه    | اران)             |
|          | سود که در معجم   |                |          |            |                   |
|          | الدان المسم      |                | ۱۶۴ ۱۹   | سین        | ش                 |
|          | آمده است)        |                | ۱۶۴ ۲۱   | مرد را     | مرد (طهر مر)      |
| ۱۱۱ ۷    | اشهر ۴           |                | ۱۶۵ ۱    | ارد (۱) و  | ارد (۱) الاره (۲) |
| ۱۱۱ ۹    | اماسا ۵          | اماسین رده     |          |            |                   |
|          | بوده             |                | ۱۷۹ ۱۸   | ط ب        | (صحیح طره ب)      |
| ۱۱۱ ۱۰   | کرد ۶            | کرده           | ۱۸۵ ۱۲   | سجان       | [و] سجان          |
| ۱۱۱ ۱۲   | دامه ب           | دامه است ۷     | ۱۸۸ ۱۰   | حرره لسته  | شاد حرره          |
|          | آشور             | آشور           |          |            | (ارد ۱)           |
| ۱۱۳ ۳    | حررت ب           | در سعه د       | ۱۹۳ ۱    | مرو        | امرو              |
|          |                  | چین است ا      |          |            | سطر آخر           |
|          |                  | ای در شرح      | ۱۹۷ ۱۲   |            | (۲) (۱) (۳) (۴)   |
|          |                  | آن را در سینه  |          |            | در حاشیه اصافه    |
|          |                  | در سطر ۱۶-۱۷   |          |            | شد (۳) د          |
| ۱۱۲ ۱۴   | آره ده           | آره            |          |            | الاله من          |
| ۱۱۱ ۷    | لار د            | اصافه ۱۰۰      |          |            |                   |
| ۱۱۲ ۱    | و ب              | صحیح ر         |          |            |                   |
| ۱۲۷ ۲    | ا ب              | (ط ۱۰۰) د      |          |            |                   |
| ۱۲۹ ۱    | سال              | در سرد ۱۰۰     |          |            |                   |
|          |                  | مرا با ج       |          |            |                   |



آرامگاه حمدالله مستوفی پس از تعمیر  
« در قزوین »

## مقاله سیم

در صفت بلدان و ولایات و بقاع . و آن بر چهار قسم است :

### قسم اول

در ذکر حرمین شریفین شرفهما الله تعالی و مسجد اقصی

اگر چه آن مواضع<sup>۱</sup> از ملك ایران نیست ، و بیشتر غرض از تألیف این کتاب شرح احوال ایران است ، اما چون افضل بقاع جهان و قبله اهل ایمانست تیمن و تبرک را ابتدا کردن بدان و قسمی علیحده در شرح احوال آن بقاع نوشتن اولی است ، تا این کتاب مرا کثراً<sup>۲</sup> احوال را شامل باشد و در اقوال کامل . و ذکر این بقاع شریفه در قرآن و حدیث بسیار آمده ، منها قوله تعالی : «سبحان الذی أسرى بعبده لیلاً من المسجد الحرام إلى المسجد الأقصى الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا إنه هو السميع البصیر»<sup>۳</sup> .

و در مصابیح<sup>۴</sup> از رسول (صلعم) مرویست : « لا تشد الرحال<sup>۵</sup> الا الى ثلثة مساجد ، مسجد الحرام و مسجد الاقصی و مسجدی هذا » .

حرم<sup>۶</sup> الکعبة المعظمة عظم الله قدرها - خانه کعبه در مسجد حرام است . و آن مسجد در شهر مکه است . و آن شهر در ولایت حجاز و از اقلیم دویم است . و طولش از جزایر خالدات « عز » ، و عرض از خط استوا « کام » و نیک مناسب<sup>۷</sup> افتاده که در طول و عرض مرتبه عز و کام دارد . و در دره ییست<sup>۸</sup> که طرف شرقی آن کوه ابو قبیس و کوه قعیقاعان است و ابو قبیس بزرگترست و طرف غربی آن

۱- بجز در : موضع - ۲- «ج» : اکثر : «ا» : من ... ۳- سوره ۱۷ (اسری) آیه ۱ .

۴- ج ۱ ص ۲۹۹ - ۵- بجز «ج» : لا تشد الرجال . ۶- حاشیه «ج» : اینجا و موارد

دیگر . «حرم» یا «حرام» بی اختلاف . ۷- «ج» : نیک و مناسب . ۸- «ج» : دره است .

کوه یمنی و کوه نیر . و آن کوهی بلندست<sup>۱</sup> مشرف بر منی و مزدلفه . و کبش قربان اسماعیل (عم) ازو فرود آمد ، و طرف شمالی آن کوه صفا و طرف جنوبی آن کوه مروه است . شهری بزرگست ، دورش زیادت<sup>۲</sup> از ده هزار گام بود ، اما در اندرونش خراب و عاطل و جبال و تلهها بسیارست و<sup>۳</sup> در شأن آن کلام و احادیث بیشمار واردست منها قوله تعالی : « و اذ قال ابراهیم رب اجعل هذا بلدا آمنا »<sup>۴</sup> و قال رسول الله (صلعم) : « ان هذا البلد حرم الله يوم خلق السموات و الارض فهو حرام بحرمة الله تعالی الى يوم القيمة » . و قال حین<sup>۵</sup> واقعا علی الحزورة<sup>۶</sup> : « والله انک لخير الارض او احب ارض الله عز وجل الى و لولا انی أخرجت منک ما خرجت » . و آن زمین محل زرع و کشت نیست کما قال الله تعالی : « بواد غیر ذی زرع عند بیتک المحرم »<sup>۷</sup> . و هر چه ایشانرا بکار آید از دیگر ولایات آوردند .

ولایت طایف بر هشت فرسنگی آنجاست و مدار مکه بر ارتفاعات طایف است . و طایف نزدیک کوه غزوان افتاده است و بر آن کوه برف و یخ میباشد و در ملک عرب غیر آنجا نبود . و هوای طایف بسبب آن کوه خوش است . و انمارش نیکو و بسیارست . و در کتاب معارف ابن قتیبه<sup>۸</sup> آمده که وهب بن منبه (رضع) گوید که چون آدم (عم) از بهشت بزمین سر ندیب هبوط کرد . و بعد از صد سال که تضرع و زاری کرد توبه او قبول شد و او را بر فرقت بهشت تأسف عظیم بود . حق سبحانه و تعالی خانه یی<sup>۹</sup> از بهشت برو فرستاد ، آنرا بزمین کعبه فرود آوردند و آن خانه یی بود از یک پاره یاقوت باقنادیل زرین . و در دیگر کتب آمده که آن خانه بیت المعمور بود . و آدم را (عم) بزیارت آن امر شد و آدم را (عم) بدان تسکینی<sup>۱۰</sup> میبود ، و بروایتی بوقت طوفان و بروایتی بوقت وفات آدم (عم) آن خانه را

۱ - «ج» : کوه . ۲ - «ج» زیاده . ۳ - «ج» و او ندارد . ۴ - سورة ۲ (بقرة)

آیه ۱۲۰ . ۵ - «ر» : قال امیر المؤمنین حسین ع ؛ قال امیر المؤمنین علیه السلام .

۶ - یاقوت (معجم البلدان) ج ۲ ص ۲۶۲ ؛ طبری ج ۳ ص ۲۳۸۱ ؛ مشکاة المعاییح ص ۲۳۰

(نبح) . ۷ - سورة ۱۴ (ابراهم) آیه ۴۰ . ۸ - ص ۹ . ۹ - «ج» «ا» : خیمه ۱۰۰ - «ج» . تسکین .

بآسمان بردند و بنی آدم بفرمان شیث (عم) بر جای آن خانه‌یی از سنگ و گل بساختند. و در زمان طوفان خراب شد و کما بیش دو هزار سال خراب ماند، تا چون ابراهیم خلیل (عم) اسماعیل را (عم) از هاجر بیاورد و ساره را بر آن دشک خاست<sup>۱</sup> او را الزام نمود تا هاجر و اسماعیل را از پیش ساره دور کند، و ابفرمان حق تعالی ایشانرا بدان زمین عاقل برد و بگذاشت. هاجر بطلب آب بر آن کوهها میدوید، و اکنون آن دویدن بر حجاج واجب شده است، و اسماعیل (عم) میگریست و پاشنه بر زمین میمالید از زیر پاشنه او آب زمزم پیدا شد، هاجر پاره‌یی خاک بر پیش آن آب بند کرد، تا تلف نشود. و نقلست که اگر هاجر آن آب را بند نمیکرد رودی بودی از همه رودهای جهان بزرگتر، و گفته اند که اگر اهل آنجا کافر نشدندی آن آب بر روی زمین بودی، اما بسبب کفرشان با نشیب<sup>۲</sup> رفت، تا مانند چاهی شد. چون آنجا آب پیدا شد قوم بنی جرهم آنجا رفتند و اسماعیل در میانشان پرورش یافت. چون اسماعیل بحدّ مردی رسید بفرمان حق تعالی ابراهیم و اسماعیل آنجا خانه کعبه بساختند، از سنگ کوه قیقعان، و آن خانه‌یی سقف بود، حق تعالی حجر الاسود را از بهشت بدیشان فرستاد تا در کن خانه نشاندند، و آن سنگیست بمقدار نیم گز در نیم گز خلقی<sup>۳</sup> تقریباً در اول سفید بود، از بس که کفار دست ناپاک بدان مالیدند سیاه شد، کما قال النبی (صلعم): «نزل الحجر الاسود من الجنة و هو اشدّ بیاضاً من اللبن فسودّته خطایا بنی آدم»<sup>۴</sup>. و قال (صلعم) فی الحجر: «وانه یبعث الله يوم القيامة و له عینان یبصر بهما و لسان ینطق به و یشهد علی من استلمه» و قال (صلعم): «ان الحجر الاسود یحشر يوم القيامة و له عینان ینظر بهما و لسان یتکلم به و یشهد لکل من قبله و انه حجر یطفو علی الماء ولا یسخن بالنار اذا اوقد علیه». چون ایشان خانه کعبه را بساختند و زیارت آن امر شد، مردم بدانجا مقام کردند و ابنیه خیر ساختند و رغبت نمودند، بتندریج شهری معظم شد.

۱- ج: خواست؛ در: آمد. ۲- دج: بزر زمین؛ ۳: باشیب. ۴- کلمه از در: است.

۵- مشکاة المصابیح ص ۲۱۹ (نج). ۵- ۱۵. و الله یش.



هوايش بغایت گرمست، و آبش در اول غیر زمزم نبود و حکایت آنک چاه انباشته شده بود و کس نمیدانست که کجا هست، و عبدالمطلب جد رسول (صلعم) در خواب دید و آنرا حفر کرد، و در آنجا آهوان زرین و اسلحه یافت و قریش با او نزاع کردند و بحکم خدای بر او مقرر شد مشهورست<sup>۱</sup>. و آن چاه بر طرف شرقی<sup>۲</sup> کعبه است و چهل گز عمق دارد و دور سرش یازده گزست، و بر سرش قبه‌یی ساخته‌اند و دو درخت مربع از چوب ساج در گذرانیده و بر هر<sup>۳</sup> يك شش بکره جهت آب بر کشیدن زده و آن آب شورنا کست، و مگیانرا پیوسته آب از آن چاه بود، و در عهد بنی‌عیاس، زبیده خاتون منکوحه هارون الرشید درمکه کاریزی اخراج کرد، بعد از او در زمان مقتدر خلیفه خرابی یافت و او باز جاری گردانید و بعهد قایم خلیفه باز مطموس شد و او دیگر بار بیرون آورد و باز در عهد ناصر خلیفه خرابی پذیرفت، او تجدید عمارتش کرد، بعد از خلفا بکلی از ریگ انباشته شده بود، در این عهد<sup>۴</sup>، امیرچوپان آنرا جاری گردانید و اکنون درمکه آب روانست. و مردم آنجا اکثر سیاه چهره‌اند<sup>۵</sup> و بتجارت مشغول، و بر مذهب حنفی.

شهر مکه و حوالیش بدعای ابراهیم خلیل (عم) و فرمان حق تعالی همه حرم است. و اول از راه مدینه تا سه میل که فرسنگی بود<sup>۶</sup> حرم است و میقاتش ذوالحلیفه<sup>۷</sup>، ازو تا مکه یازده روزست. دویم از راه جدّه تا ده میل که سه فرسنگ و میلی بود حرم است و میقاتش سعدیه<sup>۸</sup> و ازو تا مکه بیست فرسنگ. سیم از راه مصر و شام تا بدو<sup>۹</sup> فرسنگ حرم است و میقاتش جحفة<sup>۱۰</sup> و ازو تا مکه سی و سه فرسنگست و تا دربا دو میل بود. چهارم از راه یمن و تهامه تا هفت میل که دو فرسنگ و میلی بود حرم است و میقاتش یلملم<sup>۱۱</sup> و ازو تا مکه بیست و

۱- <ج> آن چاه را و انباشتن آن و آن که کسی... مشهورست... باو مقرر شد.  
 ۲- <ا> غربی ۳- <ج> : و هر. ۴- <ج> : در عهد. ۵- <ر> : سیاه چهره‌اند.  
 ۶- <ر> : تا ده میل که سه فرسنگ و میلی بود. ۷- یعقوبی ص ۳۱۳، باقوت ج ۲ ص ۲۲۴ (نج).  
 ۸- محل معلوم نیست (نج). ۹- <ر> : نود. ۱۰- باقوت ج ۲ ص ۳۵ (نج). ۱۱- باقوت ج ۴ ص ۱۰۲۵ (نج).

هفت فرسنگ بود. پنجم از راه نجد تا بدو فرسنگ حرم است و میقاتش قرن<sup>۱</sup> وازو تا مکه یکشنبه روز است. ششم از راه طائف تا یازده میل که سه فرسنگ و دو میل بود حرم است و میقاتش رخاطر<sup>۲</sup> وازو تا مکه یازده فرسنگ است. هفتم از راه عراق و شرق تا نه میل که سه فرسنگ بود حرم است و میقاتش ذات العرق وازو تا مکه پانزده فرسنگ و میلی بود. و دور حوالی این حرم سی و هفت میل است که دوازده فرسنگ و میلی بود، وجهه نشان در آن دورامیال ساخته اند. و در این حرم درخت و رستنی به نادر بود، اما خارج حرم باغات و بساتین و زراعت و امثالش فراوان بود و آب روان باشد. و دور حوالی میقاتگاه هفتصد و سی و سه میل که دویست و چهل و چهار فرسنگ و میلی بود نهاده شد.

مسجد حرام - اودر میان شهرست، و صحن او طواف گاه حجاج. و خانه کعبه بر میان آن صحن است و آنکه در جامعهای بلاد بر میان صحن عمارتی سازند جهة مناسبت با مسجد حرام و کعبه باشد. و مسجد حرام را چهار در است: باب بنی شیبه بر طرف عراقی است و مایل شمال، و باب صفا بر طرف شرقیست<sup>۳</sup>. در عهد رسول (صلعم) پنج سال پیش از مبعث قوم قریش خانه کعبه را عمارت کردند، بدرختهایی که نجاشی پادشاه حبشه جهة کلیسای انطاکیه براه دریا بشام میفرستاد<sup>۴</sup> و حق تعالی آن کشتی را غرق کرد و آن چوبهارا<sup>۵</sup> بجده انداخت و مکیان باجارت او بردند و خانه کعبه بدان مسقف گردانیدند<sup>۶</sup>، و چهار قایمه چوبین در زیر سقفش وضع کردند و حضرت رسول (صلعم) براه حکمی (۷) بدست مبارک خود بتراضی قریش حجر الاسود را بیرون خانه کعبه در رکن عراقی نشاند، بر بلندی کم ازقامتی، تادست در آن توان مالید، و آن رکن مایل شرقیست و مقام ابراهیم و زمزم نزدیک اوست. و رکنی که مایل شمالیست رکن شامی گویند و رکنی<sup>۷</sup> که مایل غربیست رکن حبشی گویند. و آنکه جنوبیست رکن یمانی گویند. و دری يك مصرای بر در

۱- «نجم»: قرن النازل (باقوت ج؛ ص ۷۲) ۲- «نجم»: (از خاطر) ارحابیم؛ حاط (۲).

۳- «ج»: مایل بطرف مغرب. ۴- بجز «ا»: میبردند. ۵- «ج»: کرده آنرا.

۶- «ا»: پوشیده کرده اند. ۷- «ج»: رکن؛ «ا»: و آنک.

خانه کعبه نشانند و رویش در نقره گرفتند<sup>۱</sup> از آهوان نقره که در چاه زمزم یافته بودند، در عهد عبد الله بن زبیر (رضعهما) چون بنی امیه دیوار کعبه را بسنگ منجنیق خراب کرده بودند، او آنرا عمارت کرد و خانه را بزرگتر و دو در گردانید و حجر الاسود در اندرون خانه کعبه در دیوار نشانید و گفت که چون رسول (صلعم) فرمود که حجر الاسود از خانه کعبه است باید که در اندرون کعبه باشد. بعد از او حجاج بن یوسف ثقفی وضع عمارت او باطل کرد و حجر الاسود را بیرون آورد، چنانکه رسول (صلعم) کرده بود، بر رکن شمالی که عراقی گویند نشانید، و خانه با قدر اول برد و یک در ساخت. و طول آن خانه بیست و چهار گز و بدستی در عرض بیست و سه گز و بدستی است. مساحتش پانصد و هفتاد و پنج گز باشد<sup>۲</sup> و مساحت اندرون خانه کعبه چهار صد و چهل و چهار گز است و علو آن خانه بر بیرون بیست و هفت گز است و بامش بقلعی اندوده و ناودان سیمین دارد<sup>۳</sup> بطرف راست<sup>۴</sup>. و در چپ خانه زمزم است. و اوّل کسی که آن خانه را جامه پوشانید تبع یمن، اسعد، ابو کرب حمیری بود و او معاصر بهرام گور ساسانی<sup>۵</sup> و قصی پنجم پدر حضرت رسول (صلعم) بوده است، و در این معنی گفته اند<sup>۶</sup>: شعر

و کسونا البیت الذی حرم الله ملاء معضداً و بردا

گویند از خواص آن خانه است که هیچ مرغی بالای آن طیران نتواند کرد و امیر المؤمنین عثمان بن عفّان رضی الله عنه سرای چند، که امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه در حوالی مسجد<sup>۷</sup> خریده بود، اضافت مسجد کرد تا بزرگ شد، و ولید بن عبد الملك مروانی در آن مسجد عمارات<sup>۸</sup>

۱- «ج» : نشاندند .. کوفته اند. ۲- «ح» : باشد پانصد ... گز. ۳- «ج» : و ناودانها از نقره بود. ۴- «د» : حجر اسماعیل. ۵- در نسخه خطی (Add 7708 f. 1526) افزوده شده است: و در چپ خانه حالا که سنه ۹۸۲ هجریه است بامش از سنگ تراشیده است سیاه و سفید و میزاب از طلای خالص و در آن خانه معظه دو مصراع است در نقره کوفته (نبح). ۶- «ج» : ساسانی بو. ۷- مسعودی ج ۳ ص ۲۲۶ (نبح). ۸- «ا» افزوده : جهت مسجد. ۹- «ج» : عمارت.

عالی ساخت و ستونهای سنگین از شام بدانجا نقل کرد، و سقف مسجد از چوب ساج ساخت و منصور بالله ابو دوانیق العباسی مسجد و طواف گاه را بزرگتر گردانید و پسرش مهدی در سنه ست و ستین و مایه بر آن زیادتی افزود، اکنون برقرار است. طول طواف گاه سیصد و هفتاد گز است در سیصد و پانزده گز و دور بیرون مسجد یک هزار و پانصد و هشتاد گز و در حوالی آن خانقاهات<sup>۱</sup> و مدارس و ابواب خیر بسیار است، از جمله زاهد خمار تاش عمادی<sup>۲</sup> قزوینی رحمه الله جهة حج حاج قزاونه خانقاهی ساخته است و سی هزار دینار بحکام مکه داده است تا اجازت یافته که پنجره یی از آنجا در مسجد حرام<sup>۳</sup> گشوده است. و خانه یی که بدارنجل بن یوسف منسوب بوده و مولد رسول (صلعم) آنجا اتفاق افتاده، بطرف مسجد حرام است، و خیزران والدۀ هارون الرشید آنرا با مسجد منضم ساخت و سقایة الحاج بطرف غربی<sup>۴</sup> خانه کعبه است در پس چاه زمزم و دار الندوة هم در غربی مسجد است در پس دارالامارة. و کوه صفا بطرف شرقی مسجد حرام است و راه بازار در میان و از حساب کوه ابو قییس است. و کوه مروه بطرف غربی مسجد الحرام است. گویند که صفا و مروه نام مردی وزنی بوده است که در زمان جاهلیت در خانه کعبه زنا کردند، حق تعالی ایشانرا سنگ گردانید، اهل مکه مرد را بر سر کوه صفا و زنرا بر سر کوه مروه بردند، عبرت یابندگان را<sup>۵</sup> آن کوهها بدین نام مشهور شد. بعضی گویند که این نام خود آن کوهها راست و نام آن مرد و زن اساف و ناهله<sup>۶</sup> بوده است. و در کلام مجید ذکر صفا و مروه بسیار آمده است، منها قوله تعالی: «ان الصفا و المروة من شعائر الله»<sup>۷</sup> و از رسول (صلعم) مرویست که دابة الارض که خروجش نشان وقوع قیامت خواهد بود از کوه صفا بیرون خواهد آمد و مشعر الحرام و حطیم<sup>۸</sup> در میان کوه صفا و مروه است بحد کوه قعیقعان، و منی دره ییست بغربی مسجد الحرام بدرازی دو میل، و جمره<sup>۹</sup>

۱- «در» : خوانق «ج» خانقاه ۲- «۱» عباد ۳- «ج» حرم مسجد ۴- «کله از» «۱» است ۵- «ج» : تا یبند کانا عبرت باشد ۶- «نج» : نایله ؛ نایله ؛ «در» : ناهله ؛ «۱» : ناهلیه ۷- سورة ۲ ( بقره ) آیه ۱۵۳ ۸- ابن حوقل ص ۲۵ ؛ مقدسی ( احسن التقاسیم ) ص ۷۲ ( نج ) ۹- یاقوت ج ۲ ص ۱۱۲ ( نج ) .

عقبه در آخر منی است . و مسجد خیف هم بطرف غربی مسجد الحرام است . و کوه عرفات هم در طرف غربی مسجد الحرام است و خارج حرم ، و ازو تا مکه سه میل است و مسجد عایشه هم خارج حرم است ، و جمره اولی و حدیبیه محاذی حرم است و مابین<sup>۱</sup> شعبی است در میان دو کوه که آخرش بطن عرنه است<sup>۲</sup> و آنجا راه حایط بنی عامر است ، و حجاج نماز ظهر و عصر در آنجا گزارند و آنجا چشمه ییست به عبدالله بن عامر بن کریم<sup>۳</sup> منسوبست . و مزدلفه در میان مکه و عرفات و حجاج نماز شام و خفتن و صبح نیز آنجا گزارند . و بطن محسر وادیست میان منی و مزدلفه<sup>۴</sup> . و کوه حرا بطرف مکه است و رسول (صلعم) آنرا طواف میکرد و آن نیز در حرکت میآمد رسول (صلعم) گفت : اسکن یا حرا ! تا ساکن شد . و بوقت معجزه شق القمر آن کوه از میان دو پاره قمر پدید بود . و زمین بطحا که یاک فرسنگی مکه است از توابع مکه میباشد . و کوه ثور اطلح<sup>۵</sup> که غار رسول (صلعم) در آنجاست در راه مدینه است . و جده فرضه اهل مکه است در راه دریابد و مرحله . از پیغمبران آدم صفی و جفتش حوا علیهما السلام بر کوه ابو قیس مدفونند . و صالح پیغمبر (عم) در شهر مکه آسوده و قبرش نزدیک دار الندوة است ، در غربی مسجد حرام . و اسماعیل با والده اش هاجر علیهما السلام در حرم کعبه خفته اند و دو فرزند رسول (صلعم) که از خدیجه بوده اند و پیش از هجرت متوفی شدند در مقبره مکه خفته اند ، و آن مقبره بطرف شهرست . و از صحابه عظام فراوان آنجا مدفونند ، اول ایشان اسعد بن زراره و آخر ایشان ابوامامه باهلی ، و او در سنه ست و ثمانین نماند . و از علما و اکابر اولیا ابو عبدالرحمان نسایی ، خامس ارباب الصحاح فی الحدیث ؛ و محمد بن علی کتانی<sup>۶</sup> . و ابو سعید جنابی قرمطی علیه اللعنة در عهد مقتدر خلیفه عباسی در سنه تسع عشر و ثلثمایه در مکه بوقت حج با مسلمانان جنگی عظیم و قتل<sup>۷</sup> عام کرد

۱- د ر : پایین ؛ ۱۶ ؛ مابین ؛ ۶ ج . ۴ . مابین . ۲ - ابن حوقل ص ۵۰ (نج) .

۳ - باقوت ج ۱ ص ۶۱۱ (نج) . ۴ - باقوت ج ۴ ص ۴۲۶ ؛ قزوینی ج ۱ ص ۱۵۲ (نج) .

۵ - باقوت ج ۱ ص ۶۶۲ ؛ قزوینی ج ۱ ص ۱۵۶ (نج) . ۶ - نفحات ۱۹۹ شماره ۲۱۵ .

۷- د ج : قتل .

چنانکه چاه زمزم از کشتگان انباشته شد و در طواف گاه سه هزار کشته برتر<sup>۱</sup> افتاده بود، و حجر الاسود ببرد و بدان خواری کرد و بر سر چاه مبرز انداخت، و مدت بیست سال در دست قرامطه بود، تا در سنه تسع وثلثین وثلثمایه در کوفه به سی هزار دینار بوکلای مطیع خلیفه فروختند، و خلیفه آنرا بکعبه فرستاد و در رکن عراقی نشاند و تا اکنون از شر دیگر مخاذیل ایمن ماند. حفظها الله تعالی الی یوم القیامة من شر کل مخذول و مطرود و مردود.

و از مکه تا معظم بلاد ایران زمین بموجب شرحی که متعاقب در ذکر طرق خواهد آمد مسافت برین موجب است: از مکه تا سلطانیه که دارالملک ایران است براه بغداد، سیصد و هشتاد و هشت فرسنگ. تبریز هم دارالملک است، براه بغداد سیصد و هشتاد و هشت فرسنگ. بغداد هم دارالملک است، براه نجف اشرف، دویست و شصت فرسنگ است<sup>۲</sup>. از مکه تا ری سیصد و پنج فرسنگ. تا اردیل دو صد و بیست و چهار فرسنگ. تا همدان دویست و هفتاد و هفت فرسنگ. تا کاشان دویست و شصت فرسنگ. تا اصفهان سیصد و یک فرسنگ. تا سمنان دویست و بیست و نه فرسنگ. تا شوشتر دویست و سی و یک فرسنگ. تا قاین دو صد و هشتاد و هشت فرسنگ. تا نیشابور چهار صد و بیست فرسنگ. تا تفلیس پانصد و یک فرسنگ. تا بلخ پانصد و هفت فرسنگ. تا مرو چهار صد و هشتاد و یک فرسنگ. تا قم دویست و نود و چهار

۱- «در» : برابر «ج» : برتر ۲- عبارت میان این شماره تا علامت ستاره در «ا» چنینست و در «ر» نیز: سلطانیه که دارالملک ایرانست براه بغداد سیصد و هشتاد و هشت فرسنگ و براه دمشق. تبریز دارالملک است براه نجف دویست و شصت (۱۰۰) و نه فرسنگ و بملک فارس و شبانکاره شیراز دارالملک است براه دریای خزر و براه بغداد. کازرون براه دریا خزر و براه بغداد. ایک دارالملک شبانکاره است و براه دریا خزر و براه بغداد. قیش دارالملک جزایر بحر است براه دریا خزر و براه بغداد. هرمز براه بغداد. و براه دریا خزر و بملک عراق عجم اصفهان دارالملک است براه بغداد. و براه دریا خزر. و قزوین براه بغداد. و براه دمشق. و بملک خراسان نیشابور (سفید) هری (سفید) بلخ (سفید) مرو (سفید) و کرمان براه بغداد (سفید) و براه دریا (سفید). و بمملکت روم براه (سفید) سیواس (سفید) ارزنجان (سفید) قونیّه (سفید) و بملک ارمن خلاط (سفید) و بملک کردستان شهرزور (سفید) و بملک دیار بکر موصل براه نجف (سفید) و براه دمشق (سفید) اردبیل براه نجف (سفید) و براه دمشق (سفید) سنجا براه نجف (سفید) و براه دمشق (سفید) و بملک گرجستان تفلیس دارالملک آنجاست براه بغداد (سفید) و بجهلان (سفید) براه بغداد (سفید) و بمازندران جرجان دارالملک است براه بغداد (سفید) و بدیاراران و موغان براه بغداد (سفید) و به شروان و گشتاسفی براه بغداد (سفید) و بقرهستان و نیمروز براه بغداد (سفید) و بملک خوزستان تسر دارالملک است براه بغداد (سفید).

فرسنگ . تا سبزوار چهار صد و دو فرسنگ . تا یزد سیصد و چهار فرسنگ . تا قزوین سیصد و هفتاد فرسنگ . تا شیراز دویست و هفت فرسنگ . تا نیریز سیصد و نه فرسنگ . تا هرموز دویست و چهار فرسنگ . و تا دیگر بلاد ربع مسکون<sup>۱</sup> که خارج ایران زمین است ، بچهار حد مکّه ، بقیاس بُعد در طول و عرض نجومی ، چنانکه در اکثر زیجات آمده . و چون این قیاس هوایی<sup>۲</sup> بود در هر درجه بقول بطلمیوس بیست و پنج فرسنگ شمردیم تا تفاوت طرق در آن عرض نشیند ، براین موجب برآمد تخمیناً و تقریباً :

طرف شرقی - ولایات هند ، دهلی و قنوج و سومنات بُعد سی درجه ، هفتصد و پنجاه فرسنگ . و بزیتون<sup>۳</sup> بُعد سی و چهار درجه ، هشتصد و پنجاه فرسنگ . خنسای<sup>۴</sup> دار الملک ما چین بُعد پنجاه و دو درجه ، یک هزار و سیصد فرسنگ . مچین<sup>۵</sup> دار الملک صین بُعد پنجاه و شش درجه ، یک هزار و چهار صد فرسنگ . خان بلیغ دار الملک ختای بُعد چهل و شش درجه ، یک هزار و صد و پنجاه فرسنگ . تیز و مکران و دهر<sup>۶</sup> بُعد بیست درجه ، پانصد فرسنگ . دیبل<sup>۷</sup> بُعد بیست درجه ، پانصد فرسنگ . قندهار و کشمیر بُعد سی و چهار درجه ، هشتصد و پنجاه<sup>۸</sup> فرسنگ . ماوراء النهر بُعد سی درجه . هفتصد و پنجاه فرسنگ . دیار ایغور و تنگت بُعد سی و دو درجه ، هشتصد<sup>۹</sup> و پنجاه فرسنگ . ملک تبت بُعد سی درجه ، هفتصد و پنجاه<sup>۱۰</sup> فرسنگ . مملکت خوارزم بُعد بیست<sup>۱۱</sup> و شش درجه ، ششصد و پنجاه فرسنگ . سقسن و بلغار بُعد سی<sup>۱۲</sup> درجه هفتصد و پنجاه فرسنگ . صغانیان بُعد بیست و نه درجه ، هفتصد و بیست و پنج فرسنگ . کیمالک بُعد سی و دو درجه ، هشتصد فرسنگ . فرخار بُعد بیست و هفت درجه ، ششصد و هفتاد و پنج فرسنگ . کابل بُعد بیست و یک درجه ، پانصد و بیست و

۱- <ج> . مسکین . ۲- <ج> : هوتی ۳- <ر> برمون . ۴- <ر> ختای . ۵- <ا> : بنجین ؛ <ر> : بنجین (در حاشیه نوشته : باید بکزن باشد) . ۶- <ر> : بیر و <ا> : تیر... <ج> دهر ندارد . ۷- <ر> : ودی <ا> ندارد . ۸- <ا> : سی و شش درجه نهصد . ۹- <ج> هفتصد . ۱۰- <ج> . هفتصد . ۱۱- <ج> : سی . ۱۲- <ج> : سی و دو .

پنج فرسنگ. قرغیز و سلنگا بیست و شش درجه، ششصد و پنجاه فرسنگ.  
 دیار یاجوج و ماجوج بیست و دو درجه، یک هزار و پانصد و پنجاه فرسنگ.  
 طرف غربی - حجاج این طرف را بضروتن گذر بر مدینه باشد تا آنجا قیاس  
 کنیم، و از مدینه تا مکه هشتاد و هفت فرسنگ است: مصر تا مدینه: صد و پنجاه  
 فرسنگ. اسکندریه: دویست و ده فرسنگ. دمشق دارالملک شام صد و بیست  
 فرسنگ. بلاد حبشه بیست و دو درجه: سیصد فرسنگ. بلاد مغرب و عبدالمؤمن  
 بیست و سی درجه: هفتصد و پنجاه فرسنگ. قرطبه، دار الملک اندلس است  
 بیست و چهار و هشت درجه: یک هزار و دویست فرسنگ. قیروان بیست و سی  
 و چهار درجه: هشتصد و پنجاه فرسنگ. ولایت بربر بیست و دو درجه<sup>۱</sup> سیصد  
 فرسنگ.

طرف شمالی - براه بغداد، دشت قبیاق: چهارصد و پنجاه فرسنگ. الان و  
 چرکس: سیصد و پنجاه فرسنگ. آس و روس: چهارصد فرسنگ. دیار فرنگ:  
 پانصد فرسنگ. یونان: دویست فرسنگ. صقلاب: سیصد و پنجاه فرسنگ. بدریه و  
 سنوریه و بلند<sup>۲</sup>: چهارصد و پنجاه فرسنگ.

طرف جنوبی - اهل این دیار را اول بمکه باید آمد، پس بمدینه رفت، تا  
 مکه ثبت کنیم: طایف: هشت فرسنگ. صنعاء یمن: صد و چهل فرسنگ. تهامه:  
 صد و چهل و هشت فرسنگ. عدن: صد و بیست فرسنگ. عمان: صد و چهل  
 فرسنگ. سرندیب: سیصد فرسنگ. دیگر ولایات را<sup>۳</sup> جهت تخفیف تطویل ثبت  
 نیفتاد و چون با ولایتی که در آن جوار است و مثبت شده، قیاس کنند کمیت معلوم  
 گردد تخمیناً. والعلم عند الله تعالی.

۱- «ج»: مغرب درو. ۲- «ج»: هشتصد و پنجاه؛ «د»: تمام جمله را ندارد؛ «ا»: افزوده:  
 بلاد حمیر (جای مسافت سفید) فرسنگ بلاد سبا (سفید) فرسنگ. طرابلس (سفید) فرسنگ. دیار  
 نوبه (سفید) فرسنگ. اسلبه (سفید) فرسنگ. ارمین صغری (سفید) فرسنگ. طلیطله (سفید)  
 فرسنگ. ۳- «د»: بیست؛ «ا»: بلد. ۴- «ج»: ولایت را که.



## حرم الروضة الشريفة شرّفها الله تعالى :

روضه رسول صلى الله عليه و آله در شهر مدینه است . و آن شهر را اوّل یثرب میگفتند . رسول (صلعم) او را مدینه خواند کما قال (صلعم) : « ان الله سمی امدینه طابة » . از اقلیم دوم است . طولش از جزایر خالدات « سه ل » و عرض از خط از خط استوا « که » . بعضی گفته اند که آن زمین را تهامه خوانند . و در صور الاقالیم گوید : تهامه از ملک یمن است ، و آن شهر و مکه از ملک حجاز<sup>۱</sup> . در پای کوه اُحد افتاده است و طرف شرقی رود عقیق است بریک فرسنگ و نیم ، و راه مکه از آن جانب در آید . و طرف غربی کوه سلع<sup>۲</sup> و طرف شمالی کوه اُحدست بر دو فرسنگی ، و مدینه را از آن نزدیکتر کوه نیست<sup>۳</sup> . رسول (صلعم) در وقت حرب الاحزاب بتدبیر سلمان فارسی او را خندقی حفر فرمود و عمق آن خندق بیست ارش<sup>۴</sup> . و عضد الدوله فنا خسرو دیلمی او را بارو کشید . شهری کوچکست بمساحت کم از نیمه مکه بود ، اما در آن زمین عاطل کمتر باشد هواش بغایت گرم است و درو آب روان است و زرع<sup>۵</sup> و باغستان و نخيلات دارد و خرماي بُردی و عجوة در آنجا بهتر از دیگر بلاد بود . مردم آنجا اکثر سیاه چهره اند<sup>۶</sup> و بتجارت مشغول . و در شأن مدینه احادیث بسیار واردست ، منها فی مصابیح قال النبی (صلعم) حدیث<sup>۷</sup> : ان ابراهیم حرم مکه فجعلها حراما وانی حرمت المدینه حراما ما بین لاتبیها<sup>۸</sup> متفق علیه لا یراق فیها دم ولا یحمل فیها سلاح القتل ولا یحیط فیها الا العلف . وقال النبی (صلعم) : علی بیان<sup>۹</sup> المدینه الملائکة لا یدخلها الطاعون والدجال . قال (صلعم) : من استطاع ان یموت فی المدینه فلیمت بها فانی اشفع لمن یموت بها . و قال (صلعم) : آخر قرية من قرى الاسلام خراباً المدینه . فضل بن عباس<sup>۱۰</sup>

۱- «در حجازند» - ۲- باقوب ج ۴ ص ۱۱۲ (نج) . ۳- «۱» در ، افزوده اند : و برطرف جنوبی ( بقدر دو کلمه سفید ) ۴- «در» «۱» : و دور آن خندق ( قدری سفید ) در عرض ( بقدر یک کلمه سفید ) و عمق بیست ارش . ۵- «ح» : ذراع . ۶- «در» : چرده<sup>۱</sup> «۱» افزوده : و بر مذهب ( قدری سفید ) . ۷- مشکاة المصابیح ص ۲۳۱ ؛ قزوینی ج ۲ ص ۷۱ - ۸ - «۱» : مادها . ۹- «در» : فیها شجرة . ۱۰- «در» : ان یقال . ۱۱- چنین بخوانید العباس بن الفضل العلوی و نکاه کنید به ابن خردادبه ص ۲۸ یادداشت «ج» (نج) .

رضی الله عنهما در حق مدینه گفت : شعر  
و علی طيبة التي بارک الله علیها لخاتم المرسلین  
و صرمة انصاری گفت <sup>۱</sup> : شعر  
فلما اتانا اظهر الله دینه و اصبح مسرورا بطیبة راضیا  
پیش از وصول رسول (صلعم) بدانجا حکامش از قبل مرزبان بادیه بودند یا از قبل  
حکام یمن ، و اکثر اوقات از قوم بنی قریظه یا بنی نضیر کس بر آنجا حاکم بودی ،  
و یکی از انصار گفته بود <sup>۲</sup> شعر  
نودی الخراج بعد خراج کسری و خراج <sup>۳</sup> بنی قریظه والنصیر  
و از خواص آن شهرست که چون درو ترد دکتند عرق خوشبوی از مردم حاصل شود <sup>۴</sup> .  
روضه شریفه که خوابگاه مصطفی (صلعم) است در آن شهرست ، در خانه  
عایشه ، همانجا که وفاتش رسید ، و اکنون آن مقام داخل مسجدست . و در جانب  
یسار قبله که کنج ما بین مشرق و شمال بود ، و قبله مدینه کنج ما بین مشرق و  
جنوبست ، امیر المؤمنین ابو بکر صدیق و عمر فاروق (رضعهما) هم در آنجا  
مدفونند . و بوقت آنکه رسول (صلعم) بمدینه هجرت فرمود آن موضع زمینی ساده بود ،  
رسول (صلعم) آنرا بخرید و مسجد و خانه ساخت بنحست خام و چوب نخل ، و عمر  
(رضع) بر آن زیادتیی فرمود <sup>۵</sup> ، و عثمان عفّان (رضع) بر آن افزونی بسیار کرد و  
دیوارش بسنگ منقش بر آورد و سقف از چوب ساج ساخت ، و ولید بن عبدالمک  
مروانی بر آن عمارت فراوان افزود ، و المهدی بالله محمد بن عبدالله العباسی رحمه الله  
آنرا فراخ گردانید ، و مأمون خلیفه رحمه الله نیز بر آن زیادتیی کرد ، و اکنون بر  
آن قرارست . طول آن مسجد چهارده گزست و عرض دوازده گزست <sup>۶</sup> .  
و در اطراف آن مدارس و خانقاهات <sup>۷</sup> بسیارست و مبانی <sup>۸</sup> خیریشمار ، از

۱- ابن خرداد به ص ۱۲۸ (نج) . ۲- ابن خرداد به ص ۱۲۸ (نج) . ۳- ۳- ۴- ۵- ۶- ۷- ۸- ۹- ۱۰- ۱۱- ۱۲- ۱۳- ۱۴- ۱۵- ۱۶- ۱۷- ۱۸- ۱۹- ۲۰- ۲۱- ۲۲- ۲۳- ۲۴- ۲۵- ۲۶- ۲۷- ۲۸- ۲۹- ۳۰- ۳۱- ۳۲- ۳۳- ۳۴- ۳۵- ۳۶- ۳۷- ۳۸- ۳۹- ۴۰- ۴۱- ۴۲- ۴۳- ۴۴- ۴۵- ۴۶- ۴۷- ۴۸- ۴۹- ۵۰- ۵۱- ۵۲- ۵۳- ۵۴- ۵۵- ۵۶- ۵۷- ۵۸- ۵۹- ۶۰- ۶۱- ۶۲- ۶۳- ۶۴- ۶۵- ۶۶- ۶۷- ۶۸- ۶۹- ۷۰- ۷۱- ۷۲- ۷۳- ۷۴- ۷۵- ۷۶- ۷۷- ۷۸- ۷۹- ۸۰- ۸۱- ۸۲- ۸۳- ۸۴- ۸۵- ۸۶- ۸۷- ۸۸- ۸۹- ۹۰- ۹۱- ۹۲- ۹۳- ۹۴- ۹۵- ۹۶- ۹۷- ۹۸- ۹۹- ۱۰۰- ۱۰۱- ۱۰۲- ۱۰۳- ۱۰۴- ۱۰۵- ۱۰۶- ۱۰۷- ۱۰۸- ۱۰۹- ۱۱۰- ۱۱۱- ۱۱۲- ۱۱۳- ۱۱۴- ۱۱۵- ۱۱۶- ۱۱۷- ۱۱۸- ۱۱۹- ۱۲۰- ۱۲۱- ۱۲۲- ۱۲۳- ۱۲۴- ۱۲۵- ۱۲۶- ۱۲۷- ۱۲۸- ۱۲۹- ۱۳۰- ۱۳۱- ۱۳۲- ۱۳۳- ۱۳۴- ۱۳۵- ۱۳۶- ۱۳۷- ۱۳۸- ۱۳۹- ۱۴۰- ۱۴۱- ۱۴۲- ۱۴۳- ۱۴۴- ۱۴۵- ۱۴۶- ۱۴۷- ۱۴۸- ۱۴۹- ۱۵۰- ۱۵۱- ۱۵۲- ۱۵۳- ۱۵۴- ۱۵۵- ۱۵۶- ۱۵۷- ۱۵۸- ۱۵۹- ۱۶۰- ۱۶۱- ۱۶۲- ۱۶۳- ۱۶۴- ۱۶۵- ۱۶۶- ۱۶۷- ۱۶۸- ۱۶۹- ۱۷۰- ۱۷۱- ۱۷۲- ۱۷۳- ۱۷۴- ۱۷۵- ۱۷۶- ۱۷۷- ۱۷۸- ۱۷۹- ۱۸۰- ۱۸۱- ۱۸۲- ۱۸۳- ۱۸۴- ۱۸۵- ۱۸۶- ۱۸۷- ۱۸۸- ۱۸۹- ۱۹۰- ۱۹۱- ۱۹۲- ۱۹۳- ۱۹۴- ۱۹۵- ۱۹۶- ۱۹۷- ۱۹۸- ۱۹۹- ۲۰۰- ۲۰۱- ۲۰۲- ۲۰۳- ۲۰۴- ۲۰۵- ۲۰۶- ۲۰۷- ۲۰۸- ۲۰۹- ۲۱۰- ۲۱۱- ۲۱۲- ۲۱۳- ۲۱۴- ۲۱۵- ۲۱۶- ۲۱۷- ۲۱۸- ۲۱۹- ۲۲۰- ۲۲۱- ۲۲۲- ۲۲۳- ۲۲۴- ۲۲۵- ۲۲۶- ۲۲۷- ۲۲۸- ۲۲۹- ۲۳۰- ۲۳۱- ۲۳۲- ۲۳۳- ۲۳۴- ۲۳۵- ۲۳۶- ۲۳۷- ۲۳۸- ۲۳۹- ۲۴۰- ۲۴۱- ۲۴۲- ۲۴۳- ۲۴۴- ۲۴۵- ۲۴۶- ۲۴۷- ۲۴۸- ۲۴۹- ۲۵۰- ۲۵۱- ۲۵۲- ۲۵۳- ۲۵۴- ۲۵۵- ۲۵۶- ۲۵۷- ۲۵۸- ۲۵۹- ۲۶۰- ۲۶۱- ۲۶۲- ۲۶۳- ۲۶۴- ۲۶۵- ۲۶۶- ۲۶۷- ۲۶۸- ۲۶۹- ۲۷۰- ۲۷۱- ۲۷۲- ۲۷۳- ۲۷۴- ۲۷۵- ۲۷۶- ۲۷۷- ۲۷۸- ۲۷۹- ۲۸۰- ۲۸۱- ۲۸۲- ۲۸۳- ۲۸۴- ۲۸۵- ۲۸۶- ۲۸۷- ۲۸۸- ۲۸۹- ۲۹۰- ۲۹۱- ۲۹۲- ۲۹۳- ۲۹۴- ۲۹۵- ۲۹۶- ۲۹۷- ۲۹۸- ۲۹۹- ۳۰۰- ۳۰۱- ۳۰۲- ۳۰۳- ۳۰۴- ۳۰۵- ۳۰۶- ۳۰۷- ۳۰۸- ۳۰۹- ۳۱۰- ۳۱۱- ۳۱۲- ۳۱۳- ۳۱۴- ۳۱۵- ۳۱۶- ۳۱۷- ۳۱۸- ۳۱۹- ۳۲۰- ۳۲۱- ۳۲۲- ۳۲۳- ۳۲۴- ۳۲۵- ۳۲۶- ۳۲۷- ۳۲۸- ۳۲۹- ۳۳۰- ۳۳۱- ۳۳۲- ۳۳۳- ۳۳۴- ۳۳۵- ۳۳۶- ۳۳۷- ۳۳۸- ۳۳۹- ۳۴۰- ۳۴۱- ۳۴۲- ۳۴۳- ۳۴۴- ۳۴۵- ۳۴۶- ۳۴۷- ۳۴۸- ۳۴۹- ۳۵۰- ۳۵۱- ۳۵۲- ۳۵۳- ۳۵۴- ۳۵۵- ۳۵۶- ۳۵۷- ۳۵۸- ۳۵۹- ۳۶۰- ۳۶۱- ۳۶۲- ۳۶۳- ۳۶۴- ۳۶۵- ۳۶۶- ۳۶۷- ۳۶۸- ۳۶۹- ۳۷۰- ۳۷۱- ۳۷۲- ۳۷۳- ۳۷۴- ۳۷۵- ۳۷۶- ۳۷۷- ۳۷۸- ۳۷۹- ۳۸۰- ۳۸۱- ۳۸۲- ۳۸۳- ۳۸۴- ۳۸۵- ۳۸۶- ۳۸۷- ۳۸۸- ۳۸۹- ۳۹۰- ۳۹۱- ۳۹۲- ۳۹۳- ۳۹۴- ۳۹۵- ۳۹۶- ۳۹۷- ۳۹۸- ۳۹۹- ۴۰۰- ۴۰۱- ۴۰۲- ۴۰۳- ۴۰۴- ۴۰۵- ۴۰۶- ۴۰۷- ۴۰۸- ۴۰۹- ۴۱۰- ۴۱۱- ۴۱۲- ۴۱۳- ۴۱۴- ۴۱۵- ۴۱۶- ۴۱۷- ۴۱۸- ۴۱۹- ۴۲۰- ۴۲۱- ۴۲۲- ۴۲۳- ۴۲۴- ۴۲۵- ۴۲۶- ۴۲۷- ۴۲۸- ۴۲۹- ۴۳۰- ۴۳۱- ۴۳۲- ۴۳۳- ۴۳۴- ۴۳۵- ۴۳۶- ۴۳۷- ۴۳۸- ۴۳۹- ۴۴۰- ۴۴۱- ۴۴۲- ۴۴۳- ۴۴۴- ۴۴۵- ۴۴۶- ۴۴۷- ۴۴۸- ۴۴۹- ۴۵۰- ۴۵۱- ۴۵۲- ۴۵۳- ۴۵۴- ۴۵۵- ۴۵۶- ۴۵۷- ۴۵۸- ۴۵۹- ۴۶۰- ۴۶۱- ۴۶۲- ۴۶۳- ۴۶۴- ۴۶۵- ۴۶۶- ۴۶۷- ۴۶۸- ۴۶۹- ۴۷۰- ۴۷۱- ۴۷۲- ۴۷۳- ۴۷۴- ۴۷۵- ۴۷۶- ۴۷۷- ۴۷۸- ۴۷۹- ۴۸۰- ۴۸۱- ۴۸۲- ۴۸۳- ۴۸۴- ۴۸۵- ۴۸۶- ۴۸۷- ۴۸۸- ۴۸۹- ۴۹۰- ۴۹۱- ۴۹۲- ۴۹۳- ۴۹۴- ۴۹۵- ۴۹۶- ۴۹۷- ۴۹۸- ۴۹۹- ۵۰۰- ۵۰۱- ۵۰۲- ۵۰۳- ۵۰۴- ۵۰۵- ۵۰۶- ۵۰۷- ۵۰۸- ۵۰۹- ۵۱۰- ۵۱۱- ۵۱۲- ۵۱۳- ۵۱۴- ۵۱۵- ۵۱۶- ۵۱۷- ۵۱۸- ۵۱۹- ۵۲۰- ۵۲۱- ۵۲۲- ۵۲۳- ۵۲۴- ۵۲۵- ۵۲۶- ۵۲۷- ۵۲۸- ۵۲۹- ۵۳۰- ۵۳۱- ۵۳۲- ۵۳۳- ۵۳۴- ۵۳۵- ۵۳۶- ۵۳۷- ۵۳۸- ۵۳۹- ۵۴۰- ۵۴۱- ۵۴۲- ۵۴۳- ۵۴۴- ۵۴۵- ۵۴۶- ۵۴۷- ۵۴۸- ۵۴۹- ۵۵۰- ۵۵۱- ۵۵۲- ۵۵۳- ۵۵۴- ۵۵۵- ۵۵۶- ۵۵۷- ۵۵۸- ۵۵۹- ۵۶۰- ۵۶۱- ۵۶۲- ۵۶۳- ۵۶۴- ۵۶۵- ۵۶۶- ۵۶۷- ۵۶۸- ۵۶۹- ۵۷۰- ۵۷۱- ۵۷۲- ۵۷۳- ۵۷۴- ۵۷۵- ۵۷۶- ۵۷۷- ۵۷۸- ۵۷۹- ۵۸۰- ۵۸۱- ۵۸۲- ۵۸۳- ۵۸۴- ۵۸۵- ۵۸۶- ۵۸۷- ۵۸۸- ۵۸۹- ۵۹۰- ۵۹۱- ۵۹۲- ۵۹۳- ۵۹۴- ۵۹۵- ۵۹۶- ۵۹۷- ۵۹۸- ۵۹۹- ۶۰۰- ۶۰۱- ۶۰۲- ۶۰۳- ۶۰۴- ۶۰۵- ۶۰۶- ۶۰۷- ۶۰۸- ۶۰۹- ۶۱۰- ۶۱۱- ۶۱۲- ۶۱۳- ۶۱۴- ۶۱۵- ۶۱۶- ۶۱۷- ۶۱۸- ۶۱۹- ۶۲۰- ۶۲۱- ۶۲۲- ۶۲۳- ۶۲۴- ۶۲۵- ۶۲۶- ۶۲۷- ۶۲۸- ۶۲۹- ۶۳۰- ۶۳۱- ۶۳۲- ۶۳۳- ۶۳۴- ۶۳۵- ۶۳۶- ۶۳۷- ۶۳۸- ۶۳۹- ۶۴۰- ۶۴۱- ۶۴۲- ۶۴۳- ۶۴۴- ۶۴۵- ۶۴۶- ۶۴۷- ۶۴۸- ۶۴۹- ۶۵۰- ۶۵۱- ۶۵۲- ۶۵۳- ۶۵۴- ۶۵۵- ۶۵۶- ۶۵۷- ۶۵۸- ۶۵۹- ۶۶۰- ۶۶۱- ۶۶۲- ۶۶۳- ۶۶۴- ۶۶۵- ۶۶۶- ۶۶۷- ۶۶۸- ۶۶۹- ۶۷۰- ۶۷۱- ۶۷۲- ۶۷۳- ۶۷۴- ۶۷۵- ۶۷۶- ۶۷۷- ۶۷۸- ۶۷۹- ۶۸۰- ۶۸۱- ۶۸۲- ۶۸۳- ۶۸۴- ۶۸۵- ۶۸۶- ۶۸۷- ۶۸۸- ۶۸۹- ۶۹۰- ۶۹۱- ۶۹۲- ۶۹۳- ۶۹۴- ۶۹۵- ۶۹۶- ۶۹۷- ۶۹۸- ۶۹۹- ۷۰۰- ۷۰۱- ۷۰۲- ۷۰۳- ۷۰۴- ۷۰۵- ۷۰۶- ۷۰۷- ۷۰۸- ۷۰۹- ۷۱۰- ۷۱۱- ۷۱۲- ۷۱۳- ۷۱۴- ۷۱۵- ۷۱۶- ۷۱۷- ۷۱۸- ۷۱۹- ۷۲۰- ۷۲۱- ۷۲۲- ۷۲۳- ۷۲۴- ۷۲۵- ۷۲۶- ۷۲۷- ۷۲۸- ۷۲۹- ۷۳۰- ۷۳۱- ۷۳۲- ۷۳۳- ۷۳۴- ۷۳۵- ۷۳۶- ۷۳۷- ۷۳۸- ۷۳۹- ۷۴۰- ۷۴۱- ۷۴۲- ۷۴۳- ۷۴۴- ۷۴۵- ۷۴۶- ۷۴۷- ۷۴۸- ۷۴۹- ۷۵۰- ۷۵۱- ۷۵۲- ۷۵۳- ۷۵۴- ۷۵۵- ۷۵۶- ۷۵۷- ۷۵۸- ۷۵۹- ۷۶۰- ۷۶۱- ۷۶۲- ۷۶۳- ۷۶۴- ۷۶۵- ۷۶۶- ۷۶۷- ۷۶۸- ۷۶۹- ۷۷۰- ۷۷۱- ۷۷۲- ۷۷۳- ۷۷۴- ۷۷۵- ۷۷۶- ۷۷۷- ۷۷۸- ۷۷۹- ۷۸۰- ۷۸۱- ۷۸۲- ۷۸۳- ۷۸۴- ۷۸۵- ۷۸۶- ۷۸۷- ۷۸۸- ۷۸۹- ۷۹۰- ۷۹۱- ۷۹۲- ۷۹۳- ۷۹۴- ۷۹۵- ۷۹۶- ۷۹۷- ۷۹۸- ۷۹۹- ۸۰۰- ۸۰۱- ۸۰۲- ۸۰۳- ۸۰۴- ۸۰۵- ۸۰۶- ۸۰۷- ۸۰۸- ۸۰۹- ۸۱۰- ۸۱۱- ۸۱۲- ۸۱۳- ۸۱۴- ۸۱۵- ۸۱۶- ۸۱۷- ۸۱۸- ۸۱۹- ۸۲۰- ۸۲۱- ۸۲۲- ۸۲۳- ۸۲۴- ۸۲۵- ۸۲۶- ۸۲۷- ۸۲۸- ۸۲۹- ۸۳۰- ۸۳۱- ۸۳۲- ۸۳۳- ۸۳۴- ۸۳۵- ۸۳۶- ۸۳۷- ۸۳۸- ۸۳۹- ۸۴۰- ۸۴۱- ۸۴۲- ۸۴۳- ۸۴۴- ۸۴۵- ۸۴۶- ۸۴۷- ۸۴۸- ۸۴۹- ۸۵۰- ۸۵۱- ۸۵۲- ۸۵۳- ۸۵۴- ۸۵۵- ۸۵۶- ۸۵۷- ۸۵۸- ۸۵۹- ۸۶۰- ۸۶۱- ۸۶۲- ۸۶۳- ۸۶۴- ۸۶۵- ۸۶۶- ۸۶۷- ۸۶۸- ۸۶۹- ۸۷۰- ۸۷۱- ۸۷۲- ۸۷۳- ۸۷۴- ۸۷۵- ۸۷۶- ۸۷۷- ۸۷۸- ۸۷۹- ۸۸۰- ۸۸۱- ۸۸۲- ۸۸۳- ۸۸۴- ۸۸۵- ۸۸۶- ۸۸۷- ۸۸۸- ۸۸۹- ۸۹۰- ۸۹۱- ۸۹۲- ۸۹۳- ۸۹۴- ۸۹۵- ۸۹۶- ۸۹۷- ۸۹۸- ۸۹۹- ۹۰۰- ۹۰۱- ۹۰۲- ۹۰۳- ۹۰۴- ۹۰۵- ۹۰۶- ۹۰۷- ۹۰۸- ۹۰۹- ۹۱۰- ۹۱۱- ۹۱۲- ۹۱۳- ۹۱۴- ۹۱۵- ۹۱۶- ۹۱۷- ۹۱۸- ۹۱۹- ۹۲۰- ۹۲۱- ۹۲۲- ۹۲۳- ۹۲۴- ۹۲۵- ۹۲۶- ۹۲۷- ۹۲۸- ۹۲۹- ۹۳۰- ۹۳۱- ۹۳۲- ۹۳۳- ۹۳۴- ۹۳۵- ۹۳۶- ۹۳۷- ۹۳۸- ۹۳۹- ۹۴۰- ۹۴۱- ۹۴۲- ۹۴۳- ۹۴۴- ۹۴۵- ۹۴۶- ۹۴۷- ۹۴۸- ۹۴۹- ۹۵۰- ۹۵۱- ۹۵۲- ۹۵۳- ۹۵۴- ۹۵۵- ۹۵۶- ۹۵۷- ۹۵۸- ۹۵۹- ۹۶۰- ۹۶۱- ۹۶۲- ۹۶۳- ۹۶۴- ۹۶۵- ۹۶۶- ۹۶۷- ۹۶۸- ۹۶۹- ۹۷۰- ۹۷۱- ۹۷۲- ۹۷۳- ۹۷۴- ۹۷۵- ۹۷۶- ۹۷۷- ۹۷۸- ۹۷۹- ۹۸۰- ۹۸۱- ۹۸۲- ۹۸۳- ۹۸۴- ۹۸۵- ۹۸۶- ۹۸۷- ۹۸۸- ۹۸۹- ۹۹۰- ۹۹۱- ۹۹۲- ۹۹۳- ۹۹۴- ۹۹۵- ۹۹۶- ۹۹۷- ۹۹۸- ۹۹۹- ۱۰۰۰- ۱۰۰۱- ۱۰۰۲- ۱۰۰۳- ۱۰۰۴- ۱۰۰۵- ۱۰۰۶- ۱۰۰۷- ۱۰۰۸- ۱۰۰۹- ۱۰۱۰- ۱۰۱۱- ۱۰۱۲- ۱۰۱۳- ۱۰۱۴- ۱۰۱۵- ۱۰۱۶- ۱۰۱۷- ۱۰۱۸- ۱۰۱۹- ۱۰۲۰- ۱۰۲۱- ۱۰۲۲- ۱۰۲۳- ۱۰۲۴- ۱۰۲۵- ۱۰۲۶- ۱۰۲۷- ۱۰۲۸- ۱۰۲۹- ۱۰۳۰- ۱۰۳۱- ۱۰۳۲- ۱۰۳۳- ۱۰۳۴- ۱۰۳۵- ۱۰۳۶- ۱۰۳۷- ۱۰۳۸- ۱۰۳۹- ۱۰۴۰- ۱۰۴۱- ۱۰۴۲- ۱۰۴۳- ۱۰۴۴- ۱۰۴۵- ۱۰۴۶- ۱۰۴۷- ۱۰۴۸- ۱۰۴۹- ۱۰۵۰- ۱۰۵۱- ۱۰۵۲- ۱۰۵۳- ۱۰۵۴- ۱۰۵۵- ۱۰۵۶- ۱۰۵۷- ۱۰۵۸- ۱۰۵۹- ۱۰۶۰- ۱۰۶۱- ۱۰۶۲- ۱۰۶۳- ۱۰۶۴- ۱۰۶۵- ۱۰۶۶- ۱۰۶۷- ۱۰۶۸- ۱۰۶۹- ۱۰۷۰- ۱۰۷۱- ۱۰۷۲- ۱۰۷۳- ۱۰۷۴- ۱۰۷۵- ۱۰۷۶- ۱۰۷۷- ۱۰۷۸- ۱۰۷۹- ۱۰۸۰- ۱۰۸۱- ۱۰۸۲- ۱۰۸۳- ۱۰۸۴- ۱۰۸۵- ۱۰۸۶- ۱۰۸۷- ۱۰۸۸- ۱۰۸۹- ۱۰۹۰- ۱۰۹۱- ۱۰۹۲- ۱۰۹۳- ۱۰۹۴- ۱۰۹۵- ۱۰۹۶- ۱۰۹۷- ۱۰۹۸- ۱۰۹۹- ۱۱۰۰- ۱۱۰۱- ۱۱۰۲- ۱۱۰۳- ۱۱۰۴- ۱۱۰۵- ۱۱۰۶- ۱۱۰۷- ۱۱۰۸- ۱۱۰۹- ۱۱۱۰- ۱۱۱۱- ۱۱۱۲- ۱۱۱۳- ۱۱۱۴- ۱۱۱۵- ۱۱۱۶- ۱۱۱۷- ۱۱۱۸- ۱۱۱۹- ۱۱۲۰- ۱۱۲۱- ۱۱۲۲- ۱۱۲۳- ۱۱۲۴- ۱۱۲۵- ۱۱۲۶- ۱۱۲۷- ۱۱۲۸- ۱۱۲۹- ۱۱۳۰- ۱۱۳۱- ۱۱۳۲- ۱۱۳۳- ۱۱۳۴- ۱۱۳۵- ۱۱۳۶- ۱۱۳۷- ۱۱۳۸- ۱۱۳۹- ۱۱۴۰- ۱۱۴۱- ۱۱۴۲- ۱۱۴۳- ۱۱۴۴- ۱۱۴۵- ۱۱۴۶- ۱۱۴۷- ۱۱۴۸- ۱۱۴۹- ۱۱۵۰- ۱۱۵۱- ۱۱۵۲- ۱۱۵۳- ۱۱۵۴- ۱۱۵۵- ۱۱۵۶- ۱۱۵۷- ۱۱۵۸- ۱۱۵۹- ۱۱۶۰- ۱۱۶۱- ۱۱۶۲- ۱۱۶۳- ۱۱۶۴- ۱۱۶۵- ۱۱۶۶- ۱۱۶۷- ۱۱۶۸- ۱۱۶۹- ۱۱۷۰- ۱۱۷۱- ۱۱۷۲- ۱۱۷۳- ۱۱۷۴- ۱۱۷۵- ۱۱۷۶- ۱۱۷۷- ۱۱۷۸- ۱۱۷۹- ۱۱۸۰- ۱۱۸۱- ۱۱۸۲- ۱۱۸۳- ۱۱۸۴- ۱۱۸۵- ۱۱۸۶- ۱۱۸۷- ۱۱۸۸- ۱۱۸۹- ۱۱۹۰- ۱۱۹۱- ۱۱۹۲- ۱۱۹۳- ۱۱۹۴- ۱۱۹۵- ۱۱۹۶- ۱۱۹۷- ۱۱۹۸- ۱۱۹۹- ۱۲۰۰- ۱۲۰۱- ۱۲۰۲- ۱۲۰۳- ۱۲۰۴- ۱۲۰۵- ۱۲۰۶- ۱۲۰۷- ۱۲۰۸- ۱۲۰۹- ۱۲۱۰- ۱۲۱۱- ۱۲۱۲- ۱۲۱۳- ۱۲۱۴- ۱۲۱۵- ۱۲۱۶- ۱۲۱۷- ۱۲۱۸- ۱۲۱۹- ۱۲۲۰- ۱۲۲۱- ۱۲۲۲- ۱۲۲۳- ۱۲۲۴- ۱۲۲۵- ۱۲۲۶- ۱۲۲۷- ۱۲۲۸- ۱۲۲۹- ۱۲۳۰- ۱۲۳۱- ۱۲۳۲- ۱۲۳۳- ۱۲۳۴- ۱۲۳۵- ۱۲۳۶- ۱۲۳۷- ۱۲۳۸- ۱۲۳۹- ۱۲۴۰- ۱۲۴۱- ۱۲۴۲- ۱۲۴۳- ۱۲۴۴- ۱۲۴۵- ۱۲۴۶- ۱۲۴۷- ۱۲۴۸- ۱۲۴۹- ۱۲۵۰- ۱۲۵۱- ۱۲۵۲- ۱۲۵۳- ۱۲۵۴- ۱۲۵۵- ۱۲۵۶- ۱۲۵۷- ۱۲۵۸- ۱۲۵۹- ۱۲۶۰- ۱۲۶۱- ۱۲۶۲- ۱۲۶۳- ۱۲۶۴- ۱۲۶۵- ۱۲۶۶- ۱۲۶۷- ۱۲۶۸- ۱۲۶۹- ۱۲۷۰- ۱۲۷۱- ۱۲۷۲- ۱۲۷۳- ۱۲۷۴- ۱۲۷۵- ۱۲۷۶- ۱۲۷۷- ۱۲۷۸- ۱۲۷۹- ۱۲۸۰- ۱۲۸۱- ۱۲۸۲- ۱۲۸۳- ۱۲۸۴- ۱۲۸۵- ۱۲۸۶- ۱۲۸۷- ۱۲۸۸- ۱۲۸۹- ۱۲۹۰- ۱۲۹۱- ۱۲۹۲- ۱۲۹۳- ۱۲۹۴- ۱۲۹۵- ۱۲۹۶- ۱۲۹۷- ۱۲۹۸- ۱۲۹۹- ۱۳۰۰- ۱۳۰۱- ۱۳۰۲- ۱۳۰۳- ۱۳۰۴- ۱۳۰۵- ۱۳۰۶- ۱۳۰۷- ۱۳۰۸- ۱۳۰۹- ۱۳۱۰- ۱۳۱۱- ۱۳۱۲- ۱۳۱۳- ۱۳۱۴- ۱۳۱۵- ۱۳۱۶- ۱۳۱۷- ۱۳۱۸- ۱۳۱۹- ۱۳۲۰- ۱۳۲۱- ۱۳۲۲- ۱۳۲۳- ۱۳۲۴- ۱۳۲۵- ۱۳۲۶- ۱۳۲۷- ۱۳۲۸- ۱۳۲۹- ۱۳۳۰- ۱۳۳۱- ۱۳۳۲- ۱۳۳۳- ۱۳۳۴- ۱۳۳۵- ۱۳۳۶- ۱۳۳۷- ۱۳۳۸- ۱۳۳۹- ۱۳۴۰- ۱۳۴۱- ۱۳۴۲- ۱۳۴۳- ۱۳۴۴- ۱۳۴۵- ۱۳۴۶- ۱۳۴۷- ۱۳۴۸- ۱۳۴۹- ۱۳۵۰- ۱۳۵۱- ۱۳۵۲- ۱۳۵۳- ۱۳۵۴- ۱۳۵۵- ۱۳۵۶- ۱۳۵۷- ۱۳۵۸- ۱۳۵۹- ۱۳۶۰- ۱۳۶۱- ۱۳۶۲- ۱۳۶۳- ۱۳۶۴- ۱۳۶۵- ۱۳۶۶- ۱۳۶۷- ۱۳۶۸- ۱۳۶۹- ۱۳۷۰- ۱۳۷۱- ۱۳۷۲- ۱۳۷۳- ۱۳۷۴- ۱۳۷۵- ۱۳۷۶- ۱۳۷۷- ۱۳۷۸- ۱۳۷۹- ۱۳۸۰- ۱۳۸۱- ۱

جملہ درین عہد امیر چوہان در غربی آن مدرسه و حمامی بساخت، و پیش از آن در مدینہ حمام نبود، و در آن حدود مساکن مردم نیز بسیارست. و در فضیلت آن مسجد در مصایح<sup>۱</sup> از رسول (صلعم) مرویست کہ: مابین بیتی و منبری روضۃ من ریاض الجنۃ و منبری علی حوضی. و در کتاب استظهار الاخبار تألیف قاضی احمد دامغانی و مجمع ارباب الملک<sup>۲</sup> قاضی رکن الدین جوینی آمده است کہ حاکم اسماعیلی کہ ششم خلیفہ بنی فاطمہ مغرب بود، از مدینہ علویہ بفریفت تا در شب از خانہ اوثق بروضہ رسول (صلعم) میزدند<sup>۳</sup> تا امیر المؤمنین ابوبکر صدیق و عمر خطاب (رضعہما) از آن روضہ بیرون آوردند و ہرچہ خواہند با ایشان کنند<sup>۴</sup>. و در آن روزها در مدینہ گرد باد و صاعقہ و تاریکی عظیم پیدا شد، مردمان بترسیدند و در انابت کوشیدند، و در حرم رسول (صلعم) گریختند. آن حال ساکن نمی شد تا آن علوی اظہار آن قضیہ کرد، حاکم مدینہ نقابان را بگرفت و سیاست کرد، همان روز ہوا خوش شد، و این حال در سنہ احدی عشر و اربعمایہ بود. و از کرامات ابوبکر و عمر (رضعہما)، کہ بعد از وفاتشان بقرب چہار صد سال چنین ظہور یافت حاکم اسماعیلی آن سال بسر نبرد.

مصلی حضرت رسول (صلعم) کہ در اعیاد و ایام شریفہ درو خطبہ فرمودی در غربی مدینہ است و داخل شہر. و مقبرہ مدینہ، کہ بقیع خوانند، در شرقی شہرست و درو قبور ابراہیم بن رسول (صلعم) و بنات مصطفی (صلعم) و عثمان بن عفان و امیر المؤمنین حسن و عباس بن عبدالمطلب و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہم اجمعین در آنجا مدفونند و اکثر صحابہ عظام رضی اللہ عنہم آنجا آسودہ اند، اول ایشان اسعد بن زرارہ<sup>۵</sup> و او ہم در آن سال وصول رسول (صلعم) بمدینہ در گذشت و آخرشان سهل بن سعد ساعدی و او در سنہ احدی و تسعین نماند. و از تابعین کرام همچنین فراوان آنجا خفته اند. و از کبار ائمہ

۱- ج ۱ ص ۳۰۰ سطر ۱۰ و ۶ از پایین. ۲- نگاہ کنید بہ H. KH شماره ۶۰۹ و ۱۱،

۴۱۸ ۳- «ر» : بزیید. ۴- «ه» : بتقدیم رسانند. ۵- «ج» : فرمودی و آن.

۶- کلمہ در «ا» نیست. ۷- «ا» : وضوان. ۸- در ص ۸ سطر ۱۸ گفت او در مکہ مدفونست (۲).

و علما : امام مالک بن انس الاصبحی و نافع اوّل قرآء سبعة ، و عثمان . و مالک مایین گورستان بقیع و گورستان جهودان به دارالبوارمدفونند . و چاه ازیس، که انگشتی رسول (صلعم) از دست عثمان بن عفان در آنجا افتاده بود و پیدا نکشت، در نخلستان قباست ، بر دو میلی<sup>۱</sup> مدینه ، مایل قبله ، و در قبا مجموع بیوت انصاریان بوده و آن چون دیهی نموده . و در حوالی آن شهر دیهها ، معتبر بوده است بل قصبات مشتهر ، اکثر آن اکنون خرابست ، منها خیبر بریست و هفت فرسنگی ، و آن دیه سخت بزرگ بوده است و هفت حصار در میان هم داشته و در قرب آن ، قری بسیار و خانه ییشمار<sup>۲</sup> بوده . و دیه وادی القری است بر دو فرسنگی ، و آن بمساحت بزرگتر از طایف بوده . و دیه حجر از توابع وادی القری است ، بر یک روزه راه ازو ، و آن مقام قوم نمود بوده است و حق تعالی در قرآن در حق آن قوم فرموده که : « و نمود الذین جابوا الصخر بالواد »<sup>۳</sup> زیرا که ایشان در کوه خانها ساخته بودند ، چنانکه حق تعالی میفرماید : « و تنحتون من الجبال بیوتا »<sup>۴</sup> . و در آنجا چاهی بوده که درگاه<sup>۵</sup> نزاع ایشان با ناقه صالح (عم) بآبشخور از آنجا حق تعالی فرموده قوله : « لها شرب ولکم شرب یوم معلوم »<sup>۶</sup> . و حصن ینبع<sup>۷</sup> بر امیر المؤمنین علی مرتضی (رضع) وقف کرده بود ، بعد ازو اولادش بتصرف داشتند . و دیه فدک که رسول (صلعم) چون بصلح مسخر گردانیده خاص خود فرموده بود ، بعد ازو فاطمة (عم) و امیر المؤمنین علی مرتضی (رضع) خواستند که بحکم میراث تصرف نمایند ، امیر المؤمنین عمر (رضع) مانع شد و مسلم نداشت و گفت که پیغمبر انرا میراث نبود ، کما قال النبی (صلعم) : « نحن معاشر الانبیاء لانورث ماترکناه صدقة » . و دیه سمیره بر می فرسنگی مدینه ، باقلعه فید از ولایت طی که عایشه میگفت که رسول (صلعم) بمهر من داده و امیر المؤمنین علی (رضع) مسلم نداشت و مواضع عربیه<sup>۸</sup> و وحیده و نمره و حدیقه و عادی و خضرة

۱ - (ج ۲) : میل . ۲ - (ج ۲) : قری خانه زیاد . ۳ - سورة ۸۹ (نجر) آیه ۸ . ۴ - سورة ۲۶ (شعراء) آیه ۱۴۹ . ۵ - سورة ۲۶ (شعراء) آیه ۱۵۵ . ۶ - (ج ۱) : کار . یا قوت ج ۴ ص ۱۰۳۹ (نجر) . ۷ - افزوده و گفت (قدری سفید) ۸ - اصل عربیه ( متن تصحیح قیاسیست ) .

وسایرة<sup>۱</sup> ورحبه و سیالة و سایة و رهاط و غراب و اکحل و حمیه<sup>۲</sup> و غیر آن دیگر قرای مدینه اند. و دیه جار فرضه اهل مدینه است، بر سه مرحله شهر. و کوه رضوی که سنگ اوسان<sup>۳</sup> از آنجا آرند، هم بر سه مرحله شهرست، بر سر راه بنی طی و دیه ابوا که مادر رسول (صلعم) آنجا مدفون شد، بر راه مکه است بر چهل و چهار فرسنگی<sup>۴</sup> مدینه. و مرحله جحفة که میقاتست بده فرسنگ ازو برسوی مکه است. و تیه موسی (عم) بر راه مصر و شام است، تا مدینه بیچند مرحله، و آن زمین بنقل صور الاقالیم چهل فرسنگ در مثل آنست و بدیگر نقلها کمتر ازین.

مسجد اقصی - آن مسجد در شهر اورشلیم است. و آن شهر را بعربی بیت المقدس و بعبری ایلیا خوانند. از ولایت شام و زمین فلسطین و اقلیم سیم است. طولش از جزایر خالدات «نول» و عرض از خط استوا «لان». بر بلندی افتاده است و از اطرافش برو باید رفت. و در کتاب معارف<sup>۵</sup> ابن قتیبہ آمده که: وهب بن منبه گوید که اسحاق پیغمبر (عم) پسرش یعقوب (عم) را فرمود که دختر<sup>۶</sup> خال خود لابان بن ناهر بن آزرا در نکاح آورد، و او بدین مهم عازم خانه خال خود شد، در آن راه شبی بمرحله اورشلیم بخواب دید که بر فوق او از آسمان دری گشوده بودی و نردبانی بر آن نهاده و فریشتگان ازو فرومی آمدندی و برو میرفتندی، پس حق تعالی بدو وحی کردی و فرمودی: «انی انا الله لا اله الا انا الهک و اله آبائک»<sup>۷</sup> و قد ورتتک هذه الارض المقدسة و ذریئتک من بعدک و بارکت فیک و فیهم و جعلت فیکم الکتاب و الحکمة و النبوة ثم انا معک احفظک حتی اردک الی هذا المكان و اجعله بیتا تعبدنی فیه و ذریئتک فهو بیت المقدس، بدان سبب آن زمین را قدس خواندند. و یعقوب بعد از تأهل در زمین کنعان مقام کرد. و کنعان بر سه فرسنگی آنجا است. بعد از آن بنی اسرائیل در آنجا شهر اورشلیم ساختند و تختگاه

۱ - در معجم البلدان: سایر. ۲ - ابن خرداد به ص ۱۲۹ - ۳ - «ج»: آسان؛ «ا»: اللسان. (متن تصحیح قیاسیت). ۴ - «ج»: فرسنگ. ۵ - ص ۲۰ - ۶ - «ج»: دختران - (نام دختران: راجل و لیث است. مصحح). ۷ - «ج»: «ا»: «ه» افزوده اند: ابراهیم و اسمعیل و اسحق.

آنجا بردند و چون روزگار بزمان داود (عم) را رسید حق تعالی او را خلافت داد چنانکه در کلام مجید میفرماید، قوله تعالی: «یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق»<sup>۱</sup>. او در بیت المقدس مقام کرد و مسجد اقصی بنا نهاد و بعد از او پسرش سلیمان (عم) با تمام رسانید<sup>۲</sup>. و از تاریخ اتمام عمارتش تا اکنون دوهزار و پانصد و هشتاد و سه سال گفته اند. گویند سلیمان (عم) بتمشای عمارت آن مسجد رفت و بر عصا تکیه کرد. عزرائیل بفرمان رب جلیل روحش قبض کرد، او همچنان ایستاده بود، تا بعد از یک سال که دیوار عمارت مسجد تمام کرده بودند و مورچه<sup>۳</sup> چوب عصا خورده، عصا بشکست و او یفتاد و خبر موتش ظاهر شد. و بعد از آن بخت النصر بکین یحیی پیغمبر (عم) بیت المقدس خراب میکرد، آن<sup>۴</sup> مسجد را نیز خراب گردانید. عزیر پیغمبر (عم) را آنجا گذر افتاد و آنرا خراب یافت، بر دلش سخت گران آمد و گفت آیا خدای تعالی این مسجد و شهر را باز کی آبادان گرداند؟ بدین سبب حق تعالی امر کرد تا روح او را قبض کردند، و اوصد سال خفته بود، تا ملکی از ملوک فارس که بنی اسرائیل او را کوشک<sup>۵</sup> و فارسیان گودرز اشغانی<sup>۶</sup> خوانند آنرا بحال عمارت آورد. و بعد از آن عزیر (عم) زنده شد و تجدید دعوت دین موسی (عم) کرد و ایشانرا دلیل شد تا توریة که شعیای پیغمبر (عم) نوشته بود و در زیر ستون مسجد بیت المقدس نهاده و کس نمیدانست که کدام<sup>۷</sup> ستونست، بیرون آوردند، و مصدق دعوی عزیر (عم) شد، و او را در میان بنی اسرائیل قبول تمام پدید آمد. و ایشان در رواج دین و تزئین عمارت آن مسجد می افزودند. در عهد اسلام، امیر المؤمنین عمر خطاب (رضع) آن مسجد را در قبله تابع کعبه گردانید و محراب بر سمت کعبه راست کرد. و بنی امیه و خلفاء بنی عباس و سلاطین آن دیار در آن عمارت تکلفات بسیار کردند تا عدیم المثال شد و بمرتبه پی رسید که در تاریخ شام و مغرب آمده که در ربع مسکون

۱ - سورة ۳۸ (ص) آیه ۲۵ - ۲ - در: افزوده: طول... و عرض... (اما جای اعداد نماینده طول و عرض سفید مانده است). ۳ - «ا»: مور. ۴ - «ج»: بیت المقدس و آن مسجد نیز خراب میکرد و آن. ۵ - «ج»: بتاؤکی... نباید. ۶ - «د»: بتاؤکی... ۷ - در: کوشک. (ظ: کوروش). ۸ - کلمه از «د» است. ۹ - در: در کدام.

بغیر حرمان<sup>۱</sup> عمارتی عالی ترا از آن عمارت نیست . و در سنه تسعین و اربعماية هجری  
فرنگیان<sup>۲</sup> آن ملک را از تصرف مسلمانان بیرون بردند و محرابها را اسلامی خراب  
کردند و نود<sup>۳</sup> و پنج سال برین صورت بماند ، تا در سنه خمس و ثمانین و خسمایه  
آل ایوب آنرا بتوفیق الله بحوزه اسلام گرفتند و درو شعار مسلمانی آشکارا کرده  
بر درگاهش نوشتند : قوله تعالى « ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر أن الارض  
یرثها عبادی الصالحون »<sup>۴</sup> . و سنگ صخره که رسول (صلعم) در شب اسری از و بمعراج  
رفت ، و آن سنگ بموافق رسول (صلعم) ده گزی يك طرفش از زمین برخاست ،  
و چون رسول (صلعم) گفت که « قِف » همچنان نیم خیز بماند ، در آن مسجدست  
و اکنون زیارتگاه معتبر . و اکثر مشاهیر انبیا که آنجا بوده اند هر یک را محرابیست  
اما محراب داود (عم) از همه معتبر ترست ، هم بعمارت و هم بتبرک . و در کتاب مسالك  
الممالك<sup>۵</sup> آمده که مقام حضرت ابراهیم خلیل<sup>۶</sup> بر سیزده میلی مسجد اقصی است ، که  
چهار فرسنگ و میلی بود ، و اکنون آن موضع شهر چه بیست که دورش سه هزار گام  
باشد . و در کتاب صور الأقالیم آمده که بر دو فرسنگی بیت المقدس دیهی است آنرا  
ناصره<sup>۷</sup> الجلیل خوانند ، گویند<sup>۸</sup> ولادت عیسی (عم) آنجا بوده است و ترسایان را  
بدین سبب نصرانی خوانند . والله اعلم .



۱- حرمان . ۲- فرنگیان . ۳- ۳۰ ج . و تانود . ۴- سورة ۲۱ (انبیاء)  
آیه ۱۰۵ . ۵- ابن خردادبه ص ۷۹ . ۶- خلیل الله . ۷- «نح» : بیت لحم . یاقوت  
ج ۱ ص ۷۷۹ . ۸- کلمه از درج است .

## قسم دوم

در شرح احوال ایران زمین . و آن مشتملست بر مطالعی و مقصدی و مخلصی<sup>۱</sup>

## مطلع

در ذکر بخش ایران از ملك جهان و صفت طول و عرض و حدود اقاصی<sup>۲</sup> و  
قبلة بلاد آن :

فاما شرح قسمتها : در شرح قسمت ربع مسكون كه ايران پاره يی از آنست  
اقاويل مختلفست . فارسيان گویند حکيم هرمس كه او را «المثلث بالحكمة» خوانده اند  
و «بالنعمة» نیز گویند ، زیرا كه هم حكيم و هم پیغمبر و هم پادشاه بود ، و او ادریس  
پیغمبر (عم) بود<sup>۳</sup> ، زمین را بهفت بخش کرده است بر سبیل هفت دایره ، یکی در میان  
و شش در حوالی : اول از طرف جنوب کشور هندوان است ؛ دویم کشور تازیان و یمن  
و حبش ؛ سیم کشور شام و مصر و مغرب ، چهارم كه وسطست کشور ایران زمین ؛  
پنجم کشور روم و فرنگ و صقلاب ؛ ششم کشور ترك و خزر ؛ هفتم کشور چین و  
ماچین و ختای و ختن و تبت . و بعد از آنكه فریدون مملكت خود را بر سه پسر خود  
بخش میگرد ، بر پنهان سه قسم كرد : قسم شرقی تور را داد و قسم غربی سلم را  
داد<sup>۴</sup> و قسم میانه كه بهترین بود و مقام او بود . پسر كهتر ، ایرج را<sup>۵</sup> داد و بدو باز  
خواندند و ایران گفتند<sup>۶</sup> و یکی از شعراء عرب در شرح این قسمت گفته<sup>۷</sup> :

و قسمنا ملكنا فی دهرنا \* قسمة اللحم علی ظهر الوضئ  
و جعلنا الشام و الروم الی \* مغرب الشمس الی الفطریف سلم  
و لتور جعل الترك له \* و بلاد الصين یحبوها ابن عم

۱- «۱» افزوده . و مخلصی . ۲- «ج» . حدود آفاق . ۳- «د» : است . ۴- «د» : سلم

بخشید ؛ «ج» : سلم داد . ۵- «ج» : به پسر ... ایرج . ۶- «ج» : خواند ... ؛ «د» : خوانده

ایران گفتندی . ۷- ابن خردادبه ص ۱۶ ، مسعودی ج ۲ ص ۱۱۶



ولایسران جعلنا عنوة \* فارس الملك و فرنا بالنعیم  
و مشهورست که سلم و تور جهت آنکه بخش ایرج بهتر داده بود، او را بکشتند  
و آن کینه در میان آن مملکتها بماند. و بعضی گفته‌اند که ایران بکیومرث منسوبست  
و او را ایران نام بوده، و جمعی گویند بهوشنگ منسوبست و او نیز ایران نام  
داشته<sup>۱</sup>، اما اصح آنکه بایرج بن فریدون منسوبست. و اهل عرب گویند که نوح  
پیغمبر (عم) ربع مسکون را برداری سه بهره کرد: بخش جنوبی حام را داد، و آن  
زمین سیاهان راست<sup>۲</sup>؛ و بخش شمالی یافت را داد و آن زمین سفید رویان<sup>۳</sup> و سرخ  
چهرگان راست؛ و بخش میانی سام را<sup>۴</sup> داد، و آن زمین اسمرا نراست، و ایران از آن  
جمله است. و اهل یونان گویند که حکمای ما تقدّم ربع مسکون را از مصر برپهن<sup>۵</sup>  
بدو نیم توهّم کرده‌اند: شرقی آنرا ایسیا خوانند و غربی آنرا از دریای شام بدو  
نیم کرده<sup>۶</sup>، جنوبی آنرا که ربع اصل باشد لوییه خوانند، و آن مقام سیاهانست،  
و شمالی آنرا که ربع دیگر بود اورفی<sup>۷</sup> گویند، آن مقام سفیدان و سرخ چهرگانست  
و نیمه ایسیا را بوریب<sup>۸</sup> از زاویه میان شرقی و شمالی تا نیمه طرف جنوب  
باز بدو بخش کردند: طرف میان کمتر، و طرف پیرون بیشتر. جانب میانرا ایسیای  
خُرد خواندند، و آن ایران زمین و حجاز و یمن و خزرست؛ و جانب پیرون را  
ایسیای بزرگ خواندند و آن ختای و ختن و ماچین و چین و هند و سند و آن حدودست.  
و حکماء هند بخش ربع مسکون را بصورت سه در سه نهاده‌اند: بخش جنوبی  
را دکشن<sup>۹</sup> خوانند و آن زمین تازیانست و بخش شمالی را اوتر<sup>۱۰</sup> خوانند  
و آن ترکانراست؛ و بخش شرقی را یورت<sup>۱۱</sup> خوانند و اهل چین و ماچین راست؛  
و بخش غربی را بسجم<sup>۱۲</sup> خوانند، قوم مصر و بربر راست؛ و بخش زاویه ما بین جنوب و

۱- «ج» : داشت . ۲- در: سیاهان و تازیانست . «ج» : سیاهانست ؛ «ا» : سیاهان  
و تازیان راست . ۳- «ج» : سفیدان . ۴- «ج» : را بسام . ۵- کلمه از «ا» است .  
۶- «ا» از «ا» است . ۷- «ج» : کرد . ۸- «ج» : اورپی . ۸- کلمه از «ر» است .  
۹- در: دکشن . ۱۰- در: اوبر . ۱۱- در: لورت ؛ «ج» : بوریب . ۱۲- «ر» :  
تنعنیم ؛ «ا» : بشجم .

شرق اگنی<sup>۱</sup> گویند هندوان راست؛ و بخش زاویه مابین شرق و شمال ایشن<sup>۲</sup> خوانند قوم ختای و ختن راست؛ و بخش زاویه مابین شمال و غرب بایب<sup>۳</sup> گویند، اهل روم و فرنک راست؛ و بخش زاویه مابین غرب و جنوب نیرت<sup>۴</sup> گویند، اهل قبط و بربر و افریقیه<sup>۵</sup> و اندلس راست؛ و بخش میانین<sup>۶</sup> مدویش<sup>۷</sup> خوانند، یعنی میانه مملکت و ایرانیان راست. غرض آنکه بهمه قولی ایران میانه ربع مسکونست و خلاصه دیار و اکناف و امصار و اطراف آن.

اما طولها و عرضها - ملک ایران زمین بموجب شرح ماقبل در واقع بر میان ربع مسکونست مایل بغرب، چنانکه در طول اکثر آن از نصف غربی و اقلش از نصف شرقیست و در عرض بیشتر بلاد آن از اقالیم سیم و چهارمست و اندکی از اقلیمهای دویم و پنجم افتاده است، و شرحش برین موجب:

طولش از قونیة روم است و آن را «نول»<sup>۸</sup> طول است تا جیحون بلخ و آنرا «صا»<sup>۹</sup> طولست. مسافت ما بین الطولین که طول ایران زمین باشد<sup>۱۰</sup> بحسب اصطربلاب<sup>۱۱</sup> «لدل» باشد که بحساب بطلمیوسی هشتصد و پنجاه و شش فرسنگ بود و بشمار پیمانی<sup>۱۲</sup> هفتصد و شصت و یک فرسنگ و تسعی، و بقیاس ابوریحان ششصد و چهل و هفت فرسنگ<sup>۱۳</sup>. از جیحون بلخ تا سلطانیه سیصد و چهل و شش فرسنگ، و از سلطانیه تا قونیة روم سیصد و یک<sup>۱۴</sup> فرسنگست.

و عرضش از عبادان بصره است و آن را «کطک» عرضست تا باب الابواب تمورقو و آنرا «مه»<sup>۱۵</sup> عرضست، مسافت مابین العرضین که عرض ایران زمین باشد<sup>۱۶</sup> باصطربلابی «یه»<sup>۱۷</sup> باشد که بحساب بطلمیوسی سیصد و پنجاه و هشت فرسنگ و بشمار پیمانی<sup>۱۲</sup> سیصد و هجده فرسنگ و چهار تسع و ثلثان تسعی بود، و بقیاس

---

۱- «ا» : اگنی . ۲- «ا» : الش . ۳- «ا» : بایت . ۴- «د» : شرب . ۵- «ج» : افریقیه ؛  
 «ا» : افرقییا . ۶- «ج» : درین . ۷- «د» : مدیش ؛ «ا» : مدویش . ۸- «ا» : صا .  
 ۹- «ا» : فا . ۱۰- «ج» : است . ۱۱- «ا» : لدلو . ۱۲- «د» : بنائی ؛ «ا» : بنائی .  
 ۱۳- «ا» : افزوده ؛ و بحسب پیمایش طرف (بقدر دو کلبه سفید) : فرسنگست . ۱۴- «ا» : سیصد .  
 ۱۵- «ا» : معرم . ۱۶- «ا» : باصطربلابی ؛ «د» : کطک ؛ ج : باصطربلاب ...

ابوریحان<sup>۱</sup> دوست و هفتاد و یک فرسنگ باشد و بحسب پیمایش<sup>۲</sup> طرق از عبادان<sup>۳</sup> تا سلطانیه صد و شصت فرسنگ باشد<sup>۴</sup> و از سلطانیه تا باب الابواب تمورقبو<sup>۵</sup> صد و یازده فرسنگ باشد<sup>۶</sup>. و ساحتش بحسب طول و عرض پیمایش<sup>۷</sup> نه اصطرابی<sup>۸</sup> تم<sup>۹</sup> و این اعلاء طول و عرض ایران زمین است، و لاشک تمامت ایران زمین در طول و عرض مربع مستقیم الاضلاع واقع نیست و در آن تفاوت بسیارست. اما همچنانکه در شرح ربع مسکون اعتبار موضع خط استوار است<sup>۱۰</sup> و آن در مرتبه اعلاست، اینجا نیز آنچه<sup>۱۱</sup> مرتبه اعلا دارد، ثبت افتاد. و صورت طول و عرض اقالیم و بلاد ایران آنچه در اکثر زیجات متفق علیه است، بر این موجبست که درین جدول نهاده میشود، و اگر چه طول ربع مسکون صد و هشتاد درجه و در عرض نود درجه است و طول اقالیم سبعة اولس صد و شصت درجه و آخرش شصت درجه است و عرضش تقریباً سی و هشت درجه، اما چون ازین شرح طول و عرض، غرض وصف ایران زمین است و آن در وسط اقالیم سبعة افناده است، سهوات را از آنچه از حد ایران دور بود اجتناب واجب نمود، بدان سبب طول از شصت و سیم درجه تا صد و دوازدهم که پنجاه درجه باشد، و عرض از شانزدهم تا چهل و یکنجم که سی درجه بود ثبت افتاده است و هذا شرحه وبالله التوفیق<sup>۱۲</sup>

و اما حدود اقصیها<sup>۱۳</sup> - ایران زمین را حد شرقی ولایات<sup>۱۴</sup> سند و کابل و صفانیان و ماوراءالنهر و خوارزم تا حدود سقسن و بلغارست؛ و حد غربی ولایات<sup>۱۵</sup> اوجاب روم<sup>۱۶</sup> و نیکسار<sup>۱۷</sup> و سیس شام، و حد شمال ولایات<sup>۱۸</sup> آس و روس و مگبر<sup>۱۹</sup> و چرکس و برطاس و دشت خزر که آنرا نیز دشت قبیچاق خوانند و الان و فرنگ است. و فارق میان این ولایات<sup>۲۰</sup> و ایران زمین فلجة اسکندر و بحر خزر است که آنرا بحر جیلان و

۱- «۱» ابوریحانی ۲- «ج» پیمایش ۳- «۱» عبادان بصره ۴- «در» «۱» جای مقدار مسافت سلید است ۵- «ج» قابو ۶- «ج» استوا ۷- «ج» آنجا نیز آنچه در اکثر زیجات متفق علیه است ۸- جدول در «۱» و «ح» نیست ۹- «در»؛ حدود اقصیها ۱۰- «ج» ولایت ۱۱- دو کلمه اخیر در «ج» نیست ۱۲- «۱» . یکفور «در» یکفور ۱۳- «در» مکرر .



مازندران نیز گویند. و حدّ جنوبی از بیابان نجدست که براه مکه است و آن بیابانرا طرف یمین با ولایت شام و طرف یسار با دریای فارس که متصل دریای هند است<sup>۱</sup> پیوسته است و تا ولایت هند میرسد. و اگر چه از این ولایات<sup>۲</sup> بیرونی بعضی احياناً در تصرف حکام ایران بوده است، و چند موضع از آن خود حکام ایران ساخته‌اند، اما چون ازین حدود غرض شرح ایران بود واجب شد از ذکر آنها تجاوز نمودن<sup>۳</sup>. و اما قبله بلدانها - قبله تمامت ایران زمین مابین مغرب و جنوبست و روی بحایط کعبه دارد و این طرف بدان سبب که در دخول کعبه بر آنجاست و حجر الاسود بر رکن آن موضوعست بر آن سه طرف دیگر شرف دارد، و حدیث نبوی برین معنی دلیلست، قال (صلعم):<sup>۴</sup> «ان الرکن و المقام یاقوتتان من یواقیت الجنة طمس الله نورهما و لو لم یطمس نورهما لاضاء ابناء مابین المشرق والمغرب».

و کعبه از خط نصف النهار وسط ربع مسکون به سیزده درجه در جانب مغرب افتاده است، و لاشک بحسب افق طول و عرض بلدان قبله هر موضع را با دیگر ولایات تفاوتی باشد و ولایات<sup>۵</sup> عراقین و آذربایجان و اران و موغان و شیروان و گشتاسفی و بعض<sup>۶</sup> گرجستان و تمامت<sup>۷</sup> کردستان و قومس و مازندران و طبرستان و جیلانات و بعض<sup>۸</sup> خراسان را، باید که چون روی بقبله آرند، قطب شمالی از پس پشت سوی گوش راست بود، و عیّوق را طلوع از پس قفا باشد و قلب العقرب را غروب در پیش قبله بود و، در وقت اعتدال ریسمی و خریفی مغرب بر دست راست بود<sup>۹</sup> و مشرق بر دست چپ نزدیک بود. و ولایات<sup>۱۰</sup> ارمن و روم و دیاربکر و ریمه و بعض<sup>۱۱</sup> گرجستان را از آنچه شرح داده شد میل بطرف مشرق باید کرد. و ولایات<sup>۱۲</sup> بصره و خوزستان و فارس و شبانکاره و کرمان و دیار مفاز و قهستان و بعض<sup>۱۳</sup> خراسان را میل بجانب غرب<sup>۱۴</sup> باید کرد تا روی بقبله درست آید. و مکران و هرمز و قیش<sup>۱۵</sup> و بحرین را

۱- «ج»: است و. ۲- «ج»: ولایت ۳- «ج»: در ۴- مشكاة المعایب

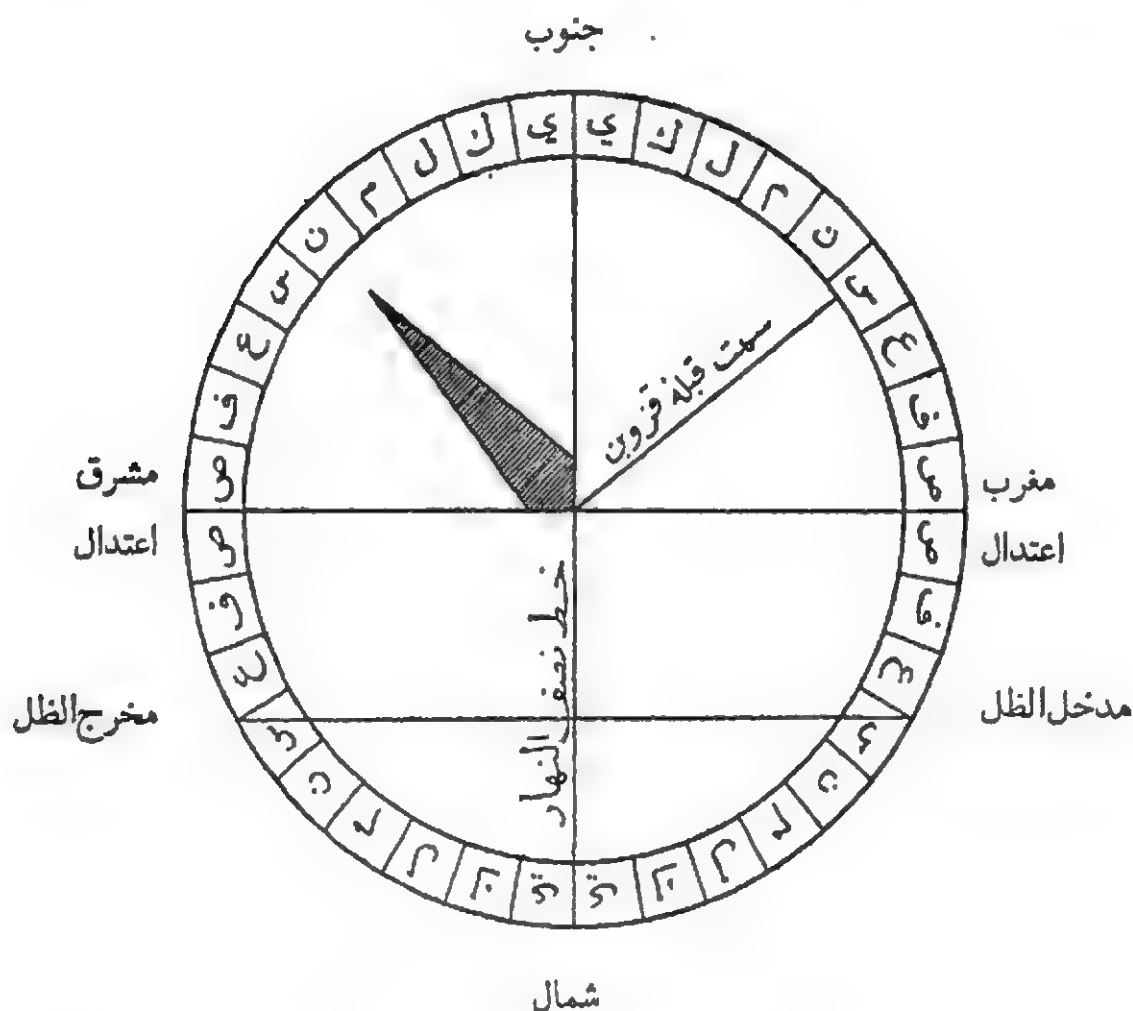
ص ۲۱۹ ۵- کلمه در در، نیست «ا»: لاضاء، اما ۶- «ج»: ولایت ۷- «ج»: «ا»

تمام. ۸- کلمه از «ا» است. ۹- «ج»: غرب این شرح. ۱۰- «ج»: قیش.

روی بمغرب مطلق باید کرد. و صورت هریک<sup>۱</sup> در جدولی که در ماقبل ذکر رفت  
بتخمین روشنست. و بتحقیق طالب سمت قبله باید که بحسب خط نصف النهار و خط  
مشرق و مغرب در شهر مطلوب بیرون آورد و استخراج آن بطرق بسیار  
میتوان کرد و از همه مشهورتر دایره هندی است، و طریق دایره هندی آنکه زمین  
را بغایت مستوی و هموار گردانند چنانکه درو قطعاً انحراف و تغییر و علو نباشد،  
و بحیثیتی بود که اگر قدری آب بر آن زمین چکانند از جمیع جوانب یکسان رود،  
بی آنکه بهیچ جانب میل زاید کند، پس بر آن زمین به بُعدی که خواهند دایره  
بکشند و بیلندی ربع قطر دایره عمود مخروط سازند چنانکه سرش بغایت باریک و  
بنش<sup>۲</sup> همواری مقعر<sup>۳</sup> باشد تا آسان بر زمین نشیند، و آن عمود را بر مرکز دایره نهند  
و محکم گردانند چنانکه از جای خود نتواند رفت و باید که بعد سر عمود بدایره  
هندی زیادت از سه جای مساوی باشد و محقق گردد که عمود مخروط بر مرکز دایره  
هندی است، پس بوقت چاشت ظل عمود را گوش دارند تا چون از بیرون دایره در  
اندرون دایره خواهد آمد، بر خط دایره موضع ملتقای آن ظل نشان کنند و همچنین  
در وقت عصر که ظل بطرف دیگر، از اندرون دایره هندی بیرون خواهد رفت، موضع  
ملتقای ظل بر دایره هندی نشان کنند و برین هر دو نشان در میان دایره خطی کشند و  
آن خط را تنصیف کنند و از این منتصف و نقطه مرکز دایره هندی خطی کشند چنانکه  
بجانبین دایره هندی برسد، این خط نصف النهار بلد مطلوب باشد. و ازین خط در  
آن دایره از هر دو جانب دو قوس حاصل شود، هر دو قوس را تنصیف کنند و خطی بر  
آن کشند، لاشک آن خط بر نقطه مرکز دایره هندی گذرد و این خط مشرق و  
مغرب بلد مطلوب باشد و ازین<sup>۴</sup> دو خط بزرگ چهار نقطه بر دایره هندی حاصل  
باشد: دو نقطه که بر خط مشرق و مغرب بود، شرقیش نقطه مشرق زمان اعتدال  
بود، و غربیش نقطه مغرب زمان اعتدال بود؛ و دو نقطه که بر خط نصف النهار باشد

۱ - «ج» : هریک دا . ۲ - بجز «ا» : تنش . ۳ - «خ» : موازی و مقعر ؛ «ر» :  
موازی مقعر «ج» : موازی بقعر . ۴ - «ج» : توان . ۵ - «ا» : تنصیف . ۶ - «ج» :  
و این .

جنوبیش نقطه جنوب و شمالیش نقطه شمال بود. و دایره هندی ازین خطوط بچهار قسم مساوی متقسم شود و هرربعی به نود بخش باید کرد و هر بخشی درجه‌یی بود و صورت دایره هندی اینست که کشیده شده :



پس جهت سمت قبله بلاد باید که طول و عرض مکه و بلد مطلوب معلوم بود، و گفته شد که طول مکه شرفها الله تعالی «عز» و عرض آن «کام»، پس اگر طول بلد مطلوب مساوی طول مکه باشد، شهر مطلوب و مکه بر یک خط نصف النهار افتاده باشد بر تقدیر مساوات طولین. و اگر عرض شهر مطلوب پیش از عرض مکه بود، سمت قبله آن شهر بر خط نصف النهار باشد از جانب جنوب، یعنی چون روی بقبله آرد شمال بر پس پشت ایشان بود. و بر همین قیاس اگر عرض شهر مطلوب کمتر از عرض مکه بود، سمت قبله بر خط نصف النهار بود بجانب شمال،

یعنی در توجه بقبله روی بجانب شمال داشته بود. و اگر عرض بلد مطلوب و عرض مکه مساوی بود و طول مختلف، سمت قبله بر خط مشرق و مغرب بود. و اگر طول بلد مطلوب از مکه بیشتر بود در توجه بقبله روی بمغرب باشد و اگر کمتر بود<sup>۱</sup> روی بمشرق باشد. و درین چهار صورت حاجت بترکیب جدول نیفتد و بمعرفت مقدار قوس انحراف احتیاج نباشد. اما دایره هندی جهت معرفت خطوط نصف النهار و شرق و غرب درخور بود و آنکه طول و عرض بلد مطلوب مخالف طول و عرض مکه باشد، در بلادی که طول و عرض آن زیادت از طول و عرض مکه باشد، سمت قبله مابین جنوب و مغرب بود، و اگر طول و عرض آن کمتر از طول و عرض مکه باشد سمت قبله مابین شمال و مشرق باشد. و اگر طول بلد مطلوب بیشتر از طول مکه و عرضش کمتر از عرض مکه بود، سمت قبله مابین شمال و مغرب افتد. و اگر طول بلد مطلوب کمتر از طول مکه و عرضش بیشتر بود سمت قبله مابین جنوب و مشرق باشد. و درین چهار صورت ضرورت افتد بمعرفت سمت قبله، و جهت سهوات تا در عمل آن زحمت نباید کشید شیخ زاهد عبد الرحمن خازنی جهت سلطان سنجر سلجوقی جدولی ترکیب کرده است که سمت قبله اکثر مواضع ایران بیزحمتی از آنجا معلوم میتوان کرد. و عمل بدین جدول جهت معرفت سمت قبله درین چهار صورت آخرین چنان بود که تفاضل<sup>۲</sup> مابین طول مکه و طول شهر مطلوب بگیرند و فضل مابین الطولین در طول جدول و تفاضل<sup>۳</sup> مابین العرضین در عرض جدول در آرند، آنچه برابر هر دو یابند در موضع ملتقاء هر دو، در جدول انحراف، سمت قبله باشد از خط نصف النهار، و آن قدر درجه و دقیقه بود، پس اگر طول و عرض بلد مطلوب از طول و عرض مکه بیشتر بود، بمقدار آن انحراف از تقاطع دایره هندی بخط نصف النهار که نقطه جنوب است از دایره هندی بشمارند و در جانب مغرب بموضعی که رسند<sup>۴</sup> میان آن نقطه و مرکز خطی وصل کنند، آن خط سمت قبله آن موضع باشد، محراب بر آن خط راست کنند و اگر طول و عرض بلد مطلوب کمتر از طول و عرض مکه باشد. بقدر انحراف سمت، از نقطه شمالی در دایره هندی بجانب مشرق

۱- «ج» مغرب بود ... باشد ۲- «ج» : تفاضیل . ۳- «ج» : برسند .



باید شمرد تا خط سمت قبله بیرون آید و اگر طول بلد مطلوب از طول مکه بیشتر بود و عرضش از عرض مکه کمتر از نقطه شمال بجانب مغرب باید شمرد. و اگر طول بلد مطلوب از طول مکه کمتر بود و عرضش از عرض مکه بیشتر، از نقطه جنوب بجانب مشرق باید شمرد و این قدر در معرفت سمت قبله تمام است. و جهت معرفت طریق این عمل، تمثیل را، معرفت سمت قبله قزوین یا دیروستا برین قیاس در جمیع بلاد عمل توان کرد: قزوین را طول «فه» و عرض «لو» و مکه را شرفها الله تعالی طول «عز» و عرض «کام»، تفاوت ما بین الطولین «ح» و ما بین العرضین «یدک»، تفضیل ما بین الطولین از طول جدول در آمدم و تفضیل ما بین العرضین از عرض جدول بموضع ملتقاء هر دو بعد بتدقیق<sup>۱</sup> حساب کرده شد «کح لو»<sup>۲</sup> بیست و هشت درجه و سی و شش دقیقه بر آمد، این مقدار انحراف سمت قبله قزوین است از نقطه جنوب. و چون طول و عرض قزوین زیادت از طول و عرض مکه است در دایره هندی از نقطه جنوب در جانب مغرب بقدر انحراف شمردیم و خطی میان مرکز دایره هندی و آن نقطه کشیدیم، سمت قبله قزوین شد، چنانکه در دایره هندی مسطور است و جدول اینست که بر این صفحه<sup>۳</sup> نگاشته شد و الله اعلم بالصواب.

## مقصد

در ذکر ولایات و بلاد ایران زمین و چگونگی آب و هوا و بنیاد عمارت و وصف ساکنان هر ولایت. و آن بیست بابست هر يك در وصف مملکتی از ممالك ایران<sup>۴</sup>.

و در تمامت ایران زمین قری<sup>۵</sup> شهرست بیرون ولایات مفرد. حقوق دیوانی آن پیش از این فترات، بیرون خراسان که آنرا سلطنت علیحده است، و حساب آنجا در عهد مغول داخل جمع ایران نمیکردند<sup>۶</sup> و جداگانه نوشتندی، بچند نوبت که جامع الحساب ممالك نوشتیم تا اول عهد غازان خان تغمده الله بفرانه یک هزار

۱- «ج»: تدقیق. ۲- «ا». کرمح. ۳- جدول را در صفحه علیحده قرار دادیم.

۴- جمله «الممالك ایران» از «در» است: «ا»: از ذکر بلاد ایران زمین و آن بیست بابست هر يك در وصف مملکتی.

۵- کلمه «در» نیست و «در» بقدر جای سه کلمه سفید مانده است.

۶- «ج»: نیکرده اند.

هفتصد و چند تومان بوده است ، و بعد از آن بسبب عدل غازان خان که ولایات<sup>۱</sup> وی بآبادانی نهاده بوده ، بمبلغ دوهزار و صد<sup>۲</sup> تومان و کسری میرسید ، و اکنون ما نا نیمه<sup>۳</sup> آن نباشد ، چه اکثر ولایات از<sup>۴</sup> تحکمت و تردّد لشکرها بر افتاد و ست<sup>۵</sup> از زرع باز داشتند و در مسالك الممالك<sup>۶</sup> آمده که در هجدهم سال از پادشاهی سر و پرویز که آخرین سال زمان کفر بود ، زیرا که در نوزدهم حضرت رسول (صلعم) شرف و حی مشرف شد ، جامع الحساب مملکت او نوشتند چهار صد بار هزار هزار بیست هزار دینار زر سرخ بوده است که اکنون آنرا عوامل میخوانند ، و بقیاس بن زمان هشتاد هزار و چهار تومان رایج<sup>۷</sup> باشد . و در رساله ملک شاهی آمده که در عهد سلطان ملک شاه سلجوقی بیست و یک هزار و پانصد و چند تومان زر سرخ و ده است و دیناری زر سرخ را دو دینار و دو دانگ حساب کردند ، که پنجاه هزار تومان و کسری بودی . خرابی و آبادانی جهان ازین قیاس توان کرد ، و شک نیست که خرابی که در ظهور دولت مغول اتفاق افتاد و قتل عامی<sup>۸</sup> که در آن زمان رفت ، اگر نا هزار سال دیگر هیچ حادثه واقع نشدی ، هنوز تدارک پذیر نبود و جهان با آن<sup>۹</sup> حال اول نرفتی که پس از آن واقع بود علی الخصوص درین زمانه از کثرت وقوع حدثان :

بیت

هر روز که بگذرد خوشا آندۀ دی

هر سال که نو شود خوشا غارت بار ،

ورد خالایق باشد<sup>۱۰</sup> . حق سبحانه و تعالی نظر مرحمت و رأفت فرموده مملکت ایران زمین<sup>۱۱</sup> و سایر بلاد مسلمین را تا ابد الدهر از نکبات زمان در حفظ و امان خود نگاه دارد و امنی<sup>۱۲</sup> کامل و رخصی<sup>۱۳</sup> شامل و عدلی تمام و نباتی بردوام کرامت کناد . بدشۀ وجوده و سمة لطیفه و کرمه .

۱- دج : در ولایت . ۲- دوهزار . ۳- پانصد . ۴- دج : ۱۲ ، از این . ۵- دج : بر افتاد .

است دست . ۶- ابن جرّاد به من ۱۵ . ۷- دج : در رایج . ۸- دج : عام .

۹- دج : بدان . ۱۰- دج : شده . ۱۱- دج : ایران زمین مملکت ؛ دوی . مملکت ایران .

۱۲- دج : امانی . ۱۳- دج : رخصی .

## باب اول

## در ذکر بلاد عراق عرب

در مسالك الممالك آمده که عراق عرب را دل ایران شهر خوانده اند، و چون دل سلطان وجودست، ابتدا بشرح آن اولی بود. و در صور الاقالیم گوید که چون عراق عرب در قبله ایران زمین افتاده است آنرا مقدم داشتن بهترست<sup>۱</sup>. و بحقیقت چون امیرالمؤمنین علی مرتضی (عم) را دار الملک بوده، و آنجا آسوده، و پانصد و چهل سال مقر خلافت بنی عباس گشته<sup>۲</sup>، آنرا تقدیم واجبست:

حدودش تایابان نجد و دریای فارس و ولایت خوزستان و کردستان و دیاربکر پیوسته است. طولش از تکریت تا عبّادان صدویست و پنج فرسنگ، و عرض از عقبه حلوان تا قادیسیه معاذی یابان نجد هشتاد فرسنگ. مساحتش باشد ده هزار فرسنگ<sup>۳</sup> و در عهد خلافت عمر خطاب (رضع) که عراق عرب را بر مسلمانان وقف فرمود<sup>۴</sup>، بمساحت جربان<sup>۵</sup> آن اشارت کرد، بعد از احتیاط به سی و شش بار هزار هزار جریب بر آوردند. و بدین حساب که ده هزار فرسنگ مساحت دارد، هر فرسنگی چهل هزار جریب می باشد و هر جریبی شصت گز در شصت گز. چنانکه این ده هزار فرسنگ چهار صد بار هزار هزار جریب باشد. اما جهت آنکه این مساحت ده هزار فرسنگ از<sup>۶</sup> طول و عرض مستطیل راست اضلاع حاصل تواند شد، و این معنی در واقع صورت نبندد چه مالا کلام جانبی<sup>۷</sup> فراختر و جانبی<sup>۸</sup> تنگتر اتفاق افتد<sup>۹</sup> و بیشتر آن دیار خود ییابانها و بطایع است که خراب و عاطل تواند بود و آن مساحت که در عهد عمر (رضع) کرده اند لاشک بر زمین مزروع و مغروس بوده باشد که آب بر آن مشرف شود، و بدان سبب این تفاوت دارد. و عمر (رضع) بر يك جریب زمین گندم کار، چهار درهم؛ و بر زمین جو کار، دو درهم؛ و بر نخلستان، هشت درهم،

۱- «ج»؛ اولیترست. ۲- «بج»؛ نسخه پاریس اینجا و بسیاری موارد: (رضع). ۳- «ج».

آل عباس بوده. ۴- جمله اخیر در «ر» نیست. ۵- «ج»؛ نبود. ۶- «ج»؛ جربان.

(جربان، بضم اول، جمع جریب است). ۷- «ج»؛ آن؛ «ا» ندارد. ۸- «ج»؛ جانی.

۸- «ج»؛ افتاد.

و چهل نخل را جریبی شمرده‌اند؛ و بر رز و میوه، شش درهم خراج معین فرمود<sup>۱</sup> و اهل ذممت را شمار کرد<sup>۲</sup>، پانصد هزار آدمی بر آمدند، ایشانرا سه مرتبه معین کرد: اعلی را چهل و هشت درهم؛ اوسط را بیست و چهار درهم، و ادنی را دوازده درهم جزیه معین<sup>۳</sup> کرد، تا سال سال میدادند. مبلغ آن خراج و جزیه صد و بیست و هشت بار هزار هزار درهم بوده باصطلاح این زمان دو هزار و صد و سی و سه تومان و اسری باشد. و در عهد حجاج بن یوسف بهجده بار هزار هزار درهم آمده سیصد تومان این زمان باشد، تفاوت عدل عمری و ظلم حجاجی چندین<sup>۴</sup> اثر کرد، اگرچه سنیان عمر را عادل دانند و الا<sup>۵</sup> شیعه ظالم شمرند. و هرچه از آن ترتیب اکنون برقرار است خراج را تب میخوانند، و داخل متوجهات دیوانیست و حقوق آن ملوک در سنه خمس و نلانی خانی، سیصد<sup>۶</sup> چند تومان رایج بود، و از آن نیز بسبب ظلم حکام منکسر شد، و آخر آن مقدار زمین ده در عهد عمر (رضع) مساحت کرده‌اند معمور و مزرع و مغروس بودی، اضعاف این قدر بیسی حاصل داشی، چه اگر همه را جزو کار شمریم که هر جریبی دو درهم دهد دوازده بار هزار هزار دینار رایج بود که یک هزار و دو بیست تومان رایج باشد. و من در بغداد به وقت آنکه تقریر احوال آنجا می‌کردم نسخه قانونی دیدم که در عهد ناصر خلیفه نوشته بودند. عراق عرب را زبادت از سه هزار تومان حاصل بوده است. و ایکن در آن وقت اهتمام حکام ملوک زراعت و عمارت و مرتبه بی بوده است که ذبح گاو را مانع بوده‌اند. و شاعری گفته است<sup>۷</sup>:

شعر

شكونا اليه خراب السواد<sup>۱</sup> فحرم جهلا لحوم البقر

ازن چون حکام را اهتمام با بادانی جهان<sup>۲</sup> نمانده است، چنانکه باب الاسال بعضی ولایات عراق از نهیب<sup>۳</sup> عوامل دمو اتی و غیر آن معین فرموده‌اند، لایم<sup>۴</sup> حصول آن

۱- «ح»: کرد؛ «و»: کرد ۲- «ح»: کرده ۳- «ج»: معین ۴- «و»: چنین

۵- «الا»: زایدی نباید «و»: و «و»: تمام جمله را ندارند ۶- «ا»: کلمه را ندارد و

بقدر سه کلمه سفید کرده است ۷- ابن خرداد به ص ۹۵، یاقوت ج ۳ ص ۱۷۸

۸- «و»: ولایت ۹- «و»: ولایت

وقتی تا این زمان چنین باشد. حق سبحانه و تعالی از فضل و کرم خود همه ملک ایران زمین و دیگر بلاد مسلمین را حکام عادل منصف نصب گرداناد، انّه علی مایشاء قدیر. و اکنون بشرح ولایات<sup>۱</sup> و بلاد مشغول شویم و اگر چه بنسبت حروف، اوّل حرف «الف» باید نوشت و شهر کوفه از حرف «کاف» و بغداد از حرف «باء» است، اما چون کوفه دارالملک و مدفن حضرت امیرالمؤمنین علی مرتضی (رضع) است، و بغداد ام البلاد آن مملکت و مقرّ خلافت بنی عباس بوده و مشهد امام موسی الکاظم (عم) و امام محمد تقی (عم) بوده<sup>۲</sup> ابتدا بدان هر دو کرده باز بسر ترتیب حروف رویم، و در تمامت ابواب همین قاعده مقرّ رست که اول دارالملک هر دیار را یادکنیم بعد از آن بترتیب حروف آوریم:

کوفه - از اقلیم سیم است و شهر اسلامی و طولش از جزایر خالدات «عطالت»<sup>۳</sup> و عرض از خط استوا «لاله» و از روی اتفاقی چون این طول و عرض بحسب تجنیس عطلت و لاله است لاجرم از اهل آنجا کاری نیاید و قولشان اعتماد را نشاید کرد و قضیه ایشان با از اهل بیت رسول (صلعم) شاهد این معنی است، و عرب را مثل بود: «الکوفی لا یوفی». هوشنگ پیشدادی ساخته بود و خراب شده، سعد ای و قاص تجدید عمارتش کرد بمهد عمر (رضع)، طالع عمارتش برج دلو بود. و قصبه هاشمیه در جنب آن. امیرالمؤمنین علی مرتضی (رضع) بنیاد فرمود و ابو دوانیق عباسی خلیفه باتمام رسانید<sup>۴</sup> و آنرا و کوفه را بارو کشید. دور آن بارو هجده هزار گام است. هوای آنجا گرمتر از بغدادست و شمالش<sup>۵</sup> نیز بیشتر وزد. آبش از نهر ناحیه است که از فرات بر گرفته اند، نخلستان فراوانی دارد و قصب آنجا نیکوتر و بزرگتر از دیگر ولایات<sup>۱</sup> میباشد. و غلّه و پنبه و دیگر ارتفاعات<sup>۶</sup> حاصل نیکو دارد. و تنودی که آن طوفان در عهد نوح (عم) اوّل از آنجا بر آمد و کلام مجید از آن یاد فرمود<sup>۷</sup> «وَفَارَ التَّنُورُ»<sup>۸</sup> بر زمینی بوده که اکنون داخل مسجدست، در کنج مابین قبلی و

۱ - «در» «ج»: ولایت ۲- جمله اخیر در «ا» نیست. ۳- «ج» عطلب ۴- «ج» رسانیده. ۵- از شمال مراد بادست. ۶- ارتفاع محصول ۷- سورة ۱۱ (آیه ۴۲) ۸- «در»: و کلام مجید از آن خبر داده است و «فَارَ التَّنُورُ» «ج» و کلام مجید.. شاهد است.

عربی . و چون امیرالمؤمنین علی مرتضی (رضع) را در آن مسجد زخم زدند او دست بر ستونی زد ، اثر دست مبارک آن حضرت<sup>۱</sup> در آن ستون پدید شد ، انون از بس که مردم از جهت تبرک دست در آن مالیده اند لوی شده است . و حضرت امیرالمؤمنین (رضع) در آنجا چاهی حفر فرمود ، و درهمه کوفه بغیر از آن<sup>۲</sup> چاه آب شیرین نمیباشد<sup>۳</sup> و دیگر چاهها را<sup>۴</sup> آب شور و تلخ بود . و بیشتر شهر کوفه انون خرابست و مردم آنجا اکثر شیعه اتنی عشری اند و زبان ایشان عربی هغیر کردانیده است . و درو مزارات صحابه بسیارست<sup>۵</sup> آخرین ایشان عبدالله بن بکر ، و او در سنه ست و نمانین نماند . و از اکابر علما و مشایخ ، قبر ابو عمرو<sup>۶</sup> ثالث<sup>۷</sup> قرآء سبعة<sup>۸</sup> .

و ولایات بسیار از توابع کوفه است ، و حقوق دیوانی آن شهر به تمغا مقر دست و درین عهد پاره (۲) بادیه بر شیوه تمامت دیار عراق عرب باغستانرا اخراجی مقر دست بعضی را تب و بهری حادب میخوانند . و از زراعت شتوی و صیفی ثلثی دیوان و ثانی بانی<sup>۹</sup> یعنی زراعت فرمایند و خرج دهنده و ثلثی بر زر تصرف نمایند . و این ولایترا درین زمان مقر دیوانیست<sup>۱۰</sup> . و بطرف قبله بدر فرسنگی کوفه مشهد حضرت امیرالمؤمنین علی مرتضی (رضع)<sup>۱۱</sup> است و آنرا مشهد غروی<sup>۱۲</sup> خوانند جهت آنکه چون امیرالمؤمنین را در مسجد کوفه زخم رسید ، وصیت فرمود<sup>۱۳</sup> که بعد از وفات جسد مبارکش را<sup>۱۴</sup> بر شتری بار کنند و آنرا سر دهند<sup>۱۵</sup> و مشمر گردانند ، هر جا شتر فرود آید آنجا دفن نمایند ، و همچنین کردند شتر<sup>۱۶</sup> آنجا که انون مشهدست فرود آمد . او را آنجا دفن کردند و در عهد بنی امیه قبر<sup>۱۷</sup> مبارکش را آشکار نهی بارسند کردن<sup>۱۸</sup> تا در عهد بنی عباس ، هارون الرشید خلیفه (رضع) در سنه خمس و سبعین و مایه ، در آن حدود

- ۱- «۱» : دست ایشان . ۲- «۱» : آنجا . ۳- «۱» : نیده . ۴- «۱» : و در دیگر چاهها .
- ۵- ابن خلکان ۵۱۶ هـ . ۶- در «۱» : و (بعده بدر پنج کلمه سفید است) ۷- در . و ازان ولایتش برمیوه<sup>۱۰</sup> ؟ «۱» این جمله و جمله بعد را در تائیکه معروفست ۸- «نچ» . ثانی ، مافی ، ثانی (در) : مانی .
- ۹- «دج» «۱» : بزرگ . ۱۰- «دج» . مفرد دیوان است . ۱۱- «دج» : علیه السلام .
- ۱۲- «نچ» : غروی ، عربی ، غروی . ۱۳- «ح» : ارد . ۱۴- «۱» : کالبدش .
- ۱۵- دو کلمه اخیر در «۱» نیست . ۱۶- «دج» آن شتر بر . ۱۷- «۱» : کور او را .
- ۱۸- «۱» : نمی توانستند کرد .

شکار میکرد، نخچیری از بیم او پناه بآن زمین برد. او چندانکه جهد نمود اسپش در آن زمین نرفت<sup>۱</sup> و از آن زمین شکوهی در دل او آمد، از اهل آن حدود پرسش نمود، بقبر<sup>۲</sup> حضرت امیرالمؤمنین (رضع) خبر دادند. امر کرد زمین را کاویدند، حضرت را خفته و زخم رسیده یافتند، گور<sup>۳</sup> او را ظاهر کردند و مردم بر آنجا مجاور شدند. بعد از صد و نود<sup>۴</sup> و چند سال عندالدوله فنا خسرو دیلمی در سنه<sup>۵</sup> ست و ستین و ثلثمایه آنرا عمارت عالی ساخت، چنانکه اکنون هست. و آن مقام شهرچه شد، دورش دو هزار و پانصد گام است. و غازان خان در آنجا دارالسیاده و خانقاه ساخت. در رساله<sup>۶</sup> سلطان ملکشاه سلجوقی آمده است<sup>۷</sup> که در راه کوفه بمشهد مناری کج شده دید، چنانکه نیمی از زمین برخاسته بود<sup>۸</sup> و نیمی افتاده. از حال آن منار<sup>۹</sup> پرسید، گفتند که حضرت امیرالمؤمنین علی مرتضی (رضع) اینجا میگذاشت این منار بتواضع جهت او<sup>۱۰</sup> کج شد، حضرت امیرالمؤمنین اشارت کرد که بایست، همچنین بماند. و بطرف غربی کوفه بهشت فرسنگی در بیابان کربلا امیرالمؤمنین حسین بن علی (رضعهما) است آنرا مشهد حابری خوانند، جهت آنکه چنان ذکر رفت که بعد متوکل خلیفه آب درو بستند تا خراب شود، آب حیرت آورد و زمین گور<sup>۱۱</sup> خشک ماند. عمارت آن مشهد نیز عندالدوله فنا خسرو دیلمی ساخت، و آن موضع نیز شهرچه شده است، که دورش دو هزار و چهارصد گام است. و بر ظاهر آن قبر هجدهم جد<sup>۱۲</sup>م حر<sup>۱۳</sup> رباحی<sup>۱۴</sup> است و او<sup>۱۵</sup> کسی که جان را جهت امیرالمؤمنین حسین فدا کرد و در آن جنگ شهید شد اوست، از طرف یزید علیهالامنة. و از رسول (صلعم) مرویست که «من زارالحسین ليلة النية غفرالله له السنة». و «شبنية» گفته شد که غره شهر رجب است. و بطرف<sup>۱۶</sup> شمالی بر چهار فرسنگی بنزدیک دیه بیرملاحه<sup>۱۷</sup> مشهد ذوالکفل پیغمبرست<sup>۱۸</sup> و بنی اسرائیل گور او را، چون مسلمانان کعبه را زیارت کنند، زیارت کردند.

۱- «۱» در: : نیرفت. ۲- «۱» : قبر. ۳- «۱» : مقبره. ۴- «در» : «۱» : هشتاد. ۵- «۱» : نیف. ۶- «ج» : سلطان ملکشاه سلجوقی در رساله آورده است. ۷- کلمه از «۱» است. ۸- «ج» : بجهت تواضع. ۹- «۱» : زمینی که ضریح حضرتست. ۱۰- کلمه در «۱» نیست. ۱۱- طبری ج ۲ ص ۳۵۰ ۱۲- ۱۱۲- «۱» : بر طرف. ۱۳- «در» : «خ» : سرملاحه. ۱۴- بالقوت ج ۱ ص ۵۹۴

اولجايتو سلطان مغول توليت آن مشهد را از بنی اسرائيل باز گرفت و بمسلمانان داد ، و آنجا مسجد و منبر ساخت . و بطرف شرقی مقام یونس پیغمبر (عم) است و مشهد حذیفه ابن الیمان است <sup>۱</sup> معاحب <sup>۲</sup> رسول (صلعم) .

بغداد - از اقلیم سیم است و اُمّ البلاد عراق عرب و شهر اسلامی <sup>۳</sup> است و بر طرف دجله افتاده است . طولش از جزایر خالدات «عز» <sup>۴</sup> و عرش از خط استوا «لج» . در زمان اکاسره بر آن زمین بطرف غربی دیهی کرخ نام بود ، شاپور ذو الاکتاف ساخته و بطرف شرقی دیهی ساباط نام از توابع نهر وان . و کسری انوشیروان خفف الله عنه <sup>۵</sup> بر صحاری آن دیه باغی ساخته بود ، و باغ داد نام کرده ، بغداد اسم علم آن شد . و عرب آنرا مدینه السلام خوانند و عجم زورا گویند ، <sup>۶</sup> امیر المؤمنین المنصور بالله ابو جعفر عبدالله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس (رضعهم) که دوّم خلیفه عباسی بود و به ابودوانیق مشهور ، در سنه خمس و اربعین و مایه بنا کرد . و بر جانب غربی عمارت بیشتر ساخت <sup>۷</sup> طالع آغاز عمارت آن برج قوس . پسر <sup>۸</sup> المهدي بالله محمد بن عبدالله (رضع) دار الخلافه با طرف شرقی آورد و در آنجا عمارت بسیار کرد ، و چون نوبت خلافت پسرش هارون الرشید رسید در اتمام آن سعی بلیغ نمود و به رتبه یی رسانید که طولش چهار فرسنگ و <sup>۹</sup> عرض یات فرسنگ و نیم عمارت و احتواس بود . و در عهد پسرش المعتصم بالله محمد بن هارون الرشید (رضعهما) جهت آنکه او را غلامان بسیار بودند و بغدادیان از ایشان بزحمت بودند <sup>۱۰</sup> دار الخلافه بسامره بردند ، و آنجا عمارات <sup>۱۱</sup> عالییه ساختند و بعد از او اولاد و احفادش هفت خایفه : و انق و منه کل و منتصر و مستعین و معتز و مهتدی و معتمد بسامره دار الخلافه داشتند <sup>۱۲</sup> تا <sup>۱۳</sup> المعتضد بالله احمد بن الامیر الموفق طاحه بن المتوکل علی الله که شانزدهم خلیفه بود دار الخلافه با بغداد آورد و بعد از او همامت خلفا متابعت او کردند و دار الخلافه آنجا داشتند ، و پسرش

۱ - نووی ص ۱۹۹ ۲ - صاحب ۳ - «خ» : شهر اسلام ، در : شهر ی اسلامی .  
 ۴ - «ا» . ف ۵ - «ا» عادل ۶ - «ا» مدینه السلام و عجم ... گفته اند . ۷ - «ج» : ساخته .  
 ۸ - «ا» امروده : امیر المؤمنین . ۹ - «ا» . در . ۱۰ - «ا» . میر سید بد .  
 ۱۱ - «ج» : عمارت . ۱۲ - «ج» : آنجا داشتند . ۱۳ - «ج» باز بغداد .



المكتفی بالله<sup>۱</sup> علی بن المعتض دارالشاطیة<sup>۲</sup> و جامع طرف شرقی ساخت. و چون خلافت بمستظهر<sup>۳</sup> بالله احمد بن المتقدی رسید آنرا بارو و خندق باجر ساخت. دور بارو بطرف شرقی که آنرا حرمین خوانند هجده هزار گام است و چهار دروازه دارد: باب طریق خراسان و باب خلج<sup>۴</sup> و باب الحلبه<sup>۵</sup> و باب السوق السلطان. و محلیست<sup>۶</sup> بطرف غربی که آنرا کرخ خوانند باروی او<sup>۷</sup> دوازده هزار گام دور دارد<sup>۸</sup> و اکثر عمارت شهر از آجرست، و آب و هوایی<sup>۹</sup> درست دارد و بگرمی و نرمی مایلست، و شمالش گشوده، و غریب و شهری را سازگار بود و بامزاج زنان موافقت از مردان باشد<sup>۱۰</sup> و اکثر اوقات در آنجا ارزانی بود و قحط و غلا از روی ندرت اتفاق افتد، و در آن وقت نیز نایافت کلی نبود، اما گران باشد. میوه های آن هر چه گرمسیری باشد بسیار و نیکوست چون خرما، میختوم و خستای<sup>۱۱</sup> و نار دراجی و انگور مورقی مثل آن در دیگر جای نیست، اما آنچه سردسیری باشد سخت نیک<sup>۱۲</sup> نمی آید. پنبه و غله بود و دیگر حبوبات بغایت نیکومی آید، چنانکه در اغلب اوقات يك هن تخم بیست من ربيع میدهد. و از نیکویی<sup>۱۳</sup> نشود نما در آنجا درخت گز چنان بزرگ میشود که دوسه باع دورستونش میباشد، و درخت خروع<sup>۱۴</sup> چنان میگردد که مردی بر شاخش می نشیند و نمی شکند، و شکار گاهای فراوان و نیکو دارد و شکار بسیار. و زمین هموار و علف خوارهاش سازگار بود و غله آن ملک را از قوت نشود نما تا نچرانند<sup>۱۵</sup> ربيع نیکو ندهد و بدین سبب چهار پایان آنجا نیک فربه باشند. آب دجله بر میان شهر میگذرد و از فرات، نهر عیسی<sup>۱۶</sup> هم در شهر بدجله میپوندد و در زیر شهر بدو فرسنگی

- ۱- «ا» : و بعد از باقی (کذا). ۲- «نج» : الشاطیة ، الشیاطیة ، السلطنة : الشاطیة ، الشاطیة ، السلطنة ؛ در : الشاطیة . ۳- «ا» : بامیر المؤمنین المستظهر . ۴- «ج» : باب خراسان ؛ «نج» : ... الحلع ، الخلع ، العلیج ، الخلع ، خلج ؛ در : ... الحلع ؛ «ا» : الخلع . ۵- «ا» : الحلبه ؛ «خ» : حلبه . ۶- «ا» : (بقدر سه کلمه سفید) معله است . ۷- «ا» : بارو ؛ «ج» : بارو او ؛ «ج» : گام است . ۸- «ج» : هوا او . ۹- «ج» : زنان سازگار تربود و موافقت از مردان . ۱۰- «ج» : خستوی . ۱۱- «ج» : پرنیکو . ۱۲- «ج» : اذین کونه . ۱۳- «نج» : یا شروع ؛ «ا» : افزوده ؛ بید انجیر . ۱۴- «ج» : بجز در : نشود نما . ۱۵- «نج» : عیسی بن مریم .

مصرع

«چو در شب ز انجم ره گهکشان»

نماید، و عظیم خوش در نظر آید، اما بحقیقت آن خوشی بتهلکه غرق شدن می‌ارزد.

آب چاهن تلخ و شور باشد و کما بیش پائزده از فرو رود، و بجهت ریختن و جامه شستن بکار دارند.

مردم آنجا سفید چهره و خوب روی و خوش خوی و کم غم باشند<sup>۲</sup>، اما اسالت بر طبیعت ایشان غالب باشد<sup>۳</sup> و پیوسته روزگار خود را بدو ق مستغرق دارند اغیار اغایت تنعم<sup>۴</sup> با سانی میسر گردد و هر چه از اسباب تنعم طلبند میبایست میتوان کرد، و قمر را بفلسی چند قناعت نمودن کفاف حاصل<sup>۵</sup> بود و اکثر مردم ایشان منخیم الجته باشند، و منخامت جته ایشان بمرتبهی که در زمان اولجایتو سلطان بفرمان او خجمازی را که در بازار نظامیه نشستی وزن کردند، هفت صد و چهل رطل بغدادی بود. زمان ایشان عربی مغیرست. و چون آن شهر مدرجاست، از مسلمانان اهل<sup>۶</sup> تمام مذاهب در آنجا بسیارند، اما غلو<sup>۷</sup> اهل سنت و شافعیه راست و کثرت<sup>۸</sup> حنابله را و از اقوام دیگر ادیان هم اعدادی شمارند. و درو مدارس و خانقاهان<sup>۹</sup> بسیارست، منها نظامیه که ام<sup>۱۰</sup> المدارس است و مستنصریه که خوشترین عمارات آنجاست. گویند<sup>۱۱</sup> از خواص بغدادست که تا غایت هیج خلیفه و حاکم را آنجا وفات نرسیده. بر ظاهر او<sup>۱۲</sup> مشاهد و مزارات متبر<sup>۱۳</sup> که بسیارست، بر جانب غربی مشهد حضرت امام موسی کاظم و نواده او حضرت امام محمد تقی<sup>۱۴</sup> الجواد (رضعهما) است و آن مه منع اکنون شهرچه بیست دورتر شش<sup>۱۵</sup> هزار<sup>۱۶</sup> کام بود. و مزارات ائمه و مشایخ و اولیاء، مل امام<sup>۱۷</sup> احمد حنبل (رضع) و ابراهیم ادهم<sup>۱۸</sup> جنید بغدادی و سمری سفلی و معروف کرخی و شبلی

۱- «ج»: نماهای کتان را خوش آید ۲- «ج»: باشد ۳- ۱ بود ۴- «ج»: میکند راتند ۵- «ج»: ۱۰ «ج»: تنعم کردن ۶- نامه در ۷- ۱۰ «ج»: چند ۸- کلمه از «ا» است ۹- «ج»: فوت ۱۰- در خواص ۱۱- «ج»: خانقاه ۱۲- «ج»: عمارت ۱۳- گویند که ۱۴- «ج»: آن ۱۵- کلمه در ۱۶- بیست

وحسین منصور حلاج و حارث محاسبی و احمد مسروق و ابو محمد مرتضی و ابو الحسن  
حصیری<sup>۱</sup> و ابو یعقوب بویطی صاحب وجه مذهب امام شافعی (رضع) و دیگر علماء  
و مشایخ رحمهم الله. و بر<sup>۲</sup> جانب شرقی مشهد امام اعظم<sup>۳</sup> ابو حنیفه، و در رصافه که  
شهرچه بوده، مزارات خلفای بنی عباس (رضعهم)، و در شهر مزار شیخ شهاب الدین  
سهروردی و عبد القادر گیلانی<sup>۴</sup>، و بر چهار فرسنگی بر جانب شمال مزارات شیخ مکارم  
و شیخ سکران و دیگر مشاهدست که شرح تمامت تطویل<sup>۵</sup> دارد.

و از بغداد تا دیگر بلاد عراق عرب مسافت برین موجبست: انبار، یازده  
فرسنگ؛ بصره، هفتاد فرسنگ؛<sup>۶</sup> بعقوبه، هشت فرسنگ؛ تکریت، سی و دو فرسنگ؛  
نهر و ان، پنج فرسنگ؛ نعمانیة، هشت فرسنگ؛ حله<sup>۷</sup>، هجده فرسنگ؛ حدیثه، پنجاه  
و هشت فرسنگ؛ حلوان، سی و پنج فرسنگ؛ سامره، بیست و دو فرسنگ؛<sup>۸</sup> کوفه،  
بیست و چهار فرسنگ؛ مداین، شش فرسنگ؛ جبل<sup>۹</sup>، ده فرسنگ؛ واسط، چهل  
فرسنگ<sup>۱۰</sup>. و درین وقت محصول دیوانی آنجا بتمغا مقررست و تقریباً هشتاد تومان  
میباشد. و ولایت بغداد هرچه در حوالی شهرست افرچه و مقاطعات گویند<sup>۱۱</sup> و دیگر  
اعمال هر يك متعاقب خواهد آمد<sup>۱۲</sup>. و در حق بغداد اشعار از شعرای عرب و غجم  
بسیارست از آنچه بر خاطرست شمه‌یی ثبت می‌رود. و منها قول ابی‌الدین الاومانی<sup>۱۳</sup>:  
شعر

گر تو خواهی که جهان جمله یکجایی

وان جهانرا همه در عیش مهنای<sup>۱۴</sup> یینی

۱- «ج»؛ ابن ۲۰- «ج»؛ ابوالحسن حمیری؛ «در»؛ «خ»؛ ابوالحسن خضری. ۳- کلمه از «ا» است.  
۴- «ج»؛ در. ۵- کلمه در «ا» نیست. ۶- «ا»؛ جیلی. ۷- «ج»؛ تطویلی. ۸- در  
«ا» جای دو کلمه سفیدست. ۹- «ا» عبارت بین تکریت و حله را ندارد. ۱۰- «ا» افزوده؛ عات  
(جای دو کلمه سفید). ۱۱- «ا»؛ وانه و جبل. ۱۲- «ا» بجای دو شهر اخیر و مسافت آن دو دارد؛  
نهر و ان پنج فرسنگ. نیل (سفید) نعمانیة (سفید) هیت (سفید). ۱۳- «نج»؛ افرچه و مقاطعات؛ «و»؛  
افرچه ...؛ «خ»؛ افرچه مقاطعات؛ «ه»؛ افرچه ... (شاید اوارجه ...). ۱۴- «ا»  
افزوده؛ حقوق دیوانیش (سفید) باشد. ۱۵- «نج»؛ دولتشاه ص ۱۷۲. ۱۶- «ج»؛ مهبیا.

همه سر دیده چو خورشید شو اندر بغداد

وانگش همچو فلك گرد بر آ تا<sup>۱</sup> ینی .

و این قصیده مطلوب<sup>۲</sup> است . و منها<sup>۳</sup> قول الانوری : شعر

خوشا نواحی بغداد جای فضل و هنر

کسی نشان ندهد در جهان چنان کشور .

این قصیده نیز<sup>۳</sup> مطلوب<sup>۴</sup> است . و در عرب گفته اند : شعر

بغداد دار لاهل المال طيبة<sup>۵</sup> وللمفالس<sup>۶</sup> دار الفناك والضيق

و من گفته ام : رباعی<sup>۷</sup>

بغداد خوشست لیکن از بهر کسی<sup>۸</sup> کورا بهر اد دل بود دست رسی

با همنفسی بسر برد عمر عزیز<sup>۹</sup> ضایع نکذا رد از جوانی نفسی

اگر چه اوصاف بغداد فراوان گفته اند و بسیار در خاطر بود بدین قدر قناعت کرد .

انبار<sup>۱۰</sup> - از اقلیم سیم است<sup>۱۱</sup> بر کنار آب<sup>۱۲</sup> فرات بجانب مشرق افتاده است . لهر اسف

کیانی ساخت جهت زندان اسیران که بخت النصر از بیت المقدس آورده بود ، بدیر

سبب انبار گویند<sup>۱۳</sup> . شاپور ذوالاكتاف تجدید عمارت آن کرد ، و سفاح خلیفه او<sup>۱۴</sup>

بنی عباس<sup>۱۵</sup> در آنجا عمارات<sup>۱۶</sup> عالی کرد و دارالملک ساخت . و دور بارونس پنج هزار

دامست . و آب و هوا و محصول و خوی و طبع مردم او مانند بغداد است ، حقوق

دیوانیش<sup>۱۷</sup> يك تومان میباشد و داخل تمامای شهر بغداد است<sup>۱۸</sup> .

بابل - از اقلیم سیم است<sup>۱۹</sup> ، و از مداین سبعة عراق است ، و بر کنار فرات بجانب

شرقی افتاده است ، قینان بن انوس<sup>۲۰</sup> بن شیث بن آدم (عم) ساخت . مضمون دیوبند

۱ - «ج» : نرایا . ۲ - «ج» : واز . ۳ - «ج» : نیز قصیده . ۴ - «ج» : للمفاير

۵ - «ج» : شعر . ۶ - عبارت بعد از شعر در «ا» نیست و فقط کلمه ايله بر کب سر

افزوده شده و پس از آن بقدر سه کلمه سفید مانده است<sup>۲۱</sup> . در «ا» از اینجا تا آغاز شرح بسر

را ندارد . ۷ - «ج» : سیم . ۸ - کلمه در «ا» نیست . ۹ - «ا» : آرا انبار خوانند .

۱۰ - «ج» : عبارت . ۱۱ - «ج» : دیوانش . ۱۲ - عبارت اخیر (حقوق ..) در «ا» نیست .

پیشدادی تجدید عمارتش کرد، و شهری سخت بزرگ و دارالملک نمرود و ضحاک علونی<sup>۱</sup> بوده است و ضحاک در آنجا قلعه‌یی ساخته بود، آنرا گنگ دز گفتندی، اکنون از آن<sup>۲</sup> تلی مانده. و در آن شهر جادوان بسیار بوده‌اند. و بعد از ضحاک ملوک کنعان آنرا دارالملک داشته‌اند و بعد از آنکه خراب شد اسکندر رومی تجدید عمارتش کرد، اکنون باز خرابست، و از توابع شهر حله است. و بر سر<sup>۳</sup> تلی که قلعه آن شهر بوده است چاهی عمیقست، و در عجایب المخلوقات<sup>۴</sup> گوید: هاروت و ماروت در آنجا محبوسند، و در دیگر کتب آمده که در چاه گوگرد بکوه دماوند محبوس‌اند. برازالروز - حقوق دیوانیش دو تومانست و اقلیم سیم و مال او بتما مقرر است<sup>۵</sup>.

بصره - از اقلیم سیم است و شهر اسلامی<sup>۶</sup>. طولش از جزایر خالدات<sup>۷</sup> عد<sup>۸</sup> و عرض از خط استوا<sup>۹</sup> «ل». امیر المؤمنین عمر خطاب<sup>۱۰</sup> (رضع) ساخت در سنه خمس عشر هجری<sup>۱۱</sup> و معمار در آن عتبه بن غزوان بود. مسجد جامع آن عبدالله بن عامر از خشت خام ساخته بود، زیاد بن ابیه باجر کرد، و امیر المؤمنین علی مرتضی (رضع) آنرا بزرگ گردانید. مردیست که جهت تحقیق سمت قبله بنارا بدست مبارک خود بر بالا داشت تا بنور کرامت او ولایت<sup>۱۲</sup> کعبه را در نظر آورد و قبله بر سمت آن راست کرد، گویند هر جامع که بزرگتر<sup>۱۳</sup> از آن ساخته‌اند بتمام معمور نمی‌ماند<sup>۱۴</sup> و هر چند جهد در عمارتش کنند يك جانبش خراب میشود<sup>۱۵</sup> و شاهد این معنی<sup>۱۶</sup> مسجد جامع جدید شیرازست که پیوسته يك طرفش خراب میباشد<sup>۱۷</sup> و در مسجد بصره هماريست که گویند هر که آنجا رود و آنرا بحق علی سوگند دهد<sup>۱۸</sup> که: جنبان شو، یا ساکن باش چنان گردد و این معنی اگر چه عقل‌پذیر نیست اما در حقیقت کرامت حضرت امیر المؤمنین

۱ - «خ» «ا» : علوانی ؛ «د» : حلوانی ؛ «نج» : طبری ۱ ص ۲۰۲ : ابن علوان .

۲ - «ج» : اکنون . ۳ - «ا» : حله شده بر . ۴ - قزوینی ج ۲ ص ۲۰۲ ۵ - در «ا» در دنبال کلمه بقدر جای سه کلمه سفید مانده است . ۶ - جمله اخیر ( و اقلیم ... ) در «ا» نیست . ۷ - «ج» : شهر اسلامی است . ۸ - «ا» : قد؛ در : قدح . ۹ - کلمه در «ا» نیست . ۱۰ - «ا» : افزوده : بطالع . ۱۱ - «ج» : گویند که ... از آن بزرگتر . ۱۲ - «ج» : نمی‌باشند ؛ «ا» : نیست . ۱۳ - «ا» : هر چند جهد کنند عمارتش خراب میگردد . ۱۴ - «ا» : تقریر . ۱۵ - «خ» : است ؛ «ر» : میشود . ۱۶ - «ا» : گویند چون ... روند ... دهند .

علی<sup>۱</sup> (رضع) را عقل در آن<sup>۲</sup> مدخل ندارد . و در آنجا مزار ملحه و زیر (رضعها) است ، و آنرا شهرت و<sup>۳</sup> شکوه تمامست و مزارات صحابه بسیار<sup>۴</sup> است ، آخرین ایشان انس بن مالک و او در سنه<sup>۵</sup> احدی و تسعین نماند . و از تابعین کرام مثل حسن بصری و ابن سیرین معبر<sup>۶</sup> و سفیان ثوری و ابوداود سجستانی ثالث ارباب الصحاح فی الحدیث و غیر هم بشمارست . هوای آن شهر روز بغایت گرمست ، اما شب بنسبت خوشتر بود . آب چاهش شورست اما از شط العرب جنوبی خوش آنجا برده اند<sup>۷</sup> آنرا نهر ابله خوانند ، قرب چهار فرسنگ طول دارد . و ملک بصره باغستان بشمار دارد و زمین باغستان بلندست ، و آب شط العرب در کو ، اما بوقت مد دریا ، همه روزه آب شط بلند شود و باغستان بصره را مستقی<sup>۸</sup> کند . طول آن باغستان قریب سی<sup>۹</sup> فرسنگ در عرض دو فرسنگ ، و در اکثر مواضع از غلبه درختان کمایش مد گز زیادت دیدار ندهد و نرخی<sup>۱۰</sup> آن مقام از مشاهیر جهانست و خرما های خوب دارد<sup>۱۱</sup> و خرمای آنجا تا هند و چین و ماچین میبرند . اهل آنجا اکثر سیاه چهره اند و بر مذهب اثنی عشری<sup>۱۲</sup> و زبانشان عربی مغیرست و پارسی<sup>۱۳</sup> نیز گویند . ولایات بسیار از توابع آنجاست ، و معظم آن بلس و زکیه و میسان ده مهبد ابلیس علیه اللعنه شد ، و بهمن بن اسفندیار ساخت و اسکندر تجدید عمارتش کرد ، و عبادان که ورای آن عمارت نیست و در این معنی گفته اند : معراع ایس قریه وراء عبادان . طول عبادان از جزایر خالدان<sup>۱۴</sup> قدک<sup>۱۵</sup> و عرض از خط استوا<sup>۱۶</sup> کطک<sup>۱۷</sup> و در<sup>۱۸</sup> فنیلست عبادان احادیث<sup>۱۹</sup> بسیار واردست ، او را از غور شمارند ده سرحد مسلمانست با کفار هند . حقوق دیوانی بصره و ولایتش چنانکه<sup>۲۰</sup> درین عهد پیش از این فترات بود (۲)<sup>۲۱</sup> چهل و چهار تومان و یک هزار دینار رایج بود .

- ۱- «۱» : کرامات خامه از آن مرتضی . ۲- کله در «۱» نیست . ۳- «۱» افزوده : و هیبت .
- ۴- «۱» : صحابه عظام بشمارست . ۵- «۱» : متبر . ۶- «ج» : روانست . ۷- «۱» : مستقی . ۸- «در» : شش . ۹- «ج» : نرخی ؛ «در» : نرخت . ۱۰- «۱» افزوده : چون (و جای سه کلمه مفیدست) .
- ۱۱- «ج» : فارسی . ۱۲- «۱» : مدک . ۱۳- «در» : کطک ؛ «۱» : کطکب . ۱۴- «ج» : «در» ندارد . ۱۵- «ج» : حدیث . ۱۶- «ج» : ولایات چنانچه . ۱۷- «ج» : بود .

بندیجین<sup>۱</sup> - در دفاتر دیوانی آنرا «لحف» می نویسند و در تلفظ بندیان<sup>۲</sup> میخوانند. شهر کی کوچکست و آب و هوا و محصولات مقابل<sup>۳</sup> یات<sup>۴</sup>. حقوق دیوانیش هفت تومان و شش هزار دینارست.

یات<sup>۴</sup> - قصبه ییست و بادرایا و باکسایا<sup>۶</sup> دو قصبه دیگرست و با چند موضع از توابع یات<sup>۴</sup> است، و در محصول و آب و هوا مانند دیگر ولایات عراق عربست. و دریات<sup>۴</sup> آب روان نیز تلخست، اما آب کاریزش که بر یک فرسنگی یات<sup>۴</sup> است خوش طعم بود. و حقوق دیوانی آن<sup>۷</sup> چهار تومان و شش هزار دینار رایجست. و در بادرایا قسب بسیارست.

تکریت<sup>۸</sup> - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات «عزک» و عرض از خط استوا «لدل» بر کنار دجله افتاده است، بجانب غربی. شهری وسط بوده است و درش شش هزار و یک صد گام<sup>۹</sup> و قلعه محکم دارد، هم بر کنار دجله. هوایش در سنست. از میوه هاش خربزه<sup>۱۰</sup> نیکو باشد. گویند که در یک سال سه نوبت زرع کنند. تل عرقوف<sup>۱۱</sup> - کی کاوس ساخت<sup>۱۲</sup> بعضی اورانمر و دشمارند، آنرا بسبب آن ساخت که چون ابراهیم (عم) را در آتش انداخته بود آنجا بر رفت و او را اختیار کرد. حدیثه - از اقلیم چهارمست و آب و هوا و محصول مقابل تکریت. حریبی - شهری وسطست و آب از دجله خورد و باغستان بسیار دارد و حقوق دیوانیش دو تومان و پنج هزار و یک صد دینارست.

حله - از اقلیم سیم است و شهر اسلاهی. طولش از جزایر خالدات «عط م» و عرض

۱- «نج» : بندیجین ؛ «در» : بندیعین ؛ «۱» : بندیجین. ۲- «نج» : بندیان ؛ وندیان.

۳- «خ» : مدتیان ؛ «۱» : مدتیان. ۴- «۱» هفت کلمه اخیر را ندارد.

۵- کذا در همه نسخ و ظاهراً : بیان (معجم البلدان) ۶- «ج» : دیوانش ؛ «خ» : دیوانی او.

۷- «۱» : بادرای و باکسای. ۸- «۱» : حل. ۹- جای کلمه در «۱» سفیدست. ۱۰- «ج» : کام

است. ۱۱- «خ» : خربزه آن ؛ «ج» : خربزه اش. ۱۲- «نج» : یا عرقوف ؛ «خ» : عرقون.

۱۳- قبل از کلمه در «۱» مقدار یک سطر سفیدست. و پس از آن نیز فقط دو کلمه «حدیثه» و

«حریبی» را با مرکب سرخ و هر یک بفاصله دو سطر سفید دارد تا جمله «حقوق دیوانیش ... حله».

از خط استوا<sup>۱</sup> لان، امیر سیف الدوله صدقه منصور بن دیبیس اسدی ساخت، بزمان قایم خلیفه، در سنه ست و ثلاثین و اربعه<sup>۲</sup> آیه<sup>۱</sup>. آب فرات بر میان شهر میگذرد و غلبه شهر بر جانب غربی است<sup>۲</sup> و بطرف شرقی عمارت اندکست و نخلستان بسیار دارد، و بدین سبب هوایش متعفنست اکثر اوقات آنجا<sup>۳</sup> ارزانی باشد. ارتفاعش<sup>۴</sup> مانند بغدادست. اهل آنجا شیعه<sup>۵</sup> اثنی عشری اند، سفید چهره، ضخیم جثه، همچون اهل بغداد. و زبانشان عربی و غیرست و در کار مذهب بغایت متعصب باشند. و در آنجا مقامی ساخته اند و اعتقادشان آنکه امام المنتظر المهدی محمد بن حسن العسکری (رضع) که در سامره در سنه اربع و ستین و مائین<sup>۶</sup> غایب شد باز از آنجا بیرون خواهد آمد. حقوق دیوانی آن شهر<sup>۷</sup> بتمغا مقررست<sup>۷</sup>.

حلوان - از اقلیم چهارم و ازمداين سبعة عراق عرب<sup>۸</sup> است. ملولنی از جزایر خالادات «فب<sup>۹</sup> نه» و عرض از خط استوا «لد». قباد بن فیروز ساسانی ساخت، اکنون خرابست و بقدر مختصر مزرعهایی مانده، و درو از مزارات اکابر قبر حمزه، سادس<sup>۱۰</sup> قرآی، سبعة است. ولایتش کمایش سی<sup>۸</sup>. پاره قریه است. حقوق دیوانیس<sup>۱۱</sup> شش هزار و صد دینارست.

حیره - از اقلیم سیم است و ازمداين سبعة عراق است. شهری بزرگ بوده است<sup>۲</sup> و بریك فرسنگی کوفه، اکنون خرابست. سدیر و خورنق که ذکر آن در اشعار و اسماء و افواه مشهورست دو کوشاک بوده است در آنجا. نعمان بن منذر جهت بهرام گور ساخته، اطلالش برجاست، و عمارتی بس عالی بوده است، و شاعری در حق او گفته<sup>۱۱</sup>:

۱- «نچ» در حاشیه سال مذکور در متن را «۴۹۵» (باقوت ج ۲ ص ۲۲۳) و خلیفه را «المنتظر» تصحیح کرده است؛ «ا» بجای چهار کلمه اخیر دارد؛ طالع عارنش. ۲- «چ»؛ بود.  
۳- کلمه «ا» است. ۴- «چ». ارتفاعش. ۵- «ج»؛ زبان؛ «ا»؛ زبانش. ۶- ظاهراً ۲۶۰ (آغاز غیبت صغری) یا ۲۲۹ (آغاز غیبت کبری). ۷- «ا» افزوده و (بقدر نصف سطر سفید) بدفتر درآمده و از آن ولایتش (مقدار نیم صفحه سفید) عمارت و کمایش (قدری سفید) پاره دبه (قدری سفید) میشود. ۸- «ا» کلمه را ندارد. ۹- «ا»؛ لب. ۱۰- «چ»؛ دیوانش. ۱۱- این خرد داده درس ۱۶۲ این را نقل کرده است. یعنی نسخ ایات دیگری دارند (نچ).



و بنت مجدھا قبائل قحطاً \* ن و اقوالھا بیہرام جور  
و بایوانہ الخورنق فیہم \* عرفوارسم مکلمہ والسدیر<sup>۱</sup>  
خالص - ولایت است اما حالا<sup>۲</sup> خراب است بر آب نہروان<sup>۳</sup> اما مرتفع تمامست  
وسی پاره دیہ بود<sup>۴</sup> حقوق دیوانیش<sup>۵</sup> ہفت تومان و سہ ہزار دینارست .  
خانیقین - قصبہ بودہ است و اکنون بقدر دیہی مانده است . آب حلوان بر آنجہ  
گذرد و بیست<sup>۶</sup> موضع از توابع<sup>۷</sup> آنجاست . حقوق دیوانیش<sup>۸</sup> یک تومان و دو ہزار و دویست  
دینارست .

دجیل - ولایت معتبرست و از دجلہ آب میخورد و بدین سبب دجیل میخوانند  
قصبہ اوانا<sup>۹</sup> شہرستان آنجاست و دیہہای معتبر دارد و قریب صد<sup>۱۰</sup> پارہ دیہ باشد و جہا  
نیک مرتفعست . انار در اجی آنجا بہتر از دیگر ولایات<sup>۱۱</sup> بغدادست حقوق دیوانی آن ولایت<sup>۱۲</sup>  
سہ تومان و پنج ہزار دینارست .

دقوق<sup>۱۳</sup> - از اقلیم چہارم است و شہری وسط و آب و هوایی خوشتر از دیگر ولایات  
عراق عرب<sup>۱۴</sup> و در حوالی آن چاہہای نفطست . حقوق دیوانیش<sup>۱۵</sup> ہفت تومان و ہشت  
ہزار و ششصد دینارست .

دیر عاقول - شہر کیست<sup>۱۶</sup> در میان واسط و بغداد . هوای<sup>۱۷</sup> متعفن دارد  
بسبب نخلستان .

رومیہ - از اقلیم سیم است و از مداین سبعة عراق عرب بودہ است<sup>۱۸</sup> . انوشرواز  
عادل ساخت<sup>۱۹</sup> بنزدیک مداین بر شکل انطاکیہ ، اکنون خرابست<sup>۲۰</sup> .

راذان و بین النہرین<sup>۲۱</sup> - دو ولایت است<sup>۲۲</sup> بر آب نہروان محصولات نیکو دارد .

- ۱ - «نج» : دقیق . ۲ - «ج» : ولایت حالا . ۳ - کلمہ اخیر در «ا» نیست . ۴ - افزودہ :  
(قدری سفید) عمل و (قدری سفید) دہ بود مرتفع . ۵ - «ج» : دیوانش . ۶ - «ا» کلمہ را ندارد .  
۷ - «ج» : مواضع . ۸ - «خ» : وان ؛ «ج» : وان ؛ «ا» : واز . متن تصحیح قیاسیست . رجوع  
بمعجم البلدان شود . ۹ - «ج» : ولایت . ۱۰ - دنبال عبارت در «ا» نیست . ۱۱ - «نج» :  
دقیق . (۱) ؛ «ا» شرح بعد از کلمہ را تا «حقوق...» ندارد . ۱۲ - «ج» : هوای ... از ولایت ...  
عرب بودہ . ۱۳ - «ا» : شہر چہ ایست . ۱۴ - «ج» : و هوا ؛ «ا» : دنبال عبارت را ندارد .  
۱۵ - «ج» : بود . ۱۶ - «ا» : ساختہ بود . ۱۷ - «ا» افزودہ : و از توابع (کذا) .  
۱۸ - بعد از کلمہ قدری در «ا» سفیدست . ۱۹ - «ا» جملہ بعد را تا «حقوق...» ندارد .

حقوق دیوانیش<sup>۱</sup> پنج تومان است.

زنگیاباد - ولایتست در غربی خاتقین<sup>۲</sup>. حقوق دیوانیش<sup>۱</sup> یک تومان و یک هزار و پانصد دینارست.

سامره - از اقلیم چهارم است، بر جانب شرقی دجله افتاده است و باغات و بعضی عمارات و قرای آن بر جانب غربی است. طولش از جزایر خالدات «عطنج»<sup>۳</sup> و عرش از خط استوا «لده»<sup>۴</sup> در اول شاپور ذو الالکافی<sup>۵</sup> ساخته بود و چون بنسبت آب و هوا خوشترین بلاد عراق عرب بود آنرا «سرمن رای» خوانده اند. بعد از خرایش امیرالمؤمنین المعتمد بالله، محمد بن هارون الرشید (رضعهما) تجدید عمارت آن شهر کرد و دارالملک ساخت و به رتبه بی رسانید که هفت فرسنگ طول عمارات و احواش آن بود، و در عرش یک فرسنگ. و فرمود تا بتوبره اسبان خاک آوردند و تلی ساختند و آنرا تل المخالی خوانند، و بر آنجا دوشکی بلند ساخت. و در سامره مسجد جامعی<sup>۶</sup> عالی بنا کرد، و کاسه بی سنگین ده دورش بیست و سه گز در علو هفت گز و حجم نیم گز، یکپاره در میان آن مسجد بنهادند، آنرا کاسه فرعون خواندندی<sup>۷</sup>، و در آن حدود زیادت از سی فرسنگ چنان سنگ نیست. و در آن مسجد مناری ساخت ببلندی صد و هفتاد گز چنانکه مهرش از<sup>۸</sup> بیرون بود و بدین صورت منار پیش از و کس نساخته بود. و در پیش مسجد قبر امام معصوم علی النقی نواده امام علی بن موسی الرضا<sup>۹</sup> (عم) و از آن پسرش امام حسن عسکری (رضعهما) و منوئل خلیفه عباسی در سامره عمارات افزود بتخصیص کوشکی عالی بنا<sup>۱۰</sup> کرد که در ایران زمین از آن عظیم تر عمارت<sup>۱۱</sup> نبود و بنام خود جعفر بن خواندنی، اما بشومی آنکه قبر امیرالمؤمنین حسین بن علی (رضعهما) را خراب کرد و مردم را از مجاور شدن

۱- چ : دیوانش . ۲- بمذاذ کلمه قدری در «ا» سفیدست . ۳- ا . ج . ۴- ا : لده .

۵- در «ا» جای دو کلمه اخیر سفیدست . ۶- چ ، اسبان او . آورده تلی ساخته .

۷- «چ» : جامع . ۸- «چ» : سنگی که . ۹- چ ، خواندنی . ۱۰- چ ، در . ۱۱- «چ» :

علی الرضا ؛ «ا» : نواده علی موسی رضا . ۱۲- کلمه در «ا» نیست . ۱۳- «چ» : عمارتی .

بر آنجا مانع شد بعدازو آن کوشك بشکافتند، چنانکه اثرش بکلی نا چیز شد، اکنون از سامره مختصری معمورست.

صیدرین<sup>۱</sup> - ولایتی است غله و خرما و حبوبات بسیار در آنجا حاصل شود<sup>۲</sup> و آب از فرات میخورد و حقوق دیوانیش<sup>۳</sup> سه تومان است.

طریق خراسان - ولایتی معتبرست و شهرش قصبه بعقوبا، و آنرا دختری از تخم کسری قوبا نام ساخت و بیعت قوبا خواند، بمرور زمان بعقوبا شد. بر کنار آب نهروان است و جویی از آن در میان شهر میگذرد و تمامت دیهها<sup>۴</sup> بر آن نهر زراعت میکنند. باغستان و نخلستان<sup>۵</sup> بسیار دارد و نارنج و ترنج بیشمار میباشد چنانکه سیصد و چهار صد نارنج یک درهم میدهند. هوای آن مانند بغدادست اما بسبب بسیاری نخلستان بعفونت مایلست. و شهرهای باجسری<sup>۶</sup> و شهر آبان<sup>۷</sup> که دختری آبان نام از تخم کسری ساخته<sup>۸</sup> و اعمال طابق و مهرود<sup>۹</sup> از توابع آن عملست. و آن اعمال هشتاد<sup>۱۰</sup> پاره دیه باشد<sup>۱۱</sup>. حقوق دیوانی آن شانزده تومان و چهار هزار دینار در دفاتر<sup>۱۲</sup> مثبت است.

عانه - از اقلیم چهارمست طولش از جزایر خالادات «عول» و عرض از خط استوا «لد»<sup>۱۳</sup>، شهری وسطست و شهرستان<sup>۱۴</sup> بسیار دارد و آب<sup>۱۵</sup> و هوای محصول مقابل دجل. عکبرا<sup>۱۶</sup> - شاپور ذوالاکناف ساخت. شهر بود<sup>۱۷</sup>، و اکنون خرابست.

قصر شیرین - از اقلیم سیم است خسرو پرویز ساخت جهت همخوابه اش<sup>۱۸</sup> شیرین

- ۱- شرح کلمه در «ا» تا «حقوق ...» نیست. ۲- «ج» : شد. ۳- «ج» : دیوانش.
- ۴- «ا» : دیههای آن عمل. ۵- «ا» : نخل. ۶- در معجم البلدان : باجسرا ؛ «ا» افزوده ؛ که (قدری سفید) ساخته. ۷- «نج» : شهریان ؛ «ج» : شهرابان. ۸- «نج» : کلbian، کله بان، کله بانی ... ؛ «خ» : شهربان ساخته و شهربان کله بانی بوده از تخم کسری.
- ۹- باقوت ج ۱ ص ۸۱۳ و ج ۳ ص ۴۸۶ و ج ۴ ص ۷۰۰ ؛ «ا» : طابت و مهرود.
- ۱۰- کلمه در «ا» نیست. ۱۱- «خ» : است. ۱۲- «ج» : در دفتر. ۱۳- «ج» : لده ؛ «ا» دنبال مطلب را ندارد. ۱۴- «خ» : ولایات. ۱۵- «ج» : آب. ۱۶- «نج» : عسکره، عکره، عسکریه، عکیره. باقوت ج ۳ ص ۶۷۵ : عسکر المصنم. ۱۷- «ا» دنبال مطلب را ندارد. ۱۸- «ج» : منکوهه اش ؛ «ا» : منکوهه اش. متن از «نج» است.

و آن قلعه‌یی بزرگ بوده است از سنگ لاشه و گچ. دورش دو هزار گام باشد.<sup>۱</sup> و در غربی آن قلعه جهت خسرو پروز باجگاهی<sup>۲</sup> ساخته بود و رباطی سخت عالی جهت آینده و رونده، و از آن رباط اندکی معمودست. آب حلوان<sup>۳</sup> بر آنجا میگذرد و هوایی عظیم بد دارد، و بهنگام گرما اکثر اوقات آنجا باد سموم آید. جویی که گویند شیر درو میرفت جهت باجگاه ساخته‌اند که بر بلندیت تا آب روان بر باجگاه باشد و ممکن که خیاب شیر در آن جوی افکنده باشند تا بباجگاه<sup>۴</sup> و قلعه برده، اما آنجا که فم جوی است زهر لیاه است و چراگاه<sup>۵</sup> دله نیست.<sup>۶</sup>

قادسیه<sup>۸</sup> - شهر وسط بوده و از مداین سبعة عراق عرب و النون خرابست. قوسان<sup>۹</sup> - شهری وسط است و قرب صد پاره دبه از نواع آن حقوق دیوانیش نه تومان و چهار هزار دینار است.

محوّل - شهر چه بیست بر دو فرسنگی<sup>۱۱</sup> بغداد بجانب غربی، بر طرف نهر عیسی افتاده، باغستاننن بیاعات بغداد پیوسته و درو خانما عماران خوب ساخته‌اند و سرا<sup>۱۱</sup> و کوشکی که جهت معتمم خلیفه ساخته بودند، جهت آنکه در میان باغستانست درو پشه بسیار میبود<sup>۱۲</sup>، مافسون پشه را سته‌اند، چنانکه در آن عمارت بک پشه<sup>۱۳</sup> نمیباشد. حقوق دیوانی محوّل داخل عمل نهر عیسی است.

مداین - از اقلیم سیم طولنی از جزایر خالدات «ف» و عرض از خط استوا «اح» نا<sup>۱۵</sup> طهمورث دیوبند پیشدادی ساخت و کرد آباد خواند. و جمشید با تمام رسانید و طیسفون گفت. معتمد بن مداین سبعة عراق بوده است، و بدین سبب او را مداین گفته‌اند و شش شهر دیدر: قادسیه و رومیه و حیره و بابل و حلوان و نهر روان بوده است.

۱- «ج»: است. ۲- «ا» «خ» «ج»: ناجگاهی. ۳- «ج»: از. ۴- «ا»: بیاج. ۵- «ا»: آنج. ۶- «ج»: جوی است زیرا که زهر گیاست. ۷- «ج»: برای اطلاع اختلاف نسخ به فرونی ج ۲ ص ۲۹۶ نگاه کنید. ۸- کلمه و شرح آن در «ا» نیست. ۹- نج: یا قوران. یاقوت ج ۴ ص ۲۰۰ نیز بتکرید. (اما هر دو مشکوکست) ۱۰- «ا» بعد از کلمه قسمتی از شرح را تا «حقوق» ندارد. ۱۱- «ج»: فرسنگ. ۱۲- «ج»: و بر سراد. ۱۳- «ا»: بود. ۱۴- کلمه در «ج» نیست؛ «ا»: در آن پلک عمارت. ۱۵- از آغاز شرح «بند بیچین» (۴۱ ص) تا اینجا از سته درم ساقطست. ۱۶- «ا»: لح ما.

و هرهفت شهر اکنون خراب است . و جمشید پیشدادی در مداین بردجله از سنگ و آجر قنطریبی ساخته بود ، و اسکندر رومی گفت که انری عظیمست ملوک فرس را و آنرا خراب کرد . اردشیر بابکان تجدید عمارت شهر کرد و دارالملک ساخت خواست پول<sup>۱</sup> نیز همچنان ببندد دستش نداد ، از زنجیر جبری بست . و بعد از او اغلب اکاسره آنرا دارالملک ساختند ، شاپور ذوالاکتاف در آن شهر عمارات<sup>۲</sup> کرد و انوشروان عادل دروایوان کسری ساخت ، و آن سرایی بوده است از گچ و آجر و از آن عالیت عمارت آجری کس نکرده بود . بختی در وصف آن گفته<sup>۳</sup> :

و کان الایوان من عجب الصنعة جوب فی جنب ارعن جلس  
مشمخر تعلو له شرفات      رفعت فی رؤوس رضوی و قدس  
لیس یدری اصنع انس لجن      سکوه ، ام صنع جن لانس  
صحن آن سرای صد و پنجاه گز خیاطی در صد و پنجاه گز بوده و در آنجا صفه‌یی بزرگ دهانش چهل و دو گز در طول هشتاد و دو گز و در علو<sup>۴</sup> شصت و پنج گز . و در اطراف این سرای سراچه ها و عمارات فراوان که درخور آن باشد ، و در نیکوکاری بایش و استحکام آن عمارات گفته اند :

جزای حسن عمل بین که روزگار هنوز

خراب می نکند بارگاه کسری را .

ابودوانیق خلیفه بوقت آنکه<sup>۵</sup> شهر بغداد میساخت ، خواست که آن ایوانرا<sup>۶</sup> خراب گرداند ، و بدان آلات<sup>۷</sup> بغداد را بسازد ، و با وزیر خود سلیمان بن خالد مشورت کرد . وزیر ، خلیفه را مانع شد و گفت : بروزگاران باز گویند که پادشاهی خواست شهری<sup>۸</sup> بسازد ، تا دیگری<sup>۹</sup> خراب نکرد شهر خود نتوانست ساخت<sup>۱۰</sup> . خلیفه مسموع نداشت گفت : هنوز ترا دل بکسری میکشد و نمیخواهی که آثار گبران ناچیز شود ،

۱- «ج» : فول .. بسازدو ... نداد و از زنجیر جسر ؛ «ا» : قول نیز چنان ... جسر .

۲- «ج» : عمارت . ۳- ابن خرداد به ص ۱۶۲ ۴- کلمه در «ج» نیست .

۵- «ج» : که . ۶- «ا» : که آنرا . ۷- «ج» : آلات . ۸- «ج» : که شهر . ۹- «ا» :

تا شهر دیگری . ۱۰- «ا» : کلمه را ندارد .

و در خرابی شروع نمود دید آلات<sup>۱</sup> که از آن حاصل میشود بخرج<sup>۲</sup> مخرب و اجرت نقل آن و فانی میکند، خواست ترک نکرد، و زیرش مانع شد و گفت: الشروع ملزم، چون در خرابی شروع رفت<sup>۳</sup> بتمام خراب باید کرد و اگر نه مردم گویند که پادشاهی بساخت و دیگری خراب نتوانست<sup>۴</sup> کرد. اما طاق ایوان که در شب ولادت حضرت رسول (صلعم) بمعجزه او شکسته شده بگذار که آن اثری عظیمست و شاهدهی عدل بر نبوت پیغمبر<sup>۵</sup> محمد مصطفی صلی الله علیه، تا آن طاق برجها بود آن معجزه از دیده ها پنهان نگردد، و نیز<sup>۶</sup> همکنار معلوم شود که آنال از خانه یی که چون<sup>۷</sup> در آنجا پیمای بایسنادی سرش سقف رسیدی بیرون آید و خاندان کسی را که چنین<sup>۸</sup> عمارات کرد براندازد<sup>۹</sup> کارش خدایی بود نه هوایی. اکنون شهرمداین خرابست، بر طرف غربی قصبه مانده است،<sup>۱۰</sup> بر جانب شرقی بخلاف مزار سلمان فارسی که محاذی ایوان کسری است، هیچ عمارت<sup>۱۱</sup> نیست. در آن زمین آب چاه مانند بغداد تلخ و شورست اما<sup>۱۲</sup> از کرامات سلمان گویند که چون او را وفات رسید و غسلش میدادند دل و در چاه افتاد و دیگری حاضر نبود آب بر سر چاه آمد و شیرین شد تا غسل او تمام کردند باز جای<sup>۱۳</sup> خود رفت اما ماه همان شیرین مانده است. و در آن حدود<sup>۱۴</sup> جز آن يك چاه آب شیرین نمیدهد.

معبادیه<sup>۱۵</sup> - از اکابر اولیا سیدی احمد لیر و سیدی ابو الوفا<sup>۱۶</sup> در آن زمین آسوده اند<sup>۱۷</sup>.

نهر عیسی - عیسی بن موسی بن علی بن عبدالله بن عباس که عزا ده ابودوانیق خلیفه<sup>۱۸</sup> بود از فرات ببرید و بدان دیهها و مزارع ساخت، و آن هفتاد<sup>۱۹</sup> باره دیه باشد

۱- «ج» آلت ۲- «ج» کردی ۳- «ج» نتوانست خراب ۴- «ج» «نبح» «دخ» عزا ده اب ۵- «ج» عزا ده اب علیه السلام و چهار کلمه بعد و اندارد ۶- «ج» نمود و نیز ۷- «ج» نگردد و نیز آنکه ۸- «ج» که آن کسی که او آن شاه کرد چون ۹- «ج» چنین کس را که این ۱۰- «ج» اندازد ۱۱- «ج» عمارتی ۱۲- «ج» و ۱۳- «ج» آب بجای ۱۴- «ج» کلمه در «ج» نیست ۱۵- «ج» از اینجا تا باب دوم از در ساقطست «دخ» : «ج» «معدی» ۱۶- «ج» «نبح» : او در بغداد مرده است به مینة الاولیاء شماره ۳۱۳ بنگرید ۱۷- «ج» مدفونند ۱۸- «ج» کلمه در «ج» نیست

و مرتفع تمام ولایات<sup>۱</sup> مستنصری<sup>۲</sup> و شرب دیهها<sup>۳</sup> که محاذی بغدادست از توابع نهر عیسی است. حقوق دیوانی نهر عیسی با توابع<sup>۴</sup> هشتاد و هفت تومان و شش هزار و پانصد و پنج دینار مقرر است.

نهر مملکت بعضی گویند که سلیمان بن داود (عم) حفر کرد و بعضی گویند منوچهر پیشدادی، و برخی گویند اسکندر رومی، و اصح آنکه شاپور بن اشک بن دارا که او را شاپور بزرگ خوانند از فرات اخراج کرد و بر آن دیهها ساخت. و زیادت از سیصد دیه و مزرعه باشد و مرتفع تمام. حقوق دیوانی<sup>۵</sup> آنجا پنج تومان بوده است.

نهر وان - شهری<sup>۶</sup> بزرگست و از مداین سبعة عراق عرب<sup>۷</sup> است از اقلیم سیم بر کنار آب، تامره<sup>۸</sup> افتاده است. و آن آب را آنجا آب<sup>۹</sup> نهر وان خوانند و آن شهر اکنون بکلی خرابست. و آن زمین از حساب جلولا<sup>۱۰</sup> و توابع بعقوبا باشد.

نعمانیه - قصبه ییست میان بغداد و واسط بر طرف دجله افتاده است و نخلستان بسیار دارد.

نیل - ولایتیست<sup>۱۱</sup> چندپاره دیه از توابع آن و غله کده<sup>۱۲</sup> عظیمست و نخلستان و باغستان<sup>۱۳</sup> بسیار دارد.

هیئت - شهر یست<sup>۱۴</sup> و در و قلعه محکم بر کنار غربی فرات و سی پاره دیه توابع<sup>۱۵</sup> دارد، از قریه جبه که تابع آنست<sup>۱۶</sup> تاهیت پانزده فرسنگ باغستان متصلست. و بر هر دو کنار آب فرات باغاتست و نخلستان بسیار دارد و میوه هامیباشد. و در قریه جبه که از توابع آن میباشد هوا معتدلست چنانکه درخت جوز و بادام و خرما و نارنج در همه باغی باشد

۱ - د ح « ۱ » : ولایت ۲ - د نج « ۳ » : مستظری ۳ - د ا « ۱ » : دنبال مطلب را ندارد  
 ۴ - د ج « ۵ » : دیوان ۵ - د ج « ۶ » : شهر ۶ - کلمه در د ا نیست.  
 ۷ - د ا « ۸ » : تامره ۸ - در معجم البلدان ۹ - کلمه از د ا است ۹ - د ج « ۱۰ » : بر جلولا  
 ۱۰ - حلوان ۱۰ - د ج « ۱۱ » : ولایت ۱۱ - د ج « ۱۲ » : غله خیز ۱۲ - د ج « ۱۳ » : باغ  
 ۱۳ - د ج « ۱۴ » : ... شهر است ۱۴ - د ا « ۱۵ » : ملیت ... (و آن را پس از شرح شهر واسط آورده است).  
 ۱۵ - د ج « ۱۶ » : توابع ۱۶ - د ج « ۱۷ » : که بقیع است ۱۷ - د ا « ۱۸ » : بجای مطلب بمذقظ دارد :  
 متصلست و هوای بنایت معتدل دارد چنانکه میوه گرمسیری و سردسیری میباشد.

واز میوه های سرد سیری و گرم سیری حاصل میشود. اما در هیت از بوی گند چشمه  
قبر نمیتوان بود.

واسط - شهر اسلامی است از اقلیم سیم ملولس از جزایر خالدا «فال» و عرض  
از خط استوا «لال». حجاج بن یوسف ثقفی ساخت در سنه ثلاث و ثمانین. بر طرف  
دجله افتاده است و غلبه طرف غربی راست<sup>۲</sup>. نخلستان بسیار دارد بدین سبب هوا بس  
بمقوت مایل باشد و حقوق دیوان آن شهر<sup>۳</sup> بمقام قرّست و مبالغ<sup>۴</sup> چهل و چهار تومان  
و هشت هزار و پانصد دینار است<sup>۵</sup>.



۱ - «ج» به طرف ۲ - «ج» او بر طرف غربی است. ۳ - «ا» اینج ۴ قدری سفید  
گذاوده است. ۵ - «ا» . حقوق دیوانیش. ۵ - کله از دا است ۶ - «ا» حله  
«چهل و ...» را ندارد و افزوده است : بمع حکام درمی آید و از آن ولایش که (قدری سفید)  
عمل اوست (قدری سفید) پاره دیه بود (قدری سفید) هردو باشد و چهار تومان و هشت هزار و  
پانصد دینار.



## باب دوم

## در ذکر ولایت عراق عجم

و آن نه تومان است، و درو چهل پاره شهر. و اکثر بلادش هوای معتدل دارد و بعضی سگرمی و بعضی سردی مایلست. حدودش با ولایات<sup>۱</sup> آذربایجان و کردستان و خوزستان و فارس و مفاز و قومس و جیلانات پیوسته است. و طولش از سفیدرود تا نزد صدو شصت فرسنگ، و عرض از جیلانات تا خوزستان صد فرسنگ. و در مقابل از بلاد عراق چهار شهر معتبر بوده است، و درین معنی گفته اند:

چهار شهر است عراق از ره تخمین گویند  
طول و عرضش صد در صد بود و کم نبود  
اصفهان کاهل جهان جمله مقرّند بدان<sup>۲</sup>  
در اقالیم چنان شهر معظم نبود  
همدان جای شهان کز قبل آب و هوا  
در جهان خوشتر از آن بقعه خرم نبود  
قم بنسبت کم ازینهاست، ولیکن او<sup>۳</sup> نیز  
نیک نیک ارچه نباشد، بد بد هم نبود  
معدن مردمی و کان کرم شیخ<sup>۴</sup> بلاد  
ری بود ری، که چو ری در همه عالم نبود<sup>۵</sup>.

۱- «ا»: ولایت. ۲- «ج»: در. ۳- «ا»: بدانکه. ۴- ج: آن. ۵- «ج»: شاه. ۶- ظاهراً این پنج بیت باقتضای پنج بیت ذیل انوری (باچنانکه هدایت در مجمع الفصحاء (ج ۱ ص ۳۷۲) آورده پنج بیتی که فتوحی مروزی سروده و بانوری نسبت داده) ساخته شده است؛ چار شهرست خراسان را بر چار طرف  
مرو شهرست بتقریب همه چیز درو  
بلخ را عیب اگر چند باو باش کنند  
مصر جامع را چاره نبود از بد و نیک  
جدا شهر نشا بور که در روی زمین  
که میانشان بسافت کم صد در صد نیست  
جد و هر لش متساوی و هری هم بد نیست  
بر هر یخردی نیست که صد بخرد نیست  
معدن زرد و کهر می سرب و بسد نیست  
کر بهشتیست همانست و گرنه خود نیست.

حقوق دیوانی ولایت عراق در سنه خمس و نالین خانی سی و پنج تومان<sup>۱</sup> بجامع الحساب در آمد، و نسخه بی دبدم بخدا بدر جدم مرحوم<sup>۲</sup> امین الدین نصیر<sup>۳</sup> مستوفی، ده در عهد سلاجقه مستوفی دیوان سلاطین عراق بوده، و عراق عجم را دو هزار و پانصد و بیست<sup>۴</sup> تومان و کسری این زمان<sup>۵</sup> حاصل بوده است، و اکنون جهت تخریب ولایات باین قدر آمده

تومانین<sup>۶</sup> اصفهان - درو سه شهرست: اصفهان و فروزان و فارفا آن<sup>۷</sup>.

اصفهان - از اقلیم چهارم شمرده اند<sup>۸</sup>، اما بحسب طول و عرض، حکما از اقلیم سوم گرفته اند طولش از جزایر خالدا و عوم<sup>۹</sup> و عرض از خط استوا اب که<sup>۱۰</sup> در اول چهارده بوده است: کران و کوشاب و جوماره و در دشت<sup>۱۱</sup>، اینجا مزرعه، یعنی کویند<sup>۱۲</sup> طهمورس پیشدادی و چندی جهنم و ذوالقرنین ساخته بودند، و چون کعباد اول کبابیان آنرا دارالملک ساخت<sup>۱۳</sup> کرب مردم<sup>۱۴</sup> حاصل شد. بر برون دیوها، عمارت میکردند، بندربج، ماهم بیوست و سپهری<sup>۱۵</sup> بزرگ شد. رکن الدوازه حسن بن ده، او را بارو کشید و<sup>۱۶</sup> دور باروس مست و یک هزار دام انداخت<sup>۱۷</sup>، بالغ عمارتس برج قوس چهار و چهار محله و. <sup>۱۸</sup> دروازه دارد<sup>۱۹</sup>، هوای او معداست، در تابستان و زمستان کرما و سرما چنان نبود که کسی را از کار باز دارد<sup>۲۰</sup> و زلزله و آوارگی و ماعنه که موجب خرابی باشد درو را برافاق افتد، خالص مرده را در برزاند و هر چه بدو بسارند<sup>۲۱</sup> از غله و غیر آن بید و نگاه<sup>۲۲</sup> دارد، و تا چند سال باد و درو بهاری مزمن و وبا

۱ - سی و پنج توم آن در زمانه است ۲ - الله در ۳ - ح ۴ - است.  
 ۳ - نصیر، نصیر ۴ - دنج ۵ - شصت و هشت ۶ - الله در ۱۰ - نیست  
 ۷ - در ۸ - توم آن ۹ - توم آن ۱۰ - سی و پنج توم آن ۱۱ - حقوق دیوانیش  
 (قدری سفید) ۱۲ - ۱۳ - بعضی از اقلیم چهارم شمرده اند ۱۴ - د ۱۵ - توم.  
 ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - ط ۱۹ - ج ۲۰ - آنرا ۲۱ - دشت ۲۲ - ۱۲ - ساخته.  
 ۱۳ - ج ۱۴ - مردم آن ۱۵ - ج ۱۶ - شهر ۱۷ - ۱۸ - افزوده و وزیر (قدری  
 سفید) در سنه جدید عمارت بارو ارد ۱۹ - جای تعداد دروازه در ۲۰ - سفید و روح  
 عمارت را متصل آورده است ۲۱ - ۲۲ - افزوده در ۲۳ - (مداری سفید) هواش  
 مصلحت ۲۴ - ۲۵ - که کسی را آزار نرساند ۲۶ - ۲۷ - بر آن بسازند.  
 ۲۸ - ج ۲۹ - بکار ۳۰ - ۳۱ -



آن فتنه مقابل توان<sup>۱</sup> کرد و بدین سبب گفته اند:

بیت

اصفهان جنتیست<sup>۲</sup> پر نعمت جز جوانی درو نمی بساید

همه چیزش نکوست الا آنک اصفهانی درو نمی بساید

شعر

و کمال الدین اسمعیل اصفهانی گفته<sup>۳</sup>:

تا در دشت هست و جوباره نیست از کوشش و کشش چاره

ای خداوند سبع سیاره<sup>۴</sup> لشکری را فرست خونخواره

تا در دشت را چو دشت کند جوی خون راند او ز جوباره

عدد مردمان<sup>۵</sup> یفزاید هریکی را کند دوسد<sup>۶</sup> پاره

از رسول (صلعم) مرویست، بروایت عبدالله بن عباس (رضعهما): يخرج الدجال من يهودية الاصفهان حتى يأتي الكوفة فيلحقه قوم من المدينة و قوم من الطور و قوم من ذی یمن و قوم من قزوین. سئل يا رسول الله: ما قزوین؟ قال: قوم يكونون بآخرة يخرجون من الدنيا زهدا<sup>۱</sup> فيها يرد الله بهم قوما من الكفر الى الايمان. و حقوق دیوانی اصفهان بتمغا مقر رست، و در سنه خمس و ثلاثین خانی سی و پنج تومان حاصل داشت. ولایتش هشت ناحیه است و چهار سد پاره دیه بیرون مزارع که داخل دیبها باشد. اول ناحیت جی درحوالی<sup>۱۱</sup> شهر باشد هفتاد و پنج پاره دیه و طبران و ماریانان و جاوان<sup>۱۲</sup> و شهرستان که آنرا شهر نو اصفهان خوانده اند و<sup>۱۳</sup> اسکندر رومی ساخته و فبروز سامانی تجدید عمارتشی کرده معظم قرای آن ناحیه<sup>۱۴</sup> است؛ دوم ناحیت مارین پنجاه و هشت پاره دیه است خوزان و قرطمان<sup>۱۵</sup> و رنان و اندوان معظم فرای آن و بحقیقت این ناحیت همچون باغی است از بیوستگی باغستان و دیبها، ماهم منعمل، و درین معنی گفته اند: شعر

مارینی که نسخه<sup>۱۶</sup> ارم است آفتاب اندرو درم درم است.

۱ - «دج»: نوی توان. ۲ - بجز ۱۶: شهر کبک. ۳ - «دج»: دولشاه ص ۱۴۹. ۴ - مصرع اخیر را در ص ۱۵۲ نقل کرده است. نسخ خطی اخلاعات جزئی دارد. ۵ - «دج»: کشن. ۶ - «دج»: آسان و زمین. ۷ - «دج»: پادشاهی. ۸ - نسخه ها: مردوشان من از دولشاه است. ۹ - بجز «دج»: کسی... ۱۰ - «دج»: و ما. ۱۱ - «دج»: و ما. ۱۲ - «دج»: و ما. ۱۳ - «دج»: و ما. ۱۴ - «دج»: و ما. ۱۵ - «دج»: و ما. ۱۶ - «دج»: و ما.

و درین ناحیت<sup>۱</sup> قلعه‌یی بوده است که طهمورث دیوبند ساخته است، آنرا آتشگاه گفته اند و درو بهمن بن اسفندیار آتش خانه ساخته بود؛ سیوم ناحیت کراچ می و سه<sup>۲</sup> پاره دیه است، دشتی<sup>۳</sup> و اشکاوند و فیزادان<sup>۴</sup> از معظم قرای این ناحیت است و نیز همچو باغی است از پیوستگی باغستان<sup>۵</sup> دیهها با هم؛ چهارم ناحیت قهاب چهل پاره دیه است و هفشویه<sup>۶</sup> و رازان<sup>۷</sup> و قهجاورستان<sup>۸</sup> معظمترین قرای این ناحیت است و آب کاریز میخورند بدان سبب قهاب<sup>۹</sup> میخوانند. پنجم ناحیت برخوارست سی و دو پاره دیه است، و دیه جز معظم قرای آن، و این ناحیت را نیز آب از کاریزست و دیگر نواحی را آب از زنده رود، و بدین ناحیت بدیه جز بهمن بن اسفندیار آتش خانه ساخته بود؛ ششم ناحیت لنجان<sup>۱۰</sup> یست پاره دیه است گویان<sup>۱۱</sup> و قهدریجان و کلیشاد<sup>۱۲</sup> معظم قرای آن؛ هفتم ناحیت برا آن<sup>۱۳</sup> هشتاد پاره دیه است و اشکیشان<sup>۱۴</sup> و برسیان و رنین<sup>۱۵</sup> و سمنارت<sup>۱۶</sup> و جوزدان و فساران و کوهان<sup>۱۷</sup> و کاج<sup>۱۸</sup> و داذنان<sup>۱۹</sup> معظم قرای آن؛ هشتم ناحیت رودشت<sup>۲۰</sup> شصت پاره دیه است و فارفا آن<sup>۲۱</sup> قصبه آن و قورطان<sup>۲۲</sup> و رزنه و اشکهران<sup>۲۳</sup> و کمندان معظم قرای آن. و این دیهها را که معظم قری میخوانیم<sup>۲۴</sup> از آنهاست که در دیگر ولایات<sup>۲۵</sup> شهر خوانند، زیرا که در هریک از آن دیهها کمایش هزار خانه باشد و بازار و مساجد و مدارس و خانقاهات<sup>۲۶</sup>

- ۱ - «ا» افزوده؛ بعدود (بعد قدوری سفید گذارده است). ۲ - «ا»؛ شش. ۳ - «ج»؛ «ا»؛ دشته. ۴ - «ج»؛ «ا»؛ قبراوان؛ فرادان؛ فیراوان؛ «ا»؛ فزادان (۱).  
 ۵ - «ج»؛ اشجار. ۶ - هفشویه (فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۱۰). ۷ - «ج»؛ رازدان. ۸ - «ج»؛ قهجاورستان؛ «ج»؛ قهجاورسان. ۹ - در حاشیه یکی از نسخ «قهاب» قنات معنی شده است (نچ). ۱۰ - «ج»؛ «ا»؛ النجان. ۱۱ - «ج»؛ کونان؛ «ا»؛ «ج»؛ کومان.  
 ۱۲ - «ا»؛ کلیشان؛ «ر»؛ کلشاد؛ «ج»؛ کلیشاد؛ (متن از فرهنگ جغرافیاییست). ۱۳ - «ج»؛ براوان. ۱۴ - «ج»؛ اشکشان. متن از «ج» است. ۱۵ - «ر»؛ «ا»؛ بین؛ «ج»؛ هریشان؛ هرسیان؛ دیرستان؛ ترسن. (۱). ۱۶ - «ج»؛ سمنارت؛ سناورد؛ سسارت؛ «ر»؛ تیاوت؛ «ا»؛ سنات. شاید؛ سسار. ۱۷ - «ج»؛ کومان. ۱۸ - «ج»؛ کاج. ۱۹ - «ج»؛ دادمان؛ «ج»؛ دادنان؛ «ا»؛ «ج»؛ دادیان. (متن از معجم البلدان است). ۲۰ - «ا»؛ رودشین؛ «ج»؛ رودشین؛ رودشتی. ۲۱ - در معجم البلدان و فرهنگ جغرافیایی؛ فارغان. ۲۲ - «ج»؛ قولطان. ۲۳ - «ج»؛ اسکران؛ «ا»؛ اسکهران؛ برای اطلاع بر اختلاف قرائات رجوع کنید به جهان نامه ص ۲۹۱ (نچ). ۲۴ - «ر»؛ خواندیم؛ «ج»؛ میخوانند. ۲۵ - «ج»؛ ولایت. ۲۶ - «ج»؛ خانقاه هست.

تومان ری - این نومانرا شهری سوانی<sup>۱۲</sup> ری نبوده است. اکنون که خبر است  
در امین شهر آنجا است، و مواضع دیگر که ذکرش منعاقب نماید هر یک قصبه  
شده، و حقوق دیوانی آنجا هفتصد تومان بوده است<sup>۱۳</sup> و مال ری، و عظامتی بوده که  
آرزوی<sup>۱۴</sup> حکومتش در دل<sup>۱۵</sup> امر سعد علی دلاعت باعت قبل از او را امیر المؤمنین حسین بن علی  
رضعها شد، و آن حکایت مشهور است

۱- دج: آن ولایت دای: ولایات ۲- دای: مسافت ۳- ای: امروزه در اری: (بیا  
تدیری سفیدگزارده است) ۴- ای: افزوده: ژواره: (بیا: و در دو نامه: سفیدگزارده است)  
۵- در: مشه سرحد فارس: ۶- ای: اردکان ۷- ای: بیست ۸- در: بجای  
«یزد... دارد: زنجان: سند و بازده ف: سنک: (و در بال: طلب برای با سومان ری: دارد) ۹- دای:  
شهر فیروزان ۱۰- ای: لبلد: ۱۱- دای: و در: رسول غله: ۱۲- دای: در: خلاف  
۱۳- دج: بوده: ۱۴- ای: کلمه در: دج: بیست ۱۵- دج: در: دران

ری - از اقلیم چهارم است و اُمّ البلاد ایران و بجهت قدمت آنرا شیخ البلاد خوانند. طولش از جزایر خالدات «عواك» و عرض از خط استواء «له ل» شهری گرمسیر است<sup>۲</sup> و شمالش بسته و هوايش<sup>۳</sup> متعفن و آبش ناگوارنده و درو و با بسیار بود، و درین معنی گفته اند:

دیدم سحرگهی ملک الموت را بخواب

بی کفش می گریخت زدست و بای ری

گفتم: تونیز؟ گفت: چوری دست برکشد

بو یحیی ضعیف چه سجد پیسای ری.

و در مضحکات آمده که اصفهانی و رازی را در باب خوشی شهر با هم مناظره شد، هر يك هنر شهر خود عرض میکرد. اصفهانی گفت: خاك اصفهان مرده را تاسی چهل<sup>۴</sup> سال نریزند. رازی گفت خاك ری مرده<sup>۵</sup> سی چهل<sup>۶</sup> ساله را بر درد کان بدادوستد دارد و نمیراند و بدین مضحکه اصفهانی را ملزم گردانید. شهری ری را شیث بن آدم پیغمبر (عم) ساخت. هوشنگ پیشدادی در<sup>۷</sup> عمارت آن افزود و شهری بزرگ شد. بعد از خرابی، منوچهر بن ایرج<sup>۸</sup> بن فریدون تجدید عمارتش کرد، باز در زمان اسلام خرابی<sup>۹</sup> یافت، امیر المؤمنین المهدی بالله محمد بن ابودوانیق عباسی احیای عمارت آن کرد و شهر عظیم شد، چنانکه گویند سی هزار مسجد و دو هزار و هفتصد و پنجاه مناره در آن بود. دور باروش دوازده هزار گام است<sup>۱۰</sup>. طالع عمارتش برج عقرب. اهل شهر را بر سر سنجی باهم مخاصمت افتاد، زیادت از صد هزار آدمی بقتل آمدند و خرابی تمام بحال شهر راه یافت و در فترت مغول بکلی خراب شد، و در عهد غازان خان ملک فخرالدین ری<sup>۱۱</sup> بحکم پریلیخ درو اندك عمارتی افزود و جمعی را ساکن گردانید. قلعه طبرك بجانب شمال درپای کوه افتاده است.

۱- «ا» نو. ۲- «ا» ك. ۳- «ج»: شهر گرمسیر است؛ «ا»: شهری گرم است. ۴- «ج»:

هواش. ۵- «د»: چهل سال؛ «ا»: سی سال. ۶- «ج»: در «ندارد». ۷- «ج»:

میسخوربا؛ «د»: میسخوربا. ۸- «ج»: باز خراب. ۹- «ا»: (بعد از مقداری

سفید افزوده): دوازده دارد. ۱۰- «د»: و دامنی.

ولایت قصران در پس آن دوه افتاده است و دیگر نواحی چون مرجنی و قها<sup>۱</sup> که در سحر است و تمامیت ولایت سیصد و شصت پاره دیه است و دبه دولاب و قوسین<sup>۲</sup> و قصران و ورزین و فیروزرام که فیروز ساسانی ساخت و اکنون فیروزبدان<sup>۳</sup> میخوانند و رامین و خاوه قرای بهنام<sup>۴</sup> و سبور<sup>۵</sup> قرج است و قوهه<sup>۶</sup> و شندر<sup>۷</sup> و لهران<sup>۸</sup> و فیروزان از معظم ناحیت غارست<sup>۹</sup>. این ولایت بچهار قسم است: ناحیت اول بهنام و درو شصت پاره دیه است، و رامین و خاوه از معظم قرای آن ناحیه است؛ دوم ناحیت سبور<sup>۶</sup> قرج و درو نود پاره دیه است، قوهه<sup>۶</sup> و شندر<sup>۷</sup> و ایوان کیف از معظم قرای آنجا است. سیوم ناحیت فشابویه است و درو سی پاره دیه است، کوشاب و علیا باد و کیلین و جرم<sup>۲</sup> و قوج آغاز<sup>۱۰</sup> معظم قرای آنجا است؛ چهارم ناحیت غارست<sup>۹</sup> سبب تسمیه غار آنست که امام زاده‌یی از فرزندان امام موسی کاظم علیه السلام را در ری قصد کشتن او کردند و او از آن ظالمان فرار نموده در نه احی جبال دلیلی<sup>۱۱</sup> غاری پدید آمد امام زاده پناه بدان غار برده غایب شد و الحال آن ناحیت<sup>۱۲</sup> جهت غایب شدن آن بزرگوار بناحیت غار نامیده شد و درو چهل پاره دیه است و لهران و مشهد و امامزاده حسن بن الحسن علیه السلام که به جیان مشهور است و فیروز بهرام و دهات آباد از معظم قرای آن ناحیت است<sup>۱۳</sup> و غلگه و بنبه آنجا سخت نیکو آید و بسیار و در اکثر اوقات آنجا فراخی و ارزانی باشد و قحط و غلا از روی ندرت اتفاق افتد. و از آن ولایت غلگه و دیگر ارزاق به بسیار ولایات برند و از میوه‌های انار و امرود و بمبسی و شفتالو

- ۱- «ج»: مرجی ... «ا»: مرجی و مها و (بند معداری سید گذارده است).
- ۲- «ا»: «ج»: فیروزبران یا قوت ج ۲ ص ۶۲۲ و ج ۳ ص ۹۲۸ و ج ۴ ص ۹۰۵ و ۹۲۱ (نج)؛ «د»: دنبال مطلب را نشماره ۲ صفحه بعد دارد. ۴- یا قوت ج ۲ ص ۵۳ و ۲۰۵.
- ۵- «نج»: یا قوت ج ۳ ص ۳۲۹ و شاید باید ششت خوانده شود. (فرهنگ جغرافیائی ایران: شنده).
- ۶- «نج»: آرد: بند زیر در نسخه خطی برینش میوزیوم شماره. Ald. 23543 f. 176 آمده است.
- ۷- «ج»: ناحیت را. ۸- «نج»: بند بالا را شفر Schéfer در منسوبات نزهة القلوب آورده و عبارتی دراز درباره ناحیه ری بدان افزوده است که اصل آن در نسخ پاریس و ظاهر آن نسخ دیگریافت نمیشود. و در ضمیمه سیاست نامه او این قسمت از ص ۱۷۳ س؛ (بالبین) تا ص ۱۷۶ سطر ۱۰ آمده است. شیوه نگارش آن متکلف است و بنظر می آید که یکی از نویسندگان بعدها بعنوان توضیح افزوده باشد.



و انگور نیکوست اما خورنده میوه‌های آنجا<sup>۱</sup> از تب‌ایمن نبود. و اهل شهر و اکثر ولایات شیعه اثنی عشری‌اند الا دیه قوه<sup>۲</sup> و چند موضع دیگر که حنفی باشند. و اهل آن ولایت آن موضع را<sup>۳</sup> بدین سبب قوه<sup>۴</sup> خران<sup>۵</sup> میخوانند. و درری اهل بیت بسیار مدفونند<sup>۶</sup>، و از اکابر و اولیاء بسیار<sup>۷</sup> آسوده‌اند چون ابراهیم خواص و کسائی سابق قراء السبعة<sup>۸</sup> و محمد بن الحسن الفقیه و هشام و شیخ جمال الدین ابو الفتح و جوانمرد قصاب. و حقوق دیوانی آن ولایت با آنچه داخل آن تومانست پانزده تومان و یک هزار و پانصد دینارست<sup>۹</sup>.

طهران - قصبه معتبرست و آب و هوایش خوشتر از ری است<sup>۱۰</sup> و در حاصل مانند آن و در مقابل اهل آنجا کثرتی عظیم داشته‌اند.

و راین - در مقابل دیهی بوده است<sup>۱۱</sup> و اکنون قصبه شده و دارالملک آن تومان گشته. طولش از جزایر خالدات «عز که»<sup>۱۲</sup> و عرض از خط استوا «له کط» در آب و هوا خوشتر از ری است و در محصول پنبه و غله و میوه‌ها مانند آن. اهل آنجا شیعه اثنی عشری‌اند و تکبر بر طبعشان غالب بود.

تومان سلطانیه و قزوین - اگرچه در اول این تومان بقزوین منسوب بود اما چون درین چند سال شهر سلطانیه را انشا فرمودند و دارالملک ایران شد آنرا مقدم داشتن اولی بود و درین تومان نه پاره شهرست<sup>۱۳</sup>:

سلطانیه - از اقلیم چهارم است و شهر اسلامی. طول از جزایر خالدات «فد» و عرض از خط استوا «لط»<sup>۱۴</sup> ارغون خان بن ابقای خان بن هولاکو خان مغول بنیاد

۱ - «ج» : آنجا بر مسافران. ۲ - «نج» : یا قوه. در «ا» نیز قوه ضبطست.  
 ۳ - «ج» : موضع. ۴ - یا قوت ج ۴ ص ۲۰۵ (نج). ۵ - «ا» : و در ری از ابیا سفان حقیق مدون‌اند. ۶ - کله از «ا» و «خ» است. ۷ - نفحات ص ۱۵۳. سر ۱۵۳ این خلکان  
 ۸ - از شرح قلعه طبرک تا اینجا در «ر» نیست و «خ» مختصر دارد. ۹ - از اینجا تا علامت ستاره در «ر» نیست. ۱۰ - «ا» افزوده : از ناحیت (بعد مقداری سفید گزاریه است).  
 ۱۱ - «ا» : فوله. ۱۲ - «ا» افزوده : حقوق دیوانی این تومان (بعد مقداری سفید گزاریه است).  
 ۱۳ - «ا» : لولط.

فرمود . پسرش اولجایتو سلطان <sup>۱</sup> محمد الله بفراغه با تمام رسانید و بنام خود منسوب کرد . طالع عمارتس برج اسد و دور بارونی که ارغون بنیاد کرده بود دو اژده هزار نام و آنکه اولجایتو سلطان مین ساخت . بسبب وفات او تمام نا کرده ماند سی هزار گام . و درو قلعه پیست از سنگ تراشیده که خوابگاه اولجایتو سلطانست و دیگر عمارات در آنجاست و دور آن قاعه دو هزار گام بود . هوایس سردی مایلست و آبس از چاه و قناتست و آب هانم . و چاه آنجا از دوسه <sup>۲</sup> تری است تابده کز . و ولایات سردسیر و در مسر در حوالبس بیابان روزه راهست و هر چه مردم را بخار آید در آن ولایات موجود و بسیارست ، و علفزارهای بغایت خوب و فراوان دارد و شکار گاههای نیکی و اکنون چندان عماران عالی که در آن شهرست بعد از تبریز در هیچ شهر دیگر نیست <sup>۳</sup> . مردم آنجا از همه <sup>۴</sup> لایست آمده اند <sup>۵</sup> آنجا ساکن شده اند از همه ملل <sup>۶</sup> و مذاهب هستند <sup>۷</sup> زبانیشان هنوز با ندرت نشده ، اما بفارسی مهزوج مالمترست . و حقوق دیوانی آنجا بته غامفترست ، <sup>۸</sup> درین سالها اگر ادره هادر آنجا میبودی سرتومان <sup>۹</sup> الا بهست بهمان حاصل داشت . و از سالنامه تادیکر بلاد عراق بحکم مساوات برین موجبست : اسیرند فرسنگ <sup>۱۰</sup> . یازم : ده فرسنگ استهبان : صدوشش فرسنگ . آمد آباد <sup>۱۱</sup> . سی <sup>۱۲</sup> هفت فرسنگ . ری <sup>۱۳</sup> پنجاه فرسنگ . زنجان : پنج فرسنگ . ساوه : چهل و دو فرسنگ . سجاس : پنج فرسنگ . قزوین : نوزده فرسنگ . قم . نجاه و چهار فرسنگ <sup>۱۴</sup> کاشان : هفتاد و چهار فرسنگ <sup>۱۵</sup> . همدان : سی فرسنگ . یزد . صد و چهل و پنج فرسنگ <sup>۱۶</sup> . تادیکر بلاد مشهوره ایران زمین

۱ - « ۱ » ، درو ۲ - « ۲ » ، چ ۱۰ ، شهری دیگر نباشد . ۳ - « ۳ » ، چ ۱۰ ، ولایات . ۴ - « ۴ » ، چ ۱۰ ، ملک ۵ - « ۵ » ، چ ۱۰ ، فرسنگ اندر ۶ - « ۶ » ، چ ۱۰ ، استراباد . ۷ - « ۷ » ، اقزوده لر بزرگ : ( بعد مددای سفید آذاده ) فرسنگ . لر کوچک ( بعد دو کله سفید ) فرسنگ ، نهاوند ( سفید ) فرسنگ ۸ - دنبال مطلب با شرح مزوین در دو نیست

برین صورت : بغداد : صد و هجده فرسنگ<sup>۱</sup>. گواشیر بکرمان<sup>۲</sup> دویست و سه فرسنگ<sup>۳</sup>. نیشابور بخراسان<sup>۴</sup> : صد و هفتاد و هشت فرسنگ. هری بخراسان<sup>۵</sup> : دویست و پنجاه و یک فرسنگ. بلخ بخراسان<sup>۶</sup> : سیصد و چهار فرسنگ. مرو بخراسان<sup>۷</sup> : دویست و پنجاه و شش فرسنگ<sup>۸</sup>. جرجان بمازندران<sup>۹</sup>. صد و چهل و پنج فرسنگ<sup>۱۰</sup>. دامغان بقومس : صد و ده فرسنگ. لاهجان بجیلان : چهل و چهار فرسنگ. تبریز آذربایجان : چهل و شش فرسنگ. قراباغ واران : هفتاد و دو فرسنگ. شیراز صد و هفتاد و شش فرسنگ.

قزوین - از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات «فه»<sup>۱</sup> و عرض از خط استوا «لو»<sup>۲</sup>. از حساب ثغورست، جهت آنکه پیوسته با دیلمه و ملاحده در محاربه بوده اند. احادیث بسیار که در فضیلت آن بقعه واردست و مشهورست و در «تدوین» رافعی مسطور، منها : عن جابر بن عبد الله الانصاری رضی الله عنه، قال<sup>۳</sup> قال النبی صلی الله علیه و آله : «اغزوا قزوین فانه من اعلی ابواب الجنة» و بدین سبب او را «باب الجنة» خوانند و احوال آن اگرچه در کتاب گزیده مشروح گفته ام اینجا<sup>۴</sup> نیز مجملاربط سخن را یاد کنم. در کتاب التبیان آمده<sup>۵</sup> که شاپور بن اردشیر بابکان ساخته است و شادشاپور نام نهاده و همانا آن شهری بوده که در میان رودخانه های خررود و ابهررود می ساخته اند و آنجا اطلال بارو پدیدست و مردم آنجا در دیه نرجه<sup>۶</sup> که باردشیر بابکان منسوب باشد مسکون ماند و مشهورست و در کتاب تدوین مسطورست که حصار

۱ - «ا» افزوده : موصل دیار بکر (مقداری سفید گذارده است آنکه پس از ذکر تبریز و قراباغ که در «ج» چند سطر پایین تر است آورده) : شروان : (قدری سفید) فرسنگ. تفلیس گرجستان (سفید) سنگ. سیواس دوم : (سفید) فرسنگ. قونیه بروم : (سفید) فرسنگ. شهررود بکردستان : (سفید) فرسنگ. نستر بخوزستان : (سفید). شیراز بفارس : صد و هفتاد و شش فرسنگ. انک شیانکاره فرسنگ. ۲ - (یعنی در کرمان، در خراسان و جز آن). ۳ - «ا» افزوده : نه بفازه : (سفید) فرسنگ. سیستان : بهستان و نیمروز : (سفید) فرسنگ. ۴ - «ا» افزوده : خلاط بارمن : (سفید) فرسنگ. ۵ - ذکر دامغان و لاهجان در «ا» نیست. ۶ - «ا» : فه ها. ۷ - «ا» : لوها. ۸ - کله ادا «ا» است. ۹ - «ج» : ازا اینجا. ۱۰ - «ج» (H.KH.)

شهرستان قزوین که اکنون محکمی است در میان شهر، شاپور ذوالکثاف ساسانی ساخته، تاریخ عمارت آن ماه ایار سنهٔ ثلاث و ستین و اربعمائه اسکندری طالع عمارتش برج جوزا. اطلال آن بارو هنوز باقیست بزمان امیر المؤمنین عثمان (رضع) برادر مادریس واید بن عقبه الاموی، سعید بن العاصی الاموی را<sup>۱</sup> بابالت این<sup>۲</sup> تفر فرستاد، او آن<sup>۳</sup> حصار را مردم مسکون گردانید و شهری شد و امیر المؤمنین الهادی بالله موسی بن مهدی در آن حوالی شهرستانی دیگر کرد و مدینه موسی خواند. و غلامش مبارک ترکی شهر سنان دیگر ساخت و مبارک آباد خواند. چون خلافت بهارون الرشید رسید اهالی مداین مذکوره از تغلب دیالمه و انزعاج<sup>۴</sup> و پریشانی خود بدو انهی<sup>۵</sup> کردند، او بارویی که محیط مداین ثلاثه و دیگر محلات بود بنیاد فرمود، و جهت وفات او باتمام نرسید، تا در عهد معتز خلیفه، موسی بن بوقا در سنهٔ اربع و خمسين و مائتین<sup>۶</sup> هجری عمارت آن بارو باتمام رسانید، و مردم مسکون گردانید و شهری عظیم<sup>۷</sup> شد. و بعد از آن صاحب جلیل اسمعیل بن عباد رازی وزیر و فخر الدوله دیلمی در سنهٔ ثلاث و سبعین و ثلثمائه جهت آنکه خرابی بحال بارو راه یافته بود، و او در کتب احادیث دیده<sup>۸</sup>؛ «فانه<sup>۹</sup> بدون می آخر الزمان بلدة بفرب الدبلم يقال لها قزوین هی باب من ابواب الجنة، من عمل فی عماره سورها و او بقدر نصف من الطین غفر الله له ذنوبه سفیرها و کبیرها» تجدید عمارت بارو کرد و جهت آنکه هم در کتب احادیث خوانده بود<sup>۱۰</sup>، بروایت عمر بن عبدالعزیز مروانی (رضع)؛ «ستمح علی امتی مدبنتان احدهما من ارض الدیلم يقال لها قزوین والاخر من الروم يقال لها الاسکندریه، من رابط فی احدهما یوما او فال یوما و لیله و جبت له الجنة». وقال عمر بن عبدالعزیز: «اللهم لا تمکنی حتی یجعل لی فی احدهما دارا و منزلا»، و جهت خود در آنجا عمارت<sup>۱۱</sup> عالی ساخت در محله جوسق، و اکنون آن زمین را صاحب آباد خوانند. و در سنهٔ احدی

۱ - بلاذری ص ۳۲۲ (نچ). ۲ - «ج» در: آن. ۳ - «ج» ۱۰. ۴ - «ج» ۴. ۵ - «ج» ۵. ۶ - «ج» ۶. ۷ - «ج» ۷. ۸ - «ج» ۸. ۹ - «ج» ۹. ۱۰ - «ج» ۱۰. ۱۱ - «ج» ۱۱.



ابهر - از اقلیم چهارم ملولش از جزایر خالادات «فدل»<sup>۱۲</sup> و عرض از خط استوا «لوم» کین خسرو بن سیادس کیانی ساخت و در آنجا قلعه دلین است. داراب<sup>۱۳</sup> بن داراب کیانی ساخت<sup>۱۴</sup> و برادرش اسکندر رومی با تمام رسانید. و بر آن قلعه، قلعه دیگر بهاء الدین حیدر از نسل اتابک نوشتلین شیر دهر سلجوقی ساخت و بحیدریه موسوم کرد، دور باروی آن شهر پنجهزار و پانصد تام است، هوای سردست و آبش از رودخانه ییکه بدان<sup>۱۵</sup> شهر موسومست، و از حدود سلطانیه برمیخیزد و در ولایت قزوین میریزد. و غله و میوه آنجا بسیار<sup>۱۶</sup> و نیل می باشد، اما نانی سخت نیاک نبود و پنبه کم آید. از میوه هاس امرو در سجستانی<sup>۱۷</sup> و آوای بوعلی و کیاس نیلوست<sup>۱۸</sup>. مردم آنجا<sup>۱۹</sup> سفید چهره و شافعی مذهب اند، اما تملق بر طبیعت ایشان غالب<sup>۲۰</sup> بود،

۱ - «ا» : ابراهیم مروی ؛ «ا» : ابراهیم سفیه .. در ؛ . ابراهیم مسینه . ۲ - «ا» : ملك : ۳ - صفحات ص ۱۵۰ نمره ۱۵۰ . ابن خلکان نمره ۶۲۵ . هفت اقلیم ( اتابكان ديوان هند نمره ۷۲۴ ، [ ۲۳۰ ] ) در عداد سوفيانكه دو قزوين مدفونند نام شيخ ملك را ميبرد و بعض از سخنان او را نقل ميكند ۴ - «ا» : جيلي . ۶ - «چ» : قرستن . متن تصحيح قبلي است ۷ - «ا» : «چ» : سيادسي . ۸ - «نج» : سوسقان ، سويقان ، سوشمان سومنان ، سويقان ، سومغان ، سويقان ، سيوتمان ، «ا» : سوسفان ، در ، سوسبان (؟) ۹ - «چ» : شهر سياحك . ۱۰ - «ج» : فراك ، «چ» : فوك ، فرك ، فوك . مني از «ا» است . ۱۱ - «نج» : مافزين ، مارنين ، دبه مارين ، دبه ماوه - ديه قزوين دبه ساوه . مامزين ، ونالوين ، مامجين . ويگاه كنيد بياقوب چ ۳ ص ۸۳۵ ' «ا» : «ا» : «ا» : مامين ، در ؛ : مامرين (؟) . ۱۲ - «ا» : قدك . ۱۳ - «ا» دارا . ۱۴ - «چ» : «ا» : ساخته ۱۵ - «چ» : برآن . ( يعني اهرود ) . ۱۶ - «چ» : آن بسيار است . ۱۷ - كلمه در «ا» نيست . ۱۸ - «ا» : نيكو بود . ۱۹ - كلمه در «چ» نيست . ۲۰ - «چ» : چاري .

بر ظاهر آن شهر مزار شیخ ابوبکر بن طاهر طیار<sup>۱</sup> ابهری است. ولایتش بیست و پنج پاره دیه است. حقوق دیوانی آن شهر با ولایتش يك تومان و چهار هزار دینار است.

اشکور و دیلمان و ولایت طوالش و خرکان<sup>۲</sup> و خستجان<sup>۳</sup> - ولایات بسیار است مابین عراق و جیلانات<sup>۴</sup> در کوهستان سخت افتاده است، و هر ولایتی در حکم حاکمی علیحده<sup>۵</sup> باشد، و آن حاکم خود را پادشاهی شمارد و مردم آنجا جنگی و مردانه باشند، اما چون از آن ولایت بیرون آیند سخت زبون شوند. و چون کوهی اند از مذاهب فراغتی دارند، اما بقوم شیعه و بواطنه نزدیکترند. و هوای آن ولایت سردست و آبش از عیون، و اودیة<sup>۶</sup> آن جبال. حاصلش غله بسیار بود و پنبه و میوه کمتر<sup>۷</sup> باشد و دروگوسفند نیکو آید و شکار بسیار بود و علف خوارش بسیار<sup>۸</sup> و سازگار باشد.

آوه - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات «فنه»<sup>۹</sup> و عرض از خط استوا «لدم». بانی آن معلوم نیست طالع بناش<sup>۱۰</sup> سنبله. دور باروش قرب پنجهزار گام است. هواش معتدلست و آبش از رودخانه گاوماها<sup>۱۱</sup> که بمابین بره<sup>۱۲</sup> میاید. و در آن شهر، زمستان یخاب در چاه میبندند، بچند کُرْت، تا فرو میخورد، و در تابستان همچنان یخ آب باز میدهد، و چون آن قدر که آب یخ فرو خورده باشد باز دهد، بعد از آن آب ساده مانند دیگر چاهها دهد. و غله و پنبه در آنجا بسیار<sup>۱۳</sup>

۱ - «ا» : ابوبکر طاهر ابهریست ؛ «ر» : ابوبکر طاهر طیان ابهریست ؛ «نج» : طاهران، طایر، طبران. نگاه کنید به ترویج ج ۲ ص ۱۹۱ و بساقوت ج ۱ ص ۱۰۶ - ۲ - «نج» : جرکان. خرکام. خوکان ؛ «ر» : «ا» : خرکام. ۳ - «نج» : حشیجان، خسیجان ؛ «ا» : حشیجان ؛ «ر» : حیحان. ۴ - «ا» : سعارست ... جیلان. ۵ - «ج» : حاکم ... کلمه علیحده در «ا» نیست. ۶ - «ج» : ادویه ؛ «ا» : اودنه. ۷ - «ا» : کترب. ۸ - «ج» : علفخوارها بسیار بود. ۹ - «ا» : قه مه. ۱۰ - «ا» : (بقدریک کلمه سفید) ساخت بطالع ؛ «ر» : از اینجا تا آغاز شرح زمینان نداد. ۱۱ - «نج» : گاوماسا ؛ «ا» : گاوماسا ؛ «خ» : گاوماها. ۱۲ - «ا» : نمابین برده (۱). ۱۳ - بجز «ا» : بسیار نیکو بود.

و نیکو باشد، اما نانی سخت نیکو نبود. از میوه های انجیر نیکو بود<sup>۱</sup>، مردم آنجا سفید چهره و شیعه<sup>۲</sup> اننی عشری<sup>۳</sup> اند. در آن مذهب بغایت متعصب اند و با هم اتفاقی<sup>۴</sup> نیکو دارند. در حقوق دیوانی آنجا بنمنا مقرر است<sup>۵</sup> ده هزار دینار نمانی آن باشد. و از آن ولایتی که چهل پاره ده است هفت هزار دینار میباشد<sup>۶</sup> و شهر و ولایتی داخل باوک ساوه است.

رودبار<sup>۷</sup> و ولایتیست<sup>۸</sup> که بنا هرود بر میانس میگذرد و بدان باز میخوانند. و در شمالی قزوین بنس فرسنگی افتاده است و در آنجا قریب بینجاه قلعه حمین مستحکم است و بهترین آن قلاع الموت و مبهون دز و انبسر<sup>۹</sup> بوده، و معتبرترین همه قلعه الموت که دارالامان اسم بابیان ایران زمین بود، سد و هفتاد و یک سال مقرر دولت ایشان بود و آن قاعه از اقالیم چهارم است. طوایف از جزایر خالادات<sup>۱۰</sup> «فالر» و عرض از خط استوا<sup>۱۱</sup> ۵۰°. الداعی الی الحق حسن بن زید الباقری در سنه ۳۰۳ هجری در این ساخت و در سنه ۳۰۴ هجری و اربعه ایة حسن صباح بر آن مسئولی شده بدعوت بواطنه متغول شد و آن قلعه را در اول آله الموت گفته اند یعنی اشیانه عذاب و بچندانرا برآموزس<sup>۱۲</sup> کردی بهر دور الموت شد، و حره<sup>۱۳</sup> ف آله الموت بعدد جمیل چند سال معهود حسن صباح است بر آن قلعه و این از نوادر حال است. در سنه ۵۰۰ هجری و ستعایة فرمان هولاءوخان آن قلعه را خراب کردند، و ولایت رودبار از چه انبرس که مشیر است اما سردیس نیز چنان نزد است که در دو موضع و آواز هم تهان شنید، در اینجا جو بندروند و در دبدبندی هندام زرع جو باشد و حاصل آنکه دارد<sup>۱۴</sup> و غله و شبه و انگور و میوه بسیار نیکو بود<sup>۱۵</sup> و از میوه های سیب دم بکار آید و مردم آن از اسمهان نبود و نانی نیکو باشد. و مردم آنجا مذهب به اطنه داشته اند و جمعی را از مرآتیان خوانند و مزدکی نسبت کنند، اما اهل رودبار

۱ - انجیر (و قدویات الیه سفید مایه) نیکوست. ۲ - بجز ۱. اتفاق. ۳ - است. ۴ - ج. ۵ - ولایت است. ۶ - دنج. ۷ - انبسر. ۸ - ۱۸. ۹ - قه. ۱۰ - ۱۹. ۱۱ - لوی. ۱۲ - دنج. ۱۳ - پرورش. ۱۴ - ج. ۱۵ - ۱۰. ۱۶ - دج. ۱۷ - باشد. ۱۸ - حاصلی. ۱۹ - ۱۱. ۲۰ - بسیار باشد.



تمامت خود را مسلمان شمارند و اکنون پاره پاره<sup>۱</sup> براه<sup>۲</sup> دین میآیند. حقوق دیوانیش هشت هزار دینار است.

زنجان - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالادات<sup>۳</sup> «فج» و عرض از خط استوا «لول» اردشیر بابکان ساخت و شهن خواند. دور باروش ده هزار گام است در فترت مغول خراب شد. هواش سردست و آبش از آن رودخانه ییکه بدان شهر منسوبست و از حدود سلطانیه برمیخیزد و در سفیدرود میریزد، و از قنوات<sup>۴</sup> ارتفاعات آنجا اکثر غله بود و در رودخانه جالیز<sup>۵</sup> و برنج نیز کارند. اما در آن شهر و ولایتش میوه نیست، و از طارمین آورند. و مردم آنجا سنی شافعی مذهبند و بر طنز و استهزاء بسیار اقدام<sup>۶</sup> نمایند. و در صور الاقلیم گوید که غفلت برایشان غالبست و زبانیشان پهلوی راستست و درو مزار اکبر و اولیا مثل قبر شیخ اخی فرخ زنجانی و استاد عبدالغفار سکاک و عیسی کاشانی و غیره بسیارست.<sup>۷</sup> و حقوق دیوانیش بتمغا مقررست و دوازده هزار دینار ضمانتی آن. و از ولایتش که کما بیش صد پاره دیه است هشت هزار دینار متوجه دارد که جمله دوتومان باشد<sup>۸</sup>.

ساره - از اقلیم چهارم است و شهر کی<sup>۹</sup> اسلامی. طولش از جزایر خالادات «فه»<sup>۱۰</sup> و عرض از خط استوا «له»<sup>۱۱</sup> و در اول در آن زمین بحیره بوده است<sup>۱۲</sup> در شب ولادت رسول (صلعم) آب آن بحیره بر زمین فرو شد و آن از مبشرات بود. و بر آن زمین شهری ساختند بانی آن معلوم نیست<sup>۱۳</sup> بطالع جوزا. در این عهد خرابی بحال باروی او راه یافته بود صاحب سعید خواجه ظهیرالدین علی بن ملک شرف الدین<sup>۱۴</sup> ساوجی طاب ثراهما آنرا عمارت کرد و شرف و فرش آجر ساخت. دور آن بارو هشت

۱- دج: پاره یا، ۲- دج: پاره پاره. متن تصحیح قیاسیست. ۳- دج: بر آن. ۴- (ارتفاع حاصل). ۵- دج: فالیز. ۶- دج: قیام؛ دج: رغبت. ۷- دج: و از مزار ... و اولیا دور آن شهر بسیار است مثل ... و غیره. ۸- دج: متوجه است ...؛ دج: ...؛ دج: دوتومان بود. ۹- دج: شهر. ۱۰- دج: فها. ۱۱- دج: لها. ۱۲- دج: بر آن زمین بحیره بود. ۱۳- دج: (بقدر يك كلبه سفید)؛ دج: بدان زمین شهر ساخت. ۱۴- دج: شمس الدین؛ دج: سيف الدین.

هزار و دویست ذراع خلقی است. بسرس صاحب اعظام خواجه شمس الدین عز نغمه  
دیده رودمانرا<sup>۱</sup> نرس ده بیوسته شهرست بار و کشیده داخل شهر گردانند و دور آن  
فرب چهار هزار ذراع خلقی بود<sup>۲</sup>. هوای آن شهر بگرمی ماناست. اما در سست  
و آبس از رودخانه مردفان و قنواب. در آنجا نیز همچون آوه نرمنستان بخ  
آب در چاه نندند یا بهندام گرم باز دهد. از نفعاعاس پنبه و غای سمار بود، اما  
نانی سخت نیکو نبود از موه هاش انجیر رسیب و به وانلور هرق و انار خرم آمد<sup>۳</sup>  
نمات خوشست. مردم آنجا و اهل شهر شافعی مذهب بال اءماد باشد، و اهل  
ولایت بخلاف الو سجرد<sup>۴</sup> که سنی اند و مات دمیها شعه ائی عسبی اند<sup>۵</sup>. حقوق  
دیوانی آنجا<sup>۶</sup> به مغا ممر رست و دوه مان و نم نمایی آن ولایت. و بلاسی چهار  
ناحیست و صد و سست و پنج<sup>۷</sup> باره دبه است اول ساوه<sup>۸</sup> حبل سسی باره دبه است،  
خرم آمد و سراسیون<sup>۹</sup> طبر مز باهند<sup>۱۰</sup> و در زنه و اجلاوند و مار دبرد<sup>۱۱</sup> معظم قرائی آن،  
دوم آوه<sup>۱۲</sup> هفده باره دبه است و سرد<sup>۱۳</sup> و زقان<sup>۱۴</sup> و فاع مالح<sup>۱۵</sup> و بوذر<sup>۱۶</sup> کهندان  
و اردز و ساوه<sup>۱۷</sup> معظم قرائی آن، و سیم چهار و د<sup>۱۸</sup> سست و سیم باره دبه است و نتمو<sup>۱۹</sup>  
و دستجرد و ناه<sup>۲۰</sup> معظم و ای آن، و چهارم ده من<sup>۲۱</sup> حبل و در باره دبه است و

- ۱- دج، دودانادان ۲- داء: دراعت ۳- ۶۰ ج، حرآباد ۱۰- د، حر: من  
از ۱۰ است ۲- داء ۱- اوسرد ۳- در ۴- ولوسرد ۵- بیج ۶- ولوسرد ۷- ولوسرد ۸- (۱)  
(طود-توردر) ۹- دج ۱۰- باشد ۱۱- دج ۱۲- ان ۱۳- ۷- د ۱۴- چار ۱۵- ۱۶- سیاه ۱۷- دج  
سیا ۱۸- ۱۹- طریر ماهید ۲۰- دج ۲۱- طریر ماهید ۲۲- ۸۰- طریر ماهید ۲۳- (در راه) ۲۴- (مراعاتی) ۲۵-  
طراز ماهید ۲۶- ۱۰- ۱۱- ۱۲- ۱۳- ۱۴- ۱۵- ۱۶- ۱۷- ۱۸- ۱۹- ۲۰- ۲۱- ۲۲- ۲۳- ۲۴- ۲۵- ۲۶- ۲۷- ۲۸- ۲۹- ۳۰- ۳۱- ۳۲- ۳۳- ۳۴- ۳۵- ۳۶- ۳۷- ۳۸- ۳۹- ۴۰- ۴۱- ۴۲- ۴۳- ۴۴- ۴۵- ۴۶- ۴۷- ۴۸- ۴۹- ۵۰- ۵۱- ۵۲- ۵۳- ۵۴- ۵۵- ۵۶- ۵۷- ۵۸- ۵۹- ۶۰- ۶۱- ۶۲- ۶۳- ۶۴- ۶۵- ۶۶- ۶۷- ۶۸- ۶۹- ۷۰- ۷۱- ۷۲- ۷۳- ۷۴- ۷۵- ۷۶- ۷۷- ۷۸- ۷۹- ۸۰- ۸۱- ۸۲- ۸۳- ۸۴- ۸۵- ۸۶- ۸۷- ۸۸- ۸۹- ۹۰- ۹۱- ۹۲- ۹۳- ۹۴- ۹۵- ۹۶- ۹۷- ۹۸- ۹۹- ۱۰۰- ۱۰۱- ۱۰۲- ۱۰۳- ۱۰۴- ۱۰۵- ۱۰۶- ۱۰۷- ۱۰۸- ۱۰۹- ۱۱۰- ۱۱۱- ۱۱۲- ۱۱۳- ۱۱۴- ۱۱۵- ۱۱۶- ۱۱۷- ۱۱۸- ۱۱۹- ۱۲۰- ۱۲۱- ۱۲۲- ۱۲۳- ۱۲۴- ۱۲۵- ۱۲۶- ۱۲۷- ۱۲۸- ۱۲۹- ۱۳۰- ۱۳۱- ۱۳۲- ۱۳۳- ۱۳۴- ۱۳۵- ۱۳۶- ۱۳۷- ۱۳۸- ۱۳۹- ۱۴۰- ۱۴۱- ۱۴۲- ۱۴۳- ۱۴۴- ۱۴۵- ۱۴۶- ۱۴۷- ۱۴۸- ۱۴۹- ۱۵۰- ۱۵۱- ۱۵۲- ۱۵۳- ۱۵۴- ۱۵۵- ۱۵۶- ۱۵۷- ۱۵۸- ۱۵۹- ۱۶۰- ۱۶۱- ۱۶۲- ۱۶۳- ۱۶۴- ۱۶۵- ۱۶۶- ۱۶۷- ۱۶۸- ۱۶۹- ۱۷۰- ۱۷۱- ۱۷۲- ۱۷۳- ۱۷۴- ۱۷۵- ۱۷۶- ۱۷۷- ۱۷۸- ۱۷۹- ۱۸۰- ۱۸۱- ۱۸۲- ۱۸۳- ۱۸۴- ۱۸۵- ۱۸۶- ۱۸۷- ۱۸۸- ۱۸۹- ۱۹۰- ۱۹۱- ۱۹۲- ۱۹۳- ۱۹۴- ۱۹۵- ۱۹۶- ۱۹۷- ۱۹۸- ۱۹۹- ۲۰۰- ۲۰۱- ۲۰۲- ۲۰۳- ۲۰۴- ۲۰۵- ۲۰۶- ۲۰۷- ۲۰۸- ۲۰۹- ۲۱۰- ۲۱۱- ۲۱۲- ۲۱۳- ۲۱۴- ۲۱۵- ۲۱۶- ۲۱۷- ۲۱۸- ۲۱۹- ۲۲۰- ۲۲۱- ۲۲۲- ۲۲۳- ۲۲۴- ۲۲۵- ۲۲۶- ۲۲۷- ۲۲۸- ۲۲۹- ۲۳۰- ۲۳۱- ۲۳۲- ۲۳۳- ۲۳۴- ۲۳۵- ۲۳۶- ۲۳۷- ۲۳۸- ۲۳۹- ۲۴۰- ۲۴۱- ۲۴۲- ۲۴۳- ۲۴۴- ۲۴۵- ۲۴۶- ۲۴۷- ۲۴۸- ۲۴۹- ۲۵۰- ۲۵۱- ۲۵۲- ۲۵۳- ۲۵۴- ۲۵۵- ۲۵۶- ۲۵۷- ۲۵۸- ۲۵۹- ۲۶۰- ۲۶۱- ۲۶۲- ۲۶۳- ۲۶۴- ۲۶۵- ۲۶۶- ۲۶۷- ۲۶۸- ۲۶۹- ۲۷۰- ۲۷۱- ۲۷۲- ۲۷۳- ۲۷۴- ۲۷۵- ۲۷۶- ۲۷۷- ۲۷۸- ۲۷۹- ۲۸۰- ۲۸۱- ۲۸۲- ۲۸۳- ۲۸۴- ۲۸۵- ۲۸۶- ۲۸۷- ۲۸۸- ۲۸۹- ۲۹۰- ۲۹۱- ۲۹۲- ۲۹۳- ۲۹۴- ۲۹۵- ۲۹۶- ۲۹۷- ۲۹۸- ۲۹۹- ۳۰۰- ۳۰۱- ۳۰۲- ۳۰۳- ۳۰۴- ۳۰۵- ۳۰۶- ۳۰۷- ۳۰۸- ۳۰۹- ۳۱۰- ۳۱۱- ۳۱۲- ۳۱۳- ۳۱۴- ۳۱۵- ۳۱۶- ۳۱۷- ۳۱۸- ۳۱۹- ۳۲۰- ۳۲۱- ۳۲۲- ۳۲۳- ۳۲۴- ۳۲۵- ۳۲۶- ۳۲۷- ۳۲۸- ۳۲۹- ۳۳۰- ۳۳۱- ۳۳۲- ۳۳۳- ۳۳۴- ۳۳۵- ۳۳۶- ۳۳۷- ۳۳۸- ۳۳۹- ۳۴۰- ۳۴۱- ۳۴۲- ۳۴۳- ۳۴۴- ۳۴۵- ۳۴۶- ۳۴۷- ۳۴۸- ۳۴۹- ۳۵۰- ۳۵۱- ۳۵۲- ۳۵۳- ۳۵۴- ۳۵۵- ۳۵۶- ۳۵۷- ۳۵۸- ۳۵۹- ۳۶۰- ۳۶۱- ۳۶۲- ۳۶۳- ۳۶۴- ۳۶۵- ۳۶۶- ۳۶۷- ۳۶۸- ۳۶۹- ۳۷۰- ۳۷۱- ۳۷۲- ۳۷۳- ۳۷۴- ۳۷۵- ۳۷۶- ۳۷۷- ۳۷۸- ۳۷۹- ۳۸۰- ۳۸۱- ۳۸۲- ۳۸۳- ۳۸۴- ۳۸۵- ۳۸۶- ۳۸۷- ۳۸۸- ۳۸۹- ۳۹۰- ۳۹۱- ۳۹۲- ۳۹۳- ۳۹۴- ۳۹۵- ۳۹۶- ۳۹۷- ۳۹۸- ۳۹۹- ۴۰۰- ۴۰۱- ۴۰۲- ۴۰۳- ۴۰۴- ۴۰۵- ۴۰۶- ۴۰۷- ۴۰۸- ۴۰۹- ۴۱۰- ۴۱۱- ۴۱۲- ۴۱۳- ۴۱۴- ۴۱۵- ۴۱۶- ۴۱۷- ۴۱۸- ۴۱۹- ۴۲۰- ۴۲۱- ۴۲۲- ۴۲۳- ۴۲۴- ۴۲۵- ۴۲۶- ۴۲۷- ۴۲۸- ۴۲۹- ۴۳۰- ۴۳۱- ۴۳۲- ۴۳۳- ۴۳۴- ۴۳۵- ۴۳۶- ۴۳۷- ۴۳۸- ۴۳۹- ۴۴۰- ۴۴۱- ۴۴۲- ۴۴۳- ۴۴۴- ۴۴۵- ۴۴۶- ۴۴۷- ۴۴۸- ۴۴۹- ۴۵۰- ۴۵۱- ۴۵۲- ۴۵۳- ۴۵۴- ۴۵۵- ۴۵۶- ۴۵۷- ۴۵۸- ۴۵۹- ۴۶۰- ۴۶۱- ۴۶۲- ۴۶۳- ۴۶۴- ۴۶۵- ۴۶۶- ۴۶۷- ۴۶۸- ۴۶۹- ۴۷۰- ۴۷۱- ۴۷۲- ۴۷۳- ۴۷۴- ۴۷۵- ۴۷۶- ۴۷۷- ۴۷۸- ۴۷۹- ۴۸۰- ۴۸۱- ۴۸۲- ۴۸۳- ۴۸۴- ۴۸۵- ۴۸۶- ۴۸۷- ۴۸۸- ۴۸۹- ۴۹۰- ۴۹۱- ۴۹۲- ۴۹۳- ۴۹۴- ۴۹۵- ۴۹۶- ۴۹۷- ۴۹۸- ۴۹۹- ۵۰۰- ۵۰۱- ۵۰۲- ۵۰۳- ۵۰۴- ۵۰۵- ۵۰۶- ۵۰۷- ۵۰

راودان<sup>۱</sup> و ازناوه<sup>۲</sup> و شمیرم<sup>۳</sup> و مرق و وفس<sup>۴</sup> و خیجین<sup>۵</sup> معظم قرای آن . و حقوق دیوانی این نواحی چهار تومان و نیم مفر رست . جو و گاه این ولایت با چهار یابان سازگار نبود تا بمرتبه‌یی که گفته‌اند که گاه قم بهتر از جو ساه و از مزار اکابر و اولما ترست شیخ عثمان ساوجی است<sup>۶</sup> و بر ظاهر آن بجانب شمال مشهد<sup>۷</sup> سیدی اسحاق بن امام موسی الکاظم (رضعهما) است و بر چهار فرسنگی بجانب مغرب در حدود خرقان مشهدی که باشمویل پیغمبر منسوب میکنند<sup>۸</sup> .

ساوج بلاغ<sup>۹</sup> - ولایتی است که دراوان سلاجقه مال به ری میداده و در عهد مغول سوی<sup>۱۰</sup> شده ، هوایی بغایت خوب دارد ، اکثر آبس از قنوات است ، میوه و غله بسیار میباشد و نانس در غایت نیکویی و حقوق دیوانی او دوازده هزار دینار مفر رست . و مردم آنجا چون اکثر صحرا نشینند مهید بمذهب نیستند . و از اعظم فرای آنجا خراو<sup>۱۱</sup> و نجم آباد و سنقر آباد . و در سنقر آباد سادات عالی نسب و حساند و الحال خرابست .

سجاس و سهرورد - دراوّل دوشهر بوده است . و در فترت مغول خراب شد . اکنون ازهر<sup>۱۲</sup> يك نفدر دیهی مانده ، و چند ده<sup>۱۳</sup> دیگر و نواحی جرود<sup>۱۴</sup> و ایجرود<sup>۱۵</sup> از توابع آنست ، بر جنوبی سلطانیه يك روزه راه افتاده است ، از اقامیم چهارمست . طولس از جزایر خالدات «فجك»<sup>۱۶</sup> و عرض از خط استوا «لو»<sup>۱۷</sup> ولایت سردسیرست و حاصلس غله و اندکی<sup>۱۸</sup> میوه باشد . زیاده از صدباره دبه است و اکثرش مغول نشین .

۱ - «ج» در ادران ، «ا» «نج» وادان (۱) ۲ - «ج» : ارماوه ، ارماوه ،  
«ا» : ارماوه (۲) ۳ - «ا» «ج» : شرم ، «ج» : شوم (۱) ۴ - «ا» :  
و فس ، «ج» : وفس ، وفس (۲) ۵ - کلمه در  
«ا» نیست و در از آغاز مسیم ولایت به چهار ناحیت تا اینجا ندارد . ۶ - «ج» :  
ساوجی ۷ - «ج» : احد ابواسحق ۸ - «ج» : میگوید . ۹ - این شهر و شرح آن  
در «ا» و در «ج» است ۱۰ - «ج» : مساوی ۱۱ - «ج» : خرا ، «ج» : خرا (۱)  
۱۲ - «ج» : بهر ۱۳ - «ج» : دیهی ۱۴ - «ج» : جرود (۱) ۱۵ - «ج» :  
ایجرود ، «ا» : العرود . (متن تصحیح قیاسی از مرهك جغرافیائی ایران ج ۲ است) .  
۱۶ - «ا» : «ج» : «ا» : لوها . ۱۷ - «ج» : «ا» : «ا» .

کُور<sup>۱</sup> ارغون خان در کوه سجاس است، و چنانکه<sup>۲</sup> عادت مغوا، بود ناپیدا کرده بودند و آن کوه را قورغ<sup>۳</sup> گردانید و مردم را از آن حدود گذشتن زحمت رسیدی. دخترش اولجائی<sup>۴</sup> خاتون قبر پدر را آشکار کرد، و آنجا خاتقاده ساخت و مردم<sup>۵</sup> بنشاند و اهل آن ولایت بر مذهب امام اعظم<sup>۶</sup> ابوحنیفه اند. رحمه الله. و در ولایت ایجروود قصبه بیست، مغول آنرا ستوریق<sup>۷</sup> خواند بر سر پشته بیست، لیکن سر و کیانی ساخته است و در آن قصبه سرایست بزرگ، و در بجن سرای چشمه بیست بشکل حوضی بزرگ بلکه مانند<sup>۸</sup> دریاچه یی ملاحان بقعرش نمیتوانند رسید. دو جوی آب هر یک بمقدار آسیا گردانی<sup>۹</sup> دایم از آنجا بیرون می آید و چون در می بندند آب حوض زیادت نمیشود و چون میشایند بر فراز جاری است و در هیچ موسم دم و بس نه میباند، در این از نوادرست ابعای خان مغول<sup>۱۰</sup> آن سرای را با حال عمارت آورد و در آن حوالی عافزاری<sup>۱۱</sup> خواست. حقوق دیوانی آن ولایت<sup>۱۲</sup> دو تومان و نیم است.

سرجهان - قلعه یی بوده است<sup>۱۳</sup> بر کوهی که مجاذی<sup>۱۴</sup> المارمین است، بر پنج فرسنگی<sup>۱۵</sup> سلطانیه بجانب شرق است، و ده ایس پنجاه باره دیه از توابع آن بوده و تمامت در فترت مغول خراب شده بود، و دیه قهود<sup>۱۶</sup> که مغول آنرا صاحب قلعه می خوانند و ام الفرای آنجا است و اکنون بسبب هوسایگی سلطانیه آن مواضع آبادان<sup>۱۷</sup> میشود ولایت سردیس است. حاصلش غله و مالیز بود<sup>۱۸</sup> و چون بر جناده عام افتاده<sup>۱۹</sup> و اخراجات بسیار دارند، از حقوق دیوانی معافست<sup>۲۰</sup>

۱- «دج» قبر ۲ «دج» چندانکه ۳ - «ا» «دج» : مورخ . ۴ - «دج» النجای ، العیاد ، اولجایو . (نگاه کنید به حیدر السیر چاپ بیبی ج ۳ ص ۷۶) . ۵ - الله در دا . نیت ۶ - «ا» : سفورین : «دج» : سفورین ، سفورین ، سفورین (شاید فلتوق فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۲) . ۷ - الله از دا ، اس ۸ - «ا» : آسیا گردی ۹ - «دج» : الله بود ۱۰ - «دج» : فرسنگ ۱۱ - «ا» : قهود ۱۲ - «دج» : موضع آبادان ۱۳ - «دج» : باشد ۱۴ - «ا» : هم ندارد ۱۵ - «دج» : واقع ۱۶ - «دج» : پس از اسام شرح ساره تا اینجا را ندارد .

طارمین - ولایتی<sup>۱</sup> گرمسیرست بر شمال سلطانیه بیک<sup>۲</sup> روزه راه، و درو ارتفاعات بسیار نیکو<sup>۳</sup> میباشد و اکثر میوه سلطانیه از آنجاست. دراول آنجا شهری فیروز آباد نام بزمین<sup>۴</sup> طارم سفلی دارا مللک بود، اکنون بکلی خرابست و قصبه اندر بدلارم علیا شهرستان آنجا شده. طول او<sup>۵</sup> از جزایر خالدات «فد» و عرض از خط استوا «لومه». مردم آن ولایت سنی شافعی مذهبنند، و آن ولایت پنج عمل است: اول طارم علیا از توابع قلعه تاج بوده است، قرب صد پاره دیه است و جزلا و شورزد<sup>۶</sup> و درام و جیا<sup>۷</sup> و قلات و زرنند<sup>۸</sup> و شند<sup>۹</sup> از معظم قرای آنست؛ دوم بطارم سفلی توابع قلعه شمیران پنجاه پاره دیه و مزرعه بوده است، الزن<sup>۱۰</sup> و خورنق<sup>۱۱</sup> و شرزورلد<sup>۱۲</sup> و کلج<sup>۱۳</sup> از معظمات آنست؛ سیم هم بطارم سفلی توابع قلعه فردوس بیست پاره دیه است و سیردان<sup>۱۴</sup> معظم آن؛ چهارم نسیار<sup>۱۵</sup> و بریدون<sup>۱۶</sup> دو دیه معتبرست و هشت دیه دیگر از توابع آن. پنجم دزآباد<sup>۱۷</sup> سفلی بیست و پنج پاره دیه است و گلپار و گلچین و بلهل<sup>۱۸</sup> از معظمات آن. حقوق دیوانی آن ولایت با باغات قلات<sup>۱۹</sup> و ارد و هیکل<sup>۲۰</sup> شش تومان و چهار هزار دینارست.

طالقان - ولایتی سردسیرست در شرقی قزوین، طولش از جزایر خالدات

«فه مه» و عرض از خط استوا «لوی» در کوهستان افتاده است و کلاتها بود<sup>۲۱</sup> و

۱ - «د ج» : ولایت . ۲ - «د ج» : بریک ؛ «د ا» : بیک ۳ - «د ا» : و نیکو . ۴ - «د ا» : فیروز آباد نام بزمین . ۵ - «د ج» : آن . ۶ - «د ا» : شوزده . ( شاید : شوزگاه ۱۲ ) . ۷ - «د ا» : حیا ؛ «د ج» : حیات . ( متن از فرهنگ جغرافیایی ج ۲ ) . ۸ - «د ج» : وزید . ۹ - «د ج» : شید . متن از «نج» است ( شاید : شندستان ۱ ) . ۱۰ - «د ج» : الون ؛ «د ا» : الون . ( متن از فرهنگ جغرافیایی ج ۲ است ) . ۱۱ - «د نج» : خروتنق ؛ «د ا» : خروتنق ؛ «د خ» : خورتنق . ( ۱ ) . ۱۲ - «د ا» : شرزورلد ؛ «د خ» : شرزورلد ؛ «د نج» : شرزورلد ( ۱ ) . ۱۳ - «د ج» : کلج ؛ «د ا» : کلج ؛ «د نج» : کلج . ( متن از فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۲ است ) . ۱۴ - «د ج» : سردان ؛ «د خ» : سیران ؛ «د ا» : سردان . ( متن از فرهنگ جغرافیایی ج ۲ است ) . ۱۵ - «د نج» : نسیار ، نساد ؛ «د ا» ، «د خ» : نسا ( ۱ ) . ۱۶ - «د ا» : بریدون ؛ «د خ» : بریدون . ( ۱ ) . ۱۷ - «د ا» : درآباد ؛ «د خ» : درآباد . ( ۱ ) . ۱۸ - «د نج» : کلما و گلچین و بلهل ، ملهل ( ۱ ) . ۱۹ - «د ا» : ماحاب ؛ «د خ» : ماحات غلات ( ۱ ) . ۲۰ - «د نج» : دارد و هیکل ؛ اردملک ، وارد ملک ؛ «د ا» : وارد هیکل ( ۱ ) . ۲۱ - «د ج» : بوده .

دبیرهای معتبر کمتر باشد. حاصل آنجا غله<sup>۱</sup> اندکی جزو دمیوه بود، مردم آنجا دعوی مذهب سنت کنند اما به بواطنه مایلتر باشند. ولایت سرابرد<sup>۲</sup> و چرود<sup>۳</sup> و قریبایه و کن و درج<sup>۴</sup> از توابع آنجا است، در این ولایت دمیوه معتبر بود. حقوق دیوانی طالبان با این ولایات<sup>۵</sup> با تومانی است.

کاغذ کتان - شیردست<sup>۶</sup> بوده است امیره... د<sup>۷</sup> (۱) زرباز<sup>۸</sup> که حد مادرش سرورین بوده است ساختن بود و خونچ نام کرده است، چون در آنجا کاغذ خوب میگردند کاغذ کتان مسرور شد، اکنون خراسان و ممدار دبه<sup>۹</sup> مدامانده. مردم آنجا شافعی مذهب باشند، هوا پس مردست و آس از چاهها<sup>۱۰</sup> که از آن کهها بر میخیزد و به سفید رود میرسد. حاساس<sup>۱۱</sup> از نشه<sup>۱۲</sup> بود مواضع<sup>۱۳</sup> که در اول از توابع آنجا بوده هر آب سپی در پنج موضع<sup>۱۴</sup>، در قریب و اول خراب شد و اکنون چون مغول سست<sup>۱۵</sup> و انسان زراعت میکنند، آرا و عولت<sup>۱۶</sup> میخواهند. ولایت مردقان<sup>۱۷</sup> و دزآباد<sup>۱۸</sup> علما<sup>۱۹</sup> هم از بهای آنجا است. قریب هماد<sup>۲۰</sup> موسع<sup>۲۱</sup> بوده، در این ولایت پسه<sup>۲۲</sup> و موه<sup>۲۳</sup> نر میباشند. حقوق دیوانی کاغذ کتان<sup>۲۴</sup> این ولایات<sup>۲۵</sup> پنج هزار دینار است.

مردقان - سه و سه است از اقلیم چهارم. طولش از حرار خالدا<sup>۲۶</sup> «مدن»

در نیش از خند اسوا<sup>۲۷</sup> «له» در نیش هر از کا<sup>۲۸</sup> بود و هوا پس سردی میباشد آتش از رودی که بدان سر و سرست از چهارد سامان میآید. ما<sup>۲۹</sup> اندودس<sup>۳۰</sup> نسا<sup>۳۱</sup> بود و موه<sup>۳۲</sup> اندد. مانند. مردم آنجا سیر شافعی مذهب اند. حقوق دیوانی آن و

۱ - ج. سرارود ۲ - سرارود ۳ - سرارود ۴ - سرارود (۱) ۲ - ج. سرارود ۵ - سرارود ۶ - سرارود ۷ - سرارود ۸ - سرارود ۹ - سرارود ۱۰ - سرارود ۱۱ - سرارود ۱۲ - سرارود ۱۳ - سرارود ۱۴ - سرارود ۱۵ - سرارود ۱۶ - سرارود ۱۷ - سرارود ۱۸ - سرارود ۱۹ - سرارود ۲۰ - سرارود ۲۱ - سرارود ۲۲ - سرارود ۲۳ - سرارود ۲۴ - سرارود ۲۵ - سرارود ۲۶ - سرارود ۲۷ - سرارود ۲۸ - سرارود ۲۹ - سرارود ۳۰ - سرارود ۳۱ - سرارود ۳۲ - سرارود

ولایتش که قرب سیزده پاره دبه است<sup>۱</sup> یکتومان است، و در حکومت داخل بلوک ساوه است.

تیرک<sup>۲</sup> و مرجمنان<sup>۳</sup> و اندجن<sup>۴</sup> - تیرک قصبه است از اقلیم چهارم در شمال ابهر افتاده سی یاره دبه از توابع آن است هوایش سردست و در درستی چنانکه بیشتر ساکنان آنجا معمر باشند. آبش از همان کوهها برمیخیزد و بسفیدرود میریزد و حاصلس انگور و غله و میوه سردسیری بود. مردم آنجا سنی<sup>۵</sup> شافعی مذهب اند. حقوق دیوانیش چهار هزار دینارست. مرجمنان<sup>۳</sup> و اندجن<sup>۴</sup> دو ولایت است کمایش بیست پاره دبه<sup>۶</sup> و در آب و هوا و حاصل مانند تیرک<sup>۲</sup> و آن هر دو را شش هزار دینار<sup>۸</sup> متوجه دیوانیست. و از حقوق دیوانی این ولایتها<sup>۹</sup> و تیرک<sup>۲</sup> نیمی بدیوان قزوین رود و نیمی بدیوان طارمین.

ولایت پشگل دره - ولایتیست در شرقی قزوین و جنوبی طالقان افتاده<sup>۱۰</sup> چهل پاره دبه<sup>۱۱</sup> باشد. هوایش معتدلست و آبش از کوهها برمیخیزد. حاصلس غله و میوه و جوز بود و مردمس<sup>۱۲</sup> بطبع و مذهب اهل طالقان نزدیک باشند<sup>۱۳</sup>. حقوق دیوانیش سه هزار دینارست و آن ولایت وقف جامع قزوین بود اکنون بتغلب بتصرف مغول است.<sup>۱۴</sup>

تومان قم و کاشان<sup>۱۵</sup> - قم - از اقلیم چهارم است. طولس از جزایر خالادات

« فیه به » و عرض از خط استوا « لدمه »، طهمورث ساخت<sup>۱۶</sup>. طالع عمارتش برج

---

۱- «ا» قرب (قدری سفید) موضع باشد. ۲- «خ» : ترك ؛ «ج» : هرك ( ۱ ) .  
۳- «ج» : مرجمنان ، مرجمنان ، «ا» : مرغیان . ( شاید : مرجنی . معجم البلدان ) ؛  
۴- «ا» : اندجی ۵- «ج» : شافعی سنی . ۶- «ج» : و ولایت کمایش ... دبه است .  
۷- «ا» : تبرك ۸- دو كلمه اخير در «ا» نیست . ۹- «ج» : ولایت .  
۱۰- كلمه (ا) است ۱۱- ۱۰- «ا» : موضع . ۱۲- «ا» : مردم آنجا ۱۳- «ج» : باشد . ۱۴- «ح» : مغول متصرف شدند . ۱۵- «ا» : درم افزوده اند . درین تومان چند (در «ا» قدری سفید) شهرست حقوق دیوانیش ... ۱۶- «ا» : دو كلمه اخير و درم كلمه اول آنرا ندارد

جوزا دور باروش زیادت از ده هزار دماست شویند بچهل شام بر<sup>۱</sup> باروش قزوین  
زیادتست و هوایش معتدلست و آبش از رودی ده از جربادقان میآید و در آنجا  
نیز<sup>۲</sup> همچون آره زمستان یخ آب در چاه می بندند تا بهنجام درما باز میدهد و آب  
چاهش در بانزده لژی بود<sup>۳</sup> و اندکی بشوری مایل بود از ارتفاعات غله و پنبه  
بسیار بود<sup>۴</sup> و از میوه های انار و فستق و خربره و انجیر سرخ نیکوست و در آن  
شهر درخت سرو سخت نیکو میآید<sup>۵</sup> و مردم آنجا شیعه اثنی عشری اند و بغایت  
متعصب و اکثر آن شهر اکنون خرابست اما باروش بیشتر برجاست و حقوق دیوانی  
آن<sup>۶</sup> بتمغا مقررست و از آن شهر و ولایت چهار تومان باشد<sup>۷</sup>

دانشان - از اقلیم چهارمست و ملوای از جر ایر خاندان قوم و عربی از خود  
استوا<sup>۸</sup> لد<sup>۹</sup> زبده خاتون منکوحه هارون الرشید ساخت بهالاح سنبا<sup>۱۰</sup> و بر ظاهر  
آن قلعه بی دلین است ده آنرا فین خوانند<sup>۱۱</sup> هوای آن شهر گرمست و آبش از داریز  
فین و رودی ده از قهرود و نیاسر<sup>۱۲</sup> آید و برمستان سرما چنان بود<sup>۱۳</sup> یخ بسیار  
ببندند و آنجا نیز همچو آره یخ آب در چاه بندند تا بهنجام درما باز میدهد<sup>۱۴</sup>  
و ارتفاعاتش وسط بود و از میوه های خربره و انور نیکوست و مردم آنجا<sup>۱۵</sup>  
شیعه اثنی عشری<sup>۱۶</sup> اند را دمرشان حکیم و نذع<sup>۱۷</sup> و ادلیف ملبع<sup>۱۸</sup> و در آنجا جهال و بلال  
کمتر باشد<sup>۱۹</sup> و از حشرات در آنجا غریب بسیار بود و قتال باشد و کم بند<sup>۲۰</sup> و غریب را  
زخم کمتر زند<sup>۲۱</sup> و حقوق دیوانی آن شهر<sup>۲۲</sup> بتمغا مقررست و در ولایتش اما بیسی  
هجده<sup>۲۳</sup> پاره دیه است و اکثرش معظم و اهل<sup>۲۴</sup> ولایت سنی اند و در ولایتش مدینه قمصر

- ۱ - «ا» : از ۲ - الله از ۱۰ است ۳ - ۱ باشد ۴ - «ج» :  
نیکو میباشد ۵ - ۱۶ دیوایش ۶ - «ا» مقررست و مبلغ ضای آنجاست و  
ولایتش که (قدری سفید) پاره ده است ناحیه هر دو باشد چهار تومان ۷ - «ا» افزوده :  
(قدری سفید) ساخته بود ۸ - «ج» : «ا» بیاض و «د» : قمصر ۹ - «ج» : مسکینند  
۱۰ - «ج» : میگردد ۱۱ - «ج» : مذمت ۱۲ - «ا» : «د» : «ج» : حکیم و ش ۱۳ - ج :  
باشد ۱۴ - ج : گویند که در آنجا غریب را کمتر زخم زند ۱۵ - الله از ۱ و در است  
۱۶ - «ا» : مقررست و ضای دارد ولایتش اما بیش (قدری سفید) ۱۷ - ج : اهل آن



حشیش نادر بود. حقوق دیوانی شهر و ولایت<sup>۱</sup> یازده تومان و هفت هزار دینار است. اردستان - ولایتی است قرب پنجاه پاره دیه و در محصول بکاشان مناسب و

درو بهمن بن اسفندیار آتش خانه ساخته بود، تفرش ولایتیست<sup>۲</sup> که از هر طرف که بدو روند، بگریوه فرو باید رفت. سیزده<sup>۳</sup> پاره دیه است فم و طرخوران از معظّمات اوست. هوایش معتدلست و آبش از کاریزها و چشمه ها<sup>۴</sup> که از آن کوهها برمیخیزد. ارتفاعاتش غله و پنبه و میوه بود و اکثر اوقات آنجا ارزانی بود. و مردم آنجا شیعی اثنی عشری اند. حقوق دیوانیش شش هزار دینار است.

جربادقان - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات «فهل» و عرض

از خط استوا «لدم». همای بنت بهمن کیانی ساخت و بنام خود سمره خواند، که در اول همایرا سمره گفتندی، دخترش<sup>۵</sup> آنرا تجدید عمارت کرد و گلبادگان<sup>۶</sup> گفت، عرب معرب کردند جربادقان خواندند. هوایش معتدلست و آبش از رودی که بدان شهر منسوبست و بقم میرود و از محصولش غله بهتر بود<sup>۷</sup>. و مردم آنجا اکثر شافعی مذهب<sup>۸</sup> اند و ولایتش قرب پنجاه پاره دیه است. و نیمور<sup>۹</sup> و دلبران هم از توابع اوست. حقوق دیوانی آنجا چهار تومان و دو هزار دینار مقرر است.

دلبران - در اول شهر وسط بوده است. طولش از جزایر خالدات «فهم» و عرض

از خط استوا «لجیه». و این زمان خرابست و بیست پاره دیه توابع دارد، و در محصولات نزدیک بجربادقان.

زواره - از اقلیم چهارم و بر سر مفازه. زواره برادر رستم دستان ساخت و سی

پاره دیه توابع دارد<sup>۱۰</sup>. حقوق دیوانیش هشت هزار دینار است.

فراهان - ولایتیست<sup>۱۱</sup> و درو دیهها معتبر<sup>۱۲</sup> بود، و دیه ساروق دارالملک آنجا است،

۱ - «ا» : دیوانی کاشان. ۲ - «ج» : ولایت است. ۳ - کله دو «ا» نیست.

۴ - «ج» : چشمها و کاریز که. ۵ - «نج» : گربادگان. ۶ - «ا» : افزوده : و از بیوه هاش (قدری

سفید) نیکوست. ۷ - کله از «ا» و در است. ۸ - «نج» : تیمور، نبور، نبور، یمنور، «ا»

«خ» : غیور. ۹ - «ج» : آن بود. ۱۰ - کله در «ج» نیست. ۱۱ - «ا» : فراوان معتبر.

و طهمورث ساخت<sup>۱</sup>. اکنون دولت آباد و ماستر<sup>۲</sup> معظم<sup>۳</sup> قرای آنجاست. طولش از جزایر خالادات «فدک» و عرض از خط استوا «لدن» هوایش معتدلست و آبش از کاریزها. ارتفاعاتش غله و پنبه و انگور و میوه نیکو و بسیار<sup>۴</sup> میباشد و پیوسته در آن ولایت ارزانی بود. و مردم آنجا شیعه<sup>۵</sup> اثنی عشری اند و بغایت متعصب. و در آن ولایت<sup>۶</sup> بحیره ییست که آنرا مغول چغان ناوور<sup>۷</sup> خوانند. و در آن حوالی شکارگاه خوبست. حقوق دیوانی آن ولایت سه تومان و هفت هزار دینارست<sup>۸</sup>.

کرج و گرمرو<sup>۹</sup> - از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالادات «فد مه» و عرض از خط استوا «لد» ابودلف عجلی بمهد هارون الرشید ساخت. کوه راسمند بر طرف شمال آنجاست و در پای آن کوه چشمه یی بس بزرگست<sup>۱۰</sup> آنرا چشمه کیخسرو خوانند و مرغزاری طویل و عریض دارد. شش فرسنگ در سه فرسنگ، آنرا مرغزار کیتو<sup>۱۱</sup> خوانند. و در آن حدود قلعه یی محکم بود، آنرا فرزین<sup>۱۲</sup> خوانند. حقوق دیوانی آن یک تومان و یک هزار دینارست.

نفلز - از اقلیم چهارمست، شهری وسط و قریب سی پاره دیه از توابع آن<sup>۱۳</sup> حقوق دیوانی آن ده تومان و دو هزار و پانصد دینارست.

نیمسور<sup>۱۴</sup> از اقلیم چهارم است جمشید پیشدادی ساخت و در آنجا جهت خود قصری عالی بنا کرده بود. اطلال و آثار آن هنوز باقیست و گشتاسف درو<sup>۱۵</sup>

۱ - آنجا بوده .. ساخته . ۲ - چ . دلفاباد و ماسر . ۳ - دلفاباد و ماسر . ۴ - کلمه دو «چ» نیست . ۵ - چغان مادور : خ . چغان نارمد . ۶ - افزوده . (مقداری سفید) یا زده دیه باشد . ۷ - چ . گرمرو (۸) . ۸ - ۱۰ . سخت بزرگ . ۹ - چ . کیسو . ۱۰ - ۱۱ . افزوده ارتفاعات آنجا (مقداری سفید) مردم آنجا (مقداری سفید) . (وجله در آن حدود ... را نیز پس از جمله . حقوق . آورده است) . ۱۲ - ۱۳ . فرزین ، قرزین . ۱۳ - ۱۴ . دیه دارد . ۱۴ - ۱۵ . نیمور ، نیمور (۱) (شاید نیمور یا نیمه رود) . ۱۵ - ۱۶ . رخ : در آنجا .

آتشخانه ساخت ، هوایش خوب<sup>۱</sup> و معتدلست و در محصول و ارتفاعات مانند نطنز .

مرادین<sup>۲</sup> - ولایتست . بیست پاره دیه از توابع آن و حقوق دیوانیش سه هزار و دوست دینارست .

وشاق<sup>۳</sup> - قلعه بیست در ولایت نطنز . در اول آنرا کمرت<sup>۴</sup> گفتندی چون وشاق بر آنجا حاکم شد بوشاق معروف گشت<sup>۵</sup> . نجیب الدین جربادقانی در حق آن قلعه<sup>۶</sup> گفته :

چهره سرکشی که بهر صبحدم بگناه طلوع در آید از کمرت پای آفتاب بسنگ<sup>۷</sup> .  
تومان لرزرگ - ولایتی معتبرست و درو چند شهرها<sup>۸</sup> شولستان فارس و

کردارکان<sup>۹</sup> قریایه المستان<sup>۱۰</sup> از حساب آنجاست . حقوق دیوانی که باتابک میرود میگویند<sup>۱۱</sup> بیش از صد تومان میباشد اما آنچه اتابک بدیوان مغول میدهد<sup>۱۲</sup> نه تومان و یک هزار دینارست<sup>۱۳</sup> و مفصل آنکه از هر ولایت او را حاصل چندست معلوم نیست .

ایدج - از اقلیم چهارمست شهری کوچک و گرمسیرست . هوای بد دارد جهت آنکه شمالش بسته است ، اما آتش گوارنده بود ، زیرا که تا کوه برف چهار فرسنگ است .

۱ - کلمه از «ج» است . ۲ - «خ» : رادمن ؛ «نج» : مرادومن ، هرادومن ، هرادوین (؟) . ۳ «ا» این کلمه وجله بعد آنرا ندارد . ۴ «نج» : وشق ، وشاق (؟) . ۵ - کلمه از «ج» است . ۶ - در «ا» بعد از کلمه چون مقداری سفید است . ۷ - «ا» بعد از کلمه گشت قدری سفید کننده و بعد افزوده است ؛ ساخت . ۸ - «ج» : حق او . ۹ - «در» از پایان شرح جربادقان تا اینجا نداشت . ۱۰ «ا» دو حاشیه افزوده ؛ لرزرگ با خاک بختیاری . ۱۱ - «در» : درو چند شهر ؛ «خ» : درو شهر ما ؛ «ا» : درو ( قدری سفید ) شهر ما . ۱۲ - «ا» : که ارکان ؛ «خ» : درو ندارد ؛ «نج» : که وارکان ، کوروارکان . ( ظ : لردگان ؟ ) . ۱۳ - «ا» : للستان ؛ «در» : «خ» ندارد ؛ «نج» : اللشان ، اللتان ، مهنابه اللتان (؟) . ۱۴ - «ج» : میگوید . ۱۵ - «در» : دینار بتوفیر آمده است (و جله بعدرا هم ندارد تا شرح همدان) .

و ملهمودت ساخت<sup>۱</sup>. اکنون دولت آباد و ماستر<sup>۲</sup> معظم<sup>۳</sup> قرای آنجاست. ملولس از جزایر خالداات « فداک » و عرش از خط استوا « لدن » هوایس متدلست و آبس از کاریزها. ارتفاعاتس غله و پنبه و اندور و میوه نیکو و بسیار<sup>۴</sup> میباشد و پیوسته در آن ولایت ارزانی بود. و مردم آنجا شیعه<sup>۵</sup> اثنی عشری اند و بغایت متعصب. و در آن ولایت<sup>۶</sup> بحیره بیست ده آنرا مغول چغان ناو<sup>۷</sup> خوانند. و در آن حوالی شکار گاه خوبست. حقوق دیوانی آن ولایت سه تومان و هفت هزار دینارست<sup>۸</sup>.

کرج و گرم رود<sup>۹</sup> - از اقلیم چهارم است ملولس از جزایر خالداات « فدمه » و عرش از خط استوا « اد » ابوداف عجلی بعد هارون الرشید ساخت. کوه راسمند بر طرف شمال آنجاست و در پای آن کوه چشمه یی بس بزرگست<sup>۱۰</sup> آنرا چشمه لیخسر خوانند و مرغزاری ملول و عربس دارد. سس فرسنگ در سفر سسنگ آنرا مرغزار کیو<sup>۱۱</sup> خوانند. و در آن حدود قلعه یی محکم بود، آنرا « رزین » خوانند. حقوق دیوانی آن باب نومان و یاب هرار دینارست.

نطنز - از اقلیم چهارمست، شهری وسط و فربس دارد ده از توابع آن<sup>۱۲</sup> حقوق دیوانی آن ده تومان و ده هرار و ناعما دینارست.

نمیسور<sup>۱۳</sup> از اقلیم چهارم است جرمشید بمندادی ساخت و در آنجا جهت خود قصری عالی بنا کرده بود. اطلال و آثار آن هنوز باقیست و گشتاسب درو<sup>۱۴</sup>

- ۱ - آنجا بوده. سابقه ۲ ح دلفاماد و مایر ۳ دلفاماد و ماسر ۴ دلفاماد و ماسر ۵ دلفاماد و ماسر ۶ دلفاماد و ماسر ۷ دلفاماد و ماسر ۸ دلفاماد و ماسر ۹ دلفاماد و ماسر ۱۰ دلفاماد و ماسر ۱۱ دلفاماد و ماسر ۱۲ دلفاماد و ماسر ۱۳ دلفاماد و ماسر ۱۴ دلفاماد و ماسر
- ۱ - آنجا بوده. سابقه ۲ ح دلفاماد و مایر ۳ دلفاماد و ماسر ۴ دلفاماد و ماسر ۵ دلفاماد و ماسر ۶ دلفاماد و ماسر ۷ دلفاماد و ماسر ۸ دلفاماد و ماسر ۹ دلفاماد و ماسر ۱۰ دلفاماد و ماسر ۱۱ دلفاماد و ماسر ۱۲ دلفاماد و ماسر ۱۳ دلفاماد و ماسر ۱۴ دلفاماد و ماسر
- ۱ - آنجا بوده. سابقه ۲ ح دلفاماد و مایر ۳ دلفاماد و ماسر ۴ دلفاماد و ماسر ۵ دلفاماد و ماسر ۶ دلفاماد و ماسر ۷ دلفاماد و ماسر ۸ دلفاماد و ماسر ۹ دلفاماد و ماسر ۱۰ دلفاماد و ماسر ۱۱ دلفاماد و ماسر ۱۲ دلفاماد و ماسر ۱۳ دلفاماد و ماسر ۱۴ دلفاماد و ماسر
- ۱ - آنجا بوده. سابقه ۲ ح دلفاماد و مایر ۳ دلفاماد و ماسر ۴ دلفاماد و ماسر ۵ دلفاماد و ماسر ۶ دلفاماد و ماسر ۷ دلفاماد و ماسر ۸ دلفاماد و ماسر ۹ دلفاماد و ماسر ۱۰ دلفاماد و ماسر ۱۱ دلفاماد و ماسر ۱۲ دلفاماد و ماسر ۱۳ دلفاماد و ماسر ۱۴ دلفاماد و ماسر
- ۱ - آنجا بوده. سابقه ۲ ح دلفاماد و مایر ۳ دلفاماد و ماسر ۴ دلفاماد و ماسر ۵ دلفاماد و ماسر ۶ دلفاماد و ماسر ۷ دلفاماد و ماسر ۸ دلفاماد و ماسر ۹ دلفاماد و ماسر ۱۰ دلفاماد و ماسر ۱۱ دلفاماد و ماسر ۱۲ دلفاماد و ماسر ۱۳ دلفاماد و ماسر ۱۴ دلفاماد و ماسر
- ۱ - آنجا بوده. سابقه ۲ ح دلفاماد و مایر ۳ دلفاماد و ماسر ۴ دلفاماد و ماسر ۵ دلفاماد و ماسر ۶ دلفاماد و ماسر ۷ دلفاماد و ماسر ۸ دلفاماد و ماسر ۹ دلفاماد و ماسر ۱۰ دلفاماد و ماسر ۱۱ دلفاماد و ماسر ۱۲ دلفاماد و ماسر ۱۳ دلفاماد و ماسر ۱۴ دلفاماد و ماسر
- ۱ - آنجا بوده. سابقه ۲ ح دلفاماد و مایر ۳ دلفاماد و ماسر ۴ دلفاماد و ماسر ۵ دلفاماد و ماسر ۶ دلفاماد و ماسر ۷ دلفاماد و ماسر ۸ دلفاماد و ماسر ۹ دلفاماد و ماسر ۱۰ دلفاماد و ماسر ۱۱ دلفاماد و ماسر ۱۲ دلفاماد و ماسر ۱۳ دلفاماد و ماسر ۱۴ دلفاماد و ماسر
- ۱ - آنجا بوده. سابقه ۲ ح دلفاماد و مایر ۳ دلفاماد و ماسر ۴ دلفاماد و ماسر ۵ دلفاماد و ماسر ۶ دلفاماد و ماسر ۷ دلفاماد و ماسر ۸ دلفاماد و ماسر ۹ دلفاماد و ماسر ۱۰ دلفاماد و ماسر ۱۱ دلفاماد و ماسر ۱۲ دلفاماد و ماسر ۱۳ دلفاماد و ماسر ۱۴ دلفاماد و ماسر
- ۱ - آنجا بوده. سابقه ۲ ح دلفاماد و مایر ۳ دلفاماد و ماسر ۴ دلفاماد و ماسر ۵ دلفاماد و ماسر ۶ دلفاماد و ماسر ۷ دلفاماد و ماسر ۸ دلفاماد و ماسر ۹ دلفاماد و ماسر ۱۰ دلفاماد و ماسر ۱۱ دلفاماد و ماسر ۱۲ دلفاماد و ماسر ۱۳ دلفاماد و ماسر ۱۴ دلفاماد و ماسر
- ۱ - آنجا بوده. سابقه ۲ ح دلفاماد و مایر ۳ دلفاماد و ماسر ۴ دلفاماد و ماسر ۵ دلفاماد و ماسر ۶ دلفاماد و ماسر ۷ دلفاماد و ماسر ۸ دلفاماد و ماسر ۹ دلفاماد و ماسر ۱۰ دلفاماد و ماسر ۱۱ دلفاماد و ماسر ۱۲ دلفاماد و ماسر ۱۳ دلفاماد و ماسر ۱۴ دلفاماد و ماسر

آتشخانه ساخت ، هوايش خوب<sup>۱</sup> و معتدلست و در محصول و ارتفاعات مانند نطنز .

مرادین<sup>۲</sup> - ولايتست . بيست پاره ديه ازتوابع آن و حقوق ديوانيش سه هزار و دو يست دينارست .

وشاق<sup>۳</sup> - قلعه ييست در ولايت نطنز . در اول آنرا كمريت<sup>۴</sup> گفتندى چون وشاق بر آنجا حاكم شد بوشاق معروف گشت<sup>۵</sup> . نجيب الدين جربادقانى در حق آن قلعه<sup>۶</sup> گفته :

چهره كشى كه بهر مبيحدم بگناه طلوع در آيد از كمريت پاى آفتاب بسنگ<sup>۷</sup> .  
تومان لر بزرگ - ولايتى معتبرست و درو چند شهر ها<sup>۸</sup> شولستان فارس و كرداركان<sup>۹</sup> قهپايه المستان<sup>۱۰</sup> از حساب آنجاست . حقوق ديوانى كه باتابك ميرود ميگویند<sup>۱۱</sup> ييش از صد تومان ميباشد اما آنچه اتابك بديوان مغول ميدهد نه تومان و يك هزار دينارست<sup>۱۲</sup> و مفصل آنكه از هر ولايت او را حاصل چندست معلوم نيست .

ايدج - از اقليم چهارمست شهرى كوچك و گرمسيرست . هواى بد دارد جهت آنكه شمالش بسته است ، اما آبش گوارنده بود ، زيرا كه تا كوه برف چهار فرسنگ است .

- ۱ - كلمه از ح . است . ۲ - «خ» . رادسن ، «نج» مرادومن ، مرادومن ،
- مرادوين (۱) ا اين كلمه وجبله بعد آنرا ندارد ۳ - «نج» : وشق ، وشاق (۱) .
- ۴ - كلمه از ح است ۵ - در ۱ . بعد از كلمه چون مقدارى سفيد است .
- ۶ - ۱ . بعد از كلمه گشت قدرى سفيد كذارده و بعد افزوده است : ساخت . ۷ - «رج» : حق او .
- ۸ - «در» از پايان شرح جربادقان تا اينجا نداشت . «د» در حاشيه افزوده : لر بزرگ يا خاك بختيارى
- ۹ - «د» : درو چند شهر ؛ «خ» : درو شهر ما ؛ «ا» : درو (قدرى سفيد) شهر ما
- ۱۰ - «د» : كه اركان ؛ «خ» : «د» ندارد ؛ «نج» : كه واركان ، كودواركان .
- (ظ : كردگان (۱) . ۱۱ - ۱۰ : للستان ؛ «د» : «خ» ندارد ؛ «نج» : المشان ، اللتان ،
- ميتابه اللتان (۱) ۱۲ - «ح» : ميگويد ۱۳ - «د» : دينار توفير آمده است (وجبله بعدا هم ندارد تا شرح مبدان) .

عروج - یعنی جابای شهر سوس را گویند<sup>۱</sup> شهری کوچک است برده حیات  
آب نهاده باغستان بسیار دارد و نارنج و برنج و آمل و بسیار بود<sup>۲</sup> و درخت کرمسبزی  
بسیار دارد<sup>۳</sup>  
اردشان<sup>۴</sup> - شهری کوچکست و هوای بد دارد و آبش با آلوده<sup>۵</sup> حاساس  
موز سنتر بود<sup>۶</sup>

بومان لر کوچک - ولایتی معسرست<sup>۸</sup> حقوق دیوانی آنجا ده ناماناب معرفت<sup>۹</sup>  
گویند بند<sup>۱۰</sup> بومان بوده است اما آنچه بدیوان ممول میدهد<sup>۱۱</sup> بومان و سلمهزار  
دینار بدفتر در آمده است  
بروجرد<sup>۱۱</sup> از اقلیم چهارمست<sup>۱۲</sup> شهر بزرگ ولایت<sup>۱۳</sup> در - اجمع عشق  
و حدیث بوده است آب و هوا<sup>۱۴</sup> و سلسله و سراسر<sup>۱۵</sup> و دروغ غفران  
بسیار بود

حرماناد<sup>۱۲</sup> - شهر نام بود اقلیم حراس<sup>۱۳</sup> حرمانا<sup>۱۴</sup> بسیار  
سما<sup>۱۵</sup> - ولایتیست از حساب مابرد<sup>۱۶</sup> بود سن بسیار و آب درو

۱ - ا حایل (مقداری سفید) سوس (مقداری سفید) عروه در ۱۰  
بر اشارت شده است که در بعضی نسخ چنین است ح عروه شهر سوس را گویند  
۲ - دو کلمه آخر از ا است ۳ - ا ا - امروزه قلمه درو (مقداری سفید)  
قلمه مایهست (مقداری سفید) بندان (مقداری سفید) در ۶ ۷ سر اشارت گرفته که در  
بعضی نسخ چنین است و ۶ مایه - را ۶ مایهست صفت کرده ۸ - ا ۹ لورکان  
۶ سج لوردگان ۵ - ح ۶ آتش ۷ حمله را ندارد ۶ - ح حاصلش  
انگور بسیار دارد ۷ ح ماسل و انگور بسیار دارد ۷ - ا در مایه امروزه  
لر کوچک بالستان ۸ - ا امروزه و درو (مقداری سفید) شهر ۹ - ح ۱۰ ح  
انامک معرفت ۱۰ - ا سدوک ۱۱ - شرح بروجرد ناشر همدان در ۱۲ - ح  
۱۲ - شرح حرماناد در ۱۳ - ح همدان ناشر همدان ۱۳ - ا و مایه  
کلمه بی ادناه است ۱۴ - ح سها سها ۱ - سها ( ) ۱۵ - ح مایه  
مابرد، بیرون، ا مابرد (۱)

قلعه یست که<sup>۱</sup> دز سیاه خوانند<sup>۲</sup>

مسمره - شهری نیک بوده است و اکنون خرابست درو خرماس<sup>۳</sup> و در همه کوهستان<sup>۴</sup> غیر از آنجا خرما نمیشد<sup>۵</sup>.

گردلاخ<sup>۶</sup> - فشافق شجاع الدین خورشید بود<sup>۷</sup>.

کورشت<sup>۸</sup> - شهری بزرگ بوده و اکنون خرابست<sup>۹</sup>.

تومان همدان درو پنج شهرست.

همدان - از اقلیم چهارم است طولش از جرار خالادات فج<sup>۱۰</sup> و عرض از خط اسوا<sup>۱۱</sup> لهی. جمشید ششادای ساخت بطالع حمل و درو قلعه‌یی گلبن است در میان شهر، شهرستان خوانند. داران دارای ساخت. اگر آن قلعه اکنون خرابست. و همدان در اول شهری سخت بزرگ بوده است چنانکه در کتاب طبقات گوید<sup>۱۲</sup> دو فرسنگ طول داسنه است و بازار زرگرانی بر زمین دبه بوده. چون خرابی بحال آن راه<sup>۱۳</sup> یافت جمشید ششادای<sup>۱۴</sup> تجدید عمارتس کرده و آنرا بارو کشید، دور آن بارو دوارده<sup>۱۵</sup> هر ارگام است هواس سردست و آس گوارنده<sup>۱۶</sup> از کوه الوند<sup>۱۷</sup> و در اندرون شهر چشمه‌ها بسیارست. هم در طغان آمده که يك هرا و شنصد و چند چشمه از آن کوه روانست<sup>۱۸</sup> و در اندرون شهر بوده است باغستان بسیار<sup>۱۹</sup> دارد و میوه اس در غایت ارزانی باشد<sup>۲۰</sup> و غله هم فراوان خرد، اما نان نیکو نبود. و مردم آنجا اگر معزله و مشبه اند و درو مراران مبر که صل قبر خواجه حافظ

۱ - «ج» قلعه است ۲ - «ا» افزوده شاپور خواست (جای شرح آن سفید است).  
و «ج» نوشته در بعضی نسخ دو کلمه سیلاهور و شاپور خواست آمده. اما جای شرحشان سفید مانده است ۳ - دو کلمه اخیر از «ا» است. ۴ - «ا» کوهها ۵ - بعد از کلمه مقداری در را سفید مانده است ۶ - «ج» کزوملاخ (۷) ۷ - کلمه از «ا» است ۸ - «ج» لورشت ۹ - «ج» آرد: در بعضی نسخ نقاط زیرین ثبت شده اما جای شرحشان سفید مانده است قلعه کمریت؛ قلعه ماکیر (یا) قلعه مانکره، مایرود، مارو، مایرود (یا) مایرود. ۱۰ - «ا» معما، «ر» معط ۱۱ - «ا» در گویند، «ج» H.KH No 7932 (ط: آمده) ۱۲ - حای دو کلمه اخیر دو «ا» و در سفیدست و طاهر آئیوباید نام دیگری باشد ۱۳ - «ج»: آن دوازده، «ا» دو هزار ۱۴ - کلمه در را، یست. ۱۵ - «ر»، «ج» آروید. ۱۶ - سه کلمه اخیر از «ج» است ۱۷ - «ا» فراوان. ۱۸ - «ا» افزوده و بهتریش (قدری سفید)

۱- دج افزوده دیوانه و شمع ۲- در دو کلمه اشیر را ندارد ۳- دج ۴- در دیوانه ( ۵- دج ۶- دج ۷- دج ۸- دج ۹- دج ۱۰- دج ۱۱- دج ۱۲- دج ۱۳- دج ۱۴- دج ۱۵- دج ۱۶- دج ۱۷- دج ۱۸- دج ۱۹- دج ۲۰- دج ۲۱- دج ۲۲- دج ۲۳- دج ۲۴- دج ۲۵- دج ۲۶- دج ۲۷- دج ۲۸- دج ۲۹- دج ۳۰- دج ۳۱- دج ۳۲- دج ۳۳- دج ۳۴- دج ۳۵- دج ۳۶- دج ۳۷- دج ۳۸- دج ۳۹- دج ۴۰- دج ۴۱- دج ۴۲- دج ۴۳- دج ۴۴- دج ۴۵- دج ۴۶- دج ۴۷- دج ۴۸- دج ۴۹- دج ۵۰- دج ۵۱- دج ۵۲- دج ۵۳- دج ۵۴- دج ۵۵- دج ۵۶- دج ۵۷- دج ۵۸- دج ۵۹- دج ۶۰- دج ۶۱- دج ۶۲- دج ۶۳- دج ۶۴- دج ۶۵- دج ۶۶- دج ۶۷- دج ۶۸- دج ۶۹- دج ۷۰- دج ۷۱- دج ۷۲- دج ۷۳- دج ۷۴- دج ۷۵- دج ۷۶- دج ۷۷- دج ۷۸- دج ۷۹- دج ۸۰- دج ۸۱- دج ۸۲- دج ۸۳- دج ۸۴- دج ۸۵- دج ۸۶- دج ۸۷- دج ۸۸- دج ۸۹- دج ۹۰- دج ۹۱- دج ۹۲- دج ۹۳- دج ۹۴- دج ۹۵- دج ۹۶- دج ۹۷- دج ۹۸- دج ۹۹- دج ۱۰۰- دج ۱۰۱- دج ۱۰۲- دج ۱۰۳- دج ۱۰۴- دج ۱۰۵- دج ۱۰۶- دج ۱۰۷- دج ۱۰۸- دج ۱۰۹- دج ۱۱۰- دج ۱۱۱- دج ۱۱۲- دج ۱۱۳- دج ۱۱۴- دج ۱۱۵- دج ۱۱۶- دج ۱۱۷- دج ۱۱۸- دج ۱۱۹- دج ۱۲۰- دج ۱۲۱- دج ۱۲۲- دج ۱۲۳- دج ۱۲۴- دج ۱۲۵- دج ۱۲۶- دج ۱۲۷- دج ۱۲۸- دج ۱۲۹- دج ۱۳۰- دج ۱۳۱- دج ۱۳۲- دج ۱۳۳- دج ۱۳۴- دج ۱۳۵- دج ۱۳۶- دج ۱۳۷- دج ۱۳۸- دج ۱۳۹- دج ۱۴۰- دج ۱۴۱- دج ۱۴۲- دج ۱۴۳- دج ۱۴۴- دج ۱۴۵- دج ۱۴۶- دج ۱۴۷- دج ۱۴۸- دج ۱۴۹- دج ۱۵۰- دج ۱۵۱- دج ۱۵۲- دج ۱۵۳- دج ۱۵۴- دج ۱۵۵- دج ۱۵۶- دج ۱۵۷- دج ۱۵۸- دج ۱۵۹- دج ۱۶۰- دج ۱۶۱- دج ۱۶۲- دج ۱۶۳- دج ۱۶۴- دج ۱۶۵- دج ۱۶۶- دج ۱۶۷- دج ۱۶۸- دج ۱۶۹- دج ۱۷۰- دج ۱۷۱- دج ۱۷۲- دج ۱۷۳- دج ۱۷۴- دج ۱۷۵- دج ۱۷۶- دج ۱۷۷- دج ۱۷۸- دج ۱۷۹- دج ۱۸۰- دج ۱۸۱- دج ۱۸۲- دج ۱۸۳- دج ۱۸۴- دج ۱۸۵- دج ۱۸۶- دج ۱۸۷- دج ۱۸۸- دج ۱۸۹- دج ۱۹۰- دج ۱۹۱- دج ۱۹۲- دج ۱۹۳- دج ۱۹۴- دج ۱۹۵- دج ۱۹۶- دج ۱۹۷- دج ۱۹۸- دج ۱۹۹- دج ۲۰۰- دج ۲۰۱- دج ۲۰۲- دج ۲۰۳- دج ۲۰۴- دج ۲۰۵- دج ۲۰۶- دج ۲۰۷- دج ۲۰۸- دج ۲۰۹- دج ۲۱۰- دج ۲۱۱- دج ۲۱۲- دج ۲۱۳- دج ۲۱۴- دج ۲۱۵- دج ۲۱۶- دج ۲۱۷- دج ۲۱۸- دج ۲۱۹- دج ۲۲۰- دج ۲۲۱- دج ۲۲۲- دج ۲۲۳- دج ۲۲۴- دج ۲۲۵- دج ۲۲۶- دج ۲۲۷- دج ۲۲۸- دج ۲۲۹- دج ۲۳۰- دج ۲۳۱- دج ۲۳۲- دج ۲۳۳- دج ۲۳۴- دج ۲۳۵- دج ۲۳۶- دج ۲۳۷- دج ۲۳۸- دج ۲۳۹- دج ۲۴۰- دج ۲۴۱- دج ۲۴۲- دج ۲۴۳- دج ۲۴۴- دج ۲۴۵- دج ۲۴۶- دج ۲۴۷- دج ۲۴۸- دج ۲۴۹- دج ۲۵۰- دج ۲۵۱- دج ۲۵۲- دج ۲۵۳- دج ۲۵۴- دج ۲۵۵- دج ۲۵۶- دج ۲۵۷- دج ۲۵۸- دج ۲۵۹- دج ۲۶۰- دج ۲۶۱- دج ۲۶۲- دج ۲۶۳- دج ۲۶۴- دج ۲۶۵- دج ۲۶۶- دج ۲۶۷- دج ۲۶۸- دج ۲۶۹- دج ۲۷۰- دج ۲۷۱- دج ۲۷۲- دج ۲۷۳- دج ۲۷۴- دج ۲۷۵- دج ۲۷۶- دج ۲۷۷- دج ۲۷۸- دج ۲۷۹- دج ۲۸۰- دج ۲۸۱- دج ۲۸۲- دج ۲۸۳- دج ۲۸۴- دج ۲۸۵- دج ۲۸۶- دج ۲۸۷- دج ۲۸۸- دج ۲۸۹- دج ۲۹۰- دج ۲۹۱- دج ۲۹۲- دج ۲۹۳- دج ۲۹۴- دج ۲۹۵- دج ۲۹۶- دج ۲۹۷- دج ۲۹۸- دج ۲۹۹- دج ۳۰۰- دج ۳۰۱- دج ۳۰۲- دج ۳۰۳- دج ۳۰۴- دج ۳۰۵- دج ۳۰۶- دج ۳۰۷- دج ۳۰۸- دج ۳۰۹- دج ۳۱۰- دج ۳۱۱- دج ۳۱۲- دج ۳۱۳- دج ۳۱۴- دج ۳۱۵- دج ۳۱۶- دج ۳۱۷- دج ۳۱۸- دج ۳۱۹- دج ۳۲۰- دج ۳۲۱- دج ۳۲۲- دج ۳۲۳- دج ۳۲۴- دج ۳۲۵- دج ۳۲۶- دج ۳۲۷- دج ۳۲۸- دج ۳۲۹- دج ۳۳۰- دج ۳۳۱- دج ۳۳۲- دج ۳۳۳- دج ۳۳۴- دج ۳۳۵- دج ۳۳۶- دج ۳۳۷- دج ۳۳۸- دج ۳۳۹- دج ۳۴۰- دج ۳۴۱- دج ۳۴۲- دج ۳۴۳- دج ۳۴۴- دج ۳۴۵- دج ۳۴۶- دج ۳۴۷- دج ۳۴۸- دج ۳۴۹- دج ۳۵۰- دج ۳۵۱- دج ۳۵۲- دج ۳۵۳- دج ۳۵۴- دج ۳۵۵- دج ۳۵۶- دج ۳۵۷- دج ۳۵۸- دج ۳۵۹- دج ۳۶۰- دج ۳۶۱- دج ۳۶۲- دج ۳۶۳- دج ۳۶۴- دج ۳۶۵- دج ۳۶۶- دج ۳۶۷- دج ۳۶۸- دج ۳۶۹- دج ۳۷۰- دج ۳۷۱- دج ۳۷۲- دج ۳۷۳- دج ۳۷۴- دج ۳۷۵- دج ۳۷۶- دج ۳۷۷- دج ۳۷۸- دج ۳۷۹- دج ۳۸۰- دج ۳۸۱- دج ۳۸۲- دج ۳۸۳- دج ۳۸۴- دج ۳۸۵- دج ۳۸۶- دج ۳۸۷- دج ۳۸۸- دج ۳۸۹- دج ۳۹۰- دج ۳۹۱- دج ۳۹۲- دج ۳۹۳- دج ۳۹۴- دج ۳۹۵- دج ۳۹۶- دج ۳۹۷- دج ۳۹۸- دج ۳۹۹- دج ۴۰۰- دج ۴۰۱- دج ۴۰۲- دج ۴۰۳- دج ۴۰۴- دج ۴۰۵- دج ۴۰۶- دج ۴۰۷- دج ۴۰۸- دج ۴۰۹- دج ۴۱۰- دج ۴۱۱- دج ۴۱۲- دج ۴۱۳- دج ۴۱۴- دج ۴۱۵- دج ۴۱۶- دج ۴۱۷- دج ۴۱۸- دج ۴۱۹- دج ۴۲۰- دج ۴۲۱- دج ۴۲۲- دج ۴۲۳- دج ۴۲۴- دج ۴۲۵- دج ۴۲۶- دج ۴۲۷- دج ۴۲۸- دج ۴۲۹- دج ۴



و فامره<sup>۱</sup> و کومبجان<sup>۲</sup> و میلاجرد<sup>۳</sup> واسطه<sup>۴</sup> و اشود<sup>۵</sup> معظم قرای آن. ناحیت چهارم اعلم - سی و پنج پاره دیه است: اشوند<sup>۶</sup> و ادمان<sup>۷</sup> و استوزن<sup>۸</sup> و نوار<sup>۹</sup> و فرو که<sup>۱۰</sup> معظم قرای آن. ناحیت پنجم سردرود و برهندرود است<sup>۱۱</sup> که یست و یک پاره دیه است دیه کر کهیریه<sup>۱۲</sup> و پیروز<sup>۱۳</sup> معظم قرای آن. حقوق دیوانی آن<sup>۱۴</sup> ولایت در این سالها سیزده تومان و شش هزار دینار است<sup>۱۵</sup>.

اسد آباد - از اقلیم چهارم است و شهر کوچک و هوایش معتدلست و آبش از کوه اروند و قنات - حاصلش غله و پنبه و میوه و انگور بود و اهل آنجا سفید چهره اند و بر مذهب امام شافعی<sup>۱۶</sup>. حقوق دیه اینش یک تومان و پنج هزار و پانصد دینار است و ولایتش سی و پنج پاره دیه است و جعلو و نمسار<sup>۱۷</sup> موضع چندست اما علفزارهاست و شکارگاههای خوب دارد<sup>۱۸</sup>.

خرقاین - ولایتی است چهل پاره دیه است و از اقلیم چهارم. هوایش سردی مایل است و آبش از آن چشمه ها که از آن کوه ها<sup>۱۹</sup> بر میخیزد و درو غله و میوه باشد و پنبه کمتر باشد<sup>۲۰</sup>. مواضع آبه و اردان<sup>۲۱</sup> و الیشار و کلنجین<sup>۲۲</sup> و طبشکری<sup>۲۳</sup>

- ۱ - «نج» : فارین ، قزین ، فامرین ، قاهره ؛ «ا» : فامرین . (۱) . ۲ - «نج» : کرمبجان ، کوجهان . (کوملاذ ؛ معجم البلدان) . ۳ - «نج» : سیلاجرد ؛ «ا» : میلاجرد ؛ «ج» : میلاجرد . (متن از فرهنگ جغرافیائی ج ۵ است) . ۴ - «نج» : واسطه ، اشود ، اشورد (۱) . ۵ - «نج» : اشنو (۱) . ۶ - «نج» : ادبان ، اومان ؛ «ا» : اومان (۱) . ۷ - «نج» : استورن ، استوان ؛ «ا» : استورن (۱) . ۸ - «نج» : نوادر ، لوار . ۹ - «نج» : فروط ، فروط ، قروود ؛ «ا» : قروود (۱) . ۱۰ - «ا» : سرد رودست ؛ «خ» : سرد رود و برهنه رودست ؛ «نج» : برهندرود ، برهنه رود ، برینه رود ، برمنه رود . (سرد رود صعیج است و آن دیگری معلوم نیست) . ۱۱ - «ا» : کرکهر ؛ «نج» : کرکهرید ؛ «خ» : که کهریه (۱) . ۱۲ - «نج» : هرود ، سرورق ؛ «ا» : شرور (۱) . ۱۳ - «آن» : دردا ، نیست . ۱۴ - از اینجا تا شرح درگزین در رد نیست . ۱۵ - جمله دو بر ... از ا است . ۱۶ - «ا» : باجعلو و تلبار ؛ «نج» : باجعلو و تلبار ، باجلو و تلبان ، نیسامه (۱) . ۱۷ - «ا» : بسیار دارد (بدمقداری سفید گذارده است) . ۱۸ - «ج» : از چشمه های آن کوه . ۱۹ - «ا» : بود (و بعد قدری سفید گذارده است) . ۲۰ - «ا» : اروان ؛ «نج» : اردوان ، اروان (۱) . ۲۱ - «ا» : الیشار و کلنجین ؛ «نج» : الیشار ، کلنجین ؛ «ج» : کلنجین . ۲۲ - «ا» : طبشکری (۱)

و ترك<sup>۱</sup> والوير<sup>۲</sup> و سيف آباد<sup>۳</sup> از معظلمات قرای آن . حقوق دیوانی آن نه هزار و یانصد دینار است .

در گزین - در مقابل دیربی بوده است از ناحیت اعلم الذون قصبه بیست و چند موضع دیگر بدان باز میخوانند . زمینی مرتفع دارد و درو باغستان بسیارست غله و پنبه و انگور و میوه نیکو می آید . مردم آنجا سنی شافعی مذهب بال اعتقادند<sup>۴</sup> و متابع شیخ الاسلام شرف الدین در گزینی متع الله المسلمین بطول بقائه<sup>۵</sup> : حقوق دیوانیش يك<sup>۶</sup> تومان و دوهزار دینار است .

روداور<sup>۷</sup> - قصبه بیست و<sup>۸</sup> قصبات سکن<sup>۹</sup> و توی<sup>۱۰</sup> و دبه سرکان با هفتاد موضع دیگر به پنج ناحیت<sup>۱۱</sup> . موضع چون هند رود<sup>۱۲</sup> و سرکان رود و درزان رود<sup>۱۳</sup> و لانجان<sup>۱۴</sup> و برزمین<sup>۱۵</sup> از توابع آن هوایس معبدل است و آس از کوه الوند<sup>۱۶</sup> جاریست و زمینش مرتفع تمام باشد و در آنجا زعفران بسیار دارند<sup>۱۷</sup> و بدین سبب آن زمین را زعفرانی خوانند<sup>۱۸</sup> . حقوق دیوانی دو تومان و سه هزار و سانسد<sup>۱۹</sup> دینار است .

سامان - دهی بزرگ است در حوالی خرفانین<sup>۲۰</sup> هوایس سردی ماناست

- ۱ - < چ > تبرک . ۱ تبرک ( متن از نج و فرهنگ جغرافیای ایران ح ۵ است ) ۲ - < نج > : الدیر ( ۱ ) ۳ - < نج > : سیناباد . ۴ جماعه بعد با علامت . از < چ > است . ۵ - < و > . جمله دعایه را ندارد . ۵ - < ا > : يك هزار ۶ - < چ > : روداور . ۷ - < نج > : روداور . رودود . رودارد . روداور ( من از نج و فرهنگ جغرافیای ایران ح ۵ است ) ۸ - < ر > : از اینجا تا شرح نیاوند را ندارد ۷ - < چ > : از ۸ - ۱ مسکن : ۱ : نج . مسکن ، متکان ، شکان . ( ۲ ) ۹ - ۱۰ - < ا > : و بوه ( در حاشیه آورده : توپیرگان ) ( تو . و سرکان نام دو قصبه قدیم است شکل توپیرگان . ( فرهنگ جغرافیای ایران ح ۵ ) ۱۰ - ۱۱ - < ا > : موضع ناحیت ( و الماهر چیزی افتاده است ) . ۱۱ - ۱۲ - < ا > : < چ > : هنده رود . هنده رود ( ۱ ) ۱۲ - ۱۳ - < ا > : ارزانرود . ۱۳ - < نج > : لامی رود ح لامیان رود ( من از فرهنگ جغرافیای ایران ح ۵ است ) . ۱۴ - ۱۵ - < نج > : برزمین ۱۵ - ۱۶ - < ا > : اروند ۱۶ - ۱۷ - < چ > : باشد ۱۷ - ۱۸ - < ا > : افزوده : مردم آنجا به بدوی سعید گذاوده است ( ۱۸ - ۱۹ - < ا > : يك تومان و دوهزار . ۱۹ - < نج > : خرفان .



و دلش بقوتست و شهرتی نیکست و پال و مضبوط . حاصلش پنبه و غله و میوه و ابریشم<sup>۱</sup>  
 بود اما چندان نباشد<sup>۲</sup> که اهل آنجا را شافی بود<sup>۳</sup> و از دیگر ولایات نمر بسیار بدانجا  
 برند . از میوه هابس<sup>۴</sup> اندر بغایت نیکوست مردم آنجا اکثر مذهب امام شافعی<sup>۵</sup> اند .  
 پشه و ران شان و دست دارانشان<sup>۶</sup> سخت نمک و مرد و سلامت رو باشند و عدل  
 پیشکشانشان<sup>۷</sup> اکثر بهایت<sup>۸</sup> و متکبر و طامع و مفسد . و اهل آنجا را بسمی  
 طبع نیست کنند و حقوق دیوان<sup>۹</sup> آنجا بمعا مقررست . و از آن شهر و ولایتش<sup>۱۰</sup>  
 بهست و پنج تومان و یک هزار دینارست .  
 مدد - شهر کوچکنست . از اقابیم سیم است دور فاعه ای چهار هزار کام است<sup>۱۱</sup> .  
 حقوق دیوانس دو تومان و دوست دینارست .

.....

۱ - آله در دا . . . ۲ . . . ۱۰ . . . ۳ . . . ۴ . . . ۵ . . .  
 مذهب شافعی در اکثری است . ۵ . . . اهل دین ایشان ( این مذهب را سبیت )  
 ۶ - . . . ۷ - . . . ۸ - . . . ۹ - . . . ۱۰ - . . . ۱۱ - . . .  
 اصنافی آنجاست و از آن ولایت<sup>۱</sup> ( ندی سید ) پاره دین است ( ندی سید ) و این برای آن  
 ( ندی سید ) هر دو باشد در شرح سید و نا را ندارد . ۹ - . . . ۱۰ - . . .  
 دو و شتر سار و بمدرام دارد

## باب سوم

### در ذکر بلاد آذربایجان

و آن نه تومان است و بیست و هفت پاره شهر<sup>۱</sup> اکثرش را هوا بسردی مایل است<sup>۲</sup> و اندکی معتدل بود. حدودش با<sup>۳</sup> ولایت عراق عجم و موغان و گرجستان و ارمن و کردستان پیوسته است. طولش از باکو به<sup>۴</sup> تا خلخال نود و پنج فرسنگ و عرض<sup>۵</sup> از باجروان تا کوه سینا<sup>۶</sup> پنجاه و پنج فرسنگ. دارالملک آذربایجان در ماقبل مراغه بوده است و اکنون شهر تبریزست و آن تزه ترین و معظم ترین بلاد ایرانست. حقوق دیوانی آذربایجان در زمان سلاجقه و اتابکان قریب<sup>۷</sup> دو هزار تومان این زمان بوده است<sup>۸</sup>، تومان تبریز سه شهرست.

تبریز<sup>۹</sup> - از اقلیم چهارم است و شهر اسلامی و قبه الاسلام ایران. طولش از جزایر خالدا ت «قبه» و عرض از خط استوا «لح» زبیده خاتون منکوحه هارون الرشید خلیفه رحمهما الله<sup>۱۰</sup> ساخت در سنه خمس و سبعین و مایه. بعد از شصت و نه سال در سنه اربع و اربعین و مائین<sup>۱۱</sup> بعد متوکل خلیفه عباسی بزلزله خراب شد، خلیفه آنرا با حال عمارت آورد. بعد از صد و نود سال در رابع عشر صفر سنه اربع و ثلثین و اربعمائه باز بزلزله بکلی خراب شد. و در مجمع ارباب الملک قاضی رکن الدین جوینی<sup>۱۲</sup> آمده که در آن وقت ابوطاهر منجم شیرازی در آنجا بود و حکم کرد

۱ - در : شهرست . ۲ - در : مایل . ۳ - در : تا . ۴ - در : ۱۰۰ .

۵ - در : ماکوه . ۶ - در : عرض . ۷ - در : سینا ؛ ۸ - در : سلما ؛ ۹ - در : سیان .

۱۰ - در : قرب . ۱۱ - در : افزوده ؛ و درین سالها ( قدری سفید ) بد فتر

درمی آید . ۱۲ - در : تومان تبریز ؛ ۱۳ - در : تومان تبریز . ۱۴ - در : در کله از دج ؛

است . ۱۵ - در : مانی . ۱۶ - در : خوبی .

که در فلان شب آن شهر بزلزله خراب شود و حمام بالزام مردم را از شهر بیرون و  
بصحرا بردند تا در زیر خاک هلاک نشوند و آن حکم راست آمد<sup>۱</sup> و آن شهر در  
آن شب بکلی خراب شد چنانکه کمابیش چهل هزار آدمی<sup>۲</sup> در آن واقعه هلاک  
شدند. امیر و هسودان بن محمد بن رواد<sup>۳</sup> از روی<sup>۴</sup> که از و مل قایم خلیفه حاکم آن  
دیار بود در سنه خمس و نائین و اربعمائه با اختیار منجم مذکور بطالع برج عقرب  
بنیاد عمارت تبریز کرد و منجم مذکور مبالغه کرده است که من بعد تبریز را از زلزله  
خرابی نبود<sup>۵</sup> مگر از سیل خوف باشد و تا غایت که برتر<sup>۶</sup> سیصد سال است حکم او<sup>۷</sup>  
راست آمده است و هر چند در آن شهر زلزله بسیار اتفاق افتاده است اما خرابی  
عظیم نکرده و سبب آنکه اکنون در آن زمین قنات بسیار اخراج کرده اند و چاهها  
کنده<sup>۸</sup> و منافذ زمین نشوده شده است، لاجرم ابخره قوت قوی نمیتواند کرد و زلزله  
سخت اتفاق نمی افتد. دور باروی تبریز شش هزار دام بوده است و ده دروازه دارد:  
ری و قلعه و سنجاران<sup>۹</sup> و طاق و دروب جو و سرد<sup>۱۰</sup> و در دسئی شاه<sup>۱۱</sup> و نارمان<sup>۱۲</sup> و  
نوبر<sup>۱۳</sup> و مولله<sup>۱۴</sup>... محله است چون در عهد مغول آن شهر دارالملک کشت کمرت  
خلایق در آنجا جمع شدند<sup>۱۵</sup> و بر بیرون شهر عمارات کردند تا به مرتبه ای که بر هر  
دروازه زیادت از اصل شهر آبادانی پیدا شد، غازان خان آنرا باروی کشید<sup>۱۶</sup> چنانکه  
تمامت باغات و عمارات و دیهها و ایوان دوه و سنجاران<sup>۱۷</sup> نیز داخل آن بارو بود، جنب  
وفات او تمام ناکرده بماند. و دور باروی غازانی بیست و پنج هزار دام است و شش

- ۱- (چ) : آمده . ۲- چ : مرد . ۳- چ : رواد ۴- (ا) : تبریز  
از زلزله خرابی نیابد . ۵- چ : تبریز را ؛ در ، ندارد ۶- چ : دور : سلامت  
که حکم کرده است و . ۷- دولتمه از (چ) است . ۸- دور : متجاران ؛ (چ) :  
سبجان . ۹- و : دوجو و سرد ؛ (چ) : درجو ، دوجو و سرد ؛ (چ) : درجو و سرد ؛ (چ) :  
۱۰- (چ) : سردوی شاه ، سردی شاه ، (ا) : سردوسی شاه ؛ (چ) : سردوسی شاه ؛ (چ) :  
شاومیان ، سارمان ، ماریان ؛ (چ) : ۱۲- چ : نوره ؛ (چ) : نوره ؛ (چ) : نوره ؛ (چ) :  
(چ) : هوکله ؛ (چ) : ۱۴- در (ا) قبل از المة متله مدری سفیدست و پیداست که جای تعداد  
معات شهرست . ۱۵- دور : درو جمع شد ؛ (ا) : . شد . ۱۶- (چ) : بارو میکشد ؛  
(ا) : بارو میکشد . ۱۷- (ا) : سبجان ۱۸- (چ) : تمام نشد

دروازه دارد : اوجان و اهر و شروان<sup>۱</sup> و سردرود و شام و سراورد<sup>۲</sup> و تبریز . در زیر شهر بموضعی که شام میخوانند خارج باروی غازانی ، غازان خان شهرجهیی بر آورده است و جهت خوابگاه خود در آنجا عمارات عالیه کرده چنانکه مثل آن در تمامت ایران نیست و در بسالای شهر وزیر سعید خواجه رشید الدین طاب ثراه بموضع ولیان کوه داخل باروی غازانی شهرچه دیگر ساخته و<sup>۳</sup> ربع رشیدی<sup>۴</sup> نام کرده و درو عمارات فراوان و عالی بر آورده و پسرش وزیر غیاث الدین امیر محمد رشیدی<sup>۵</sup> طاب ثراه بر آن عمارات بسیار افزوده و وزیر خواجه تاج الدین علیشاه جیلانی در تبریز<sup>۶</sup> در خارج محله نارمیان مسجد جامع بزرگی<sup>۷</sup> ساخته که صحنش دوست و پنجاه گز در دوست گز و در وصفهیی بزرگ ، از ایوان کسری<sup>۸</sup> بمداین بزرگتر ، اما چون در عمارتش تعجیل کردند فرود آمد و در آن مسجد انواع تکلفات بتقدیم رسانیده اند و سنگ مرمر بقیاس درو بکار برده و شرح آنرا زمان بسیار باید و اکنون چندان عمارت عالی و خوب که در تبریز و این دو شهرچه است در تمامت ایران نیست<sup>۹</sup> . شهر تبریز باغستان بسیار دارد و آب مهران رود که از کوه سهند میآید و نهصد و چند کاریز که از باب ثروت اخراج کرده اند<sup>۱۰</sup> در آن باغات صرف میشود و هنوز کافی نیست و آب این کاریز ها و رود همه ملک است<sup>۱۱</sup> الا کاریز زاهد<sup>۱۲</sup> بدروازه ری و کاریز زعفرانی بدروازه نارمیان . و دودانگ از کاریز رشیدی که بر شش کیلان<sup>۱۳</sup> سیل است . هوای تبریز سردی مایل است و آبش گوارنده و آب رودش بهتر از کاریز و کاریز بهتر از چاه بود ، و در تبریز چاه سی گز کمایش بآب رسد و در شام بده گز برسد و در ربع رشیدی از هفتاد گز بگذرد . ارتفاعاتش<sup>۱۴</sup> غله

۱- « ۱ » در : مرشروان ؛ « ۲ » : مرشروان ، برشروان ، مرشروان . ۲- « ۲ » : آورده ؛ در بعضی نسخ « و چرنه اب » افزوده شده است . ۳- « ۳ » : « ج » : و آنرا . ۴- « ۴ » : رشیدی . ۵- « ۵ » : غیاث الدین محمد رشید . ۶- « ۶ » : « ۱ » : علیشاه تبریزی . ۷- « ۷ » : بزرگ . ۸- کلمه در « ۸ » نیست . ۹- « ۹ » : نساخه . ۱۰- « ۱۰ » : کرده اند که . ۱۱- « ۱۱ » : کاریز و رودخانه ملکست . ۱۲- « ۱۲ » : زامده زاهد ؛ « ۱۳ » : زامده . ۱۳- « ۱۳ » : شش کیلانی . ( صحیح : ششکلانی ) . ۱۴- « ۱۴ » : « ج » ، « ۱۴ » : ارتفاعش .

و سایر حبوب و بقول بغابت نیکو می آید و میوه هانی در غلات خوبی و بسیاری و  
 ارزانی بود بتخمس آمد و تخم خفاف و پیغمبر و سه با سله لسانی<sup>۱</sup> و زرد آلوی  
 حلوانی<sup>۲</sup> و تخم احمد و اندود خرده رازی و مال و طریز و خیر بر و مجد الدینی  
 و یاقوتی و ملکی و آلوی زرد مل آنجا دگر نیست. مرده آنجا سفید چیره و  
 خوش صورت و متکرم و صاحب نایب باشند. امیرسان و شاه و شاهان مذهبند از  
 مذهب و ادیان دگر بشمارند. و در ده معاشران بغابت اوله و برین سخن صاحب  
 جمال هستند و در حق ایشان گفته اند: «ان الذی احب من الناس» و غیره  
 غنی از کسب خالی نماند و در آن دیار مقبول بسیار است و انسان در آن است  
 دوستی سخت است نهادند درین معنی گفته اند

هرگز نشود قطع سر بر دست  
 آنرا که بدوستی نیاید صادق  
 و مولانا هم الامین به بری در جواب گفته است  
 سر بر ندو و هر چه را آنجاست نگیرد  
 با طبع مخالفان موافق  
 و من این ده رباعی گفته ام

تبریر حقو جنه است در فهمی ز مفا  
 نفسی که بدوستی نه صادق باشند  
 چون آیه اند با از زکات چما  
 و ایضا<sup>۷</sup>

تبریر بهیست و گروهی چون حور  
 با ناکس و ناجنس نمی آیرد  
 چوری بهد از ایلی و مدعی دور  
 زیرا نسود جمع بهم می و بخور

۱ - حج - سلاتر ۱۶۰ میلادی - ۶۰۰ هجری - میلادی - ۲ - حلوبی  
 ۳ - حلوبی - ۴ - الله در ح سب - ۵ - تمام شیعانی شریعت  
 ۶ - ح - بهاد و گفته اند - ۷ - شاهان و گفته - ۸ - کله از ده است



ورنود<sup>۱</sup> آنجا سخت خیره کش باشند و این حال حالی ناخوش است بر روی خوشیهای آن شهر. و در آنجا مقابر بچند موضع متفرق است چون سرخاب و چرنداب و کجیل و شام و ولیان کوه و سیاران<sup>۲</sup> و غیر ذلك. و در این مقابر مزارات متبرکه بسیارست مثل فقیه زاهد و امام جمعه و ابراهیم کواهان<sup>۳</sup> و بابا فرج و بابا حسن و خواجه صابن الدین<sup>۴</sup> و کمالینی و بالینی<sup>۵</sup> تبریزی و حسن بلغاری<sup>۶</sup> و شیخ نورالدین سمارستانی<sup>۷</sup> و در مقبرة الشعرا بسرخاب<sup>۸</sup> انوری و خاقانی و ظهیرالدین فاریابی و شمس الدین سجاسی و فلکی<sup>۹</sup> شیروانی و دیگر شعرا<sup>۱۰</sup>. و بدیه کجوجان مزار خواجه محمد کجوجانی است و بدیه شاداباد پیر شیروان و اکابر بسیارست. و از صحابه رسول (صلعم) بکوه سهند مزار اسفهلار<sup>۱۱</sup> اسامة بن شریک و برکنار سر اورود مزار ابوالمحجن کرد و بدیه سرد رود<sup>۱۳</sup> مزار قیس<sup>۱۴</sup> و در باویل رود<sup>۱۵</sup> مزار عجل برادر حمزه. و بمقبرة سرخاب مرار امیه بن عمرو بن امیه و مزارات اکابر در شهر و ولایات بسیارست و ذکر تمامت ملالت افراید. حقوق دیوانی آن بتمغا مقررست و در سنه اربعین خانی مبلغ هشتصد و هفتاد تومان و پنجهزار دینار بر روی دفاتر دیوانی<sup>۱۶</sup> مثبت است. و هفت ناحیت است: اول ناحیت مهرانرود بطرف<sup>۱۷</sup> شرقی شهرست. از در شهر تا آنجا پنج فرسنگ و کندرود<sup>۱۸</sup> و اسفنج<sup>۱۹</sup> و سعید آباد<sup>۲۰</sup> از معظمت آنست؛ دوم ناحیت سردرود<sup>۲۱</sup> و صحرا بطرف جنوبی مایل بغرب یکفرسنگی شهر افتاده است و دیرهای سردرود با<sup>۲۲</sup> باغات شهر متصل است و اکثر باغستان آن مواضع<sup>۲۳</sup> باهم پیوسته است

- 
- ۱ - «نچ» : زمان. ۲ - «ا» : ساوان؛ «نچ» : سیاوان، سیارستان. ۳ - «ر» : کوامان؛ «ر» : کوامان. ۴ - «ج» : ضیاء الدین. ۵ - «ا» : کالینی و مالینی؛ «ر» : .. مالینی. ۶ - «ا» : تلفاری. ۷ - «ا» : سمارستانی. ۸ - «ر» : و از شعرا بسرخاب ملك الشعراء. ۹ - «نچ» : ملکی (و آن غلطست). ۱۰ - «ا» : و دیگر شعرا و تیان اند. ۱۱ - «ا» : سفهلار؛ «ج» : اسفهلار. ۱۲ - «ر» : بقریه؛ «ج» : بمقبرة. ۱۳ - «ر» : سر اورود. ۱۴ - «ا» : قیس بن (قدوی سفید). ۱۵ - «ا» : ناویلرود؛ «ر» : ناویل رود. ۱۶ - «ج» : در دفاتر مثبت است. ۱۷ - «ج» : و بطرف. ۱۸ - «نچ» : کندر. ۱۹ - «ا» : اسفنج؛ «ر» : راسنج (شاید باسنج). ۲۰ - «ج» : «ر» : سعید آباد. ۲۱ - «نچ» : سرود؛ سرورود. ۲۲ - «ج» : و. ۲۳ - «ج» : موضع.

چنانکه فرق نتوان کردن که<sup>۱</sup> از توابع کدام دیه است و میوه‌های خوب دارد<sup>۲</sup> و سردست و دوش<sup>۳</sup> و جولاندرق<sup>۴</sup> و القابندر<sup>۵</sup> و لاجاباد<sup>۶</sup> و لا درج<sup>۷</sup> از معظلمات اوست. و ناحیت<sup>۸</sup> صحرا غله دوست، آب سر او رود بر زراعت آنجا می‌نشیند<sup>۹</sup>؛ سیم ناحیت باویل رود<sup>۱۰</sup> مشهورست و در زاویه غرب و جنوب است و بر چهار فرسنگی شهر افتاده است و ولایتی سخت نزه است و بحقیقت همچون یک باغ و ناسخ نسخه سفد سمرقند و غوطه دمشق و رشک شعب بوان و ماوشان رود<sup>۱۱</sup> همدان است و بیست و پنج<sup>۱۲</sup> دیه است و باویل و خسرو شاه<sup>۱۳</sup> و میلان و اسکوا<sup>۱۴</sup> و فسقندیس<sup>۱۵</sup> از معظلمات آن ناحیتست؛ چهارم ناحیت ارونق بر غرب شهرست، آغازش سه فرسنگی شهرست تا پانزده<sup>۱۶</sup> فرسنگی و عرضش پنج فرسنگ باشد و حاصلی نیکو دارد<sup>۱۷</sup> از غله و انکور و میوه، و مدار تبریر بر ارتفاعات آنجا باشد و سی پاره دیه است و اکثرش معظم ده‌ه‌ریان قصبه بیست چون سیس<sup>۱۸</sup> و شبستر و ابغان<sup>۱۹</sup> و کوزه لنان و موفیان و غیره، پنجم ناحیه رودقات<sup>۲۰</sup> در پس کوه سرخاب بر شمال، بر یک فرسنگی تا چهار فرسنگی شهرست و غله روی تمام دارد، آنجا ده من آرد شانزده من نان کند و فریب چهل پاره ده باشد<sup>۲۱</sup> و رودهند و سارو<sup>۲۲</sup> و النجق و اوفرید<sup>۲۳</sup> از معظلمات آن ششم ناحیت خانم رود و

- ۱ - «ج» کرد ۲ - «ا» افزوده؛ (قدری سفید) پاره دیه بود ۳ - «ا» سردشت دوش؛ «ر» ندارد (۱) ۴ - «ج» «ر» : جولاندرونی (۱) ۵ - «ا» القابندر؛ «ر» الماسد؛ «ج» القابندر، القابند (۱) ۶ - «ر» لاجاباد (۱) ۷ - «ا» - «ج» آن ناحیه ۸ - «ا» افزوده؛ و (قدری سفید) پاره دیه است ۹ - «ا» - «ج» «ر» وید سر ساویل رود؛ «ج» وید هر باویل رود، ناویل، ساویل، بایل ۱۰ - «ج» «ر» : ماشارود ۱۱ - «ا» «ر» : عاشارود (متن از معجم البلدان) ۱۲ - «ا» «ر» : چهار ۱۳ - «ج» «ر» : خورشاه ۱۴ - «ج» «ر» : اسکونه؛ «ج» : فسقندیس، فلسندیس، اسکویه، و میلان؛ «ا» : فلسندیس ۱۵ - «ج» : دوازده ۱۶ - «ج» : حاصل باشد و ۱۷ - «ج» : سروزست و وانغان و سلسر (من از فرهنگ سلرود؛ سلسیر، دایقان و ابغان) ۱۸ - «ج» «ر» : ساروود و دایقان؛ «ج» : جغرافیای ایران ج ۴ است) ۱۹ - «ج» «ر» : رودقاب ۲۰ - «ج» «ر» : است ۲۱ - «ا» : اروند؛ «ر» : اروند ۲۲ - «ج» «ر» : اروند و سار (شاید کلمه اول اروند و دومی سار باشد) ۲۳ - «ج» «ر» : اوفرید (۱)

هفتم ناحیت بدوستان هم بر شمال شهرست خلف رودقان<sup>۱۸</sup>، سی پاره ده است و مادرگاو و اوریشاق<sup>۱</sup> از معظمت آن. حقوق دیوانی این نواحی صد هزار دینار و کسری است و مواضع اینجوهم<sup>۲</sup> در این نواحی که بوقف خاص غزانی تعلق دارد حدود هفتاد<sup>۳</sup> و پنجهزار دینار مقرر دارد و تمامت حقوق ولایت یست و هفت تومان ونیم میباشد و با تمغای شهر بهم صدوپانزده تومان میشود. از تبریز تا دیگر ولایات آذربایجان مسافت بر این موجب است: اوجان: هشت فرسنگ. اردبیل: سی فرسنگ. اشنویه: سی فرسنگ، ارمیه: یست و چهار فرسنگ. اهر: چهارده فرسنگ. مشکین<sup>۴</sup>: هجده فرسنگ. خوی: یست فرسنگ. سلماس: هجده فرسنگ، و براه مراغه یست و شش فرسنگ. سراو: یست فرسنگ. مراغه: یست فرسنگ. دهنخوارقان: هشت فرسنگ. مرند: پانزده فرسنگ. نخجوان: یست و چهار فرسنگ.

اوجان - از اقلیم چهارم است و در دفاتر قدیم آنرا از توابع ناحیت مهرانرود شمرده اند، و نامناسب است، ییژن بن گیوبن گودرز ساخت، غزان خان تجدید عمارتش کرد و از سنک و کچ بارو کشید و شهر اسلام خواند و دارالملک ساخت، دورباروی غزانی سه هزار گام<sup>۵</sup> بود. هوایش مردست و آبش از کوه سهندست<sup>۶</sup>. حاصلش غله و بقول بود و میوه و پنبه نباشد. و مردمش سفید چهره و شافعی مذهب اند و درو از عیسویان جمعی باشند. حقوق دیوانیش بتمغا ده هزار دینار مقررست<sup>۷</sup> و ضیاعش بعضی که<sup>۸</sup> در حوزة حکام است ارتفای است و غله نیکو حاصل دارد و با حاصل شهر بهم بوقف ابواب البر<sup>۹</sup> غزانی تعلق دارد و آنچه از معظمت قرای آن حدودست

۱ - «ج»: ارسان یا ارمینان؛ بادرکا؛ «ا»: ناروکار و ارمیان؛ «ر»: مادرکان و ارمستان؛ (شاید: اربطان یا ارمینان و کلمه دیگر معلوم نیست). ۲ - «ج»: اهجوم. ۳ - «ج»: هشتاد. ۴ - «ا»: تنکس؛ «ر»: سکر؛ «ج»: پیشکین. ۵ - «ج»: قدم. ۶ - «ا»: سهندجار یست. ۷ - «ا»: بتمغا مقررست و ده هزار دینار مقرر است؛ «ر»: ... دو هزار. ۸ - «ج»: که بعضی.



دزشیدان<sup>۱</sup> که مقابل<sup>۲</sup> بابک خرم‌دین بوده در کوه اردبیل است بجانب جیلان. حقوق دیوانی اردبیل هشتاد و پنج هزار دینار بر روی دفاتر<sup>۳</sup> است.

خلخال - شهر وسط بوده است و اکنون دیهی<sup>۴</sup> است، کمایش صد موضع،

بچهار ناحیت و خاندبیل و سنجبد و انجیلاباد<sup>۵</sup> و هشیجین<sup>۶</sup> از توابع اوست. در سابق شهری<sup>۷</sup> فیروز آباد نام که بر سر گریوه بردلیز<sup>۸</sup> بوده حاکم نشین آن دیار بوده است و حکامس را اقاجریان<sup>۹</sup> می‌گفته‌اند. وبعد از خرابی فیروز آباد خلخال حاکم -

نشین شد و اکنون آن نیز خراب شده است<sup>۱۰</sup>. در آن ولایت بحدود دیه کیوی<sup>۱۱</sup> دره ییست بطرف آفتاب روی آن دره چشمه ییست که آبش بتابستان یخ می‌بندد و بر طرف قماة<sup>۱۲</sup> که قزاونه نسا<sup>۱۳</sup> خوانند چشمه دیگر که در آبش ییضه می‌یزد و بر یک فرسنگ خلخال کوهی است همچون دیواری راست شاهولی بر آمده که امیش دویست گز<sup>۱۴</sup> بلندی او و بر فرازش بشکل منخرجه کوهی تقریباً پانزده گز بیرون آمده و آن منخرجه زهاب است لایزال قطرات ازو فرو میریزد چنانکه دو آسیا گردان آب از آنجا حاصل میشود و بنیاد زرع خلخال برین<sup>۱۵</sup> آست و در آن حدود علف زار نیکوست و بدین سبب ماست آنجا آنچنان می‌ندد که مانند پنیر بکارد می‌شاید برید<sup>۱۶</sup> و شکار گاهای فراوان و یر شکار دارد و شکارش سخت فربه

- ۱ - «نیج» : دزشیدان ، دزشیدان ؛ «ا» : دزشیدان ، د ر ؛ اسم مله و عیار بعد از تا «حقوق دیوانی» ندارد (شاید بد). ۲ - کذا . ط مقام . ۳ - «ج» : دفتر است . ۴ - «ج» : دیه است ؛ «ر» : چند دهست . ۵ - «ج» : خامده بیل و سجرود و انجیلاباد ؛ «نیج» : خابنده بیل ، خابنده بیل . خامده بیل ، اسد ، انبند ، اسده ، آمده ؛ «ا» : اسد و خامده بیل و سجد و درجیلاباد . ( متن اول و دوم از فرهنگ جغرافیائی ج ۴ و کلمه سوم مجهولست ) . ۶ - «ا» : میشعن ؛ «نیج» : میشعین ؛ «ج» : مسجین . ( متن از فرهنگ جغرافیائی ج ۴ است ) . ۷ - «ج» : شهر . ۸ - «ا» : بردلر ( ۱ ) . ۹ - «نیج» : قاجرمان ؛ «ر» : قاجرمان ؛ «ا» : ارقاجرانان ( ۱ ) . ۱۰ - «ج» : خرابست . ۱۱ - «نیج» : لوی ؛ «ج» : کوی . ( متن از فرهنگ جغرافیائی ج ۴ ) . ۱۲ - «ا» : قماة . ۱۳ - «ج» : نسا ؛ «ا» : نسا . ۱۴ - «ج» : گزبر . ۱۵ - «ج» : «ر» : «ا» . ۱۶ - «آن» در «ج» نیست .

می باشد<sup>۱</sup> و حقوق دیوانیش سی هزار دینار<sup>۲</sup> است.

دارمرزین<sup>۳</sup> - ولایت است و صد پاره دبه باشد و از معظلماتش<sup>۴</sup> قول و جامکو<sup>۵</sup> و زهر<sup>۶</sup> از معظلمات آن و حقوق دیوانیش بیست و نه هزار دینار بر روی دفترست.

شاهرود - ولایتی است متشکل طوایس دهائیش سی پاره دبه است از معظلماتش شال و کلور و خمس و درو<sup>۷</sup> و دیوان<sup>۸</sup> هوایش معتدل است و بگرمی مایل حاصلش غله نیکو باشد و اندکی میوه دارد و مردمش گویند که شافعی مذهب اند امامذهبی ندارند و بدترین طوایف اند. حقوق دیوانیش ده هزار دینار بر روی دفترست.

تومان مشکین<sup>۹</sup> - در این تومان هفت شهرست. مشکین<sup>۱۰</sup>، خیاب و انار<sup>۱۱</sup> و ارجاق و اهر<sup>۱۲</sup> و تکلفه<sup>۱۳</sup> و دایر<sup>۱۴</sup>.

مشکین<sup>۱۵</sup> - از اقلیم چهارم است. طولش از جرابر خاندان<sup>۱۶</sup> و بک<sup>۱۷</sup> و عرض از خط استوا<sup>۱۸</sup> و در اول و راولی<sup>۱۹</sup> می خوانند جهان مشکین<sup>۲۰</sup>، ارجاق<sup>۲۱</sup> حاکم آنجا شد بدو معروف گشت. هوایش معتدل است<sup>۲۲</sup> و فتنه نیت مال<sup>۲۳</sup> و بهت آنکه شده اش را کوه سیلان مانع است و آبش از کوه سیلان می آید و غله و میوه بسیار باشد و اهل آنجا شافعی مذهب اند و بعضی حنفی باشند و بعضی شیعه<sup>۲۴</sup>. حقوق دیوانیش پنج هزار و دو بیست و دو ولایتش باقطاع لشکر مقر رست ده ابش پنج تومان مقرری دارد.

۱ - «ج» بود. ۲ - «د» سی و نه هزار دینار بر روی دفتر است و بمبارد بعد از ناشرح غوی ندارد. ۳ - «ج» دارمردین، دارمرد، دارمرد ( ) ۴ - «د» و از معظلماتش «د» نیست. ۵ - «ج» موی، فول، تول، طول و جامکو، جوگور، «ا» تول و جامکو ( ) (شاید تیل). ۶ - «ج» زهر، «ج» راد ۷ - «ج» خمس و درو و «ج» خمس و درو (متن از فرهنگ جغرافیائی ج ۴ است) ۸ - «ج» دیوان. (متن از فرهنگ جغرافیائی ج ۴) ۹ - «ج» مشکین «ج» پیشایه «ا» مشکین. ۱۰ - «ج» انار (متن از فرهنگ جغرافیائی ج ۴ است) ۱۱ - «ج» آهر. ۱۲ - «ج» بکله ( ) ۱۳ - «ج» کلنیر، «ا» کلنر (متن از فرهنگ جغرافیائی ج ۴ است). ۱۴ - «ا» افزوده (قدری سید) ساخت ۱۵ - «د» و بک لید معجم البلدان

انار<sup>۱</sup> و ارجاق - دو قصبه است در قبلی<sup>۲</sup> کوه سبلان افتاده . قصبه انار<sup>۱</sup> فیروز بن یزدگرد بن بهرام گور ساسانی ساخت و در اوّل بعضی شادار و بهری<sup>۳</sup> شاد فیروز خواندندی و ارجاق ، پسرش قباد بن فیروز ساخت . هوای هر دو معتدل است و آب از کوه سبلان جاری ، باغستان نیکو و فراوان دارد و میوه وانگور و خربزه و جوز بسیار بود و قریب بیست موضع از توابع آنجاست . حقوق دیوانیش هفت هزار دینار مقررست .

اهر - شهر کی<sup>۴</sup> کوچک و هوایش سردست و آبش از رودی که بدانجا منسوب است ، از جبال اشکنبر بر میخیزد و از عیون و قنوات نیز آب دارد . حاصلش غله و اندک میوه بود و مردمش شافعی مذهب اند و حقوق دیوانیش بتمغا مقررست و قرب ده هزار دینار حاصل دارد و ولایتش قریب بیست پاره دیه بود و قرب پنجاه هزار دینار متوجه دارد .

تکلفه<sup>۵</sup> - قصبه بوده است و اکنون خرابست حاصلش غله ، و زمینی مرتفع باشد . خیاب<sup>۶</sup> - قصبه است در قبلی کوه سبلان افتاده است و چون سبلان در شمال اوست هوایش بگرمی مایل است و آبش از آن کوه جاریست . باغستان اندک دارد حاصلش غله بیشتر بود و مردمش اکثر موزه دوز و چو خاگر باشد ، حقوق دیوانیش دو هزار دینارست .

دراورد<sup>۷</sup> - در زمان سابق قصبه بوده و اکنون ولایتی است ، و قشلاق جمعی از مغول . حاصلش غله و پنبه و شلتوک میباشد<sup>۸</sup> .

قلعه کهران - پیشتر از این قلعه محکم بوده و اکنون خرابست . حاصلش غله و پنبه نیکو باشد .

۱ - «ج» : اناد ۲ - «ج» : قبله ۳ - «ج» : بعضی . ۴ - کلمه در «ا»

نیست ۵ - «ج» : شهر . ۶ - «ا» : تکله ؛ «ج» : بکار ، مکه . بکابه ، تکله ، تکله (؟) . (شاید : کلغیر) . ۷ - «ا» : دراورد (؟) . (بدین نام موضعی بغارس و قریه ای بغراسان در معجم البلدان آمده است) . ۸ - «ا» : حاصلش پنبه و شلتوک و اندکی غله میباشد ؛ «ج» : حاصلش از غله ...

کلبر<sup>۱</sup> - قصبه بیست در میان بیشه افتاده و کوهستان بزرگ و قلعه نیکو دارد. و در پای آن قلعه رودتی روانست. هوای معتدل است و آبش از رود مذکور و حاصلش غله و انگور و میوه باشد. و مردمش از ترک و طالش<sup>۲</sup> مزوج اند و شافعی مذهب. حقوق دیوانیش مبلغ سه هزار دینار بر روی دفتر است. کیلان فصلون<sup>۳</sup> - ولایتی است و قرب پنجاه پاره دیه و لوالبس اند و مردمی دهری و از<sup>۴</sup> انسانیت در ایشان بغیر اسم چیزی<sup>۵</sup> موجود نه حاصلش غله و پنبه و شلتوک نیکو میباشد.

مردان قم<sup>۶</sup> - ولایتی است<sup>۷</sup> کوانی<sup>۸</sup> و کالاله و جرم<sup>۹</sup> از معظومات آنست. حاصلش غله و انگور و میوه نیکو باشد و بعضی مواضع در کنار ارس واقع شده. حقوق دیوانیش هشت هزار و هفتصد دینار است.

نودز - قلعه خرابست بر سر توهی که رودخانه اهر در زیر او جاریست. و بیست و چند موضع از توابع اوست و هول<sup>۱۰</sup> و بول<sup>۱۱</sup> و هفندان<sup>۱۲</sup> از معظومات آنست و دیه هول<sup>۱۳</sup> حاکم نشین است و در آنجا آثار محمد مصطفی (ص) اند و تأثیر نیکو دارد. و هوای آن ولایت بکرمی مایل است و آبش از آن رود. بیون و حاصلش غله و پنبه و برنج بود و باغستان بسیار دارد و از میوه هاس اندک و نیلو بود. حقوق دیوانیش یازده هزار دینار است و آن ولایت را در دفاتر بلوک انجو نویسند.

یافت - ولایتی است و قرب بیست پاره دیه است در میان پنبه و هوایش

۱ - دج ؛ کلبر ؛ دنج ؛ کلنیه ، کلین ، الیسر . ۲ - د ا ؛ دالش .

۳ - د ا ؛ کلان فصلون ؛ دج ؛ کلان و ضلون ، کیلان فصلون ، کیلان یصلویه ( ) .

۴ - دج ؛ مردم دهری راه . ۵ - دج ؛ بنیر از اسم . ۶ - دج ؛ مردان نفیم ؛

دنج ؛ مردان نفیم ، مراد نفیم ، مردان نفیم . ۷ - دج ؛ و رب ( قدری سفید ) پاره دیه

۸ - د ا ؛ کوالی ؛ دنج ؛ کوانی ، کوالی . ( شاید ، کوانق . از هکت جنرافایمی ایران ح ۴ ) .

۹ - د ا ؛ دنج ؛ جزم . ( ۴ ) . ۱۰ - ( ۲ ) . ۱۱ - د ا ؛ هول و نول ؛ دنج ؛ نول .

۱۲ - د ا ؛ دنج ؛ دالش . ۱۳ - د ا ؛ دالش .



بگرمی مایل است حاصلش غله و اندکی میوه بود . حقوق دیوانیش مبلغ چهار هزار دینار مقرر است .

تومان خوی - چهار شهرست خوی و سلماس و ارمیه و اشنویه .

خوی - از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالادات « عظم » و عرض از خط استوا « ۱ » . شهری وسط است و دورش شش هزار و پانصد گام است . هوایش بگرمی مایل است و آبش از جبال سلماس آید و به اُرس ریزد و باغستان بسیار دارد و از میوه هاش<sup>۱</sup> انگور و امرود پیغمبری مانندش جای دیگر نیست بشیرینی و بزرگی و آباداری . و مردمش سفید چهره و ختایی نژاد و خوب صورت اند و بسدین سبب خوی را ترکستان<sup>۲</sup> ایران خوانند و قریب هشتاد<sup>۳</sup> پاره دیه از توابع آنست ، مشاهیرش خرس<sup>۴</sup> و بدلاباد<sup>۵</sup> . حقوق دیوانیش پنجاه و سه هزار دینارست .

سلماس - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالادات « عظیم » و عرض از خط استوا « ۲ » . شهری بزرگست و باروش خرابی یافته ، وزیر خواجه تاج الدین علی شاه تبریزی آنرا عمارت کرد ، دورش هشت هزار گام است . هوایش بسرمدی مایل است و آبش از اودیة جبال کردستان برمیخیزد و ببُحیرة چیچست ریزد . باغستان بسیار دارد . میوه و انگورش نیکو باشد . غله و دیگر حبوبات نیکو آید . مردمش مُسنی پاک دین اند و پیوسته با اکراد در محاربه باشند و خصومت همیشه در میان نشان قایم بود و چون ذاتی و موروثی است اصلاح پذیر نمیشد . حقوق دیوانیش سی و نه هزار و دوست دینارست .

ارمیه<sup>۶</sup> - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالادات « عظمه » و عرض از خط استوا « ۳ » . شهری بزرگ است . دورش ده هزار گام باشد برکنار بُحیرة

۱ - « ۱ » : لزم . ۲ - کله از « ۱ » است . ۳ - « ج » : ترکستان . ۴ - جای دو کلمة اخیر در « ۱ » سفیدست . ۵ - « ۱ » : خرس ؛ « ۲ » : حوگوش . (۱) . ۶ - « ۲ » : بدلاباد . (۱) (شاید : بدلان) . ۷ - شرح ارمیه تا میانج وگرمورد در « ۲ » نیست .

چیچست افتاده هوایش گرم است و بعفونت مایل و آبش از عیون آن جبال بر میخیزد و ببخیره چیچست ریزد باغستان فراوان دارد و از میوه هاش انگور خلوقی<sup>۱</sup> و امرود پیغمبری و آلوی زرد بغایت خوبست و بدین سبب نبارزه اگر صاحب حسنی را با اباس ناسزا یابند گویند: «انگور خلوقی بچه در در سوهِ اندر<sup>۲</sup>»، یعنی انگور خلوقی است در سبد دریده. مردمش اُثر سُنّی اند و سِد و بیست پاره دیه از توابع آن است و ضیاعش مرتفع تمام بود. حقوق دیوانیس هفتاد و چهار هزار دینارست.

اشنویه - شهری و سلسلت در میان کوهستان افتاده بر ناک مرحله ارمیه<sup>۳</sup> در غرب، مایل قبله هوایس خوسر از ارمیه بود و آبش از اودبیه<sup>۴</sup> از آن جبال بر میخیزد. حاصلش غله و دیگر حبوبات و انده<sup>۵</sup> بود و مردمش بیشتر سُنّی اند و سِد و بیست پاره<sup>۶</sup> دیه از توابع اوست و ضیاعش را نیز حاصلی نمکوست. حقوق دیوانیش نوزده هزار و سیصد دینارست.

تومان سراو<sup>۷</sup>:

سراو - شهری و سلسلت از اقلیم چهارم در شرقی دوه سبالن مایل قبلی افتاده است. هوایش سردست و آب از رودی که بدان شهر منسوب است و از کوه سبالن برخیزد و در بحیره چیچست ریزد حاصلش غله و دیگر حبوبات بود<sup>۸</sup> و انگور و میوه کهمر بود. مردمش سفید چهره اند و سُنّی مذهب و اکول باشند. ولایتش

۱- «ا» خلوقی ۲ «نچ» ۳ «اور» لموی بچه در درسیوه اید درو پوشیده اند،  
 «ج» انگور خلوقی بچه در سبد اندرین. (من از ا است) ۳ «ج» کوهستان...  
 ارمیه افتاده ۴ «نچ» شامی ۵ «ا» قدری سفید بازده ۶ «نچ»  
 سراو، سراو و سراو: «ا» سراو (امروزه سراو) گویند ۷ «ج» ۸ «ج»  
 حبوبات بیشتر است.

میانج و گرمروډ - میانج شهری بوده است و اکنون بقدر دیهی مانده و چند

تومان مراغه - چهار شهرست مراغه و بسوی و دهخوارقان و نیلان .

مراغه - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدا<sup>۸</sup> « فب ع » و عرض از خط استوا « لرك »<sup>۹</sup>. شهری بزرگست و در مقابل دارالملك آذربایجان بود<sup>۱۰</sup>. هوایش معتدل است و بغفوت مایل جهت آنکه کوه سهند شمالش را مانع است و باغستان بسیار دارد و آبش از رود صافی است که از سهند برمیخیزد و در بحیره چیچست ریزد. حاصلش غله و پنبه و انگور و میوه باشد. اکثر اوقات آنجا ارزانی باشد. ولایتش شش ناحیت است: «سراجو»<sup>۱۱</sup> و «بناجون»<sup>۱۲</sup> و «دیزجرو»<sup>۱۳</sup> و «گاو دول» و «هشترود و بهستان»<sup>۱۴</sup> و انگوران و قزل اوزن<sup>۱۵</sup> از توابع آنست. مردمش سفیدچهره

۱ - جای دو کلمه اخیر در «۱» سفیدست. ۲ - «نچ» : وړژند ، ژړند ؛ «۱» : ژوند (۱) . ۳ - «چ» : نچ ، : درند ؛ «۱» ندارد . ( متن افرهنگ جغرافیائی ایران ج ۴ است ) . ۴ - در فرهنگ جغرافیائی آلان براغوش ؛ «نچ» : دراغوش . ۵ - «۱» : سفیر ؛ «نچ» . سفیره ، سفیر ، سفید ، سفر ، در نسخه خطی وینه ؛ ووند و براغوش و علم و سفیر (نچ) (۱) . ۶ - «۱» : قرب . ۷ - «نچ» : نریج ؛ «۱» : ترنج . ۸ - «۱» : فبما . ۹ - «۱» : لرك . ۱۰ - «۱» : افزوده ( قدری سفید ) ساخت . ۱۱ - «چ» : سراجون . ( متن افرهنگ جغرافیائی ایران ج ۴ است ) . ۱۲ - «چ» : لباجون ( متن افرهنگ جغرافیائی ایران ج ۴ و «۱» است ) ۱۳ - «چ» : درجروود ، «۱» : درحرود . ( متن افرهنگ جغرافیائی ایران ج ۴ است ) . ۱۴ - ( در معجم البلدان از نواحی قزوین قلعتی باین نامست ) . ۱۵ - «چ» : ولاوران ، «نچ» : خول اوژان ، مرل ااداران ، مرل اوران ، قول ، قول ؛ «۱» : قول اورا .



کما بیش نیمه<sup>۱</sup> او<sup>۱</sup> برجاست و هوایش معتدل است و آبش از رود زنوز<sup>۲</sup> حاصلش غله و پنبه و دیگر حبوبات و انگور و میوه بود و از میوه هاش شفتالو و زردآلو و به در غایت خوبی باشد. ولایتش شصت<sup>۳</sup> پاره دیه است و حاصلی نیکو و زمین مرتفع دارد و در صحرای مرند بجانب قبله کرم قرمز پیدا شده است و در يك هفته بموسم تابستان آنرا میتوان گرفت و اگر نگیرند قرمز را سوراخ کند و پیرد. حقوق دیوانی<sup>۴</sup> مرند و ولایتش بیست و چهار هزار دینار است.

دزمار<sup>۵</sup> - ولایتی است در شمال تبریز کمایش پنجاه پاره دیه بود و دوزال و کوردشت<sup>۶</sup> و قولان و هرار<sup>۷</sup> و خوروانق<sup>۸</sup> از معظمات آن. هوایش معتدل است بگرمی مایل و آبش از آن جبال برمیخیزد و فضا لبش در ارس میریزد. حاصلش غله و پنبه و انگور<sup>۹</sup> و میوه بهمه انواع میباشد و بیشتر از همه جا رسد و نوباوه تبریز از آنجا باشد. حقوق دیوانیش چهل هزار و هشتصد دینار است.

زنکیان - چند پاره دیه است و اکنون داخل مردانقم<sup>۱۰</sup> بل<sup>۱۱</sup> خدا آفرین بر آب ارس در آن حدود است. بکر بن عبدالله صاحب رسول الله صلی الله علیه و سلم ساخت در سنه خمس عشر هجری.

زنوز<sup>۱۲</sup> - قصبه بیست باغستان فراوان دارد. حاصلش غله و انگور و میوه بتخصیص سیب سفید که قبلی می خوانند عظیم خوبست. حقوق دیوانیش سه هزار دینار است.

۱ - < ا > : نیمه < د > : همه . ۲ - < د > : لولو ؛ < ا > : لوبر ؛ < ج > : دلول ؛  
 < د > : دج ؛ < ل > : لوبر . ۳ - < ا > : صد . ۴ - < ج > : دیوانیش از . ۵ - کلمه و شرح  
 آن تا شرح نخجوان در < د > نیست . ( در فرهنگ جغرافیایی ج ۴ : دیرمار (خاوری و باختری) ) .  
 ۶ - ( ۲ ) . ۷ - < ج > : خوروانق . ( در فرهنگ جغرافیایی ج ۴ : خروانق ) . ۸ - کلمه  
 از < ا > است . ۹ - جمله اخیر در < ا > نیست . ۱۰ - < ج > : مردان تقیم . ۱۱ - < ا > :  
 فول ( = بل ) . ۱۲ - < ج > : دیوز .

نخچوان - از اقلیم چهارم است. ملوای از جرایر خدایات «ف»<sup>۳</sup> و  
عزن از خط استوا «ح»<sup>۴</sup> آنرا بهرام چوین ساخت. شهرش خوش است<sup>۵</sup> و  
آنرا نقش جهان خوانند. اکثر عمارات آن از آجرست. حمامهای غله و پنبه و  
انگور و اندلی میوه بود<sup>۶</sup> و مردمش سفید چهره و شافعی مذهب اند؛ ولایت بسیار  
دارد و چند قلمه محکم از نوابح آن مثل النجف؛ سورماری<sup>۷</sup> و تفر<sup>۸</sup> و فغان<sup>۹</sup> و  
حقوق دیوانیس سده سیزده هزار دینارست.

اردوباد - فسیه بیست و باعستان<sup>۱۱</sup> بسیار دارد و انجور و آله و بنه نیکو آورد<sup>۱۲</sup> و آبی از کوههای قبان<sup>۱۳</sup> خیزد و فضا پیش در ارس رود.

آزاد - شهری کوچک است حاصلش غله و پنبه و اندک فراوان دارد و شراب آنجا را شهرتی عظیم باشد و آبش از کوههای میان خیزد و در ارس ریزد. مردمش سفید چهره اما عوان طبع باشند. حقوق دیوانیش هیچده هراد و سید دینارست. ماکویه - قاعه بیست بر شلاف سنگی دیهی در پای آن قاعه چنانکه آن کوه تا نیمروز سایه بان آن دیه شده است و مرجانبستا<sup>۱۴</sup> ده بزرگ دیشسان اوست آنجا ساکن می باشد.

۱ - ۰ «نچ» لرلز (پافوب ۴ ص ۲۶۲ ممکن است همان حصار لرزی دو طفرنامه  
۱ ص ۳۹۹ باشد) (شاید: لرلر ورهنگ جغرافیائی ایران ح ۴) ۰ ۲ «ا»  
فولی ۳ - «ا» ور ۴ - «چ» شهر خوشی است! جای نام یار شهر در  
«ا» سفید مانده است. ۵ «چ» دارد. ۶ - «د» سوماری، «چ» سوماری،  
سوزاری. ۷ - کلمه در «ا» و «ر» سبب «نچ» هم، «نر» ۸ «نچ»  
فغان. «ا» و «ر» دارد. ۹ - «چ» احسان، احسان، «ا» ارچستان.  
۱۰ - «ا» باغات. ۱۱ - جمله اخیر از «ا» است. ۱۲ - از اینجا تا علامت  
در: «ا» نیست. ۱۳ - «نچ» بیان، قاپان. ۱۴ - «نچ» هرجاتیا، مرعاسیا؛  
«ا» مرعاسیا.

## باب چهارم

### در ذکر دیار اران و موغان

هوایش گرمسیرست و بغفونت مایل . حدودش با ولایات ارمن و شیروان و آذربایجان و بحر خزر پیوسته است . حقوق دیوانیش در عهد اتابکان زیاده از سیصد تومان این زمان بوده است و اکنون سی تومان و سه هزار دینارست که بر روی دفتر آمده است .

موغان - از گریوه سنگ بر سنگ که محاذی تومان مشکین است تا کنار آب ارس از ولایت موغان است و در این مسافت چندانکه کوه سبلان ناپیدا باشد گیاه درمنه درپاییز<sup>۳</sup> زهردار بود خوردنش چهار پایا<sup>۴</sup> را هلاک کند و در بهار زهرش کمتر بود و دابة<sup>۵</sup> گرسنه را مضرتر از آنکه علفی دیگر خورده باشند<sup>۶</sup> و چون کوه سبلان پیدا شود این مضر<sup>۷</sup> در آن درمنه نماند .

ماجران<sup>۸</sup> - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات « فج نط<sup>۹</sup> » و عرض از خط استوا « لح<sup>۱۰</sup> » در اول شهرستان موغان بود و اکنون خرابست و بقدر دیهی معمور . در مسالك الممالك آمده<sup>۱۱</sup> : آنچه حق تعالی در کلام مجید در قصه موسی و خضر علیهما السلام میفرماید : « وَاِذْ قَالَ مُوسٰی لِفَتٰىهٖ لَا اُبْرِحُ حَتّٰی اُبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ اَوْ اَمْضِیْ حَقْبًا » تا اینجا که « فَأَنْطَلَقَا حَتّٰی اِذَا لَقِیَا غُلَامًا فَتَمَلَّهٗ قَالَ اَقْتَتَلْتَ نَفْسًا زَكٰیةً بِغَیْرِ نَفْسٍ لِّقَدْ جِئْتَ شَیْئًا نُّكْرًا » آن صخره

۱ - « ۱ » در « : ابنیه . ۲ - « ج » : پیشکین . ۳ - « ر » : فانیز ؛ « ۱ » :

قائید . ۴ - « ج » : شود ؛ ۵ - « ج » : نماند آن بود . ۶ - « نج » : ماجروان .

۷ - « ۱ » : مع بط . ۸ - « ۱ » : لح ها . ۹ - ابن خردادبه ۱۲۱ ، ۱۲۴ ( نج ) .

۱۰ - سورة ۱۸ ( کهف ) آیه ۵۹ و ۷۳

سخره شیروان است. آن بحر بحر جیلان است و آن فریه دبه باجروان و آن غلام را در دبه جبران<sup>۱</sup> گشته اند. در مورد الاقالیم آمده که سخره موسی در انطاکیه بوده است و در جنب تفاسر ابن حیات را در مجمع البحرین میگویند و این روایت سیم درست است. هوای باجروان بخرمی مایل است و آبش از جبالیه که در حدود آنست بر میخیزد. حاصلش غیر از غله چیزی دیگر نمیشد.

برزند - از اقلیم چهارم است. طلوس از جزایر خالدران<sup>۲</sup> میچ نط<sup>۳</sup> عرض از خود استوا<sup>۴</sup> لزمط<sup>۵</sup> شهری وسطا بوده است<sup>۶</sup>. بعد از خرابی افشین غلام معتسم خلفه عباس آبادان کرد<sup>۷</sup> و نسبت خود ساخت، اکنون باز خراب است و بفرد دیهی معمور مانده. هوایش بخرمی مایل است و آبش از عمون<sup>۸</sup> زمینی<sup>۹</sup> مرتفع دارد حاصلش غله باشد.

پاسوار<sup>۱۰</sup> - از اقلیم پنجم است امیری پیاه سوار<sup>۱۱</sup> نام<sup>۱۲</sup> یعنی سوار بزرگ از امرای آل بویه ساخت. اکنون بفرد دیهی مانده است و آبش از رود باجروان است و حاصلش غله باشد.

محمود آباد - در سحرای کاو باری بر کنار دریاست. نمازان خان مغول ساخت از اقلیم پنجم است.

همشهره<sup>۱۳</sup> - از اقلیم پنجم است بساحل بحر جیلان. ازو تا دریا قریب دو فرسنگ بود<sup>۱۴</sup>. و در اول ابر شهره<sup>۱۵</sup> میخوانده اند و جای نشست فرهاد بن کوردز بوده که او را بخت نصر شمارند و فردوسی در ذکر آن مقام و فرهاد گوید: بیت  
لنزن ابر شهره چو فرهاد کرد  
بجنگ از جهان روشنایی ببرد.

۱ - «ا» - «ج» - «جیلان» - «چندان» - «چ» - «حیزان» - «متن از مجمع البلدان است» - «۲» - «لرمط» - «۳» - «افزوده» - «قدری سفید» ساخته - «۴» - «کله از «ا» است» - «۵» - «ج» - «زمین» - «۶» - «نچ» - «یلوار» - «جهان نامه ۳۹۳» - «یلسود» - «ا» - «سله سوار» - «۷» - «ج» - «نام او» - «۸» - «(۱)» - «۹» - «افزوده» - «می باشد» - «۱۰» - «ا» - «افزوده» - «قدری سفید» ساخت - «۱۱» - «ا» - «شهره» - «نچ» - «ابرشهو» - «اواشهر» - «بوشهره» - «جهان نامه ابوشهره».



اردان - از کنار آب ارس تا آب کر بین النهرین ولایت اردان است .

ییلقان<sup>۱</sup> - از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات « فج لب » و عرض از خط استوا « لط نه »<sup>۲</sup> . قبادبن فیروز ساسانی ساخت و اکنون خراب است و بیشتر عمارات آن از آجرست . هوایش گرم است . حاصلش غله و شلتوک و پنبه و دیگر حبوبات نیکو باشد .

بردع<sup>۳</sup> - از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خمالدات « فج »<sup>۴</sup> و عرض از خط استوا « م ک »<sup>۵</sup> . اسکندر رومی ساخت . قبادبن فیروز ساسانی تجدید عمارت آن کرد . شهری بزرگ بوده است و کثرت عظیم داشته . درو عمارات عالیه فراوان بوده و کثرت میوه ، و از میوه هایش فندق و شاه بلوط بهر از جایهای دیگر باشد . آبش از رودیست که به ترتر مشهورست .

گنجه<sup>۶</sup> - از اقلیم پنجم است و شهر اسلامی<sup>۸</sup> . طوایش از جزایر خالدات « فج »<sup>۴</sup> و عرض از خط استوا « م لد »<sup>۷</sup> . شهر اسلامی است<sup>۹</sup> در سنه تسع و ثلاثین هجری ساخته شد<sup>۱۰</sup> . شهری خوش و مرتفع بود و درین معنی گفته اند :

چند شهرست اندر ایران مرتفع تر از همه  
بهر و سازنده تر از خوشی آب و هوا  
گنجه پر گنج در اردان ، صفاهان در عراق

در خراسان مرو و طوس ، در روم باشد اقسرا .

هیرک<sup>۱۱</sup> - ییلاق بردع است و جایی عظیم خوب و نزه . آبهای روان و علفزار .

های<sup>۱۲</sup> فراوان و شکارگاههای بسیار و مردم بردع تابستان بدانجا روند<sup>۱۳</sup> .

۱ - جای کلمه در « ا » سفیدست ؛ « بیچ » : ییلقان . ۲ - « ا » : لط به .  
۳ - « ا » : ییلقان . ۴ - « ا » : مه ها . ۵ - « ا » : م ل . ۶ - « چ » : عمارتش .  
۷ - « ا » : بردع . ۸ - دو کلمه اخیر از « ا » است . ۹ - بجای سه کلمه اخیر در « ا » :  
( قدری سفید ) ساخت . ۱۰ - دو کلمه اخیر در « ا » نیست . ۱۱ - کلمه در « ا » نیست ؛  
« بیچ » : هرک ، سیرک ، جهان نامه : ترک . ( ۱ ) . ۱۲ - « ا » : علفزارهای . ۱۳ - « چ » :  
افزوده ؛ و زمستان بشهر اندر .

۱ - ۱۰۰ : ۱ - شیروان . ۲ - رنج : پانزده . ۳ - ۱۰۰ : مسفرن و ولاشی .  
۴ - ۱۰۰ : ۵ - چهارلله اخیر در : ۱۰۰ : ۶ - ابن خردادبه ص ۱۲۳ (رنج) .  
۷ - بظرفنامه ج ۱ ص ۴۰۶ بشکریه (رنج) . ۸ - ۱۰۰ : ۹ - رواج . ۱۰ - رنج : ۱۰۰ : نیروز  
آباد . ( پانفوت ۳ ص ۹۲۸ و ۹۲۹ ) . ۱۰ - رنج : هواپیما و جاهای بس نرمدارد .

شایران - انوشروان عادل ساخت هوایش گرم است و آبش ناگوارنده حاصلش غله و دیگر حبوبات نیکو باشد.

گشتاسفی - از کنار آب دریا ولایت گشتاسفی است و گشتاسف بن لهراسف ساخت ونهری بزرگ از آب کر و ارس بریده است و از آن جویها برداشته و بر آن دیهه‌های فراوان ساخته. حاصلش غله و برنج و اندک پنبه و میوه بود. مردمش سفید چهره‌اند و بر مذهب امام شافعی. زبانشان پهلوی بجیلانی باز بسته است. حقوق دیوانیش بزمان سابق پیش از ظهور دولت مغول کمایش صد تومان این زمان بوده است و اکنون صد و هفده<sup>۱</sup> هزار و پانصد دینار است. و در وجه اقطاعات عساکر که آنجا ساکن‌اند متفرق<sup>۲</sup> باشد.



## باب ششم

## در ذکر بلاد ابخاز و گرجستان ۱

و آن پنج موضع است و هوایش سردست و حدود آن تا ولایت اران و ارمن و روم پیوسته است. و حقوق دیوانی آن ولایت در عهد ملوک آنجا قریب پانصد تومان این زمان حاصل شده و درین عهد صد و بیست تومان و دو هزار دینارست و دارالملک گرجستان و ابخاز شهر تفلیس است.

الان - از اقلیم پنجم است. ملوک از جزایر خالدا<sup>۱</sup> فح<sup>۲</sup> و عرس از خط استوا<sup>۳</sup> م<sup>۴</sup>. فیروزین قباد ساسانی ساخت. هوایش بغایت خوبست و سردی مایل و آبش از جبال<sup>۵</sup> که متصل البرزست می آید و در رود کر میریزد. حاصل غله و میوه باشد. انی<sup>۶</sup> - از اقلیم پنجم. ملوک از جزایر خالدا<sup>۷</sup> عط<sup>۸</sup> و عرس از خط استوا<sup>۹</sup> م<sup>۱۰</sup>. هوایش سردست. حاصل غله و اندکی میوه بود.

تفلیس<sup>۱۱</sup> - از اقلیم پنجم است. ملوک از جزایر خالدا<sup>۱۲</sup> فح<sup>۱۳</sup> و عرس از خط استوا<sup>۱۴</sup> م<sup>۱۵</sup>. در دره یی افتاده است که طرفی از آن با کوه است و آب کر بر میان آن روان است و از طرفی عمارات بر روی کوه<sup>۱۶</sup> ساخته اند چنانکه بام هر رسته خانهای زمین روی رسنه علیاست. و در آنجا حمامات بسیارست که آب گرم از<sup>۱۷</sup> زاینده است و به آتش احتیاج ندارد. حاصل غلات بغایت نیکو بر آید و اندکی میوه دارد.

خان<sup>۱۸</sup> - قلعه مستحکم است بر سر تلی عظیم بر سر حد اران.

قرس<sup>۱۹</sup> - در معجم البلدان<sup>۲۰</sup> گوید که<sup>۲۱</sup> شهر کی است بر دوزخ و تفلیس و هوایش خوش بود<sup>۲۲</sup> و حاصلش غله عظیم نیکو بود و زمین مرتفع دارد<sup>۲۳</sup>.

۱ - (۱) د ر : در سریر مسا گرجستان و ابخاز ؛ د ایچ . گرجستان .  
 ۲ - (۲) د ر : مع ع . ۳ - (۳) د ر : مد کج ؛ د ر : مدح . ۴ - (۴) کله و شرح آن در دره نیست و در (۵) بجای کله تفلیس نوشته شده است . ۵ - (۵) چ : دارد . ۶ - (۶) جای کله در (۷) سفیدست . ۷ - (۷) د ر : مع ها . ۸ - (۸) چ : کر . ۹ - (۹) د ر : پرست . ۱۰ - (۱۰) د چ : آنرا . ۱۱ - (۱۱) د ایچ : حبان ، خبان ، چنان ، چنان ؛ (۱۲) خان ؛ (۱۳) در ؛ چنان . ۱۲ - (۱۲) د ر : فارس . ۱۳ - (۱۳) باقوت ؛ (۱۴) (نچ) . ۱۴ - (۱۴) آمده . ۱۵ - (۱۵) د چ : هوای خوش دارد . ۱۶ - (۱۶) کله اخیر در (۱۷) نیست

## باب هفتم

## در کیفیت اماکن ملک روم

و آن قریب شصت شهرست و سردیست و علمای ما تقدم آنرا مفسقة البلاد گویند و حدیث نبوی مصدق این تقریرست کما قال رسول الله (عم) : « الرّوم ما دخله المعصوم » . در مسالك الممالك آمده : و علماء گفته اند که چون رومیان بیت المقدس را خراب کردند . و از آنجا برده بردند<sup>۱</sup> حق تعالی بر ایشان خشم گرفت و از آنجا اسیر و برده بردن رسم فرمود ، لاجرم از آن وقت باز هیچ روز نگذرد که از روم بدیگر ولایت برده نبرند . و مؤلف کتاب می گوید که از زندگانی بد ماست که این زمان برده از ایران بروم میبرند و کلام مجید شاهد این تقریرست قوله تعالی : « و ما کُنّا مُهْلِکِی الْقُرْیَ إِلَّا وَ أَهْلِهَا ظَالِمُونَ »<sup>۲</sup> نعوذ بالله من سخطه . حدود مملکت روم با ولایات گرجستان و ارمن و سیس و شام و بحر روم پیوسته است . حقوق دیوانیش در این زمان سیصد و سی تومان بر روی دفترست و در زمان سلاجقه زیادت از يك هزار و پانصد تومان این زمانی بوده است ، و شهر سیواس اکنون معظم بلاد آنجاست .

سیواس - از اقلیم پنجم است . طولش از جزایر خالدات « غالب » و عرض از خط استوا « لظك »<sup>۳</sup> خرابی بحال باروی او راه یافته بود ، سلطان علاءالدین بن - کیقباد سلجوقی باروی آنرا بسنگ تراشیده بر آورد . هوایش سردست حاصلش غله و میوه و پنبه باشد . صوف سیواسی مشهورست از آنجا میآورند .

۱ - « چ » : بودند . ۲ - سورة ( قصص ) ۲۸ آیه ۵۹ . ۳ - « چ » : تا .

۴ - « ا » : در ؛ « ل » : طول و « ا » : افزوده ؛ ( قدری سفید ) ساعت .

ایبستان - شهری وسط است از اقلیم پنجم .

ارزنجان - از اقلیم چهارم است . ملولش از جریر خالدا ت « عد » و عرض از خد استوا « لعل » . سلطان عالم الدین کیقباد سلجوقی تجدید عمارت بارونش کرد و بسنک تراشیده بر آورد و هوایش بغایت خوب است و آب فرات بر ظاهر آنجا میگذرد . حاصلی غله و میوه و پنبه و انار فراوان باشد . حقوق دیوانش سه و سه تومان و دوهزار و پانصد دینار است .

ارژن الروم - از اقلیم چهارم<sup>۱</sup> است. بواسطه از جزایر خالدا<sup>۲</sup> بم<sup>۳</sup> و عرض  
از خط استوا<sup>۴</sup> اطام<sup>۵</sup> در آنجا<sup>۶</sup> المیسیاب<sup>۷</sup> است در غایت<sup>۸</sup> عظمت چنانکه عالتر از آن  
عمارت در آن ملک نیست و درو<sup>۹</sup> شب<sup>۱۰</sup> عالی بوده پنجاه<sup>۱۱</sup> هزار و بعضی از  
طلاق آن<sup>۱۲</sup> شب<sup>۱۳</sup> ولادت حضرت رسول (عم) فرود آمد و چندانکه<sup>۱۴</sup> میخیزا<sup>۱۵</sup>هند که  
باز جای کنند عمارت نمیپذیرد و فرود میآید و در برابر آن<sup>۱۶</sup> کلسی<sup>۱۷</sup>ها مسجدی بر شکل  
کعبه<sup>۱۸</sup> طویل و عریس آن مانند کعبه<sup>۱۹</sup> مسلمانان ساخته اند و آنرا<sup>۲۰</sup> دار<sup>۲۱</sup> تعبیه میخوانند.  
حقوق دیوانه<sup>۲۲</sup> نیست و دو هزار دینار است.

ادال<sup>۱</sup> - شهری و سدا است . آس از فرات و هوا بش سردی مایل . حاشاش غلگه و اندک میوه باشد . حقیق دیوانش ده<sup>۱۱</sup> هزار و هشتصد دینار است .

ارمنال<sup>۱۱</sup> - در اول شهری نزرک پوده و در این زمان قبیله است . حقوق

۱- ۱) «دما» در «دما» ۲ از لغات معانی ۳ - «چ» «عمرش»  
کرد و بارویش نیز ۴ - «جانه» «حیر» در ۵ - «نیست» ۶ - «پنجم» ۷ - «ا»  
افزوده (مدری سفد) ساخت ۸ - «المه» از ۹ - «است» ۱۰ - «چ» «چماقه»  
۱۱ - «کله» از «ا» و «در» است ۱۲ - «در» «بالان» نیست ۱۳ - «ا» «دو»  
۱۴ - «ا» «ارمال» در «ارمیا» «ارمیا» ( ) ( ) «شاید» «ارمال»

دیوانیش هفت هزار دینارست .

آقسنک<sup>۱</sup> - شهری کوچکست . حقوق دیوانیش پنج هزار دینارست .

اقسرا - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدا<sup>۲</sup>ت « سج » و عرص از خط

استوا « لح » . عز الدین قلیج ارسلان بن مسعود سلجوقی ساخت در سینه ست<sup>۳</sup> و ستین<sup>۴</sup> و خمسمایه . جایی عظیم خوب بوده و مرتفع و حاصلش غله و میوه و انگور فراوان خوب باشد . حقوق دیوانیش پنجاه و یک هزار دینارست .

اقشهر<sup>۵</sup> - ارزنجان بر هفت فرسنگی آنجامست و قونیه بر سه مرحله است .

حقوق دیوانیش صد و سی و پنجهزار دینارست .

اماسیه<sup>۶</sup> - شهر عظیم بوده . سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی تجدید عمارت

آن کرد<sup>۷</sup> و حاصلش از انواع میوه باشد و هوای خوش و نزه دارد .

انطاکیه - شهری وسط است و از اقلیم چهارم و هوای بغایت خوب دارد .

اونیک<sup>۸</sup> - قلعه است بر سر کوهی و شهری آبشخور<sup>۹</sup> در پای آن شهر . شیخ

حسن پسر حاجی طغای سوتیای<sup>۱۰</sup> ساخته است و امیر شیخ حسن چوپانی آن شهر را خراب کرد . بر هشت فرسنگی ارزن الروم است .

بابرت<sup>۱۱</sup> - شهری بزرگ بوده و اکنون شهری کوچکست و اندک باغستان دارد

حقوق دیوانیش بیست و یک هزار و سیصد<sup>۱۲</sup> دینارست .

دوبرکی<sup>۱۳</sup> - شهری وسط است . حقوق دیوانیش سی هزار<sup>۱۴</sup> دینارست .

۱ - کلمه و شرح آن در « ا » و « ر » نیست ؛ « نج » : اقلک ، افنیک ، انیک ،

افک ، اقیق . ۲ - « ا » : نیف . ۳ - جای کلمه در « ا » سفیدست . ۴ - « ا » : اقشهر

معظم بوده . ۵ - دنباله عبارت در « ا » نیست . ۶ - « نج » : انغور ، اسیجور ؛ « ا » :

آشخون . ( ۱ ) . ۷ - « چ » : قلعه . ۸ - « نج » : سوتیای ؛ « ج » : سوتانی .

۹ - « نج » : بابرت ؛ « ا » : ماروب . ۱۰ - « ج » : ... هزار ؛ « نج » : پنجاه و یک هزار

و سیصد . ۱۱ - « ا » : دورکی ؛ « نج » : دورکی ، دفرکی . ( ۱ ) . ۱۲ - « ج » :

چهل هزار و سیصد .

دولو<sup>۱</sup> - شهری وسط است. حقوق دیوانیسی چهل هزار و سیصد دینار است.  
 درجان<sup>۲</sup> - شهری وسط است. حقوق دیوانیسی چهل هزار و سیصد دینار است.  
 خربرت<sup>۳</sup> - شهری بزرگ و از اقلیم چهارم و هوای بنفان خوب دارد. حقوق  
 دیوانیسی دویست و پانزده هزار دینار است.  
 شهره<sup>۴</sup> - شهر کوچک است و برکنار دریا. حقوق دیوانیسی پانزده هزار  
 دینار است.

سسون<sup>۵</sup> - برکنار بحر دوم است و بندر شنی.

شمشام<sup>۶</sup> - از اقلیم پنجم است. ملوس از جزایر خالدا<sup>۷</sup> و بابه<sup>۸</sup> و عرناز  
 خط استوا<sup>۹</sup> م. شهرست بزرگ و درو قبر سدوان بن معتدل صاحب رسول (عم).  
 و در این حدود درختی است نمره ای پیادام مانده است. با پوست میتوان خورد از  
 عسل شیرینتر است و خوش طعم تر و لسی نداند آن چه میوه است.  
 موریه - از اقلیم پنجم است. ملوس از جزایر خالدا<sup>۱۰</sup> و بابه<sup>۱۱</sup> و عرناز  
 خط استوا<sup>۱۲</sup> م. در نطق اندوده<sup>۱۳</sup> خوانند. در جامع الحائیان دریا و سلطان قبر  
 روم ساخت و در آن زمین شنجی بافته بود بر عمارت آن شهر صرف کرد. حقوق  
 دیوانیسی هفتاد و دو هزار دینار است.

قالیقل<sup>۱۴</sup> - از اقلیم پنجم است. ملوس از جزایر خالدا<sup>۱۵</sup> و بابه<sup>۱۶</sup> و عرناز  
 خط استوا<sup>۱۷</sup> م. شهری بزرگست. زیلوقالی بدانجا منسوب است. و در معجم  
 البلدان<sup>۱۸</sup> آمده در بیعه نصاری آنجا خانه یی بوده است که هر سال در شب

۱ - (۱) دورو (۲) - ۲ - پنج ، دیرخان ، دیرجان ، (۳) : دیرجان (۴)

۳ - ۱۰ - میرموت ؛ پنج : خربرت ، حبررت ، حررت ، حررب - ۴ - ۱ : شهر (۵)

۵ - (۶) : ۱۰ - ۹ : ساط . ۲ - (۷) : مع . ۸ - ۱ : پنج . اندوده

۹ - ۱۰ : هفتصد . ۱۰ - ۱۱ : لطا . ۱۱ - ۱۲ : یافت ۴ ص ۲۰ (پنج)



شعاین<sup>۱</sup> که آخرین یکشنبه صوم ایشان بود موضعی گشاده شدی و ازو خاک سفیدی بیرون آمدی، آن خاک چون تریاک دفع زهر شدی و زیادت از دانگی نشایستی خورد و الا هلاک کردی.

قراحصار - چند قلعه است بدین نام :

قراحصار . در کمر آکوه بر سه مرحله قیصریه است . بیست و پنج هزار و سیصد دینار حقوق دیوانی دارد ، (قراحصار را بهرام شاه به حدود قونیه ساخته است حقوق دیوانیش یازده هزار و ششصد دینار است)<sup>۲</sup>؛ قراحصار بواسی<sup>۳</sup> به حدود نکیدا<sup>۴</sup> حقوق دیوانیش چهارده هزار و ششصد دینار است؛ قراحصار لیمونیه<sup>۵</sup> به حدود آقشهر ارزنجان .

قسطنونیه<sup>۶</sup> - شهری وسطست حقوق دیوانیش پانزده هزار دینار است .

قومنات<sup>۷</sup> - شهری کوچک حقوق دیوانیش چهارده هزار دینار است .

قونیه - از اقلیم پنجم است . طولش از جزایر خالدات « سه مه » و عرض از خط استوا « ما »<sup>۸</sup> . شهری بزرگ است از کوره قبادق<sup>۹</sup> . سلطان قلیج ارسلان در آنجا قلعه ساخت از سنگ تراشیده و در آن قلعه جهت نشست خود ایوانی عظیم بر آورده و چون خرابی بحال قلعه و باروی قونیه راه یافت سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی و امراء او تجدید عمارت باروی شهر کردند . بارویی بس بلند از سنگ تراشیده از قعر خندق بر آورده است بیست گز عمق خندق و سی گز دیگر بلندی باروست . دور آن بارو زیادت از ده هزار گام است . و در آن شهر عمارات عالی ساختند و دوازده

۱- شعاین : سمانین . ۲ - « ۱ » : ذکر کوه ؛ « ۲ » : کم . ۳ - مبارت داخل هلالین در

« ۱ » نیست و ظاهراً یا زائد است و یا دنبال عبارت « چند قلعه است بدین نام : » باید باشد .

۴ - « ۱ » : « ۲ » : نواس . (۱) . ۵ - « ۳ » : نیکده ؛ « ۴ » : به حدود کیمده . (متن از معجم البلدان است) .

۶ - « ۱ » : چهار . ۷ - « ۱ » : لموسه ؛ « ۲ » : لیمونیه . (۱) . ۸ - « ۱ » : قسومیه . (۱) .

۹ - « ۱ » : قومنات ، قومیات . (۲) . ۱۰ - « ۱ » : ماها . ۱۱ - « ۱ » : قادن .

(معجم البلدان : قبادق) و « ۱ » افزوده : و ولایات سلطانی (قدری سفید) ساخت .

دروازه دارد بر فراز هریک کوشکی قلعه شکل است و هوایش معتدل است و آبش از آن جبال<sup>۱</sup> و بر آن آب در دروازه جهت مظهر آب گنبذی عظیم ساخته اند چنانکه بر بیرون گنبد سیمد و چند لوله آب جاریست. ارتفاعاتش غله و پنبه و دیگر حبوبات بسیار و نیلو باشد. باغستان فراوان دارد بدو طرف یکی بجانب صحرا و آن اکنون خراب است و دیگری بجانب کوه در پای قلعه کوه<sup>۲</sup> و آن معمور است. انگور و میوه بانواع ازو حاصل شود. از میوه هایش زرد آلو بغایت شیرین و آبدار میباشد و چون شهر بر سر حد قرامان است همیشه از ایشان بزحمت باشند و پیوسته پاس دارند و از مزار آثار تربت مولانا جلال الدین بن بهاء الدین ولد<sup>۳</sup> قدس سره آنجاست.

فیسرت<sup>۴</sup> - از افلیم پنجم است. طولش از جرار خالدات<sup>۵</sup> سها<sup>۶</sup> و عرض از خط استوا<sup>۷</sup> لطل<sup>۸</sup> در پای کوه ارجاسب افتاده است. شهری بزرگست قلعه آنرا سلطان علاء الدین کبکاد سلجوقی، مادر از سنگ تراشیده ساخت. حقوق دیوانیس صد و چهل هزار دینار است در معجم البلدان آمده است<sup>۹</sup> در دیوانیس حکیم جهت قصر حمامی ساخته بود که بچراغی گرم میشد و درو<sup>۱۰</sup> قاه است منسوب به مجلس نجم بن حنبله بن امیر المؤمنین عای<sup>۱۱</sup> درم الله وجهه<sup>۱۲</sup> و او را عظیم منبر<sup>۱۳</sup> دارند.

تاب<sup>۱۴</sup> - شهری و سلاست و هواس سردست و از افلم پنجم است. حقوق

دیوانیس بیست و ده هزار و صد دینار است

کماش<sup>۱۵</sup> - قلعه است و شهر کوچک در پای آن قلعه هوایس سردی مایل

است و چند پاره دبه بر بوابع آن و حقوق دیوانیس سی و چهل هزار و چهار صد دینار است.

۱ - در داء بجای ۲ و آن جبال ۳ دردی سفیدست ۴ - پنج ۵ : کوکه (۱) .  
 ۳ - دو کله از ۱ است ۴ - در معجم البلدان . بیساریه . ۵ - ۱ : سها .  
 ۶ - ۱ : لطل ۷ - یاغوب ۴ ص ۳۱۴ ( پنج ) ۸ - ۱ : رضی الله عنه . ۹ -  
 ابن بی بی ۲۹۲ ( پنج ) . ۱۰ - ( معجم البلدان . کتخ )

کولک<sup>۱</sup> - شهری وسطست و از اقلیم چهارم و میوه فراوان دارد .

کیر و بقیح<sup>۲</sup> - در اول دو شهر بوده است متصل بهم دیگر ، این زمان خراب

است و اندکی عمارت دارد اما میوه فراوان و خوب باشد .

لولؤة - شهری کوچکست و از اقلیم پنجم . هوایش بسردی مایلست و علفزار بسیار دارد و شکارگاه بیحد و شمار<sup>۳</sup> .

ملطیه - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات « عا »<sup>۴</sup> و عرض از خط استوا « لط »<sup>۵</sup> . و در آن حدود حصنی حصین است و آنرا قلؤذیه<sup>۶</sup> خوانند و بطلمیوس صاحب المجسطی بدانجا منسوبست . شهری عظیم بزرگ بوده و هوایش در غایت خوشی و آبهای روان و علفزار های فراوان . حاصلش غله و پنبه و انگور و میوه فراوان باشد .

نکیدا<sup>۷</sup> - شهری وسطست و از اقلیم پنجم . حقوق دیوانیش چهل و یک هزار و پانصد دینارست .

نکسار<sup>۸</sup> - شهری وسطست و باغستان فراوان دارد و میوه های بسیار<sup>۹</sup> حقوق دیوانیش صد و هشتاد و هفت هزار دینارست .

هوشیار - قلعه ییست بحدود ولایت قرامان<sup>۱۰</sup> . کوهستان و بیشه است و درو قلاع فراوان<sup>۱۱</sup> و آن ولایات متصل ارمینیه الاصفر و شام و سواحل بحر روم و فرنگست . اهل آنجا سلاح ورز<sup>۱۲</sup> و راهزن باشند و با اهل روم همیشه در محاربه و پیشوایان ایشان از نسل سلاجقه اند .

۱ - «نج» کول . (۱) . ۲ - «ا» : کیر و نفع ؛ «نج» : کیر و نفع ، کیر و نفع ، کیر و نفع ، کیر و نفع . (۱) . ۳ - «ا» : و شکار بسیار باشد . ۴ - «ا» : عاها . ۵ - «ا» : لطها . ۶ - «نج» : «ا» : قلعه دیه . «دج» : ارقلودیه . ۷ - «ج» : نیکده ؛ «نج» : نیکده ، نیکده ؛ «ا» : نیکده . ( متن از معجم البلدان ) . ۸ - «ا» : «نج» : نکسار . (۱) . ۹ - «ج» : میوه بسیار دارد . ۱۰ - جای دو کله اخیر دو «ا» سفیدست . دهوشیار معلوم نیست . ۱۱ - «ا» : افزوده ؛ مشاهیرش ولایت قرامان . ۱۲ - «ج» : افزوده ؛ و درود .

یلقان بازار<sup>۱</sup> - قصبه بیست مابین فونیه و آقشهر و درو آب گرمی است که در جهان مانندش نیست و بر آن عمارت عالی ساخته اند .  
 زمند<sup>۲</sup> - شهری و سلاست حقوق دیوانس چهارده هزار و ششصد دینارست .  
 قیرشهر<sup>۳</sup> - شهری بر رگست و درو عمارات عالی و هوایی بنات خوب<sup>۴</sup> حقوق دیوانس پنجاه و هفت هزار دینارست .

کدوان<sup>۵</sup> - شهری کوچک است و هوایی سردی مایل . حقوق دیوانس شانزده هزار و پانصد دینارست .  
 لاورا<sup>۶</sup> - شهری و سلاست . حقوق دیوانس نوزده هزار و پانصد دینارست .  
 زبار<sup>۷</sup> بازار - قصبه بیست و جایی عظیم خوس و حقوق دیوانس یکبرار و ششصد دینارست .

الریده<sup>۸</sup> - قصبه بیست و حقوق دیوانس چهار هزار دینارست .

قوان<sup>۹</sup> - قاعه بیست عظیم و محکم در دامن کوه افتاده است .  
 موتهجدار<sup>۱۰</sup> - شهری و سلاست . حقوق دیوانس هفت هزار دینارست .  
 سور<sup>۱۱</sup> - حصار<sup>۱۲</sup> - شهری و سلاست . حقوق دیوانس بیست و پنجبرار دینارست .  
 فلونه - شهرست بر ساحل بحر قسطنطنیه .

کسفی<sup>۱۳</sup> - شهری کوچکست بر ساحل بحر .

مانونه - در معجم البلدان<sup>۱۴</sup> گوید که بخود فونیه است از دوره قبادق<sup>۱۵</sup> و حمون فوه و افیلقوس<sup>۱۶</sup> در آن حوالیست .

۱ - یلقان بازار ، دج ۱ ، بامان ، باغور ، بلعون (۱) ۲ - ۱ و مندو  
 دج ۱ ، ابن بویس ص ۱۱۰ ۳ - ۱ و سر شهر (۱) ۴ - ۱ و ج ۱ ، هوای خوب دارد  
 ۵ - ۱ و دج ۱ ، ابن بویس ص ۱۱۰ ۶ - ۱ و دج ۱ ، ابن بویس ص ۱۸۱  
 ۷ - ۱ و دج ۱ ، اگریدول (۱) ۸ - ۱ و دج ۱ ، فراق (۱) ۹ - ( )  
 ۱۰ - ۱ و دج ۱ ، سمرقند ، شهری ، شهری (۱) ۱۱ - ۱ و دج ۱ ، کسفی  
 دج ۱ ، کسفی ، کسفی ( ) ۱۲ - ۱ و دج ۱ ، ۱۶۳۵ ( ) ۱۳ - ۱ و دج ۱  
 قبادق . ۱۴ - ۱ و دج ۱ ، فوه و افیلقوس ( ) ۱۵ - ۱ و دج ۱ ، فوه و افیلقوس ( )

## باب هشتم

در ذکر مواضع ولایت ارمن<sup>۱</sup>

و آن بر دو قسم است : ارمنیه الاکبر و ارمنیه الاصغر، و ارمنیه الاصغر داخل ایران نیست و ارمنیه الاکبر در شرق او افتاده است و ولایات روم بر شمالش و دیار شام بر جنوبش و دریای روم در غربش . و بلاد سیس و قبرس<sup>۲</sup> و طربزون<sup>۳</sup> معظم بلاد آنجاست ، و از آنجا هر سال سه تومان بر سیل خراج بایران میدهند و ارمنیه الاکبر داخل ایرانست و بحساب یکتومان و بتومان اخلاط<sup>۴</sup> مشهورست ، و هوایش اکثر معتدل ، حدودش تا ارمنیه الاصغر و روم<sup>۵</sup> و دیار بکر و کردستان و آذربایجان و اران پیوسته است . طولش از ارزن الروم تا سلماس و عرض از اران تا اقصی ولایات اخلاط . و دارالملک آن دیار شهر اخلاط<sup>۴</sup> است . حقوق دیوانیش در زمان سابق قرب دو بیست تومان این زمانی بوده است و اکنون سی و نه تومانست .

اخلاط<sup>۴</sup> . از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات « عزنه »<sup>۶</sup> و عرض از

خط استوا « لح کط »<sup>۷</sup> . هوایش معتدلست و باغستان بسیار دارد و میوه های خوب

نیز و بسیار باشد . حقوق دیوانیش پنجاه و یک هزار و پانصد دینارست .

ابتوت<sup>۸</sup> - قصبه بیست مختصر . حقوق دیوانیش یک هزار دینارست .

ارجیش - پیشتر ازین شهر بوده است . طولش از جزایر خالدات « عج »<sup>۹</sup>

۱- « ا » : در کتب اوضاع ولایات ارمن ؛ « نج » : ... ارمنیه ، ارمنیه ، ارمنه . ۲ - (معجم البلدان ؛

سوس<sup>۱</sup>) . « نج » . ۱ . قوس ، قرین . ۳ - « نج » : طرون ، نرطرون ؛ « ا » : طبرزن . (۴) . ۴ - « ا »

« نج » (معجم البلدان) : خلاط . ۵ - کلمه از « ا » است . ۶ - « ا » : مره . ۷ - « ا » : لح لط .

۸ - « ا » . ۱۰ . ابوط ؛ « نج » : ابوط<sup>۱</sup> ، ابتوت . (۲) . ۹ - « ا » : عجا .

و عرض از خط استوار<sup>۱</sup> استوار<sup>۱</sup> . خواجه تاج الدین علی شاه وزیر نریزی آنرا احصاری کشید و اکنون قلعه محکم است . جاسلس غله و پنبه . حقوق دیوانش هشتاد<sup>۲</sup> هزار دینار است .

ارصوك<sup>۳</sup> - قلعه بیست بر کنار بحیره اخلاط و جایی عنلیم سخت نیکوست<sup>۴</sup> حقوق دیوانش سیزده هزار و ششصد دینار است .

الاطاق<sup>۵</sup> - علفزار بسیار نیکوست و آبهای فراوان و شاد گاههای بسیار<sup>۶</sup> و ارغون خان مغول در آنجا سرایی ساخته و بیشتر تابستان آنجا بودی . حقوق دیوانش شش هزار و پانصد دینار است .

بر نری<sup>۷</sup> - شهری کوچکست و در زمان سابق شهری بزرگ بوده است و بر سر پشته یی افتاده است و رودی بزرگ دارد و از الاطاق می آید و باغات فراوان دارد<sup>۸</sup> و درو میوه مانواع<sup>۹</sup> میباشد . و اندرون شهر قلعه محکم دارد<sup>۱۰</sup> بریان طرف شهر . حقوق دیوانش بیست و پنجهزار دینار است .

بیان<sup>۱۱</sup> - قصبه بیست درو باغستان و میوه بسیار حقوق دیوانش شانزده هزار دینار است .

خرادین<sup>۱۲</sup> - شهری کوچکست و در اول شهر بزرگ بوده . حقوق دیوانش پنجهزار و سیصد دینار است .

خوشاب<sup>۱۳</sup> - قصبه بیست . حقوق دیوانش یک هزار دینار است .

خرتبرت<sup>۱۴</sup> و توقات<sup>۱۵</sup> - شهر کوچکست و درو باغستان و میوه بسیار باشد و

.....  
 ۱ - «ا» لطها . ۲ - «ا» هفتاد و چهار . ۳ - «ا» : ارموك ، «نج» ارموك ، ارهول . ارموك . (۱) . ۴ - «نیکوست» در «ا» نیست . ۵ - کلمه در «ا» نیست ؛ «نج» : الاطاق . ۶ - «ج» : بسیار دارد . ۷ - «نج» : بهرگری ، بارگیری ، برگری ؛ «ا» : مرکری . (۱) . ۸ - «ج» : و باغستان بسیار است . ۹ - «ج» : بسیار . ۱۰ - «ج» : محکم بیک . ۱۱ - «ا» : بیان ، «نج» : ناری ، بیاز ، بیان . در این مورد و فقره بعد به جهان نامه ص ۱۸ بنگریه . ۱۲ - «ا» : «نج» : خراون . ۱۳ - «ا» : «ج» : خرموت ؛ «ا» : خرموت ؛ «نج» : خرموت ، خرموت ، خرموت . ( متن از معجم البلدان ) . ۱۴ - «ج» : لویامات ؛ «نج» : تومانات ؛ «ا» : لوماماب

هوایی درغایت خوشی<sup>۱</sup>. حقوق دیوانیش شانزده هزار و ششصد دینار است.

هنگماباد<sup>۲</sup> - دراول شهری بزرگ بوده و اکنون بقدر دیهی باقی مانده است.

حقوق دیوانیش نهصد دینار است.

سلم<sup>۳</sup> - قصبه بیست. حقوق دیوانیش هفت هزار و دویست دینار است.

عین - شهری وسطست. حقوق دیوانیش پانزده هزار<sup>۴</sup> دینار است.

کبود<sup>۵</sup> - شهری کوچک است. حقوق دیوانیش چهار هزار و سیصد دینار است.

ملازجرد - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات<sup>۶</sup> «عو»<sup>۷</sup> و عرض از خط استوا<sup>۸</sup> «لح مه» و اکنون قلعه‌یی دارد محکم عظیم. جایی خوبست و هوایی خوش. حقوق دیوانیش چهارده<sup>۹</sup> هزار دینار است.

وان و وسطان<sup>۱۰</sup> - از اقلیم چهارم است. وان قلعه است و وسطان<sup>۱۱</sup> شهری بزرگ بوده و اکنون شهری وسطست<sup>۱۲</sup>. طولش از جزایر خالدات<sup>۱۳</sup> «عج»<sup>۱۴</sup> و عرض از خط استوا<sup>۱۵</sup> «لز»<sup>۱۶</sup>. هوایش بغایت خوب و آبش از جبال<sup>۱۷</sup>ی که در آن حدودست برمیخیزد و در بحیره اخلاط<sup>۱۸</sup> میریزد و باغستان بسیار دارد و میوه‌های فراوان و خوب. حقوق دیوانیش پنجاه و سه هزار و چهارصد دینار است<sup>۱۹</sup>.

ولاشجرد<sup>۲۰</sup> - قلعه بیست و قصبه‌یی در پای آن. حاصلش غله و پنبه و اندک میوه باشد و حقوق دیوانیش هفت هزار دینار است.

۱- «ج»؛ خوبی. ۲- «ا» : سنگاناباد؛ «نج»؛ سنگاباداد. (۱). ۳- «ج» : سلم. ۴- «ا» : پانزده هزار و سیصد. اما کلمه کبود و شرح آن و کلمه ملازجرد را ندارد و تصور می‌رود که بعد از کلمه پانزده هزار این قسمت از عبارت در آن نسخه افتاده باشد. ۵- (۱). ۶- «ا»؛ عوما. ۷- «ا»؛ چهار. ۸- بجای این کلمه در «ا» آمده است؛ ملازجرد. ۹- چهار کلمه اخیر در «ا» نیست. ۱۰- جمله اخیر در «ا» يك سطر پایین ترست. ۱۱- «ا» : معما. ۱۲- «ا» : لرها. ۱۳- «ا»؛ خلاط. ۱۴- «ا» : ... و سه هزار دینار است. ۱۵- «ا» : لاشجرد؛ یا قوت ۴ س ۹۳۹ (نج) (معجم البلدان : و لاشجرد).

## باب پنجم

## در ذکر دیار بکر و ربیع

در سورۃ الفالم آنرا جراره خوانده است<sup>۱</sup>، بیست و نه شهرست و کرمسیر و حدودش با ولایات روم، ارمن و شام و کردستان، عراق عرب پیوسته است و شهر موصل دارالمال آنجاست. حقیق دیوانی آن مملکت در عهد اتابکان تا زمان بدرالدین لؤلای مبلغ یک هزار تومان بوده است و اکنون صد و دو تومان در نیم است.

موصل از اولیم چهارم است. لؤلئس از جرار خاندان<sup>۲</sup> عز<sup>۳</sup> و عرش از خد<sup>۴</sup> اسما<sup>۵</sup> لب<sup>۶</sup> بر کنار دجله پاده است<sup>۷</sup>. دور مارش هشت هزار گام است و مسجد جامعی عالی<sup>۸</sup> دارد و درین معراب<sup>۹</sup> از منک برانیده و معدل کرده که در هیچ ملکی مثل آن عظیم کسی از جوب نکرده باشد<sup>۱۰</sup>، عمارات عالیه بدرالدین لؤلای ساخته است و اکنون بیشتر خراب است. حنفی دیوانش سمع<sup>۱۱</sup> بیست و هشت هزار دینارست.

اربیل از اقام چهارم است. لؤلئس از جزایر خاندان<sup>۱۲</sup> عز<sup>۱۳</sup> و عرش از خط اسنوا<sup>۱۴</sup> اند<sup>۱۵</sup>. شهری بزرگست و قلعه دارد محکم<sup>۱۶</sup>. حاکمان غله<sup>۱۷</sup> پنبه بیکو باشد<sup>۱۸</sup> حنفی دیوانش بیست و دو هزار دینارست. از دیار ربیع است<sup>۱۹</sup>.

۱ - دج. معجوا، ۲. ۱۰ سرها، ۳. دج. افتاده است. ۴. کله از دج. است. ۵. ۱۰. مثل ان سب. ۶. ۱۰. عرك. ۷. ۱۰. لوما. ۸. دج. علما عظیم دارد. ۹. ۱۰. ج. دارد. ۱۰. سه بله اخیر در دج. نیست و می نباید<sup>۲۰</sup> زاید باشد.



ارزن - شهری بزرگست و قلعه‌یی دارد عظیم محکم حاصلش غله و پنبه نیکو باشد . حقوق دیوانیش دویست و هفتاد و پنج هزار و پانصد دینارست<sup>۱</sup> .  
 آمد<sup>۲</sup> - از دیار بکر<sup>۳</sup> است و از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدا<sup>۴</sup> «عجم»<sup>۵</sup> و عرض از خط استوا<sup>۶</sup> له<sup>۷</sup> بر کنار آب دجله<sup>۸</sup> است و شهری وسطست و حقوق دیوانیش سی هزار دینارست .  
 باصده<sup>۹</sup> - شهری وسطست حاصلش غلات و پنبه و اندکی میوه باشد . حقوق دیوانیش بیست و چهار هزار و سیصد دینارست .  
 باظر نوح<sup>۱۰</sup> - شهری کوچکست . حقوق دیوانیش پانزده هزار دینارست .  
 بر طلی<sup>۱۱</sup> - قصبه بیست و جایی عظیم خوش<sup>۱۲</sup> و تزه و غله و پنبه و میوه نیکو آید<sup>۱۳</sup> و حقوق دیوانیش سیزده<sup>۱۴</sup> هزار و دویست دینارست .  
 بوازیج - شهری کوچکست . حقوق دیوانیش چهارده هزار دینارست .  
 جار<sup>۱۵</sup> - در صور الاقلیم گوید شهری کوچکست در باغات و کوهستان<sup>۱۶</sup> زرع میکنند .  
 جزیره - از اقلیم چهارم است . اردشیر بابکان ساخت . شهری بزرگست و قرب صد پاره ده از توابع اوست . انگور بسیار دارد و حقوق دیوانیش صد و هفتاد هزار و دویست دینارست .

۱ - ارزن و شرح آن در «ا» بیست . ۲ - «ا» : آید ؛ «د» بیج ؛ «ا» این ؛ «سو» ابد  
 ۳ - «د» بیج ؛ «ریعه» . ۴ - «ا» : صرمر . ۵ - «ا» : له ها . ۶ - «ا» : «د» بیج ؛ «فرات» .  
 ۷ - «ا» : باحده ؛ «د» بیج ؛ «با حیده» . (باقوت ۱ ص ۶۶ : بازدا) (بیج) . (بازبدی . معجم البلدان) .  
 ۸ - «ا» : باطولوح ؛ «د» بیج ؛ «ناظر بوح» (۱) . ۹ - «د» بیج ؛ «خوب است» ۱۰ - «د» بیج ؛ و  
 میوه دارد و غله و پنبه نیکو . ۱۱ - «ا» : چهار و دنباله مطلب را تا علامت ستاره و  
 ندارد . ۱۲ - «د» بیج ؛ «ا» : حار ؛ «د» بیج ؛ «حار» : جاد . ۱۳ - «د» بیج ؛ «باغستان و کوهستان ایشان» .

حانی و سبلوان<sup>۱</sup> - شهری و سطلت از اقلیم چهارم . حقوق دیوانیش صد و هشتاد<sup>۲</sup>  
و یک هزار دینار است .

حران - از اقلیم چهارم است . ملولش از جزایر خالدات<sup>۳</sup> عه<sup>۴</sup> و عرش از  
خط استوا<sup>۵</sup> لد<sup>۶</sup> ارفخشدين سام بن نوح ( عم ) ساخت و درو<sup>۷</sup> قلعه یست از سنک  
تراشیده . دورش يك هزار و سیمصد و پنجاه<sup>۸</sup> نام و عاو<sup>۹</sup> دیوارش پنجاه کز آنرا قلعه  
نجم خوانند و از قرائ حران در دبه تادن<sup>۱۰</sup> گویند ولادن حضرت ابراهیم خلیل ( عم )<sup>۱۱</sup>  
بوده است و اسح<sup>۱۲</sup> آنکه بولابت بابل بوده است بدبه نورد<sup>۱۳</sup> او را آنجا پنهان  
داشته اند . و در حران قوم سابیان بسیار بوده اند .

حسن کبفا - شهری بزرگ بوده<sup>۱۴</sup> و اکنون بعضی خراسان<sup>۱۵</sup> بعضی آبادان  
حقوق دیوانیش هشتاد و دو هزار و پانصد دینار است .

خابور<sup>۱۶</sup> - از اقلیم چهارم است . قباد بن فرور ساسانی ساخت<sup>۱۷</sup> .

راس العین - از دیار ربیعہ است . از اقلیم چهارم است ملولش از جزایر  
خالدات<sup>۱۸</sup> عج<sup>۱۹</sup> و عرش از خط استوا<sup>۲۰</sup> لد<sup>۲۱</sup> دورش<sup>۲۲</sup> پنجهزار نام است . هوای  
بغات خوش است و میوه و انگور و غله و پنبه نیکو باشد

رقمہ - از اقلیم چهارم است ملولش از جزایر خالدات<sup>۲۳</sup> عدیز<sup>۲۴</sup> و عرش از  
خط استوا<sup>۲۵</sup> لد<sup>۲۶</sup> الذون خراب است بزبان رومی آنرا قالانیقوس خوانده اند و  
در رسالہ ملکشاهی آمده که بعهد قادر خلیفه جعبر<sup>۲۷</sup> نامی که حاکم آن دیار بوده

۱ - ر۱ . - ال وسوان<sup>۱</sup> د۱ اچ<sup>۲</sup> جالی و سیوان ، سوان . ۲ - د۱ . : بیت . ۳ - د۱ .  
مه ما . ۴ - د۱ . لهما ۵ - ظمه از د۱ . است . ۶ - د۱ . ودن ؛ دنج ؛ قران ؛  
فلان ، دبه قنان ۷ - دچ ؛ عم ندو ۸ - د۱ . نوری ؛ دنج . ۹ - لوزی ، نورس ، بوس .  
۹ - از اینجا تا علامت ساده و در ۱۰ نیست . ۱۰ - از اینجا تا علامت دو ستاره ۱۱ - در د۱ .  
نیست و بجای آن آمده : سوان کسری از دیار ربیعہ و اقلیم چهارم ( قدری سفید ) ساخت  
دور بادوش . ۱۱ - د۱ . امزوده دیروز ساسانی ساخت . ۱۲ - د۱ . صر .

بر لب<sup>۱</sup> فرات محاذی شهر رقه قلعتی از سنگ خارا<sup>۲</sup> ساخته است . دورش یکم هزار گام بعد از صد سال نیرہ اش سابق بن جعبر<sup>۳</sup> بر آن قلعه بقطع طریق مشغول بود و راههای شام و دیار بکر و عراق بدان سبب مسدود<sup>۴</sup> سلطان ملکشاہ سلجوقی آنرا بزجر بستند<sup>۵</sup> و سابق را با پسران و اتباع<sup>۶</sup> میاست فرمود تا آن راهها گشاده و ایمن شد و از عجایب حالات در شرح آن مقام آورده است کہ آن قلعه در برابر دیہ صفین است کہ رزمگاه امیر المؤمنین مرتضی علی کرم الله وجہہ<sup>۷</sup> و معاویہ بوده است<sup>۸</sup> و بر لب آب فرات در آن<sup>۹</sup> حوالی مشہدی است کہ شہداء طرفین آنجا مدفونند از دور تابوتها<sup>۱۰</sup> و اشخاص شہدا در تابوتها<sup>۱۱</sup> پدید بود . چون نزدیک می رفتند هیچ نمیشایست دید .

رها - از اقلیم چهارمست . در رسالہ ملکشاہی آمدہ کہ دورش پنجمزار و ہشتصد گام است از سنگ تراشیدہ کردہ اند و درو کنیہ بی ہم از سنگ ساخته بودند و گنبدی بزرگ در میان ، زیادت از صدگز صحن گنبد بودہ است و گوید<sup>۱۲</sup> در مسالك الممالك آمدہ از آن عظیم تر و نیکو تر در جهان عمارت کس نہ ساخته بودہ اما اکنون خرابست .

ساعرد<sup>۱۳</sup> - شهری بزرگست از اقلیم چهارم و هوایی خوش دارد و درو آلات مس خوب میسازند و طاسهای بی نظیر<sup>۱۴</sup> مشہورست . حقوق دیوانیش چہل و شہ ہزار و پانصد دینارست .

سینجار - از دیار ربیعہ است و از اقلیم چهارم . طوایش از جزایر خالادات « عہ ک » و عرض از خط استوا « لہ »<sup>۱۵</sup> . دور باروش سہ ہزار و دوہست گام از سنگ

۱ - « ا » : آب . ۲ - « ا » : خارہ . ۳ - « ا » : عمر . ۴ - « ج » : مسدود  
 ۵ - « ج » : بستہ . ۶ - کلبہ از « ا » است . ۷ - « ا » : رضی اللہ عنہ .  
 ۸ - کلبہ در « ا » نیست . ۹ - ( ۱ ) . ۱۰ - « ا » : و درو طاسهای خوب میسازند و . ۱۱ - « ا » :  
 لہ ها . و افزودہ ( قدری سفید ) ساخت .

و گنج کرده اند و بر روی دوهی نهاده است بر جانب قبله و چنان افزاده است که بامهای هر رسته خانه ها زمین کوی یا رسته دیگرست. باغستان<sup>۱</sup> فراوان دارد و سماق و زیتون و انجیر و میوه های فراوان و انگور خوب دارد و حقوق دیوانش صد و چهل و هفت هزار<sup>۲</sup> و پانصد دینارست.

سوق نماین<sup>۳</sup> - دیهی بوده است در پای کوه جودی که نوح پیغمبر (عم) بوقت آنکه از ملوفان خلاص شد ساخت و آن اولین مقامی است که بر روی زمین بعد از ملوفان ساخته اند و اکنون خرابست.

عفر<sup>۴</sup> - از اقلیم چهارم است که باوس کانی ساخت و برپشته یی مونسوع است و مصنوع انگور بسیار دارد و شراب بد باشد<sup>۵</sup> حقوق دیوانش بیست و هفت هزار و چهارصد دینارست.

عمادیه - شهری بزرگ است و عماد الدوله دیلمی تجدید عمارت کرد و بعمادیه منسوب گردانید. هوایی بغایت خوب دارد. حقوق دیوانش شصت و هشت هزار دینارست.

قرقیسیا<sup>۶</sup> - از اقلیم چهارم. ملولش از جزایر خالادات<sup>۷</sup> عدم<sup>۸</sup> و عرش از خط استوا<sup>۹</sup> لذك<sup>۱۰</sup> بقرقیسیا بن ملهمورث دیوبند منسوبست.

کرملیس<sup>۱۱</sup> - شهری و سطلست. حقوق دیوانش یازده هزار و دو بیست دینارست. ماردین<sup>۱۲</sup> - از دیار ربیع است از اقلیم چهارم. ملولش از جزایر خالادات عدم<sup>۱۳</sup> و عرش از خط استوا<sup>۱۴</sup> له<sup>۱۵</sup> بر روی پشته ساخته اند<sup>۱۶</sup> و درو قلعه بیست بر سر

۱ - «۱» : باغات . ۲ - «۱» . هشت هزار . ۳ - «۱» . «۲» . ۴ - «۱» . عمر ، «۱» . «۲» . عفر ، عفر .

۵ - «۱» . کله اخیر در «۱» نیست . ۶ - «۱» . قرسیا . ۷ - «۱» . کرملیس .

۸ - «۱» . «۲» . «۳» . «۴» . «۵» . «۶» . «۷» . «۸» . «۹» . «۱۰» . «۱۱» . «۱۲» . «۱۳» . «۱۴» . «۱۵» . «۱۶» .

منبگی که بر<sup>۱</sup> شهر مشرف است و در آن دیار رودی است صور نام همچند زنجان رود باشد<sup>۲</sup> باغستان ماردین را آب از اوست و آن باغات و آراضی که بر آن آب است قریب ده فرسنگ طول دارد و کمایش<sup>۳</sup> يك فرسنگ عرض . غله و پنبه و میوه حاصل دارد و اکثر حاصل آن ولایت از آن رودست . حقوق دیوانیش دویست و سی شش هزار و دویست دینار<sup>۴</sup> است .

موش - پیش از این شهری بوده است و اکنون خرابست و صحرایی خوب و علفزارهای بغایت نیکو از يك طرف آن آب دجله و از يك طرف آن آب فرات میرود . حقوق دیوانیش شصت و نه هزار و پانصد دینارست .

میافارقین<sup>۵</sup> - از دیا . ربیعہ است از اقلیم چهارم . طولش از جزایر خالادات « عہ » و عرض از خط استوا « ل ح » . شهری بزرگست و هوای خوش دارد و میوه فراوان و حقوق دیوانیش دویست و بیست و چهار هزار دینار .

نصیبین<sup>۶</sup> - از دیار ربیعہ و از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالادات « عہ »<sup>۸</sup> و عرض از خط استوا « ل ه »<sup>۹</sup> دور باروش شش هزار و پانصد<sup>۱۰</sup> گام است . آبش از نهر هرماس است و هوایش متعفن است . ارتفاعش میوه و انگور بسیارست<sup>۱۱</sup> و شرابش نیکوست<sup>۱۲</sup> و مانع مضرّ عفونت هوا میشود . گل آنجا بهترین گلهای ایران زمین است و در آنجا عقارب قتال و پشه بسیارست<sup>۱۳</sup> . در جامع الحکایسات آمده که در ماقبل بافسون پشه و ملخ را بسته بودند چنانکه قطعاً در آن شهر

۱ - « ج » : بر سر شهر . ۲ - « ج » : رودیست همچند ... باشد صور نام .  
 ۳ - « ا » : دو کلمه اخیر از « ا » است . ۴ - « ج » : فرسنگ کمایش طول دارد .  
 ۵ - « ا » : دویست و سی هزار دینارست . ۶ - میافارقین و شرح آن در « ا » نیست .  
 ۷ - « ا » : ( با خط الحاقی و مرکب سیاه ) : قدیم . ۸ - « ه ما » . ۹ - « ا » : له ما .  
 و انزوده : اردشیر بابکان ساخت . ۱۰ - « ا » : شش هزار . ۱۱ - « ج » : بسیار دارد .  
 ۱۲ - « ج » : بدلیست . ۱۳ - از اینجا تا علامت ستاره ، در « ا » نیست .

در نیامدندی و در عهد صلاح الدین یوسف بارونی آن را عمارت میکردند خمهای  
سربسته دیدند بصورت گنجی کردند، آنرا برداشتند و سرس باز کردند پشه و ملخ  
دیدند باز برجای نهادند و آن عمل باطل شد.

ننوی<sup>۱</sup> - بر کنار<sup>۲</sup> دجله نهاده اند. دورش شش هزار شام است و مشهد  
نونس پیغمبر (عم) در فلی آن شهرست و از شهر نا آن مشهد هزار گام است<sup>۳</sup>  
بی زیاد و کم.

~~~~~

۱ - ۱۰ (یا خلد حدید و مرآة السیاح) و قلمه جدید. ۲ - ۱ آب

۳ - ۱۰ - دثال عارب را ندارد

باب دهم

در ذکر بقاع ۱ کردستان

و آن شائزده ولایتست و هوایش معتدل^۲ و حدودش بولایات عراق عرب و خوزستان و عراق عجم و آذربایجان و دیار بکر پیوسته است. حقوق دیوانیش در زمان سلیمان شاه ابوه^۳ (۱) قریب دریست نومان این زمان بوده است و اکنون بیست تومان و یکم هزار و پانصد دینار بر روی دفترست.

الانی^۴ - قصبه بیست معتبر و هوایی خوش دارد و آبهای روان. حاصلش غلات باشد و علفزارهای نیکو و شکارگاههای خوب فراوان دارد.

الیشتر^۵ - شهری وسط است و جای تزه و درو آتش خانه بی اروخش^۶ نام بوده است.

بهار - قلعه بیست و در زمان سلیمان شاه دارالملک او بوده.

خفتبان^۷ - قلعه بیست محکم و بر کنار آب زاب و چند پاره دیه است در حوالی آن.

در بند ناج خاتون^۸ - شهری وسط خوب و تزه بوده است^۱.

۱- «۱» «دنج» در اشکال ولایات ۲- دو کلمه اخیر از «۱» است ۳- «دنج» ایاه، الوه. (۱).
 ۴- «۱»؛ الانی؛ «دنج» الابی (فرهنگ جغرافیائی ج ۶: آلامی). ۵- «۱»؛ الیشتر؛ «دنج»؛ انست، الیشتر، البشر، الیشتر، بشت. (فرهنگ جغرافیائی ج ۶: الشتر). ۶- «۱»؛ اردحش؛ «دنج»؛ اردخش، اردحش، اردحش. ۷- «دنج» خنیا، خنیا، خنیا، خنیا، خنیا، حقان، حقان (جهان نامه ۴۵۰) (معجم البلدان). ۸- نگاه کنید بظفر نامه ۱ ص ۸۳ ۹۹ ۱۰۵ ۱۰۹ ۱۱۰ (نج). ۹- «۱»؛ شهری وسط بوده و اکنون خرابست جای عظیم خوب و تزه است.

در صد گز و در يك جشن برو فغفور چین و خاقان ترك و رای هند^۱ و قیصر روم اورا دست بوس کردند. شهری وسط بوده است اکنون دیهی است و صفه^۲ شبدين در آن حدودست و خسرو پرویز ساخته و در صحرای آن باغی ساخته بود^۳ دو فرسنگ در دو فرسنگ^۴ و بعضی از آن مشر گردانیده^۵ چنانکه همه میوه های سردسیری^۶ و گرمسیری درو بودی و باقی چون میدانی بعلفزار داشته^۷ و درو انواع حیوانات سر داده تا توالد و تناسل کردند.

کردند و خوشان. دودیه است بر سر گریوه حلوان و کردند خرابست و خوشان آبادان. هوای معتدل دارد و آبش از آن کوه جاریست و درو زراعت و باغات فراوان باشد^۸.

کنکور. آنرا قصر اللصوص خوانده اند جهت آنکه اهل آنجا در دزدی درجه عالی دارند. خسرو پرویز درو قلعه یی ساخت و سنگهای گران بستون کرده اند چنانکه هر يك کما بیش ده هزار من بود و در آن نزدیکی چنان سنگ نیست. مونس^۹ الاستاد در کنکور جامعی ساخت بعایت خوب و عظیم^{۱۰}.

هایدشت. ولایتی است قرب پنجاه پاره دیه بود و در صحرایی واقعست که متصل میدان بزرگست و علفزارهای درغایت خوبست و هوای معتدل دارد و آبش از جبالی که در آن حدودست برمیخیزد.

هرسین^{۱۱}. قلعه ییست و قصبه یی در پای آن. هوایی معتدل^{۱۲} دارد و آبهای روان.

وسطام^{۱۳}. دیهی بزرگست محاذی صفه^{۱۴} شبدين. هوای معتدل دارد و آبش

از رود کوالکو، که از کوه ییستون و حوالیش برمیخیزد.

۱ - «ا» : و دام رای . ۲ - «ج» : باغ انداخته . ۳ - «ا» : دو فرسنگ . ۴ - «ا» : کرده . ۵ - کلمه در «ا» نیست . ۶ - «ج» : گذاشته . ۷ - «ج» : و باغستان بسیارست . ۸ - «ا» : مونس . ۹ - «ا» : عظیم خوب . ۱۰ - «ج» : هرسین . ۱۱ - «ا» : خوش . ۱۲ - «ا» : وسکام : «ج» : بسلام (شاید بسلام فرمته جغرافیائی ج ه که وسطام نیز صورتی ا(آست) .

باب باوردیم

در ذکر بلاد خوزستان

درو دوازده شهرست و بغایت گرم . حدودش تا ولایت عراق عرب و کردستان و لرستان و فارس پیوسته . حقوق دیوانیش در زمان خلفاء زیادت از سیصد تومان این زمان^۱ بوده است و در این عهد سبی و دو تومان و نیم بر روی دفترست . اما توفیری نیکو دارد و دارالملکس شهر تسترست .

تستر^۲ - در تلفظ شوشتر^۳ خوانند . و از اقلیم سیم است . بواس از جزایر خالدا^۴ فدک^۵ و عرض از خط استوا^۶ لاک^۷ . هوشند بپشدادی ساخت و خراب شده بود . اردشیر بابکان تجدید عمارت آن کرد و شکلس برمال اسب ساخت . شاپور ذوالکثاف چون از روم بایران رسید و برقیصر غلبه کرد و پادشاهی یافت قیصر را الزام نمود تا بعد از تدارک خرابی که درین ملک درده بود آب شوشتر^۸ را مثانه گردانید و بر آن سدّی عظیم بست ، و جوی دشتاباد ده مدار^۹ ولایت تسنر^{۱۰} بر آنست بسبب آن بند جاری شد و در مسالك الممالک^{۱۱} کوید ده از آن محکمتر بندی بر هیچ آب نبسته اند ، اما بند امیر که بعد از تألیف مسالك الممالک در فارس عضدالدوله دیلمی بر آب کر بسته است از آن عظیم ترست . و شاپور ذوالکثاف در شوشتر عمارات عالی^{۱۲} کرد . دور آن شهر یانصد^{۱۳} دام است و چهار^{۱۴} دروازه دارد

۱- «۱» «ج» - در میان کشور ۲- «۱» «۱» این زمان ندارد . ۳- «ج»
شستر ، شوشتر ۴- «ج» - شستر . ۵- «۱» «۱» بدل ۶- «۱» «لال» ۷- «ج» «ج»
شستر . ۸- ابن خردادبه ص ۱۶۲ (نج) . ۹- «ج» «عبارت عالی» . ۱۰- «۱» «۱»
جدید : بیست هزار . ۱۱- «۱» : چهارده .

و هوایش بغایت گرم است و اکثر بهار و تابستان درو باد سموم و زد چنانکه بشب نیز آید و بدین سبب بر بامها نیارند خفتن . اما آبش نیک هاضم است چنانکه در آن گرما اعتماد بر آن آب [را] اغذیه غلیظ خورند و مضر نبود . و زمینش مرتفع تمام است و از نیکویی زمین^۱ شخم یک دراز گوش کافی بود^۲ . غله و پنبه و نی شکر درو نیک می آید و پیوسته در آنجا ارزانی بود چنانکه موسم تنگی آنجا هنوز بهتر از فراخی شیراز بود^۳ . و مردم آنجا اکثر سیاه چهره و لاغر باشند و بر مذهب ابوحنیفه^۴ باشند و نیکو اعتقاد و سلیم طبع و بخود مشغول . و در ایشان هیچ فتنه و فضولی نبود کم سرمایه باشند و در ایشان متمول بنادر افتد . شکارگاههای بسیار دارد^۵ و در رساله ملک شاهی گوید : چهار شکارگاهست بزرگ : یکی رخش آباد ، پانزده فرسنگ در دوازده فرسنگ ؛ دوم دورق و هندویان^۶ ، بیست فرسنگ در ده فرسنگ ؛ سیم مشهد کافی^۷ ، ده فرسنگ در شش فرسنگ ؛ چهارم حویزه ، بیست فرسنگ در دوازده فرسنگ . و علفزارهای بغایت خوب دارد^۸ و از غایت گرما مردم غریب در آن دیار بعد از بهار اقامت نتوانند کرد . و هر غله که در ثور نبریده باشند چون آفتاب بجوزا رسد نتوانند^۹ برید و تلف شود . و حقوق دیوانی آن شهر بتمغا مقرر است و بر ظاهر شهر قلعه بیست محکم .

اهواز - از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالادات^{۱۰} فح^{۱۱} و عرض از خط استوا^{۱۲} لا^{۱۳} . اردشیر بابکان ساخت و آنرا کوره عظیم^{۱۴} توابع کرد چنانکه تمامت خوزستان بدان^{۱۵} باز خوانند .

۱ - رفتمی تمام دارد و از نیکویی زمینش . ۲ - «نج» : شخم یک گاو توان زدن .
 ۳ - «ا» : افزوده و از میوه هاش (قدری سفید) نیکوست . ۴ - «ا» : امام اعظم .
 ۵ - «ا» : شکارگاههای نیکو دارند . ۶ - «ا» : هندیان ؛ «نج» : هندمان (۱) . ۷ - «ا» : «نج» : کوفی . ۸ - «ج» : علفزار های خوب است . ۹ - «ا» : توان .
 ۱۰ - «ا» : نه ما . ۱۱ - «ا» : لاها . ۱۲ - «ا» : معظم . ۱۳ - «ج» : بدانجا .

ترب^۱ - از اقلیم سیم است و شهری کوچکست و گرمسیر، بر کنار دریا افتاده است چنانکه جزر و مد ماهیانرا با خشکی اندازد؛ قوت ایشان از آن بود و مردمش قوی هیکل و دراز بالا و صاحب قوت و سیاه چهره باشند. باغستان بسیار دارد، نارنج و ترنج و لیمو و خرمای خوب درو فراوانست^۲.

جندی شاپور^۳ - از اقلیم سیم است. طولش از جزایر خالدات^۴ فده^۵ و عرض از خط استوا^۶ لایه^۷. شاپورین اردشیر بابکان ساخت و شاپور ذوالکثاف درو عمارت بسیار کرد. شهری وسط و گرمسیرست و هوای بد دارد و در آنجا نی شکر بسیار بود^۸.

حویزه - از اقلیم سیم است. طولش از جزایر خالدات^۴ فده^۵ و عرض از خط استوا^۶ ل^۷. شاپور ذوالکثاف ساخت. شهری وسطست^۹ و گرمسیر و هوای او بهتر از دیگر شهرهای خوزستان بود^{۱۰}. حاصلش غله^{۱۱} و بنه و نیشکر بسیارست و درو قوم صایان بسیارند.

دزفول - آنرا اندیمشک^{۱۲} گفته اند. از اقلیم سیم است. طولش از جزایر خالدات^۴ فده^۵ و عرض از خط استوا^۶ لایه^۷. اردشیر بابکان ساخت بر دو جانب آب جندی شاپور^{۱۳} نهاده است و پلی^{۱۴} بر آن آب بسته اند به چهل و دو چشمه، و درازی آن پل پانصد و بیست کام است^{۱۵} و عرضش پانزده کام و آنرا پل اندیمشک خوانند و آن شهر را بدان پل باز خوانند. و بر جانب شرقی بالای شهر جویی در سنگ بریده اند و در زیر شهر با رود رسانیده اند و دولابی بزرگ بر آن جوی ساخته چنانکه پنجاه کز آب بالامی اندازد و مدار شهر بر آن آبست. شهری وسطست

۱- «ترب» : ترائب، توب، تعرب، ترتب (۱). ۲- «ج» : بسیار بود. ۳- «نج»

جندی شاپور؛ ۱- «ج» : جندی شاپور. ۴- «ا» : لایه. ۵- «ج» : دارد. ۶- «ا» : لایه.

۷- کلمه در «ا» نیست. ۸- «ا» : شهرها بود «ج» : کلمه بود و ندارد.

۹- «ا» : غلات. ۱۰- «نج» : اندک، اندک (باقوت ج ۱ ص ۳۷۲) اندامش (۱۹۷ اصطخری)

(نج) - ۱۱- «ا» : جندی شاپور. ۱۲- «ا» : پلی. ۱۳- کلمه از «ا» است.

مواضع بسیار از توابع اوست و بحدود قرای شافجرد و مطران^۱ مرغزاری است نیم فرسنگ در نیم فرسنگ و تمامت نرگس خود روست . و هم در این حدود درختانند آنرا زرین درخت گویند شکوفه زرد بسیار بقادارد اما ثمره نمیدهد .

دستگرد^۲ - از اقلیم سیم است اورمزد^۳ بن شاپور بن اردشیر بابکان ساخت و قلعه گلین محکم دارد و هوایش بغایت گرم است و متعفن .

رامز - طولش از جزایر خالدات «فهمه»^۴ و عرض از خط استوا «لا»^۵ . اورمزد بن شاپور بن اردشیر بابکان ساخت و رام هرموز خوانند ، بمرور رامز شد . شهری وسطست و هوای گرم دارد . حاصلش غله و پنبه و نی شکر فراوان بود .

سوس^۶ - از اقلیم سیم و شهری وسطست و گرمسیر . مهالیل^۷ بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم (عم) ساخت . و این اولین شهر است که در خوزستان بنا کردند و هوشنگ بر آن عمارات افزود و آنجا قلعه محکم ساخت و بر آن قلعه دیگر ساخت که در غایت استحکام بود شاپور ذوالا کتاف تجدید عمارت آن شهر کرد و شاپور خوره خواند ، و شکلش بر مثال باز نهاده بود . گور دانیال پیغمبر (عم) آنجا است^۸ . بر جانب غربی آن شهر^۹ در میان آب . و در آنجا ماهیان انسی اند و از مردم نگر بزند و کس ایشانرا نرنجانند .

طرازک^{۱۰} - شهری وسطست . و در آنجا نیشکر بهتر و بیشتر از دیگر مواضع خوزستان و عظیم و فراوان باشد .

عسکر مکرّم - از اقلیم سیم است . طولش از جزایر خالدات «فدک» و عرض از خط استوا «لامه» . شاپور ذوالا کتاف تجدید عمارتش کرد و برج^{۱۱} شاپور

۱ - «ا» : قوی ساعدرد و مطران (۱) . ۲ - «ج» : دستگرد . ۳ - «ا» : اورمزد ؛ «نج» :

هرمز ، هرموز . ۴ - «ا» : فومه . ۵ - «ا» : لاما . ۶ - «نج» : سوسین . (شاید :

سوسن . فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۶) . ۷ - «ا» : مهالیل . ۸ - «ج» : دنیال ... هم .

۹ - «ج» : شهرست . ۱۰ - «نج» : طرازک . (جهان نامه ص ۲۸۴ : افرشه) (نج) (۱) .

۱۱ - «ا» : برج ؛ «نج» : برج (۱) .

خواند^۱. بر دو جانب آب دو دانگه تستر نهاده است. و در اول بلفظ لشکر خواندند
و لشکر بن طرمورث دیو بند ساخته. شهری بزرگست، از همه ولایات خوزستان
هوای آن خوشترست. اما درو عقارب بسیارست و قتل^۲.
مسرکان - از اقلیم سیم است. طولش از جزایر خالدران^۳ «فه»^۴ و عرض از خط
استوا^۵ «لا»^۶. اردشیر بابکان بر آب^۷ جویی برید و بر آن جوی دیهها^۸ آن ولایت
ساخت^۹. شهری وسطست و ولایت بسیار دارد و همه گرمسیر^{۱۰}.



۱ - «ج» خوانند ۲ - «ج» : قتل بسیارست. ۳ - «ا» : نه ما ۴ - «ا»
لاها ۵ - «ج» : بر آن ۶ - کلمه از «ا» است. ۷ - «ج» نهاده. ۸ -
«ج» : و ولایتی .. گرمسیرست

باب دوازدهم

در ذکر مواضع بر و بحر مملکت فارس

در فارس نامه^۱ آمده است که مملکت فارس دارالملک پادشاهان ایران بوده است و مشهورست که ایشان را اگرچه بر تمامت ایران حکم داشته اند ملوک فرس^۲ خوانده اند و قدرت و شوکتشان چنانکه اکثر پادشاهان ربع مسکون خراج گزار ایشان بوده اند و کلام مجید از قدرت و شوکت ایشان خبر میدهد: «بَعَثْنَا عَلَیْکُمْ عِبَاداً لَنَا أُولَی بَأْسٍ شَدِیدٍ»^۳. و حضرت رسول (صلعم) در حق اهل^۴ فارس فرموده: «ان الله خبّر بین خلقه من العرب قریش و من المعجم فارس» و بدین جهت اهل آنجا را اخیار الفارس خوانند و در معجم البلدان^۵ از حضرت رسالت پناه^۶ (صلعم) مرویست که: «ابعد الناس الى الاسلام الروم ولو كان الاسلام معلقا بالنریا لتناولته فارس». و ملک فارس هم بر ست و هم بحر و هر یک را علیحده مینویسم. حقوق دیوانیش بموجب عهود و شروط امیر المؤمنین عمر خطاب و علی مرتضی رضی الله عنهما و دیگر خلفاء بمقاسمه معین بوده است و بعضی نصف و برخی ثلث و بهری ربع و بخشی خمس و چندی عشر بقدر حاصل میداده اند. و در عهد واثق خلیفه آنرا معین کردند و بمقدار و مبلغ سی و سه بار^۷ هزار هزار درهم و صد و پنجاه هزار خروار غله بر آوردند. و در سنه اثنی و ثلثمایه علی بن عیسی بفرمان مقتدر خلیفه آنرا خراج^۷ معین مقرر

۱ - نگاه کنید به بریتیش میوزیوم.

MS or.5983 : and J R.A.S For.1912 : PP.1,311 , 865

(نچ) (که مراد فارسانه ابن البلخی است) . ۱- «ج» فارس . ۳- سوره اسری (۱۷) آیه ۵

۴ - کلمه از «ا» است . ۵ - (باقوت ج ۳ ص ۸۳۷) (نچ) ۶ - «ا» رسول .

۷ - «ج» : اخراج .

کر دانید مبلغش شصت و سه بار هزار هزار درهم که یک هزار و پنجاه تومان این زمان باشد و در عهد آل بویه پنجاه و پنج^۱ بار هزار هزار دینار عوال^۲؛ حاصل داشت که نزدیک این مقدار بود اما ایشان با دارالخلافه هشتصد هزار دینار حساب کردند و اکثر اوقات آن نیز ندادندی و در عهد سلاجقه جهت تردد عسا در در لشور کشایی تا مبلغ دوبار^۳ هزار هزار و سیصد و سی و پنج هزار دینار^۴ رایج بوده که هم بدان^۵ نزدیک باشد و اکنون بر دفاتر دیوانی دویست و هشتاد و هفت تومان و یک هزار و دویست دینار رایج است. و در ولایت اکثر محصول می ستانند و از آن شهرها بمغای مقررست و شرحش متعاقب می آید.

البر^۶ - ولایت بر^۷ یعنی خشکی فارس در قدیم پنج کوره درفته اند؛ چون اردشیر خوره^۸ و اصطخر و دارا بگرد و شاپور خوره و قباد خوره، و در هریک چند ولایت^۹ و شهر بوده و هست و حدود آن کوره ها تا ولایات عراق عجم و خوزستان و لرستان و شبانکاره و بحر فارس پیوسته است. طولش از قومشه تا قیس^{۱۰} صد و پنجاه فرسنگ و عرض از یرد تا خور^{۱۱} سیصد و بیست فرسنگ. مساحتش هجده هزار فرسنگ باشد.

کوره اردشیر خوره - باردشیر بابدان، اول^{۱۲} کاسره منسوبست. و در این کوره اول شهر شهر^{۱۳} فیروز آباد بوده. و در فارس دار الملك استخر گرفته بودند و آن کوره قدیمتر از دیگر کوره هاست اما چون اکنون دار الملك فارس شهر شیرازست و آن در کوره اردشیر خوره است، این کوره را مقدم داشتن اولی است.

شیراز - از اقلیم سیم است و شهر اسلامی و قبة الاسلام آن دیار. طولش

۱ - (۱) - قریب پنج؛ پنج - قرب پنج. ۲ - (۲) - دو. ۳ - (۳) - کله از (۴) است. ۴ - (۴) - که بدان. ۵ - (۵) - البر و غیره. ۶ - در بیشتر نسخ خطی قدیم: غره (بج). ۷ - (۶) - ولایات. ۸ - (۷) - قیس. ۹ - (۸) - حوز. ۱۰ - (۹) - اول شهری.

از جزایر خالدات «فج»^۱ و عرض از خط استوا «کطلو»^۲. بروایتی شیراز بن طهمورث ساخته بود و خراب شده. و بقولی در زمان سابق بر آن زمین شهری فارس نام بوده است و بفارس بن مامور بن سام بن نوح (عم)^۳ منسوبست. و اصح آنکه بزمان اسلام محمد بن یوسف ثقفی برادر حجاج بن یوسف ساخت و تجدید عمارتش کرد^۴، و بروایتی عمزاده اش محمد بن قاسم بن ابی عقیل تجدید عمارتش^۵ کرد. تاریخ تجدید عمارتش سنه اربع و سبعین هجری طالع برج سنبله. در عهد عضدالدوله دیلمی آن شهر چنان معمور شد که درو جای لشکر^۶ نماند. در قبلی شیراز قصبه‌یی ساخت و لشکریان را درو نشانند آنرا^۷ فنا خسرو کرد خوانندی و عوام سوق الامیر خواندندی. و این قصبه بمرتبه‌یی رسید که بیست هزار دینار حاصل داشت اما اکنون خرابست و داخل قرای حومه^۸ شده. و شیراز را تازمان صمصام الدوله بن عضدالدوله بارو نبود، او^۹ جهت دفع اعداء آنرا بارو کشید. دورش دوازده هزار و پانصد گام است. و در این تاریخ خرابی بحال آن بارو^{۱۰} راه یافته بود ملک شرف الدین محمود شاه اینجو^{۱۱} تجدید عمارت بارو کرد و بر بالای^{۱۲} بروج جهت محافظان از آجر خانها ساخت. شهر شیراز هفده محله است و نه دروازه دارد: اصطخر و دراک^{۱۳} موسی و بیضا و کازرون و سلم و فسا^{۱۴} و باب نو و دولت و سعادت. شهر در غایت خوشی است اما کوچه‌های جهت آنکه اکنون در مبرز ساختن مقصّرند پرچر کین می باشد و مردم متمیز را در آن کوچه‌ها تردد متعذرست. و هوایش معتدل است و پیوسته همه کاری درو توان کرد و اکثر اوقات روی بازارش از ریاحین خالی نبود. آبش از قنوات است و بهترین آن کاریز رکن آبادست که رکن الدوله حسن بن بویه دیلمی اخراج کرده و بزرگتر

۱- «ا» : «معها» . ۲- «ا» : «لط لو» . ۳- دو کلمه اخیر در «ا» نیست . ۴- کلمه

از «ا» است . ۵- «ج» : «لشکرش» . ۶- «بج» : «جرمه» . ۷- «ج» : «ا» . ۸-

«ج» : «او» . ۹- کلمه در «ا» نیست . ۱۰- «ج» : «بر بالای آن» . ۱۱- «ا» : «بج» :

دارک (۱). ۱۲- «ا» : «فسال» : «بج» : «فنا» : «بال» : «بات» .

قنات قلات بندر^۱ کہ بکت^۲ سعدی مشہورست و ہر کز بعمارت محتاج نمیشود و در بہار سیلاب از کوه دراک می آید و بر ظاہر شہر می گذرد و بہ بحیرۃ مہلویہ^۳ میرود و ارتفاعات آنجا وسطست و بیشتر اوقات سمر^۴ خوردنی بالا بود^۵ از میوہاش اندور متقالی بغایت نیکوست و در آن شہر درخت سرو را نہوی نیات^۶ بقوتست مردم آنجا اکثر لاغر و اسمر و سنی شافعی مذهب اند و اندک حنفی^۷ شیعی نیز باشند و درو سادات بزرگ صحیح النسب اند و آثار رسول (سالم) دارند و اثری نکودارد^۸ و اہل آنجا درو پس نہاد و پاک اعتقاد باشند و بکثر کسی قانع و درو بنوا بسیارست اما از کدیہ محترز باشند و البتہ بکسی مشغول و متمولان آنجا اکثر غریبند و شیرازی متمول بنادر افتد و اکثر اہل آنجا درخیرات ساعی اند و در دلاعت و عبادت حق تعالی درجہ عالی دارند و ہر کز آن مقام از اولیا خالی نبوده است و بدین سبب او را برج اولیا گفته اند اما اکنون بسبب نا انصافی و جامع پیشوایان مکنون اشقیاست و در آن شہر جامع عقب عمر و بن لیت ساخته است و گفته اند آن مقام ہر کز از ولی خالی نبوده و بین اہل حراب و المنبر دعا را اجابت بود و مسجد جدید اتابک سعد بن زنگی سلغری کرد و مسجد سنفر^۹ در خرگاہ^{۱۰} نراشان^{۱۱} باتابک سنفر بن مودود سلغری منسوبست و دار الشفا بمضاد الدولہ و دیگر جامعہا و خوانق^{۱۲} و مدارس و مساجد و ابواب الخیر کہ از باب تمول ساخته اند بسیارست و ہمانا از نامند بقعہ در گذرد و بر آن موقوفات بیشمار اما از آن کم بمنصب استحقاق میرسد و اغلب در دست مستاکلہ است^{۱۳} و در آنجا مزارات متبرکہ منل امام زادگان محمد و احمد ابنی موسی الکاظم رضی اللہ عنہم^{۱۴} و شیخ ابو عبد اللہ^{۱۵} خفیف کہ آنرا اتابک زنگی

۱- قلات قندر . ۲- بکتیت . ۳- کتب . (کت باریز) ۳- ۱۰۰ . ۴- مہلویہ (ظا: مہالو). ۵- ۱۰۰ . ۶- تسمیر . ۷- ج . ۸- باشد . ۹- ج . نیکو . ۱۰- ج . و اثری دارد و اکثر نیکو . ۱۱- ج . بسیارست . ۱۲- ج . پیشوائی . ۱۳- ۱۰۰ . خراگاہ . ۱۴- ۱۱- ج . خاقانہات . ۱۵- جملہ اما از آن . ۱۶- در . ۱۷- نیست . ۱۸- رضی اللہ عنہم در داہ نیست . ۱۹- ۱۰۰ - ۱۱۰ : عبد اللہ .

سلفری عمارت کرد و وقف معین فرمود، و شیخ بهلول مرمت عمارتش کرد، و بابا کوهی^۱ و شیخ روزبهان و شیخ سعدی و کرخی^۲ و شیخ حسن کیا^۳ و حاجی رکن الدین رازگو^۴ و امثالهم فراوانست، چه در اکثر مدارس و خوانق^۵ و مساجد نیز مقابر خواص است و عموم مقابرش بعضی در اندرون شهرست و برخی در بیرون بچند موضع متفرق^۶. و حقوق دیوانیش بتمغا مقررست و اکنون چهارصد و پنجاه هزار دینار ضمانتی آنجاست. و ولایتش تمامت فارس از توابع اوست آنچه بدان شهر مخصوص است و در حوالی آن، آنرا حومه^۷ میخوانند و هجده^۸ پاره دیه است و آبش از قنوات و درهوا مانند شیر از. حاصلش غله و پنبه بود و اندکی میوه از همه نوع.

اعمال سیف - ناحیتی چند است بر کنار دریا همه گرمسیر و بیشتر عرب مقام دارند و آب و هوایش سخت مخالف بود و بعضی از این ولایات بسیف ابی زهیر^۹ و بعضی بسیف عماره منسوبست و حاصلشان جز غله و خرما نبود.

بوشکانات^{۱۰} - چند ناحیه است و همه گرمسیر. و درو خرما بسیار بود و در آن

ولایت هیچ شهر نیست. و حاصلشان غله و خرما باشد.

توج^{۱۱} - در قدیم شهر بزرگ بوده است و عرب نشین و گرمسیر عظیم. دریا بانی

است که درو آب روان نیست و اکنون خرابست.

خفر^{۱۲} - شهری وسطست بزرگتر از کوار. هوایی معتدل دارد و در آن حدود

از آن بهتر هوا نیست و آبش گوارنده است و زمینش غله بوم. و میوه های سردسیری

۱ - «نج» : کوی . ۲ - کلمه در «ا» نیست . ۳ - «ج» : کباه . ۴ - «ا» :
 ۵ - «ا» : خانقاه . ۶ - «ج» : و بچند... متفرق اند . ۷ - «ا» : «نج» :
 ۸ - «ا» : هشت نوه . (جای کلمه ظاهراً در اصل سفید بوده و جدیداً نوشته شده
 است) . ۹ - در معجم البلدان : بنی زهیر . ۱۰ - «نج» : اصطخری ص ۱۰۵ : بوشکانات ،
 فارسنامه ناصری ص ۲۱۲ و ۲۱۳ ؛ «ا» : بوشکانات . ۱۱ - «ا» : توج ؛ «نج» :
 فارسنامه ناصری ص ۱۰۵ و ۲۰۹ . ۱۲ - «ج» : خیر ؛ «ا» : حیر متن از «نج» است .
 (بنقل از فارسنامه ناصری ص ۱۹۶) نیز (فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۷) .

و در مسیری همه درو باشد و نیکو بود. و قلمه محکم دارد و آنرا تیر خدا خوانند و درو نخچیر کوهی و دشتی^۲ فراوان بود.

حقیقان^۴ - دیهی بزرگست و در تلفظ خنافدان^۵ خوانند، بر راه فیروز آباد است، و ازو تا فیروز آباد راه سخت بود^۶ و تنگها و کوهستان درشت و لگام براهای سخت^۷ و پیوسته آن راه از دزد پیاده مخوف باشد. هوایش معتدل است و مردم آنجا کوهی طبع باشند. آب از آن دوه و کوهستان است و آن منبع رود براز^۸ است که بفیروز آباد رود و محصول غله پنبه فراوان بود.

سیراف^{۱۵} - در قدیم شهرت بزرگ بوده و بر نعمت و مخرج سفر بحر، در روزگار دیالمه مشرع سفر بحر از آنجا با قبی^{۱۶} افتاد. هوایش بغایت گرم است.

آبش از باران در مصانع محافظت نمایند و دو^۱ سه چشمه نیز دارد. و حاصلش غله و خرما. مواضع بحیرم^۲ و خرشید^۳ از توابع آن بوده است^۴.

صمکان^۵ و هیرک^۶ - صمکان شهری خوش بوده است و از عجایب دنیا زیرا که در میان او رودی میگذرد و بر آن رود پلی ساخته اند. طرف بالای پل سردسیرست و درختان جوز و چنار و امثال آن و طرف زیر پل گرمسیرست و درختان نارنج و ترنج و مانند آن. و شراب انگوری آنجا چنان است که تا دو سه چندان آب بر آن نکتند^۷ نتوان خورد. و مردم آنجا مسکین و مزارع باشند. و هیرک^۸ دیهی بزرگست و از توابع آنجاست.

فیروزآباد^۹ - از اولیم سیم است طولش از جزایر خالدات «فرك» و عرض از

خط استوا «كجمه»^{۱۰}. در اوّل فیروز^{۱۱} ساخته بود و جور نام کرده و در میان شهر عمارتی عالی ساخته و چندان بلند گردانیده که هوایش خوش باشد و از کوه آب بفو^{۱۲} اده بدان بالا برده^{۱۳} و برگرد آن دکه عظیم کرده و آن عمارت را ایوان خواندندی. بوقت آنکه اسکندر رومی فتح بلاد میکرد جهت آنکه از هر طرفی بدانجا رفتن بگریوه فرو میبایست رفت از فتح آن عاجز شد. آب رود خنیفقان^{۱۴} را از ممر^{۱۵} اوّل^{۱۶} برگردانید و سر در آنجا داد تا آن شهر خراب شد و بحیره گشت. و اردشیر بابکان خواست که آن بحیره را خشک گرداند تا بر آنجا باز شهری بسازد، برازه معمار بر طرف تنگ نقبی برید و بوقت آب گشودن زنجیر بر میان خود بست تا سالم ماند آب قوت کرد و زنجیر بگسیخت و او را هلاک گردانید و آن سفت^{۱۷} بروزگار فرو

۱ - «ج» : درو . ۲ - «ا» : بحریم ؛ «ج» : بحیرم (اصطخری ص ۳۴) شاید : (بندر دیر فارسنامه ناصری ص ۲۱۷) . (متن از معجم البلدان) . ۳ - «ا» : حورسی ؛ «ج» : خواشی ؛ «نج» : حوشی ، حورشی ، حورشیر . (متن از معجم البلدان) . ۴ - «ا» : بود . ۵ - (صمکان دیزه امروزه است فارسنامه ناصری ص ۲۲۵) . ۶ - «نج» : میرک ، هیرک (؟) ؛ «ا» : کله را ندارد . ۷ - «ج» : نهند . ۸ - «ا» : (؟) . ۹ - «نج» : (فارسنامه ناصری ص ۲۴۱ - خرابه ها اکنون کوشک خوانده میشود) . ۱۰ - «ا» : ۴۰ . ۱۱ - «ا» : شهر و روی . ۱۲ - «ج» : میبرد . ۱۳ - «ج» : خنیفقان . ۱۴ - «ج» : مرخود . ۱۵ - «ا» : وسقف آن مکان برور روزگار . (سفت = سوراخ) .

می افتاد تا دره‌یی شد، اردشیر بر آن زمین شهری ساخت و اردشیر خوره نام کرد
عندالدوله دیلمی تجدید عمارت آن کرد و فیروز آباد خواند. هوایش کرم و متعفن
و آبش از رود خنیققان^۱ می‌آید و اکنون بآب برازه مشهور دست. دلابش خوشبوی‌تر
و بهتر از دیگر ولایات بود و مردمش متمیز و بمصلاح باشند.

کارزین و قبر و ابرز^۲ - کارزین شهری و سلسلت و قیر شهری کوچا و هه‌چنین
ابزر شهری کوچک، و هر سه در مسیرند و در آنجا درختان خرما بسیار. آب از رود
زکان است. و به کارزین قلعه محکم است و از رود زکان آب بدانها برده اند. و هرم^۳
و کاریان و مواضع بسیار از توابع^۴ این عمل است.

کران و ابراهستان^۵ - در بیابانی است و در مسیر بغات چنانکه تابستان
آنجا جز معدودی چند نباشند و آب روان و کاریز ندارد. غله آنجا همه دیمی بود
و از میوه جز خرما ندارند و همه در کوهها نشانند تا در زمستان از باران پر آب
شود و بتابستان درخت را تازه دارد. و مردم آنجا^۶ اکثر دزد و راهزن پیاده‌رو^۷
باشند و مردم غریب جز سه ماه سرما در آن ولایت^۸ نتوانند بود. بدان سبب^۹ آن
دروه عجمیان بسیار نمایند.

کوار^{۱۰} - شهر کی^{۱۱} خوش است و توابع بسیار دارد و هوایش بهرمی و مایل است
و آبش از زکان. بهمن بن اسفندیار بر آب آن رود بندی بست تا آن آب بالا آمده
و دیهه‌های آن مزروع دشت و درو غله و میوه بسیار باشد را که حواجی نیز از آنجا
آورند. و از میوه‌های نار و آبی^{۱۲} و بادام نیکو بود و در آن حدود نخچیر فراوان

۱ - «ج»: خنیققان. ۲ - «ج»: ۱۷۹، ۲۴۵ و ۲۴۶. (فارسنامه ناصری ص ۱۷۹ و ۲۴۵ و ۲۴۶).

۳ - «ج»: (فارسنامه ناصری ص ۱۸۲ - مرمر اصطخری ص ۱۰۵ و مدسی ص ۴۵۶).

۴ - «ج»: از توابع صحرای ۵ - «ج»: ابرستان و کریان، داران^۱ ۱ - کران و

ابراهستان (در مورد ابراهستان و کران رجوع به معجم البلدان شود ذیل هر دو للمعه).

۶ - ۱۰: آن ولایت. ۷ - کله دو داغ نیست. ۸ - «ج»: دیار. ۹ - ۱ - سبب

آنکه. ۱۰ - «ج»: (فارسنامه ناصری ص ۲۶۱). ۱۱ - «ج»: شهری.

۱۲ - «ج»: ناروان.

بود. صاحب فارس نامه^۱ گوید: اهل آنجا جلف و کثیف طبع باشند و متابع مذهب امام^۲ شافعی باشند.

لاغر و کهرجان^۳ - از نواحی کارزین است و گرمسیرست و هوایش مخالف. و درو مردم دزد و راهزن باشند حاصلش غله و پنبه^۴ و خرما باشد.

ماندستان^۵ - بیابانی است سی فرسنگ در سی فرسنگ بر ساحل دریا و در آنجا دیههاست و هیچ آب روان و کاریز ندارد و حاصلش جز غله و پنبه^۶ دیمی نبود. اما اگر آذرماه و دیماه، که آخر خریف و اول شتا بود، باران باشد يك من تخم کمایش هزار من ریع دهد و اگر درین دو ماه بارندگی نبود چندین ریع نتواند داد بلکه بزیان رود. و هر که بهنگام سرما آنجا زرع کند چون هوا گرم شود بگریزد و برزگران آنجا بدروند و خرمن کنند و خرد^۷ کنند نیمی مزارع را بود و نیمی درونده را بردارند.

میمند^۸ - شهری کوچکست و گرمسیر و غله و خرما و انگور و همه میوه دارد و انگور بیشتر بود. و مردم آنجا بیشتر پیشه‌ور باشند.

موهو^۹ و همجان^{۱۰} و کبرین^{۱۱} - سه شهرست میان فسا و شیراز و هوایش مانند شیراز و آب روان دارد و باغستانش اندکی بود و انگور و میوه‌های سردسیری باشد و در آن حدود نخچیر بسیار بود و مردم آنجا سلاح ورز و بیابک باشند.

۱ - فارسنامه ابن البلخی ص ۳۹ (نج). ۲ - کلمه از «ا» است ۳ - «ا» : که جان، «نج» : بکرجان، مکرجان، کهرجان (نگاه کنید به اصطخری ص ۱۰۶ و ابن حوقل ص ۱۹۱ و فارسنامه ناصری ص ۱۹۸). ۴ - کلمه در «ا» نیست. ۵ - «نج» : بایندستان (فارسنامه ناصری ص ۲۱۳). ۶ - «ا» : نرم. ۷ - نگاه کنید به فارسنامه ناصری ص ۳۰۵ (و احتیالا اصطخری ص ۱۰۴) (نج). ۸ - «ا» : مرهو؛ «نج» : مرهو، هرموز، سرهود. ۹ - «نج» : نیجان، ملجان، سرمان. ۱۰ - «ا» : کرب؛ «نج» : کبرتن، کستری، کوند (برای مره نگاه کنید به اصطخری ص ۱۰۵ و ابن حوقل ص ۲۰۴ و مقدسی ص ۴۵۶ و در فارسنامه ناصری ص ۲۶۰ کبری آمده است) (نج). ۱۱ - «ا» : دو.

هزو و ساویه^۱ - دو دیه است و چند دیه دیگر که در آن حدود دست ساحلیات اند و از توابع دولتخانه قیس^۲ است و بغایت کرمسیرست .
 کوره اصطخر - چون در ملک فارس پیش از اصطخر هیچ عمارتی نبوده است این کوره بدان شهر باز خوانند . از یزد تا هزار درخت^۳ در طول و از قهستان تا نیریز^۴ در عرض از توابع آن کوره است .

اصطخر^۵ - از اقامیم سیم است طولش از جزایر خالدات^۶ فجک^۷ و عرض از خط استوا^۸ . بقولی کیومرث بنیاد کرد و بروایتی پسرش اصطخر نام و هوشنگ عمارت بر آن افزود و جمشید با تمام رسانید چنانکه از حد خفرک^۹ تا آخر را مجرد مسافت چهارده فرسنگ طول آن بود و عرض ده فرسنگ . و در آنجا چندین عمارت و زراعت و قری کرد که از وصف بیرون بود . و سه قلعه محکم داشته است بر سر سه کوه : یکی معروف با اصطخر ؛ دوم شکسته ؛ سیم شنکوان^{۱۰} و آنرا سه تنبدان گفتندی . مؤلف فارس نامه^{۱۱} گوید جمشید در اصطخر در پای دوه سرایی کرده بود و صفت این سرای آنکه در پایان کوه دکه یی ساخته بود از سنگ خارای سیاه و آن دکه چهار سوست و یک جانب در دوه پیوسته و سه طرف در صحرای شوده و بر بلندی سی نز ساخته بدو طرف بنردبان^{۱۲} برو رفتندی و بر آن ده ستونها از سنگ سفید هندو^{۱۳} کرده و برو نقاری چنان باریک کرده که بر چوب نرم نتوان کرد و بر در ده دو ستون مربع نهاده اند و بارهای آن ستونها هر یک زیادت از صد هزار من باشد و در آن نزدیکی بر آن شکل سنگ نیست ، و براده آن امساک خون میکند بر جراحات .

۱ - «۱۰» : مروتانه ؛ «۱۱» : اصطخری ص ۱۶۳ مزو و تابه ، تانه در فارسنامه
 ناصری ص ۲۸۹ : تاو و نه . ۲ - «ج» : قیس . ۳ - ۱۰ افزوده که آرا (مدری
 سفید) خوانند . ۴ - «۱» : باهردر ؛ «بیج» : دیه بورون ، تا پیر ، تا یزد ، باهر . ۵ - جای
 کلمه در «۱» سفیدست . ۶ - ۱۰ : مع ل . ۷ - «۱» : ل ما . ۸ - «ج» : «۱» :
 سفرک . (متن از فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۷ است) . ۹ - «بیج» : شنکوان ، شکران .
 ۱۰ - «بیج» : (فارسنامه ابن البطعی ص ۲۶) ۱۱ - «ج» : نردبان .

و بر آنجا^۱ صورت براق مصطفی (صلعم) کرده اند، رویش بر شکل^۲ آدمی باریش مجعد و تاج بر سر و دست و پا و دم بر صفت گاو. و صورت جمشید بشکلی^۳ سخت زیبا کرده بودند. و در آن کوه گرما بهی از سنگ کنده اند چنانکه آب گرمش از چشمه زاینده است و بآتش محتاج نمیشود^۴ و بر سر آن کوه دخمه های عظیم بوده است که عوام آنرا زندان باد گفتندی. بوقت ظهور اسلام چون اهل اصطخر چند نوبت خلاف عهد کردند و غدر اندیشیدند مسلمانان در آنجا قتل و خرابی عظیم کردند و در عهد صمصام الدولة دیلمی امیر قتلش لشکر کشید و آنرا بکلی خراب گردانید و بقدر دیهی مختصر ماند. در میان خرابه های عمارت جمشیدی توتیای هندی یابند که چشم را مفید بود و کس نداند که آن توتیا از کجاست و در آنجا چون^۵ افتاده و اکنون مردم ستونهایی که در آن عمارت مانده چهل منار میخوانند. و در مجمع ارباب الملك گوید که آن ستونها از عمارت خانه های بنت بهمن است و در صورالاقالیم آمده که آن ستونها از مسجد سلیمان پیغمبر (عم) بوده است و شاید که خانه جمشید را سلیمان پیغمبر (عم) با^۶ مسجد کرده باشد و همای خانه کرده و هر سه روایت درست بود. و چون عرصه اصطخر طویل و عریض بود بعضی از مواضع که اکنون مرودشت میخوانند داخل آن عرصه بوده است. ارتفاعاتش غله و انگور بهتر بود و از میوه هایش سیب شیرین خوب میباشد.

ابر ج^۷ - دیهی بزرگست در پایان کوهی افتاده است و آن کوه^۸ پناه ایشانست چه تمامت خانه ها^۹ در آن کوه کنده اند و آبشان هم از آن کوه فرود میآید.

ابر قوه - از اقلیم سیم است در اول در پایان کوهی ساخته بوده اند و «بر کوه»

میگفتندی و بعد از آن در^{۱۰} صحرایی که اکنونست این شهر کردند. شهری کوچکست

۱ - «ج» : بر آنجا هريك . ۲ - «ج» : بشکل . ۳ - «ج» : بشکل . ۴ - «ج» : نبشده .
 ۵ - «ج» : و چون در آنجا . ۶ - «با» : زائد می نماید . ۷ - «نچ» : «ا» : ابرج . (فارسانه
 ناصری ص ۱۷۰ ، دشتك امروزی) (نچ) و (بفرهنگ جغرافیایی ایران ج ۷ نیز نگاه کنید) .
 ۸ - «ج» : و کوه . ۹ - «ج» : تمامت آن خانه ها . ۱۰ - «ج» : بر .

وهوای معتدل دارد و آبش هم از کاریزست و هم از رود. غله و پنبه نیکو می باشد^۱
مردمش اکثر پیشه‌ور باشند و بطاعت و عبادت مشغول. و از مزارات^۲ اکابر در آنجا
طاوس الحرمین است و آن تربت را خاصیتی هست که اگر مسقف میسر دانند خراب
میشود تا بمرتبیه یک سالیه بان کرباس نیز نمی‌پذیرد و گویند که در ابرقوه جهودی
چهل روز اگر بماند نماید^۳ و بدین سبب جهود در آنجا نیست و اگر از جای دیگر
بمهمی بدان موضع روند کمتر از چهل روز معاودت کنند. و مواضع بسیار از توابع
ابرقوه است و از جمله دیه فراغه^۴ و در آنجا سر^۵ است که در جهان شهرتی عظیم
دارد چنانکه در عهد کیانیان سرو کشمیر و بلخ شهرتی داشته، و اکنون این از آن
بلندتر و بزرگترست و درخت سرو در ایران زمین مثل آن نیست. حقوق دیوانی
ابرقوه و ولایتش صد و چهل هزار و چهارصد دینارست.

اسفیدان و قهستان^۶ - اسفیدان شهر کمی کوچکست و حصاری دارد و قهستان^۷
دیهی بزرگ و سردسیرند و در کوه آنجا غاری^۸ عظیم و محکم است که ایشانرا
در ایام مخوف پناه باشد.

اقلید و سرمق و ارخمان^۹ - اقلید شهری کوچکست و حصاری دارد و هوایی
معتدلست و آب روان دارد و درو از همه نوعی میوه هست و غله بوم. و سرمق هم
شهری کوچکست و در همه حال مانند اقلید اما زرد آلودی سرمق بقات نیکو و
شیرین باشد و از آن خشک کرده بسیار ولایات برند و مواضع سیار از توابع
سرمق و اقلید و ارخمان^{۱۰} است.

۱ - «ج» : می آید . ۲ - ج . مزار . ۳ - (نماند ببرد) ۴ - «ج» :
مراغه (متن از فرهنگ جغرافیایی ج ۱۰ است و : «ج» با اشاره به جهان نامه
ص ۲۶۶) . ۵ - «ج» : (جهان نامه ص ۲۶۶) و فسان ، اسفندان ، قستان . (فارسانه
ناصری ص ۲۲۱) : اسفندان^۱ در «ا» کلمه دوم نیست . ۶ - «ا» : فسان ۷ - «ا» :
تنکی . ۸ - «ج» : ارخمان ، «ج» : ارخان ، «ا» : ارخان . (متن از اصطخری
ص ۱۰۱ و معجم البلدان است) و (فارسانه ناصری ص ۱۶۹ ، ۱۷۱ ، ۲۹۱) ۹ - «ج» :
و آنرا .

بوان و مروست^۱ - بوان شهری کوچکست و غله بوم و میوه روی و هوای معتدل و آب روان دارد . و مروست^۱ دیهی بزرگست و همان صفات دارد .

بیضا - شهری کوچکست و تربت سفید دارد و بدان سبب بیضا خوانند گشتاسف بن لهراسب کیانی ساخت . هوای معتدل و آب روان دارد و غله بوم و میوه رویست . و مواضع بسیار از توابع بیضا است . و مرغزاری دارد ده فرسنگ در ده فرسنگ . و از بیضا علمای متبحر خاسته اند چون قاضی ناصر الدین ابو سعید عبدالله بن محمد بن علی البیضایی صاحب تفسیر قاضی ، و دیگر اکابر .

خبرز و آباده و سروات^۲ - خبرز شهری کوچکست و هوای معتدل و آب روان دارد . غله و میوه بسیار بود^۳ . و آباده هم شهرکی کوچکست با قلعه استوار و هوای معتدل دارد و آبش از فیض رود کر است . و در آنجا غله و انگور بسیار بود و مواضع بیشمار از توابع آنجا است . حقوق دیوانیش بیست و پنجهزار و پانصد دینارست .

خبرک و قالی^۴ - دیهی است بحدود مرغزار قالی میوه اندک دارد و غلات فراوان .

خرمه^۵ - خرمة شهرکی^۶ خوشست و قلعه محکم دارد . هوایش معتدلست و آب روان و میوه و غله بسیار^۷ دارد .

۱ - «نج» ۱ : مروست ، مرودشت (فارسنامه ناصری ص ۱۸۱ و ۳۰۱ و اصطخری ص ۱۰۲)
 ۲ - «۱» : حریر ، ... ، سروار ؛ «نج» ۲ : حریر ، جبریر ، مریر (فارسنامه ناصری ص ۱۷۳) ؛ سبزوار ، سرداب ، سردارب ، سروات (اصطخری ص ۱۰۳ این حواله ص ۱۸۲)
 (کلمه اول ظاهراً خبریز است اما سومی معلوم نیست) . ۳ - شرح خبرز دو «۱» نیست .
 ۴ - «۱» : حرك و قالی ؛ «نج» : خبری ، مبرك ، خرك ، چبرك ، و قالی ، حیدك (فارسنامه ناصری ص ۱۷۴ و ۳۰۰) ؛ خرك . (قالی معلوم نیست) . ۵ - «۱» : خرمة ؛ «نج» :
 (فارسنامه ناصری ص ۲۵۷) و (فرهنگ جغرافیایی ج ۷) . خرامه . ۶ - «ج» : شهری .
 ۷ - «ج» : آبش ... و میوه دارد و قلعه نیز .

رامجرد^۱ - ناحیتیست برکنار آب کر و بندی بر آن آب بسته بودند تادیبهارا
آب میدادند چون خرابی بحال بند راه یافت آن ولایت مستأصل گشت اتابك جاولی
آن بند را عمارت کرد و آن ولایت باز معمور شد و قصبه مایین^۲ شهر سنان آن عملست.
حقوق دیوانیش پنجاه و دوهزار و پانصد دینارست.

صاهك و هرات^۳ - دوشهر کوچکست و هوایی معتدل دارند. در صاهك معدن
پولادست. حاصلش غله و میوه بود.

قطره^۴ - شهر کیست و هوایی معتدل و آب روان دارد و غله و میوه درو باشد
و درو معدن آهن است.

قمشه^۵ - در مقابل آنرا از ملك عراق شمرده اند و سرحد عراق و فارس است
و قولنجان^۶ قلعه گلین است و چند موضع توابع دارد و از اعمال قومشه است.
هوایش نزدیک است بهوای اصفهان و آبش از قنوات و حاصلش غله و میوه و انگور
بود. طبع و خوی مردمس مانند اصفهان. و در آنجا پیوسه رسم دو هوایی بود.
کامفیروز^۷ - ناحیتیست برکنار آب کر و در آن حدود بیشه عظیم و در آن
بیشه شیر بسیار بود و سخت بقوت باشند^۸.

کربال^۹ علیا و سفلی - هردو از رود کر آب میخورند، علیا از بند امیر که
عضد الدولة دیلمی ساخت، و سفلی از بند قصار^{۱۰} که اتابك جاولی بجدبد
عمارتش کرد.

کمین و فاروق^{۱۱} - دوشهرست و توابع بسیار دارد و هوای معتدل و آب روان

۱ - (فارسنامه ناصری ص ۲۱۴) (نچ). ۲ - (۱) مایین. ۳ - (۱) صاهك. ۴ - (۱) هرات. ۵ - (۱) چاهك امروزی. ۶ - (۱) فارسنامه ناصری ص ۱۸۱ و ۳۰۱. ۷ - (۱) فارسنامه ناصری ص ۳۰۳. ۸ - (۱) قطرو (فرهنگ جغرافیایی ج ۷: قطرویه). ۹ - (۱) نچ. ۱۰ - (۱) قومه. ۱۱ - (۱) قولنجان (۲). ۱۲ - (۱) کامفیروز. ۱۳ - (۱) فارسنامه ناصری ص ۲۵۶. ۱۴ - (۱) نچ. ۱۵ - (۱) کله در (۱) نیست. ۱۶ - (۱) کرمال. ۱۷ - (۱) فارسنامه ناصری ص ۲۶۰ و ۳۰۰. ۱۸ - (۱) نچ. ۱۹ - (۱) قصار. ۲۰ - (۱) کمین و فاروق. ۲۱ - (۱) فارسنامه ناصری ص ۲۶۰ و ۳۰۰. (نچ).

ودرو^۱ غله و میوه بسیار بود و در آن حدود نخچیر بسیارست .
 کورد و کلار^۲ - کورد شهر کیست و کلار دیهی بزرگ و ناحیتی با آن می‌رود
 و جمله غله بوم است و هوای سرد دارد .

مایین^۳ - شهر کیست در میان کوهستان بر راه کوشک زرد^۴ و هوایش معتدل و
 سردی مایلست ، آب روان دارد و حاصلش غله و میوه . و مردم آنجا بیشتر دزد باشند
 و آنجا مزار شیخ گل اندام است و در پای گریوه مایین^۳ مزار امامزاده اسمعیل بن
 موسی کاظمست و آن شهرک قصبه عمل را مجردست .

یزد خواست و ده گردو^۵ - دوه اند و چند دیه دیگر چون سرستان^۶
 و آباده و غیر آن از توابع آن و همه سرد سیرست و غله بوم و جز جوز هیچ
 میوه ندارد .

دیه مورد و ارادان^۷ - دوه دیه است بنزدیک هرات^۸ هوای سرد دارد و مورد
 بسیار باشد و غله فراوان دارد و چند دیه^۹ دیگر از توابع آنست .

کوره دار ابجر د - بداراب بن بهمن بن اسفندیار کیانی منسوب است و ولایتی
 که اکنون شبانکاره میخوانند و علی حده بایی در ذکرش خواهد آمد اکثر از این
 کوره بوده است . آنچه از این کوره از فارس می‌شمارند یاد کنیم :

جهرم - شهری وسطست . بهمن بن اسفندیار ساخت و مواضع بسیار از توابع
 آنجاست . هوای گرم دارد و در آن ولایت غله و میوه و پنبه بود و آب روان و کازیز

۱ - کله از « ا » است . ۲ - شاید . کورده و کلار . (فرهنگ جغرافیایی ج ۷) .
 ۳ - « ا » : مایین ، مایین (۱) . ۴ - (در فرهنگ جغرافیایی ج ۷ : کوشک زر) . ۵ - « ا »
 ندارد ، شرح آنرا نیز ؛ « نج » (فارسنامه ابن البلخی ص ۲۱) : دیه گرد ؛ (فارسنامه ناصری
 ص ۱۲۰) : پردخاس . ۶ - « نج » ، حورستان . (اصطخری ص ۱۰۳) . سرستان . (فارسنامه
 ناصری ص ۱۶۳) : شولکستان . ۷ - « ا » : ارادان . ۸ - « ا » : هوان ؛ « نج » : هوان و
 ارادان (نگاه کنید به اصطخری ص ۱۰۲ و مقدسی ص ۴۵۷) . ۹ - « ج » : دیهی .

دارد و در آن حدود قلعه محکم است آنرا خورسه^۱ خوانند .

جویم ابی احمد - از ولایت ایراهستان^۲ است و ولایت ایراهستان^۳ از کوره
اردشیر خوره است و حومه آنرا کوره رود خوانند . گرمسیرست و آبش از کاریز و
چاه بود . حاصلش غله و خرما بود و در آن ولایت قلعه بیست سمیران^۴ خوانند . اهل
آنجا سلاح ورز باشند و پیاده رو و دزد و راهزن .

فسا - از اقلیم سیم است^۵ . طولش از جزایر خالدات^۶ فج نه^۷ و عرض از خط
استوا^۸ . در اول فسا بن طهموت دیوبند ساخته بود ، خراب شد ، کشتاسف بن لهراسب
کیانی تجدید عمارتش کرد و نیره اش بهرام بن اسفندیار با تمام رسانید ساسان نام
کرد و در اول مثلث بود بعد حجاج بن یوسف ثقفی ، عاملش آزاد مرد ،^۹ بفرمان
او آنرا از آن شکل بگردانید و تجدید عمارت^{۱۰} کرد . چون از شبانکاریان خرابی
یافت اتابک جاولی باز معمر^{۱۱} گردانید . شهری سخت بزرگ بوده است و اعمال و
نواحی بسیار دارد و هوایش گرمسیرست و آبش از قنوات و هیچ آب روان
ندارد و درو^{۱۲} میوه گرمسیری و سردسیری نیز باشد از نواحی شق^{۱۳} رودبار و
میشکانات^{۱۴} گرمسیرست و غله بوم و دیگر نواحی بسیار دارد که همه را ذکر کردن
دراز کشد .

کوره شاپور خوره - این کوره بشاپور بن اردشیر بابدان مشهورست و در اول
شهر بزرگش بشاور^{۱۵} بوده است و اکنون کازرون است .

کازرون - از اقلیم سیم است . طولش از جزایر خالدات^{۱۶} فز^{۱۷} و عرض از خط

۱ - «ا» : خرشه ، «نج» : خرشه ، خرشه . (۱) . ۲ - «ا» : ایراهستان ؛ «نج» :
ایراهستان ، ایراهستان . ۳ - «ا» : «نج» : سمیران . (۱) . ۴ - از اینجا تا علامت ستاره . در
«ا» نیست . ۵ - «ج» : عمارتش . ۶ - کلمه از «ا» است . ۷ - «ا» : س .
۸ - «ا» . میشکانات ، «نج» : میشکانات ، میشان . (نگاه کنید به اصطخری ص ۱۰۹
یادداشت ه و مقدسی ص ۴۲۲ مسکانات) . ۹ - «ا» : تشاور ؛ «نج» : تشاور .

استوا^۱ کطیط^۲. در اصل سه دیه بوده است: نورد و دریست و راهبان^۳. طهمورت دیوبند ساخته. چون شاپور بن اردشیر بابکان بشاور^۴ ساخت آنرا از توابع بشاور^۵ کرد تا فیروز بن بهرام بن یزدگرد بن بهرام گور آنرا شهری گردانید و پسرش قباد بر آن عمارات افزود، شهری معظم شد و چون در اصل سه دیه بوده اکنون نیز عمارات متفرق بود و درو کوشکهای محکم و معتبر که هریک همسر قلعه‌ی باشد و هوایش گرمست و آبش از سه کلایز که بدان دیهها منسوبست و اعتماد بر باران دارند. و میوهاشان نارنج و ترنج و لیمو و انواع میوه‌های گرمسیری باشد و درو نوعی خرماست آنرا جیلان^۶ خوانند، مثلش در جهان نیست. و آنجا پنبه بسیار بود و قماش کرباسین از کازرون بهمه اطراف برند و سخت بسیار بود و اندکی کتان نیز باشد و قماش آنجا اگر جز بآب کاریز راهبان شویند طراوت نپذیرد. و مردم آنجا شافعی^۷ مذهب‌اند. و در آنجا مزار شیخ ابواسحق بن ابراهیم بن شهریار کازرونی رحمه الله است و آن حریمی شده است و دیگر مزارات اکابر بسیارست که ذکرشان تطویلی دارد و نواحی بسیار از توابع کازرون است.

بشاور^۸ - از اقلیم سیم است. طولش از جزایر خالادات^۹ فویه^{۱۰} و عرض از خط استوا^{۱۱} طهمورت دیوبند ساخت و دین دلا^{۱۲} خواند. اسکندر رومی بوقت فتح فارس آنرا بکلی خراب گردانید شاپور بن اردشیر بابکان از نو عمارت کرد و بشاپور^{۱۳} خواند بنام خود واصل آن بناء شاپور است و بمرور ایام از ادغام حروف بشاور^{۱۴} شد. هوایش گرمست^{۱۵} و شمالش بسته و بدین سبب متعفنست و آبش از رود

۱- داء: مورد و درست و راهبان؛ <نج>: دورد، دریست، دویست، راهبان، راهبیان، ومان؛
 راهشان؛ <ج>: نودر... (کلیه دوم و سوم معلوم نیست). ۲- داء: نشاور. ۳- داء: خلان؛ <نج>:
 خلان، خلان، عیلان. ۴- داء: سنی شافعی. ۵- داء: نشاور؛ <نج>: نشاوا
 ۶- داء: فوله. ۷- داء: له‌ها. ۸- داء: دین‌دار. ۹- داء: نشاور. ۱۰- داء: گرمسیر است.

بزرگ که بدین شهر باز خوانند. حاصلش غله و برنج و خرما و ترنج و نارنج و لیمو و انواع میوه های خوب گرمسیری بود و آنجا قیمتی زیادت ندارد و آینده و رونده را از خوردن آن باز ندارند و مشروبات چون نیلوفر و بنفشه و یاسمین و نرگس بسیار بود و ابریشم نیز خیزد و مردم آنجا شافعی مذهبند. و بر ظاهر بشاور^۱ شکل مردی سیاه است، بهیچکل بزرگتر از مردی، بعضی^۲ گویند طلسمی است و برخی گویند مردی بوده که خدای تعالی او را سنگ گردانیده، شاهان آن ولایت او را معزز و مکرّم دارند و زیارت او^۳ روند و درو روغن مالند.

انبوران و باشت قوطا^۴ - انبوران شهر کیست بحدود نوبنجان^۵ و از آنجا چندی از اهل فضل خاسته اند. هوایش معتدل است و آب روان دارد. باشت قوطا ناحیتی است در کوهستان و سردسیر است. حاصلش غله و اندک میوه باشد^۶.

بلاد شاپور^۷ - ناحیتی چندست مابین فارس و خوزستان و هوایی معتدل و بگرمی مایل و آب روان بسیار دارد و اکثر خراست.

تیرمردان و خوبندان^۸ - دو ناحیتست و دیهه های بزرگ دارد و در میان شکستها و شیب و بالاهای خاکینست. و هوایی سرد سیرست باعتدال مایل و درو درختستان و انواع میوه هاست و خصوص جوز بی مر^۹ باشد. و اکثر نماله اشان دیمی باشد و اندکی آبی و در آن ولایت نخچیر نیکو بود^{۱۰} و مردم آنجا سلاح ورز باشند و دزد و شبرد چنانکه در یکشب قریب بیست فرسنگ راه بروند.

جبل جیلویه^{۱۱} - ولایات بسیارست و قهستان و نواحی فراوان دارد و بالرستان

۱- «ا» شاور. ۲- کلمه در «ا» نیست. ۳- «ج» : زیارتش. ۴- «ا».

ماهوران و ماشت قوطا : «نج» : ماشت قوطا (فارسنامه ناصری ص ۲۷۱ اصطخری ص ۱۱۰) (در معجم البلدان هیچیک نیست) ۵- «ا» : لوسجان. ۶- «ج» : اندک میوه دارد.

۷- «نج» : (فارسنامه ناصری ص ۲۶۶ مقدسی ص ۴۲۲ و اصطخری ص ۱۱۳).

۸- «ج» : جویگان : «ا» : تیرمردان و خویکان : «نج» : خویکان (فارسنامه ناصری

ص ۳۰۳ و ۳۰۴ و اصطخری ص ۱۱۰) ۹- «ج» : که بسیار. ۱۰- «ج» : باشد.

۱۱- در «ا» نیست : (فارسنامه ناصری ص ۲۶۲) (نج) (مراد کهیلویه است).

بیت

۱ - «ج» : آتش بسیار . ۲ - «ج» : شکارگاههای یکو دارد . ۳ - «ج» : شافعی مذهب و سنی اند . ۴ - اشفاقان امروزی (فارستامه ناصری ص ۱۸۵) (نج) . ۵ - «ج» : شیراز . ۶ - «ج» : موضع . ۷ - «ج» : کنبد ملکان ؛ «نج» : جندبلفان . ۸ - «نج» : پول لولو ؛ «ا» : کلمه اخیرا ندارد . ۹ - (فارستامه ناصری ص ۱۹۵) (نج) . ۱۰ - کلمه «ا» است . ۱۱ - (فارستامه ناصری ص ۱۹۱) (نج) (فرهنگ جغرافیایی ج ۷) . ۱۲ - «ج» : آسیا از . ۱۳ - «ج» : نیست . ۱۴ - «ج» : ایشان از . . . ندارد .

خمایجان و دبه علی^۱ - دوناحتست و هوای سرد سیر دارد و درخت جوز و انار نیز باشد و از آنجا عسل^۲ فراوان خیزد و نخچیر کاهست و مردم آنجا سلاح ورز باشند و بعضی مکاری^۳.

سیمسخت^۴ - ناحیتی سرد سیرست و درخت و آبهای روان دارد. حاصلش غله و اندکی میوه باشد.

چرام و بازرنک^۵ - دوناحتست میان ریز و سمیرم^۶ لرستان و هوایش بغایت سرد سیرست. و آبش از آن دوهها که اکثر اوقات از برف خالی نبود و راههای سخت و دشوار بود و آب روانی بسیارست و نخچیرش نیکو باشد و مردم آنجا بیشتر مکاری^۷ باشند.

غندجان^۸ - در تلفظ دشت بارین^۹ گویند. شهری کوچکست و گرمسیر و يك چشمه كوچك دارد و آب چاهش شور باشد. و غله آنجا^{۱۰} دیمی باشد^{۱۱} و مردم آنجا بیشتر کفشگر و جولاه باشند. و از آنجا اهل فضل خاسته اند.

نوبنجان^{۱۲} و شعب بوان - نوبنجان^{۱۳} در تلفظ نوبندان است^{۱۴}. از اقلیم سیم است. طولش از جزایر خالادات «فویه» و عرض از خط استوا «لک»^{۱۵}. شاپور بن اردشیر بابکان^{۱۶} ساخت. شهری یزرک بوده است و در ایام فترت ابوسعید کازرونی

۱ - «ا» حمایجان و دبه علی؛ دنج. دبه علا (فارسنامه ناصری ص ۱۷۲ و اصطخری ص ۱۱۱). ۲ - «ج» عسل نیز ۳ - دو کله اخیر در «ا» نیست. ۴ - «ا» سعت؛ دنج؛ سیمعت، سیمعت، سلعت، سلعت، سبت، سبت، سبت. (۱). ۵ - «ا» (بن خط جدید)؛ وان مکآن؛ دنج؛ (نگاه کنید یا قوب ج ۲ ص ۴۵؛ صرام (مغرب چرام) اصطخری ص ۱۱۲ حریم و بازونک). (کله دوم معلوم نیست) ۶ - «ج»؛ ریز. «دنج» رود، ویرا. دیر و شرم. (۱). ۷ - «ج»؛ شکای. ۸ - «ا» غندجان ۹ - «ا» دست مادی، تازی یا دشت باری. جبلة امروزی (فارسنامه ناصری ص ۱۹۵). (بمعجم البلدان قبل غندجان نیز بنگرید) ۱۰ - «ا»؛ لوسعان؛ دنج؛ (فارسنامه ناصری ص ۳۰۳) (نج) ۱۱ - «ا»؛ لوميجان دان؛ ۱۲ - «ا»؛ خوانند. ۱۳ - «ا»؛ ل. ها. ۱۴ - چهار کله اخیر در «ا» نیست.

آنرا چنان خراب گردانید که ماوای دد و دام شد، اتابك جاولی آنرا باحال عمارت آورد. هوایش گرمسیرست و از همه نوع درو میوه‌ها و مشمومات باشد اهل آنجا ممیز و بصلاح نزدیک باشند آبش از کوههایی که در حدود آنست و شعب بوان از مشاهیر متنزهات جهان است، دره ییست در میان دو کوه طولش سه فرسنگ و نیم در عرض يك فرسنگ و نیم، همه درختستانست بانواع میوه‌ها و هوایی در غایت خوشی و اعتدال و در آنجا دیه‌های فراوان و در میان دره رودی بزرگ روانست و بر هر دو طرف سر آن کوهها اکثر اوقات از برف خالی نبود و درین عرصه مذکور قطعاً از کثرت درختستان آفتاب بر زمین متابد و چشمه سارهای بسیار و آبهای^۱ زلالست و حکما گفته‌اند که: من محاسن الدنيا اربعة: غوطة دمشق و سفند سمرقند و شعب بوان و مرج شیدان^۲. و ازین چهار موضع، دو موضع شعب بوان و مرج شیدان^۳ از حساب ملك فارس است. و نوبنجانرا^۴ دیگر نواحی و توابع است هم سهیلی و هم جبلی و قلعه سفید دز بر يك فرسنگی^۵ آن شهرست و در ولایات نوبنجان^۶ نخچیر بی اندازه بود.

کوره قبادخوره - قبادبن فیروز پدرانوشروان عادل^۷ منسوب است و در این کوره سه شهرست^۸:

ارجان^۹ - در تلفظ ارغان میخوانند. از اقلیم سیم است. طولش از جزایر خالدا^{۱۰} «فوك» و عرض از خط استوا «كیه». قبادبن فیروز ساسانی ساخت در اول شهری بزرگ بوده است با توابع و نواحی بسیار^{۱۱} بروزگار استیلای ملاحده لعنهم الله خرابی تمام بحال ایشان راه یافت. هوایش گرمسیر عظیم است و آبش از رود طاب که در میان آن ولایت میگذرد و بر آن آب بولی ساخته اند آنرا بول نکان^{۱۲}

۱- «ا» : آب . ۲- «ا» : شدان . (نهر ابك و انيز گفته اند بجای این) . ۳- «ا» : لوسعان .

۴- «ج» : سفید در سربك فرسنگ . ۵- كلمه در «ا» نیست . ۶- چهار كلمه اخير در «ا» نیست .

۷- «ا» : ار بان . ۸- كلمه از «ا» است . ۹- «ا» : مكان ؛ «نج» : مكان ، يكان .

خوانند و آن زمین را ریعی نیکوست و از همه نوع میوه ها باشد و خرما بسیار بود و آنجا انار ملیسی^۱ سخت نیکو باشد و مشمومات خوب بود. و در آن حدود قلاعی است چون قلعه طیفور^۲ و دزکلات. و خرابی آن شهر از ساکنان آن قلعه ها بوده است و مردم ار جان^۳ بیشتر مصلح و بخویشتن مشغول باشند.

بوستانان - بر سرحد فارس و خوزستان است و از اکابر شیخ ابوالحسن شیرازی، مشهور به پر سه دار^۴، بار جان^۵ آسوده است.

ریصهر^۶ - پارسیان آنرا ریشهر خوانند و بر بیان^۷ معروف است. لهراسب کیانی ساخت و شاپور بن اردشیر بابکان تجدید عمارتش کرد. شهری و سلطت بر کنار دریای فارس و هوایی بغایت گرم و متعفن دارد و بتابستان اهل آنجا آرد^۸ حب البلوط^۹ بندند و الا از کسرت عرق مجروح گردند. حاصلش خرما و کتان ریشهری بود و اکثر مردم آنجا تجارت دریا کنند و در ایشان هیچ مردم فضل نبود بلکه زبون دیگران باشند^{۱۰} و از آنجا بدزکلات یا فرسنگ است و بتابستان بیشتر مردم آنجا بقلمه ها روند از بهر خوشی هوا^{۱۱}.

خبس و فرزک و هندیجان^{۱۲} - این نواحی میان ار جان^{۱۳} و دیگر اعمال فارس است و خبس بازگاه^{۱۴} است و این ولایات در آب و هوا مانند ار جان است.

۱- «ج» . ملیسی (شاید ، ملس) . ۲- «ا» : اطنبور ، «نج» : طنبور ، طیفور ، طنبور ، طنبور . (۱) ۳- «ا» : ارغان . ۴- «ا» : کلمه اخیر در «ا» نیست . ۵- «ا» : بازرجان . ۶- «ا» : ریصهر ، «نج» : ریصیر ، ریصیر . ۷- «ا» : سرمان ، «نج» : بریتان ، بریتان ، بریتان . (۱) ۸- «ا» : آهین ، «نج» : آبشی ، انشین ، اهین ، جفت بلوط ، بلوط ، آس درخت . در نسخه B . m . ms . or 16737 این جمله چنین است : اهل آنجا کتان پوشند والا اکثر کرمها بدن ایشان مجروح گردد (در فارسی نامه ابن البلخی ۷۸۵ : ۴ آمده) : هوا آن گرمسیری است بغایت چنانکه بتابسان خصبه جفت بلوط گیرند و اگر نه ویش شود از عطشی کی عرق و گرمی در آن کار کند و بپراهنها برتن ایشان بیفزاید و دراز گردد ۹- از اینجای چیزی افتاده است ۱۰- «ج» : باشد ۱۱- «ا» : حلس و حرول و مددجان «نج» : خنس ، حبس ، حبس ، حبس ، نزدیک ، فرزید (کلمه اول و دوم معلوم نیست) . ۱۲- «ج» : بازگاه .

جنابا^۱ - جنابا بن طهمورث دیوبند ساخت. پارسیان آنرا گنبه^۲ خوانند یعنی آب گنده. و موضعی را که چنین نامی باشد بشرحی دیگر محتاج نبود^۳ و چهاردیه از اعمال آنجاست و شهری است بر کنار دریا.

جلادجان و نیو و دیر^۴ - از اعمال ار جان است و باب و هوا و محصول مانند آن و بتکرار محتاج نیست و موضعی چند از اعمال آنجاست.

مهر و بان^۵ - پارسیان ماهی رو بان خوانند. شهری است بر کنار دریا چنانکه موج دریا بر کنارش میزند و موضعی چند^۶ دیگر از توابع آنست. هوایی گرم و متعفن دارد اما مشرعه دریاست چنانکه هر که از راه فارس براه خوزستان بدریا رود و آنکه از بصره و خوزستان بدریا رود عبورشان بر آنجا بود. و آنجا جز خرما هیچ میوه دیگر نبود حاصلش اکثر از کشتیها باشد و آنجا گوسفند کمترست، اما بز بسیارست. مؤلف فارس نامه گوید^۷ که از يك بز هشتاد رطل شیر دوشیده اند و هم بذرکشان آنجا بسیارست و بدیگر ولایات نیز میبرند^۸.

سینیز^۹ - شهر کی است^{۱۰} بر کنار دریا و حصار کی دارد و درخت خرما بود و هوایش گرم و متعفن است و حاصلش کتان و روغن چراغ باشد اما کتانش را داشتی^{۱۱} نباشد و اهل آنجا سلیم و زبون باشند.

و درین پنج کوره مذکوره قلاع و مرغزارها بسیارست^{۱۲} آنچه معتبرست یاد کنیم :

- ۱- «ا» : جنابا. (ظاهرأ جنابة، معجم البلدان). ۲ - «ا» : کینه ؛ «نج» : گنداب، کنبه. ۳ - «ا» : نیست. ۴ - «ا» : خلادجان (و بقیه را ندارد) ؛ «نج» : جلajan، خلادخان، موردین، هودی، هودوین. (کلمه اول و دوم معلوم نیست و برای کلمه سوم بفرهنگ جغرافیایی ج ۷ بنگرید).
- ۵ - «ا» : مهرویان ؛ «نج» : مهرویان، ماهی روان.
- ۶ - «ج» : پاری. ۷ - «ج» : و چند موضع. ۸ - کلمه اژداه است. ۹ - «ا» : گفته است.
- ۱۰ - «نج» : دو فارسنامه ابن البلیغی (۴۰۶۹) جمله چنین است : و گوسفندان آنجا بیشتر بز باشند و بزغاله پرورند و همچنانک ببصره و میگویند بزغاله تاهشتاد رطل و صد رطل برسد و بیشتر نیو و بز و کتان بسیار باشد چنانک بهم جای ببرند. ۱۱ - «ا» : مسر. ۱۲ - «ج» : شهر کی. ۱۳ - (داشت = دوام) . ۱۴ - «ا» : مرغزارهای خوبست.

قلاع : اکنون شانزده قلعه معروف است و مشهور و در زمان ماقبل هفتاد و چند قلعه در ملك فارس بود چون فارسیان با سلاجقه نافرمانی كردند و سلاجقه تاباك جاولی را بفتح آن دیار فرستادند و او بقهر و جبر اکثر قلاع آنجا خراب كرد و بعضی كه بمطاولت در آمدند برقرار بگذاشت و نگهبانان نشاند اکنون از آن قلاع آنچه مشهورست اینست :

قلعه اسفید دژ^۱ - در فارس نامه آمده كه آن ولعه در قدیم آبادان بوده است و از قدمت بانی آن معلوم نشده و سالهای دراز خراب مانده و در اوایل عهد سلاجقه ابونصر تیر مردانی آنرا با حال عمارت آورد و آن قلعه بر كوهیست كه دورش بیست فرسنگست و با هیچ كوه پیوسته نیست و جزیات راه ندارد و بر سر كوه زمین نرم و هموار و چشمه های آب خوش و باغات و میوه و اندكی زراعت دارد و در آن زمین چاه بسیار فرو برود^۲ و آب خوش دهد و هوایی معتدل دارد و در زیر قلعه دژ^۳ کی است آنرا نشانك^۴ خوانند و حصاری محكم دارد و پیرامن آن كوه میدان فراخ و نخجیر داهی نيكوست و عیب آن قلعه جز آن نیست كه بمردم بسیار نگاه باید داشت و چون پادشاه مستقیم الدوله قصد آن كند تسلیم اولی باشد^۵.

قلعه اسطخر - در فارس نامه كوید در آن ملای هیچ قلعه از آن قدیمتر نیست و هر استحكامی كه جهت قلاع ممكن بود در آنجا كرده اند، در قدیم آنرا سه كنبدان خوانده اند زیرا قلاع شكسته و شكوان^۶ در ماحول آن است و بر آن قلعه دره شكل زمینی عمیق بود كه آب باران در او رفتی و از يك طرفش بصحرا افتادی، عند الدوله بر آن طرف بندی^۷ بست و آن زمین را بماروج و سنگ

۱ - ۱۵ : قلعه اسفیداره . ۲ - ۱۵ : نرود . ۳ - ۱۵ : در کی . ۴ - ۱۵ :

استاك ؛ «نج» : نشكان ، استاك ، اشاك ، اسناك ، اشناك (۱) . ۵ - در فارسنامه ابن البلیخی (f87a) جمله چنین است اما معنی آن روشن نیست : اما عیب آن قلعه اینست کی بمردم بسیار

نگاه توان داشت و چون پادشاه مستقیم قصد آنجا كند مردم بومی باشند کی آنرا بدزدند ۶ - ۱۵ : سسكوان ؛ «نج» : سنكوان ، سکیوان ، شكوان ، سكوان . (۱) ۷ - ۱۵ : سدی

و کج^۱ حوضی ساخت که بهفده پایه نردبان درو روند و بکرباس و قیر و موم صابون را چنان محکم گردانید که قطعاً آب نمی تراود^۲ و چندان آب درو جمع میشود که اگر هزار مرد يك سال از آن بکار برند يك پایه فرو نشینند و آن حوض را ستونها در میان ساخته اند و مسقف گردانیده تا از تغییر هوا آب سالم ماند، و بیرون از این مصانع دیگر دارد. و هوای آن قلعه معتدل است و عیب این قلعه آنکه حصار بلیغ نتوان داد.

قلعه اصطخر بار^۳ - قلعه محکمست و بدین سبب آنرا بدین نام خوانند که در استحکام مانند اصطخرست. هوای خوش و مصنعه دارد و برو چشمه زاینده نیز هست. قلعه آباده - در استواری کمتر از دیگر قلاع است و در مساحت کوچکتر و هوایی معتدل دارد و آبش از مصنعه است. و مجال جنگ دارد.

دز ابرج^۴ - کوهی است بالای ابرج^۵ که يك نیمه اش استحکام دارد و يك نیمه نه و برین نیمه ابرج جنگ توان کرد و بر آن کوه آب روانست که بدیه میرود^۶.

قلعه تبر^۷ - بر سه فرسنگی شیرازست بر طرف جنوب مایل بمشرق بر کوهی است که با هیچ کوه پیوسته نیست و بر آنجا چشمه مختصری است و در پای آن قلعه چشمه دیگر هست و در حوالی آن قلعه یکروزه راه آبادانی و علف چهارپای نیست و بدین سبب آنرا محصور نمیتوان کرد و اکنون در دست امیر جلال الدین طیب شاه است و اصل او ترکمان است^۸ و هوایش بگرمی مایل است.

قلعه تیرخدای^۹ - این قلعه بخبر^{۱۰} است بر کوهی در غایت بلندی و بدین سبب

آنرا بدین نام خوانند. هوایش سردست باعتدال مایل و آبش از مصانع است.

۱ - کلبه در «ا» نیست. ۲ - «ا» : نمی برد؛ «ج» : نمی تراوید. ۳ - «ا» :

قلعه اصطخر ناب. ۴ - «ا» : ابرج. ۵ - «ا» : ابرج. ۶ - «ا» : می آید.

۷ - «ا» : قلعه تر. (۱). ۸ - «ا» : طیب شاه ترکمان بوده. ۹ - «ا» : قلعه سرحداء. (۲).

۱۰ - «ا» : بهیره ایست «نج» : بهیره؛ و چنین است در جهان نامه اما وجوع به خفر (در

ص ۱۳۹) همین کتاب شود.

قلعه خورشه^۱ - بر پنجفرسنکی جهرم بر کوهی بلند نهاده است. هوایش معتدلست بلر می مایل. خورشه نامی^۲ که از قبل برادر^۳ حجاج بن یوسف عامل جهرم بود^۴ ساخت و با اعتماد آن حصن و مالی که داشت بر ولی نعمت خود عاصی شد و بدین سبب جایز نداشته اند که هیچ عامل صاحب قلعه بود، جهت آنکه غرور زیادتی مال با غرور حصن قلعه یار شود و اکثر آنکه دماغ را بفساد آورد و بعضیان انجامد.

قلعه خرمة^۵ - قلعه محکمست و در میان آبادانی. و هوایی معتدل دارد و آبش از مصانع.

قلعه خوادان^۶ - قلعه محکم است بولایت فسا. هوایش معتدلست بلر می مایل، و آبش از مصانع.

قلعه خوار^۷ - قلعه حصار است و هوایش سردست و آبش از چاه. قلعه دم زوان^۸ - بحدود غندجان^۹ جایی محکمست و هوایش گرمسیرست و آبش از مصانع.

قلعه سهاره^{۱۰} - بر کوهی عظیم است بچهار فرسنکی فیروز آباد آنرا مسعودیان ساخته اند. هوایی خوش و آبی^{۱۱} سرد دارد و درو غله بسیار توان نهاد و بجنگ نتوان ستد.

قلعه سمیران^{۱۲} - جایی استوارست و بجویم ابواحمد^{۱۳} است. هوایش گرمست

۱- «ا» : خرشه ، «نج» : خرشه ، خرشد ، جوشر (۱). ۲- «ج» : افزوده؛ [مرد] . ۳- «ا» : برادران ۴- «ج» : افزوده؛ [و آن] ۵- «ا» : قلعه خرمة . ۶- «ا» : قلعه خوادان؛ «نج» : خوادان؛ «رادان» . (بقفسی ص ۵۳ نگاه کنید) . ۷- «ا» : قلعه خوار ، «نج» : قلات خار (فارسانه ناصری ص ۱۷۴) . ۸- «ا» : قلعه دم روان ؛ «نج» : دهروران ، رم دوان ، دم و ران ، روم روان (۱). ۹- «ج» : قندهیان . ۱۰- «ا» : قلعه بنهاره ؛ «نج» : سهاره ، مهاده ، شهاده ، سهادت (فارسانه ناصری ص ۸۳۴ : ساره) ۱۱- «ا» : آبهای . ۱۲- «ا» : شیران ؛ «نج» : کاشیران ، شیران (۱) . ۱۳- «ا» : بحریم ابی احمد .

و آبش از مصانع .

قلعه کارزین - در استواری کمتر از دیگر قلاع است و گرمسیر سخت^۱ و برکنار آب ثکن^۲ نهاده و از آن آب بریده بر این^۳ قلعه برده اند .

قلعه گنبد ملغان^۴ - بحدود ار جان^۵ از محکمی یک مرد نگاه توان داشت .

هوایش معتدلست و آبش از مصانع و غله در آنجا چند سال از آفت ایمن ماند^۶ .
و بیرون ازین قلاع ولایات ایراهستان^۷ هر دیه را حصارى است که هر يك قلعه یی محکم ، است بعضی بر سر کوه سنگ و بعضی بر پشتهای خاک و بعضی بر زمین و هوای همه گرمسیرست .

مرغزارها - در ملک فارس مرغزار بسیارست آنچه بزرگترست و مشهور تر یاد کنیم :
مرغزار آورد - اکنون بکوشك^۸ زرد معروفست . علفزاری خوب و طویل و عریض است و چشمه سار^۹ بسیار دارد و هوایش سردست و علفش در غایت سازگاری .
و از دیبهای بزرگ در آن حوالی دیه بجه و طمیر خان^{۱۰} و غیره است . طول این مرغزار ده فرسنگست در عرض پنج فرسنگ .

مرغزار دشت روان^{۱۱} - علفزاری نیکوست و آب روان و چشمه های فراوان^{۱۲} دارد و هوایش سردست و اندکی از مرغزار آورد کمترست و رباط صلاح الدین و فول^{۱۳} شهریار درین صحراست و آن علف نیز با چهار پای سازگارست . طول این علفزار

۱ - < ۱ > : گرمسیرست . ۲ - < ۱ > : مکان . ۳ - < ۱ > : آب دزدیده بر .

۴ - < ۱ > : قلعه گنبد ملغان . ۵ - < ۱ > : ارغان . ۶ - < ج > : بود . ۷ - < ۱ > :

انرا هستان . ۸ - < ۱ > : کوشك در مندی رو دبه لی . ۹ - < ج > : چشمه های .

۱۰ - < ۱ > : طمیر خان ؛ (بیج) : طیم خان ، طحوان ، طهرجان ، طبرجان ، (نگاه کنید

بیاقوت ج ۱ ص ۹۷ و ۹۸) . (طمیر خان معلوم نیست) . ۱۱ - < ج > : روان ؛ < بیج > :

دون . ۱۲ - < ۱ > : و چشمه ها . ۱۳ - < ۱ > : بول . (بول ، فول - بل) .

ترهه القلوب حمد الله مستوفی

هفت فرسنگ در عرض پنج فرسنگ است .

مرغزار دشت ارژن - در کنار بحیره است که در آن صحراست و در آن حدود
 بیشه ییست و درو شیران شرزه باشند^۱ و حکایت امیرالمؤمنین علی (عم) و سلمان فارسی
 و قصه دشت ارژن که مشهورست ، از این دشت ارژن است طول این مرغزار دو فرسنگ است
 در عرض یک فرسنگ .

مرغزار سینکان^۲ - در میان شیراز و لوارست و در میانش آبی استاده
 و درین حدود بیشه ییست و جای شیران . طول این مرغزار پنج فرسنگ و عرض
 سه فرسنگ .

مرغزار بهمن^۳ - به حدود جویم^۴ ابواحمدست . یک فرسنگ در یک فرسنگ
 طول و عرض دارد .

مرغزار بید و مشکان^۵ - به حدود ناحیهت بسیرا^۶ است و سردسیرست^۷ . طولش
 هفت فرسنگ در عرض سه فرسنگ و علفزار عظیم^۸ دارد .

مرغزار بیضا - بر سه فرسنگ بیضاست و علف نیکو و ساز دارد ، ده فرسنگ
 در ده فرسنگ مرغزارست و چشمه سار نیکو^۹ .

مرغزار شیدان^{۱۰} - علفزاری در غایت خوشی است چنانچه مانندش کم جایر
 بود و پیرامنش همه ولایات^{۱۱} معمورست و درو چشمه های^{۱۲} بسیارست و آبهای روان

۱ - « ۱ » : و جای شیران . و عبارت بعد را تا علامت ستاره ندارد ۲ - پنج .
 ارشکان ، شکان ، اوشکان ، سکان . (۱) . ۳ - « ۱ » : بهمن ؛ « پنج » : بهمن ، بهمن ، بهمن .
 ۴ - « ۱ » : حریم . ۵ - « ۱ » : بید و مشکان ؛ « پنج » : بید و مشکان ، بید و مشکان ، بید و مشکان ؛
 (نگاه کنید به جهان نامه ص ۲۷۲ و فارسنامه ناصری ص ۲۴۵ و اصطخری ص ۱۲۱ و ابن حوقل
 ص ۱۹۲ و یاقوت ج ۲ ص ۱۴۱ و ج ۴ ص ۵۴۳) (پنج) (مشکان در مجمع البلدان هست ، بید نیست)
 ۶ - کلمه از « ۱ » است ۷ - « ۱ » : بسیرا ؛ « پنج » : تسیر . (۲) . ۸ - دو کلمه
 اخیر در « ۱ » نیست . ۹ - « ۱ » : علف عظیم نیکو . ۱۰ - « ۱ » : و چشمه سار .
 ۱۱ - « پنج » : ارشید ، رشیدان ، شیدان . ۱۲ - « پنج » : ولایت . ۱۳ - « ۱ » : چشمه سار

و بوقت آب خیز میانش^۱ بحیره شود و بهنگام گرما خشك گردد. و این مرغزار ده فرسنگ در ده فرسنگ باشد و علفی سازگار دارد^۱ و حکما در باب خوشی آن موضع و غوطه^۲ دمشق و سفد سمرقند و شعب بوان گفته اند پیشتر یاد^۲ کرده شد. مرغزار قالی^۳ - بر کنار آب پرواب^۴ افتاده است و جایی خرم اما گیاهش بزمستان چهارپایان را موافق بود و بتابستان زیان دارد. طولش سه فرسنگ در عرض يك فرسنگ.

مرغزار کلان^۵ - بجوار گور مادر سلیمان (عم) است. طولش چهار فرسنگ اما عرض کم دارد و قبر مادر سلیمان از سنگ کرده اند. خانه بی چهارسوست. در فارس نامه آمده که کس در آن خانه نتواند^۶ نگریذ از خوف کور شدن اما ندیدیم که کسی آزمون کرده باشد.

مرغزار کامفیروز^۷ - مرغزاری تازه تازه است، بر کنار رود کر، ویشه و معدن شیرست و علفش بغایت نیکوست، اما از بیم شیر آنجا چهارپا کم برند. مرغزار کمین و پرواب^۸ و خواست جان^۹ - از مرغزارهای معروف نیست اما

گیاهش با چهارپایان سازگار بود و بهتر از دیگر جایها. مرغزار نرگس - بجوار کازرون و جره^{۱۰} بحدود خان آزادمرد^{۱۱} طولش سه فرسنگ در عرض دو فرسنگ باشد^{۱۲} و گیاه این مرغزار همه نرگس خود روست چنانکه تمامت صحرا فرو گرفته است و شهرتی عظیم دارد و از کثرت بوی نرگس در

۱ - «ج» : فرسنگست و علف او سازگار است ۲ - «ا» : ایراد ۳ - «ا» : فالی؛ «نج» : قالی، فول (۱). ۴ - «ا» : ابرو آب (۱). ۵ - «نج» : کلان، لالان (۲). ۶ - «ج» : نتوان ۷ - جای دو کلمه در «ا» سفیدست ۸ - کدا. بالاتر : پرواب؛ ۹ - «ا» : و حواب جان؛ «نج» : برداب، خواست خان، حاست خوان (۱). ۱۰ - «ا» : جره. ۱۱ - «ا» : خان اراد مرو؛ «نج» : خاک زاد مرد (۱). ۱۲ - کلمه از «ا» است.

آن مرغزار سر خوش شود^۱ و دل تفریح یابد. و بیرون از این مرغزار های کوچک متفرقه بسیارست، ذکرش تطویل دارد.

البحر - جزایری که از حد سند تا عمان در بحر فارس است از حساب ملك فارس شمرده اند و بزرگترین آن بکثرت مردم و نعمت جزایر قیس^۲ و بحرین است و حکام قیس^۳ در ایام سالف اکثر ولایات ایران بتخصیص تمام ملك فارس را از توابع قیس^۴ شمرده اند و قیس^۵ را دولتخانه خوانده اند. حقوق دیوانی آنجا هم اکنون بردفاتر^۶ چهارصد و نود و یک هزار و سیصد^۷ دینارست، و جزایری که ذکر می رود همه از توابع دولتخانه قیس^۸ است.

قیس^۹ - از اقلیم دوم است. طولش از جزایر خالدات^{۱۰} فج^{۱۱} و عرض از خط استوا^{۱۲} که به^{۱۳} و آن جزیره بیست و چهار فرسنگ ساحل هزو^{۱۴} و آن جزیره چهار فرسنگ در چهار فرسنگ است و برو شهر قیس^{۱۵} است و بر آن جزیره ذرع و نخل است^{۱۶} و در آنجا غوس مروارید است. هوایش بمایت گرم است و آبش از باران که در مصانع جمع شود. و در فارس نامه قیس^{۱۷} را از کوره اردشیر خوره شمرده است.

بحرین - از اقلیم دوم است^{۱۸}. طولش از جزایر خالدات^{۱۹} فج^{۲۰} و عرض از خط استوا^{۲۱} که به^{۲۲} و آن جزیره بیست^{۲۳} در میان دو بحر بدین سبب آنرا بحرین خوانند^{۲۴} ده فرسنگ در پنج فرسنگ و بر آن جزیره آب روان و باغستان و دیههاست. و شهرستان آنرا هجر گفته اند. اردشیر بابگن ساخت و در زمان سابق آنرا

۱ - «ج» : شوند. ۲ - «ا» : قیس (قیس کیش). ۳ - «ا» : کلمه اخیر در «ا» نیست.
 ۴ - «ج» : دفتر. ۵ - کلمه در «ا» نیست. ۶ - «ا» : معها. ۷ - «ا» : لده.
 ۸ - «ا» : مرو. (۱). ۹ - کلمه از «ا» است. ۱۰ - «ا» : معها. ۱۱ - «ا» : لده.
 ۱۲ - «ا» : مرو. (۲). ۱۳ - کلمه از «ا» است. ۱۴ - «ا» : معها. ۱۵ - «ا» : لده.
 ۱۶ - «ا» : معها. ۱۷ - «ا» : لده. ۱۸ - «ا» : معها. ۱۹ - «ا» : لده. ۲۰ - «ا» : لده.
 ۲۱ - «ا» : معها. ۲۲ - «ا» : لده. ۲۳ - «ا» : معها. ۲۴ - «ا» : لده.

با لحسا و قطیف^۱ و خط و از ر (۱) والاره^۲ و فروق وینونه^۳ و سابون^۴ و دارین^۵ و غابه^۶ از ملك عرب شمرده اند^۷ اکنون جزیره بحرین داخل فارس است و از ملك ایران لیکن در این کتاب در صورت طول و عرض ایران که در ماقبل یاد کرده شد خارج ایران افتاده است و جزایر قطیف^۸ و لحسا و دیگرها اکثر اوقات مطاوعت حکام بحرین نمایند. از میوه های بحرین خرما بیش ترست و از آنجا بسیار ولایات برند. و عرب در جهل مثل زدن گفته اند: اهدی کمستبضع التمر الی هجر و حامل الوشی ابرادا الی الیمن^۹. هوای بحرین بغایت گرم است و آتش از عیون و قنوات و مردم آنجا بعضی مسلمان و پاک دین و پاک اعتقاد باشند و بعضی در دزدی غلو تمام نمایند و بکشتیها^{۱۰} غلبه تمام و در بحر بر کشتیهای تجار زنند و مال برند. در مسالك الممالك گوید: ^{۱۱} که هر که در بحرین مقام کند سپرزش بزرگ شود، چنانکه شاعر گفته:

و من یسکن البحرین یعظم طحاله * و یحسد بما فی بطنه و هو جایع.
ابرون^{۱۲} - جزیره ییست يك فرسنگ در يك فرسنگ و درو زرع و نخل است و در فارسنامه آنرا از کوره اردشیر خورده گرفته اند.

ابر کافان^{۱۳} - جزیره ییست ^{۱۴} هشت فرسنگ در سه فرسنگ مردم آنجا بیشتر

۱- «ا» : قدیق ؛ «نج» : قدیف . ۲- «ا» : ازرد . (۱) . ۳- «ا» : سوبه . ۴- «ا» : شاپور . (۲) . ۵- «ا» : دوا بن . ۶- «ا» : هاه . ۷- کله از وا است . ۸- «ا» : حدیق . ۹- نگاه کنید به E. W. freytag II امثال عرب ص ۳۵۰ شماره ۱۰۰ (نج) . ۱۰- کله از «ا» است . ۱۱- ابن خردادبه ص ۱۷۱ (نج) . ۱۲- «نج» : افروته ، ابرون ؛ «ا» کله و شرح آنرا ندارد . (۱) . ۱۳- «نج» : ابروگامانان ، ابرکامانان ، انوکافان ، ابوکافانان ، برکاتان ، ابرکاخان ، انوفاک ، ابرکان (یا فو ج ۲ ص ۷۲ : کاوان (۱) . (معجم البلدان: ابرکاوان) . ۱۴- در «ا» شرح این جزیره برای خارک و شرح جزیره خارک برای این جزیره آمده است .

آن مرغزار سر خوش شود^۱ و دل تفریح یابد، و بیرون از این مرغزار های کوچک متفرقه بسیار است، ذکرش تطویل دارد.

البحر - جزایری که از حد سند تا عمان در بحر فارس است از حساب ملک فارس شمرده اند و بزرگترین آن بکثرت مردم و نعمت جزایر قیس^۲ و بحرین است و حکام^۳ قیس^۴ در ایام سالف اکثر ولایات ایران بتخصیص تمام ملک فارس را از توابع قیس^۵ شمرده اند و قیس^۶ را دولتخانه خوانده اند. حقوق دیوانی آنجا هم اکنون بردفاتر^۷ چهارمصد و نود و یک هزار و سیصد^۸ دینار است، و جزایری که ذکر می رود همه از توابع دولتخانه قیس^۹ است.

قیس^{۱۰} - از اقلیم دوم است. طولش از جزایر خالدات^{۱۱} فج^{۱۲} و عرض از خط استوا^{۱۳} که به^{۱۴} و آن جزیره بیست و بر چهار فرسنگ ساحل هزو^{۱۵} و آن جزیره چهار فرسنگ در چهار فرسنگ است و برو شهر قیس^{۱۶} است و بر آن جزیره ذرع و نخل است. و در آنجا غوس مروراید است. هوایش بهایت گرم است و آبی از باران که در مصانع جمع شود. و در فارس نامه قیس^{۱۷} را از کوره اردشیر خوره شمرده است.

بحرین - از اقلیم دوم است. طولش از جزایر خالدات^{۱۸} فج^{۱۹} و عرض از خط استوا^{۲۰} که به^{۲۱} و آن جزیره بیست^{۲۲} در میان دو بحر بدین سبب آنرا بحرین خوانند^{۲۳} ده فرسنگ در پنج فرسنگ و بر آن جزیره آب روان و باغستان و دیههاست. و شهرستان آنرا هجر گفته اند. اردشیر بابگکان ساخت و در زمان سابق آنرا

۱ - «ج» : شولد. ۲ - «ا» : قیس (قیس کیش). ۳ - «ه» : کلمه اخیر در «ا» نیست.

۴ - «ج» : دفتر. ۵ - کلمه در «ا» نیست. ۶ - «ا» : معهما. ۷ - «ا» : لدله.

۸ - «ا» : مرو. (۱). ۹ - کلمه از «ا» است. ۱۰ - «ا» : معهما. ۱۱ - «ا» : ابانجا.

تا علامت ستاره در «ا» نیست.

با لحسا و قطیف^۱ و خط و از ر (۱) والاره^۲ و فروق و مینونه^۳ و سابون^۴ و دارین^۵ و غابه^۶ ز ملک عرب شمرده اند^۷ اکنون جزیره بحرین داخل فارس است و از ملک ایران لیکن در این کتاب در صورت طول و عرض ایران که در ماقبل یاد کرده شد خارج ایران افتاده است و جزایر قطیف^۸ و لحسا و دیگرها اکثر اوقات مطاوعت حکام بحرین نمینمایند. از میوه های بحرین خرما بیشترست و از آنجا بسیار ولایات برند. و عرب در جهل مثل زدن گفته اند: اهدی کمستبضع التمر الی هجر و حامل الوشی ابرادا الی الیمن^۹. هوای بحرین بغایت گرم است و آبش از عیون و قنوات و مردم آنجا بعضی مسلمان و پاک دین و پاک اعتقاد باشند و بعضی در دزدی غلو تمام نمایند و بکشتیها^{۱۰} غلبه تمام و در بحر بر کشتیهای تجار زنند و مال برند. در مسالك الممالك گوید: ^{۱۱} که هر که در بحرین مقام کند سپرزش بزرگ شود، چنانکه شاعر گفته:

و من یسکن البحرین یعظم طحاله * و یحسد بما فی بطنه و هو جایع.

ابرون^{۱۲} - جزیره ییست يك فرسنگ در يك فرسنگ و درو زرع و نخل است و در فارسنامه آنرا از کوره اردشیر خوره گرفته اند.

ابر کافان^{۱۳} - جزیره ییست ^{۱۴} هشت فرسنگ در سه فرسنگ مردم آنجا بیشتر

۱ - «ا» : قدیق ؛ «نج» : قدیف . ۲ - «ا» : ازرد . (۱) . ۳ - «ا» : سوبه . ۴ - «ا» :

شاپور . (۱) . ۵ - «ا» : دراین . ۶ - «ا» : هاء . ۷ - کلمه از «ا» است . ۸ - «ا» :

حدیق . ۹ - نگاه کنید به E. W. freytag II امثال عرب ص ۳۵۰ شماره ۱۰ (نج) .

۱۰ - کلمه از «ا» است . ۱۱ - ابن خردادبه ص ۱۷۱ (نج) . ۱۲ - «نج» :

افرونه ، ابرون ؛ «ا» کلمه و شرح آنرا ندارد . (۱) . ۱۳ - «نج» : ابروگامانان ، ابرکامانان ،

انوکافان ، ابوکافانان ، برکاتان ، ابرکاخان ، انوفاک ، ابرکان (باقوت ج ۲ ص ۷۲ ، کادان ۲) .

(معجم البلدان: ابرکادان) . ۱۴ - در «ا» شرح این جزیره برای خارك و شرح جزیره خارك برای

این جزیره آمده است .

شریر و دزد باشند .

بخارك - جزیره ییست فرسنگی در فرسنگی . و در آنجا زرع و نخل است و میوه و غله نیکو بود و غوس مردارید آنجا بهتر و بیشتر باشد از دیگر جای ' و غلبه غوس آنجا است و ازو تا ساحل فرسنگی است و آنرا از کوره قباد خوره شمرده اند .



باب سیزدهم

در بیان خطه شبانکاره

و آن شش موضع است و گرمسیر و از اقلیم سیم . حدودش با ولایات فارس و کرمان و بحر فارس پیوسته است حقوق دیوانیش در عهد سلاجقه بالای دو یست تومان این زمان بوده است و در این زمان یست و شش تومان و شش هزار و صد دینار است و دارالملک آنجا قلعه ایگ^۱ و قصبه زرکان است و هر دو متصل بهم اند .

ایگ^۱ و زرکان - قلعه ایگ^۱ بر روزگار ماقبل دیهی بوده است . حسویه^۲ در عهد سلاجقه آنرا شهری گردانید و بر روی کوهی افتاده است و قلعه صفت است و برو آب روان است ، بهنگام محاصره اگر خصم منبع آن آب بداند و ممرش از قلعه بدر داند زود مستخلص شود . و زرکان^۳ قصبه یست در پای^۴ آن قلعه هوایش باعتبار نزدیک بود اما آبش ناگوارنده است و درو غله و پنبه و میوه و خرما بسیار نیکو باشد .

اصطهبانات^۵ - شهر کی پردرخت است . هوایی معتدل دارد و درو از همه نوع میوه بود و آب روان بسیار دارد و در آن حدود قلعه یست محکم بوقت نزاع سلاجقه باشبانکاریان^۶ اتابک جاولی آنرا خراب کرد و بعد از آن معمور کردند .

۱- «ا» : دیک ؛ «نج» : ادیک . (فارسنامه ناصری ص ۱۷۸) (معجم البلدان : ایج) . ۲- «ا» : ائک . ۳- «ج» : حسویه . ۴- «نج» : دراکوه (فارسنامه ناصری ص ۲۳۸) . (۱) . ۵- «ج» : ذیر . ۶- جای کلمه در «ا» سفیدست ؛ «ج» : اصطهبانات . (متن از «نج» است بنقل از فارسنامه ناصری ص ۱۷۵) . ۷- «ا» : شبانکاریکان .

برك و تارم^۱ - دوشهرك اند و برك بزرگترست و قلعه محكم دارد و بسرحد
كرمان است . حاصلش غله و خرماي فراوان بود .
خير^۲ و نيريز - دوشهرك اند و قلعه نيز دارند . و آنجا كشته ش بسبار بود و
هوايش بلرهي مایل است . و ميشكانات^۳ ناحيتي معورست از توابع نيريز و در آب
وهوا و حاصل مانند آن .

دارابگرد - از اقليم سيم است . داراب بن بهمن بن اسفنديار ساخت . شهري
مدور بوده است ، چنانكه پيرگار كشند ، و حصاري محكم درميان شهر بوده و خندق
عميق داشته اکنون خرابست . هوايش گرمسيرست . غله و ميوه و خرما درو نياك آيد
و در آن حدود كوهي است بهفت رنگ نمك درو باشد^۴ نواحی حسو و داركان^۵ و
مس^۶ و رستاق از توابع آنجااست و درو ديپهاي معتبر . و در آن حدود تنگي است
سخت محكم آنرا تنگ رنجه^۷ خوانند و درو قلعه استوارست و هواي خوش دارد
و آبش از عيون و مصانع است . در زمان ماقبل هر كه حاكم دارابگرد بود ، بر آن
قلعه نشستي و در ايام سلف ابراهيم بن ممداران^۸ بر آن قلعه مسنولي شد گرمانيان
غلبه كردند و قلعه را از دستش بيرون آوردند و در آن حدود مرغزارست سه فرسنگ
در طول و يك فرسنگ در عرض .

كرم و روينز^۹ - دو شهرك اند^{۱۰} در راه فسا . هوايش معتدل است بلرهي

۱- «نج» برک، فرک، طارم (برک معلوم نیست ۱). ۲- را، حیره؛ «نج» :
خير، مهره (فارستامه ناصري من ۱۷۸ و ۱۹۹ و ۳۰۵). (شاید: خير ۱) ۳- ۱۵
منسكانات ۱ «نج» : يسكانات (ياقوت ج ۴ من ۳۹۴ واسطعري من ۱۰۹ يادداشت ۳- مقدسي
من ۴۲۲ . ميشكان فارستامه ناصري من ۳۰۸) ۴- «نج» دارد . ۵- «نج» حسود
و اركان . (۱) ۶- «۱۵» . فيض (۱). ۷- «۱۵» زيه ؛ «نج» ريه ، زيه (نگاه كنيد
بفارستامه ناصري من ۳۳۴) ۸- «۱۵» مامبران (۱). ۹- «۱۰» رومر ، «نج» :
روينز ، روبند (نگاه كنيد بفارستامه ناصري من ۲۳۷ و ۲۳۸ واسطعري من ۱۰۷ و ابن حوقل
من ۱۸۳) ۱۰- «ج» : دوشهركي .

مایل و آب روان دارد .

لار - ولایتی است نزدیک کنار دریا و مردم آنجا بیشتر تاجر باشند و مفر
بهر و بر^۱ کنند و حاصلش غله و پنبه و اندکی خرما باشد^۲ و اعتماد کلی بیاران
دارند و مردمش^۳ مسلمان باشند .



۱ - «ا» : اندکی میوه بود . و چهار کلمه بعد را نیز ندارد . ۲ - «ج» : مردم او .

باب چهاردهم

در تعیین ولایات کرمان و مکران و هرموز

و آن یازده شهرست . حقوق دیوانیش در عهد سلاجقه هشتصد و هشتاد هزار دینار بوده است و اکنون شصت و هفت تومان و شش هزار و پانصد دینارست . کرمان - بکر می منسوب است که هفتواد داشته و حکایت آن مشهورست . پانزده^۱ شهرست . و اکثر هوای معتدل دارد . حدودش تا مکران و مفازیه بی که در آن حدودست و تا شبانکاره و عراق عجم و مفازیه بی که مابین کرمان و قهستان است . و دارالملکش شهر کواشیر .

کواشیر - از اقلیم سیم است . ملولش از جزایر خالدهات « سلب » و عرض از خط استوا « کط نه »^۲ در تاریخ کرمان^۳ آمده است که دشتاسف آنجا آتش خانه ساخته بود پس اردشیر بابکان قلعه شهر ساخت و بردسیر^۴ خواند . المالحه عمارتش برج میزان و بهرام بن شاپور ذوالاکناف بر آن عمارات افزود و در کتاب « معجم العلی آمده است که حججاج بن یوسف غضبان بن القشیری^۵ را بفتح آن ولایت فرستاده بود ، او بحججاج نوشته بود^۶ : « ماؤها و شل و تمرها دقل و لعمها بطل ان قل الجیونی بها ضاعوا و ان کثرت جاعوا^۷ » . او آن سپاه را باز خواند ، و در عهد عمر عبدالعزیز بردست صفوان^۸ فتح شد و بفرمان عمر عبدالعزیز درو جامع^۹ عتیق ساختند و امیر علی الیاس درو باغ شیرجانی^{۱۰} ساخت که اکنون آن نیز عمارتست و قاعه کوه هم

۱ - « ۱ » : یازده . ۲ - « ۱ » : لط . ۳ - (نگاه کنید به حاجی خلیفه شماره ۷۲۵۳) (نج)

۴ - اصل : بردشیر . ۵ - « ج » : القشیری ؛ « ۱ » : عصیان بن افسیری . (متن تصحیح

قیاسیت) . ۶ - « ۱ » : نوشت ؛ (نگاه کنید به مسمودی ج ۵ ص ۳۴۱) (نج) . ۷ - در

سطح العلی : ... و اهلها بطل ... کثروا . ۸ - جای کلمه در « ۱ » ، سفیدست ، در « ۲ » : عبدالله .

۹ - « ج » : مسجد جامع . ۱۰ - « ۱ » : سرعابی .

او ساخت و جامع تبریزی^۱ تورانشاه سلجوقی ساخت. و در گواشیر از مزار اکابر^۲ شاه شجاع کرمانی است.

بم - از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات «ع»^۳ و عرض از خط استوا «ل»^۴. دویند که کرم هفتواد در آنجا بترکید^۵ بدان سبب آنرا بم خواندند. قلعه حصین دارد و هوایش از جیرفت خوشترست و بگرمی مایلست.

جیرفت - از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات «ص»^۶ و عرض از خط استوا «زن»^۷. در تاریخ کرمان آمده است بوقت آنکه عبدالله عمر عبد العزیز^۸ رضی الله عنهما فتح کرمان میکرد آن موضع بیشه بود و درو سباع ضاری بود، لشکر اسلام آنرا پالک کردند و دیهها ساختند و هر یک بنام بانیش موسوم گردانیدند. هوایش گرمست؛ آبس از دیو رود. درو نخلستان بسیار بود^۹ و خرما ارزان بود.

خیس - از اقلیم سیم است. طولش از جزایر خالدات «ص»^۶ و عرض از خط استوا «لا»^{۱۰} هوایش گرم است و آبس از رود. و درو نخل بسیارست.

ریخان^{۱۱} - در تاریخ کرمان آمده که بهمن بن اسفندیار ساخت. هوایش گرمست. حاصلش غله و خرما باشد.

سیرجان - از اقلیم سیم است. طولش از جزایر خالدات «ص»^۶ و عرض از خط استوا «کل»^{۱۲}. هوایش بگرمی مایل است و درو قلعه محکم است. و حاصلش غله و پنبه و خرما بود.

شهر بابک - بابک^{۱۳} که جد مادری اردشیر بابکان بوده ساخته است. از

۱ - «ا» : هروی ؛ «نج» : بربرپ ، بردی ، نزدی . (۱) . ۲ - «ج» : اکبراولیا .
 ۳ - «ا» : صدها . ۴ - «ا» : کل ل . ۵ - «نج» : مقبر کند ، نیز کنند . ۶ - «ا» : صحرما . ۷ - «ا» : کرن . ۸ - «ا» : عبد العزیز ندارد . ۹ - «ا» : نخل بسیارست .
 ۱۰ - «ا» : لاها . ۱۱ - «ا» : «نج» : ریان . (= دیکان ، فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۸)
 ۱۲ - «ج» : مرک . ۱۳ - «ا» : بابک بن (قدری سفید) .

اقلیم سیم است حاصلش غله و پنبه و خرما باشد.

نرماشیر^۱ - از اقلیم سیم است. طولش از جزایر خالدات « صدك » و عرض از خط استوا « كط »^۲. در تاریخ کرمان آمده است که اردشیر بابکان ساخت. مکران - ولایتی وسیعست و خارج ملک ایران، و شرحش در آخر خواهد آمد، اما چون خراج بایران^۳ میدهد و داخل عمل درمان است این قدر ذکرش اینجا^۴ کردن در خور بود.

هرموز^۵ - از اقلیم دوم است. طولش از جزایر خالدات « سب »^۶ و عرض از خط استوا « له »^۷. بر ساحل بحر فارس افتاده است و بغایت گرمسیر. اردشیر^۸ ساخته بود و اکنون از خوف حرامی^۹ ملك قطب الدین^{۱۰} آنرا بگذاشت و در بحر به جزیره جرون شهر ساخت، از هرموز کهنه تا آنجا يك^{۱۱} فرسنگست. و در هرموز نخل و نیشکر بسیارست. حقوق دیوانیش ده بر سبیل خراج بایران میدهد و داخل کرمان است شش تومان میباشد^{۱۲}.

... ..

۱- «د» : نرماشیر؛ «ج» : نرماشیر ۲- «ا» : لطاها. ۳- «ا» : خراج با ایران. ۴- «ج» : باین... در اینجا ۵- «ا» : «نچ» : هرمز (در نسخه خطی پادیس بجای از اقلیم دوم، از اقلیم سیم خوانده میشود). ۶- «ا» : سبها. ۷- «ا» : که ها. ۸- جای کله در «ا» : سفیدسب ۹- «ا» : خرامی ۱۰- «ج» : قطب الدین ۱۱- «ج» : است.

باب پانزدهم

در ذکر بقاع مفازة ما بين کرمان و سيستان ۱

آغاز اين مفازة از ولايت قزوین ازديه سوميقان^۲ که مغول آنرا آق خواجه خوانند تا کنار دریای عمان بحد هر موزمیرسد و چندانک میرود عرضش فراختر [میگردد]، طرف جنوبش از ولایات ساره و قم و کاشان و زواره و نایین و یزد و کرمان و مکران گذشته بدریا میرسد و طرف شمالش بردیاری و قومس و خراسان و قهستان و زاول و سيستان و غزنه و کاول گذشته در بحر افتد. و آغاز اين مفازة از اقليم چهارم است و چون از اردستان بگذرد تا بدبحر رسیدن از اقليم سیم باشد^۳. طولش چهار صد فرسنگ بود و آغاز عرضش يك دو فرسنگ و انجامش بکنار^۴ دریا از دو یست فرسنگ میگذرد و اگرچه در این مفازة سکان کمتر از دیگر مفازات اسلام اند اما دزدان و قطاع الطريق که سکان بتمحقيق اند بیشتر از دیگر مفازات باشند. اين مفازة را هوایی^۵ معتدل است.

جرمق - سهدیه است بر راه نیشاپور باصفهان و درو چشمه آب و نخیلات و زروع و هواشی است.

سفید - در معجم البلدان^۶ گوید بحدود سيستان است.

طیس گیلکی - از اقليم سیم است. طولش از جزایر خالدات « صبلا »^۷ و عرض ز خط استوا « لج »^۸. ولایتی است و حاصلش غله و پنبه و خرما فراوان بود. کهنان^۹ - شهر کی کوچک و از اقليم سیم است غله و خرما دارد.

نه^{۱۰} - از اقليم سیم است. اردشیر بابکان ساخته است.

۱ - « ۱ » در نمودار نواحی مفازة ما بين کرمان و قهستان . ۲ - « ۱ » : سوسقان . (۱).

۳ - « ج » است . ۴ - « ج » : از کنار . ۵ - اصل : هوایش (متن تصحیح قیاسیست) .

۶ - « نج » : سفند ، سبند ، سفید دژ ؛ (باوث ج ۳ ص ۱۷۰ ستیج بجای سنیج) . ۷ - « ۱ » :

صب ها . ۸ - « ۱ » : لج ها . ۹ - « ۱ » : کهنان . (۲) . ۱۰ - (۱) .

در ذکر بلاد قهستان و نیمروز و زاولستان

بُست - از اقلیم سیم است . ملویش از جزایر خالدا ت « ف » ^{۱۰} و عرض از خط استوا « ل » ^{۱۱} . شهری وسطست و هوای آن معتدل و آب آن از رود ارتفاعاتش خرما و غله و اندکی میوه باشد . در صورت اقلیم گوید مردمش صاحب مروت باشند ^{۱۲} .

۱- دای: در تحقیق توابع ۲- دای: معظم ۳- چهارالمئة اخیر در ایست
 ۴- دای سرها ۵- دای: ابل ۶- از اینجا تا علامت ستاره ۷- در دای نیست.
 ۷- دای ۲: شود ۸- دای: عوام نیز ۹- دای: سادش شیرمند: دای: ...
 میرمند. ۱۰- دای: -ها ۱۱- دای: لیم ها ۱۲- دای: باشد

تکیناباد^۱ - از اقلیم سیم است . طولش از جزایر خالدات « فانه » و عرض از خط استوا « لیج ک »^۲ . شهری وسطست و هوایش بگرمی مایل و آبش از جبالیه که در آن حدودست . [آنجا] میوه فراوان باشد .
 قهستان - شانزده ولایت است^۳ .

ترشیز - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات « صب »^۴ و عرض از خط استوا « له »^۵ . بهمن بن اسفندیار ساخت شهری کوچکست و گرمسیر^۶ و حصاری بغایت حصین دارد و آب آن از کاریزست و دیبهای بسیار دارد و ارتفاعات نیکو دارد و غلات بسیار و میوه های خوب و انگور و انجیر و انار بغایت نیکو باشد و ابریشم حاصل شود و همه نوع ارتفاع دارند .

کشمیر^۷ - در آن ولایت قصبه ییست و در قدیم درختی سرو بوده است چنانچه در عالم هیچ درختی از آن بلندتر نبود ، چنین گویند که جاماسب حکیم نشانده بود و در شاهنامه ذکر درخت کشمر بسیار آمده چنانکه گفته اند :
 بکی شاخ سرو آورید از بهشت^۸ پیش در کشمر اندر بکشت .

و در دیه کشمر هرگز زلزله نیامده ، در حدود آن در مواضع دیگر زلزله بسیار باشد . و در ولایت ترشیز چند قلعه محکم است : اول قلعه بردارود ؛ و دوم قلعه میکال^۹ ؛ سیم قلعه مجاهد آباد ؛ چهارم قلعه آتشگاه . و از این ولایت غله و میوه به نیشاپور و سبزوار برند و سایر ولایات نیز برند . شهر ترشیز خرابست اما مواضع آن بغایت معمورست .

۱ - « نج » : تکیناباد . ۲ « ا » : لیج ک . ۳ - عبارت اخیر در « ۱ » نیست .
 ۴ - « ا » : صب ها . ۵ - « ا » : له ها . ۶ - دباله عبارت در « ۱ » نیست . ۷ - « نج » : کشمیر . ۸ - « نج » : بکی شاخ سرو از درخت بهشت پیش در شهر کشمیر بکشت .
 (نگاه کنید به شاهنامه چاپ نوروزی ماکان ج ۳ ص ۱۰۶۷) (نج) . ۹ - « ج » : آورند : (من تمجیح قیاسیست) . ۱۰ - « نج » : بردارود ، منکال ، تنکال . (۲) .

تنجہ - از اقلیم چہارم است بلول و عیشہ اہل ہندوستان

[illegible]

جنابد و تون پيلاق و [اداري] ميوز سر دساري مني - ٢٠٠٩ - ٢٠١٠ - ٢٠١١

۱- «ان» صیغ ها . ۲- ۱۶ . لیل . ۳ از اسماء با ملاء دایه بیست
۴ - «ان» : وهابی معتدل دارد حاصلش غله و اندکی میوه شد . ع . هور . دایه
سجده ؛ «نچ» : تنجرالمنحه ، تبعه (۱) (اسماء لابرا دایه اس ۸۹۷)
۵ - «ان» حور . ۸ - «ج» : وضع باشد و . ۹ - «ج» حور دایه گوید .
۱۱ - «نچ» : درخان ، درجان ؛ «دخ» : وز جان . (شاید دو چرخ) . ۱۰ - «دخ» : در دایه بیست

ییرچند^۱ - قصبه ییست و در آن قصبه زعفران بسیار باشد و اندکی غله حاصل شود و چند موضع توابع دارد و در دیبهای آن انگور و میوه ها باشد. نزاری شاعر از آن موضع است.

خوسف - شهری کوچکست و چند موضع توابع آنست و آب آن از رودخانه باشد و دیبهارا آب از کاریز باشد و در آنجا همه ارتفاعی حاصل باشد.

شاخن^۲ - ولایتی است چند پاره دیه مختصر و بلوک فشا رود^۳ و همچنین موضعی چندست و به آب و هوا و محصول مانند دیگر ولایات آن.

زیرکوه - ولایتی است، سه قصبه است یکی را اسفدن و دیگری را اشیر^۴ و یکی را شارخت^۵ گویند و در این ولایت غله و پنبه و ابریشم و انگور باشد و آب همه دیبها از کاریز باشد^۶.

خور^۷ - شهری کوچکست بر سر بیابان و آبش از کاریز و درو باغستان بسیار. طبس مسینان^۸ - از اقلیم سیم است^۹. طولش از جزایر خالادات^{۱۰} صدنه^{۱۱} و

عرض از خط استوا^{۱۲} «لج»^{۱۳} شهری کوچکست و گرمسیر و درو نخیلات^{۱۴} فراوان بود و آبش از کاریز^{۱۵}، غلات این قصبه هر^{۱۶} هفتاد روز آب خورد و غلات مواضع که در حوالی آنست هر هفت^{۱۷} روز آب خورد. و در آن ولایت چاهی بود که خاک آن مقدار دانه جاورس هر که بخوردی در حال بمردی، اما در این نزدیکی آن چاه را انباشته اند و هم در آن ولایت چاهی است که در زمستان آب بسیار در آن چاه میرود و در تابستان بیرون میآید و بدان زراعت میکنند و چاهی دیگر هست

۱- «ج» : ییرچند . ۲- «ج» : شاخن . «نج» : ساحین ؛ «خ» : ساحن ۳- «نج» : قبادود ؛ «خ» : فشاردود ؛ «س» : نشاورد . (۱) . ۴- «نج» : السمد ، اسفدن ، هر ، ابر ساخت ؛ «خ» : اسمدن ... ایو . (۱) . ۵- «خ» : شارخ . (۱) . ۶- «نج» ؛ «ا» : جور . ۷- «نج» ؛ «ا» : «خ» : مسینا . ۸- «ج» : سیم . ۹- «ا» : لجها . ۱۰- «ج» : نخیلات . ۱۱- «ج» : کاریز است ؛ و از اینجا تا علامت ستاره در ۱۷۹ در «ا» نیست . ۱۲- «ج» : در .

هست حاصلش غله باشد^۱ و غناب بسیار دارد و میوه و انگور کمتر باشد.
مؤمناباد - ولایتی است و چند پاره دیه توابع آن و قلعه محکم در آن ولایت
 است که ملاحظه ساخته اند و در غایت استحکام است.

ولایات زاول^۲ - ولایتی عریض است و طویل و مملکتی بوده است ✽ :

زاول - شهری بزرگست و گرمسیر و درو میوه بسیار، و شکارگاههای خوب
 و غلزارهای^۳ بسیار دارد.

فیروزکوه - در معجم البلدان^۴ آمده که قلعه حصین است مابین هرات و
 غزنین و دار الملك حکام غزنین^۵ است و هوایش سردی مایلست و آتش از
 چشمه و مصانع.

قلعه طاق - شهری کوچکست و درو انگور بسیار باشد و چند دیه توابع
 آنست.

غزنین - از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدران « فاك » و عرض از خط

استوا « لچ كا » همچون عرض بغداد. شهر کوچکست و هوایش سردست و اگر تغییر
 هوا بسبب عرض بودی بایستی این هر دو موضع يك هوا داشتی بلك تمامت^۶ اقلیم
 اول و ثانی و ثالث که بارتفاع آفتاب نزدیک اند گرم بودی و دیگرها که بعدی
 دارند سرد بودی اما چون تغییر هوا جهت فراز و نشیب زمین است هر جا بلندست
 سردست و هر جا پست است گرم میباشد.

طرنیت^۷ - شهر كوچك است و بگرمی^۸ مایل. قاضی ابوبكر صاحب «شكر و

شكایت» از آنجاست.

۱- کلمه از «خ» است. ۲- «خ» : ذایل و ذاول ؛ «ا» : ذوال ؛ «ج» : ذایل.

۳- «ج» : «خ» : غلزار. ۴- (یا قوت ج ۳ ص ۹۳۰) (نج) (با فیروزکوه مازندران
 اشتباه نشود). ۵- «ا» : غره. ۶- «ج» : بلكه تمام. ۷- «ج» : «ج» : طرنیت ،
 طرنیشه ، طرنست ؛ «خ» : طرنیه. ۸- «ا» : و هوایش بگرمی.

میمند^۱ - از اقلیم سیم^۲ است طولش از جزایر خالدات « فانه »^۳ و عرش از
 خط^۴ استوا « لک » شهری و سطلست و گرمسیر در کوهستان واقع^۵ و آبش از رودخانه
 و ینایع^۶ . حاصلش غله و خرما و میوه باشد | و مکان خواجه حسن میمند^۷ وزیر
 سلطان محمود^۸ .
 قرنین - در معجم البلدان^۹ آمده که قصبه ییست از توابع سیستان و بنی ایدت سفار
 از آنجا خروج کرده اند^{۱۰} . حاصلش غله و اندک میوه باشد .



۱ - « د ا » : ماسن ، « یج » : مینه ۲ - « ا » : چهارم . ۳ - « ا » : صبح ک .
 ۴ - دو کله اخیر در « ا » نیست . ۵ - « ا » : از رود . ۶ - عبارت آخر در « ا » و « ج »
 نیست ۷ - (یاقوت ج ۴ ص ۷۳) (یج) . ۸ - « ج » : کرده است

باب هفدهم

در ذکر ۱ ارباع مملکت ۲ خراسان

درو چند^۳ شهرست . حدودش با^۴ ولایات قهستان و قومس و مازندران و مغازه خوارزم پیوسته است . حقوق دیوانیش در زمان سابق داخل ایران بودی در عهد طاهریان قریب هزار تومان بوده است ، اما در زمان دولت مغول چون اکثر اوقات وزراء و کتّاب دیوان اعلیٰ خراسانی بوده اند خراسان و قهستان و قومس و مازندران و طبرستان را مملکتی علیحده گرفته اند و حسابش جدا گانه ، کمتر^۵ چیزی بر پادشاهان عرض میکرده و بدین حیل هر سال بمدد خرج لشکر خراسان یست تومان از این ولایات میستده اند ، تا در عهد سلطان ابوسعید وزیر خواجه غیاث الدین امیر محمد رشیدی طاب ثراه بر این حال اطلاع یافت ، دیگر وجوهی از این ولایات بدیشان نداد و بر آن بود که آن مملکت را اموال معین گردانیده و اخراجات مقرری ولایات و اقطاع لشکرها و دیگر مصالح آنجایی را وضع کرده مابقی را بوجه خزانه عامره داخل محاسبات این ولایات گرداند ، زمان امانش نداد و بر آن قرار نماند .

ربع نیشاپور - درو چند شهرست^۶ و هوایش اکثر معتدلست :

نیشاپور - از اقلیم چهارم است و اکنون ام‌البلاد خراسان . طولش از جزایر خالادات « ص ب لب » و عرض از خطّ استوا « لو کا » . طهمورث دیو بند ساخته بود

۱ - « د خ » ، « ا » ، توجیه . ۲ - کله در « ا » و « د خ » نیست . ۳ - « ا » ، « د » ، « د رو » (قدری سفید) ؛ « د خ » (قدری سفید) و در او چند . ۴ - « د ج » ، تا با . ۵ - « ا » ، « د خ » ؛ بکتر . ۶ - « ا » ، « د رو » (قدری سفید) شهرست ؛ « د خ » ؛ در او شهرست .

۱- «ح» یه . ۲- «ج» و آجا ۳- «ا» نهاده بودند ۴- «چ» در
 ۵- «ا»: عبرولیت . ۶ «نج» ثلثایه (سعت من یا حاشیه معلوم انکشت) ۷- سه ثلثه اجیر
 در دایه یست ۸- «ا» «س»: صناع ۹- «ا»: حوضهایان . ۱۰- «چ» بر آید که .

میآید و امیر چوپان بر لب آن چشمه کوشکی ساخته است. بر بام کوشك بر آیند میانه چشمه بینماید و در شب جمعه آواز هایل از میانه^۱ چشمه ظاهر میشود. از آبادانی تا این چشمه پنج فرسنگست و پارسایان^۲ شب بر کنار چشمه احیا داشته اند شتر آبی و گاو آبی و مردم آبی^۳ بیرون آمدن و چریدن دیده اند. و آب این چشمه در میان صحرا میآید و بر آن عمارت و زراعت بسیار است. و چشمه دیگرست بمیان صحرا بطرف طوس و رایگان^۴ و امیر چوپان ماهی دروی انداخته است و در گوش آن ماهی مرواریدی بمقدار بیضه کبوتری کرده^۵ و اکنون مردم جوق جوق و طایفه طایفه بتفرج میروند و نان در آن چشمه میاندازند ماهی جهت نان میآید مردم تفرج میکنند. و از این چشمه تا طوس چهار فرسنگست و از مزار اکابر اولیا در تربت ابو عثمان حیری^۶ و ابوعلی تقی و عبدالله مبارک و شیخ فریدالدین عطار^۷ است.

اسفراین - از اقلیم چهارم طولی از جزایر خالدات^۸ صا^۹ و عرض از خط

استوا^{۱۰} لولج^{۱۱}. شهری وسطست و در مسجد آنجا کاسه بزرگست از روی، دورش دوازده گز خیاطی و از آن بزرگتر کاسه پیش از این کسی نساخته است و بر جانب شمال آن شهر قلعه بیست محکم آنرا دز صعلوک خوانند^{۱۲}. و قریب پنجاه دیه از توابع اسفراین است و هوایش معتدلست اما چون آب از رود خانه یی که در پای قلعه است میآید و آنجا درخت جوز بسیارست ناسازگار میباشد. و ولایت و توابع آن قنات دارد و همه [را] محصول است از انگور و میوه و غله^{۱۳}.

۱ - کلمه در «ا» نیست؛ «خ»؛ میان. ۲ - «نج»؛ پارسایان؛ «ج»؛ پارسایان دور.
 ۳ - «ا»؛ «نج»؛ شیر آبی و گاو و اسب و آدمی آبی. ۴ - «ا»؛ رایگان؛ «خ»
 کلمه را ندارد (شاید: رادکان). ۵ - «ج»؛ و حله در... ماهی از مروارید است. کبوتری.
 ۶ - «ج»؛ جهرمی؛ «خ»؛ جهری؛ «س»؛ جهرمی. ۷ - چهار کلمه اخیر در «ا» نیست و «خ»
 افزوده؛ و در جانب جنوب آن مایل بشرق مزار امامزاده محمدالمعروف پسر امام زین العابدین (ع)
 است. ۸ - «ا»؛ صاما. ۹ - دباله عبارت در «ا» نیست تا ذکر یبقی. ۱۰ - «ج»؛
 و غله داشته باشند.

یهیق - ولایتی است^۱ و شهرستان آن سبزوار است و آن شهری وسطست
از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالادات^۲ قط یه^۳ و عرض از خط استوا^۴ لونه^۵.
هوایش معتدلست^۶ و بازارها فراخ و خوب دارد و ملاقی از چوب بسته اند که چهار
سوی بازارست بغایت محکم و عالی^۷. حاصلش غله و اندکی میوه و انگور باشد
و قریب چهل پاره دیه است که از توابع دارد و مردم آنجا شیعه اثنی عشر بند.
بیار^۸ - از اقلیم چهارم است^۹. طولش از جزایر خالادات^{۱۰} قط یه^{۱۱} و عرض از
خط استوا^{۱۲} لدمه^{۱۳}. شهری وسطست و هوای معتدل دارد^{۱۴} و حاصلش غله و اندکی
میوه باشد.

جوبن - ولایتی است. پیش از این داخل تومان یهیق بوده و اکنون فردست
قصبه فریومد شهرستان آنجاست و بحر اباد^{۱۵} ده مقام سعد الدین جمعی است و
آزادوار^{۱۶} و کازری^{۱۷} و دلقند^{۱۸} و خوراشاه^{۱۹} از معظم قرائ آن. اهل آن ولایت^{۲۰} اکثر
شافعی مذهب اند^{۲۱}. آب این ولایت از قنوات است و هر موضعی بآن ده بارین معتبر
دارد و محصولات او از همه چیزی باشد و میوه و انگور کمتر باشد.
جاجرم - از اقلیم چهارمست و شهری وسطست^{۲۲} در حوالی آن، ندور و ده
راه زهر دیاه است و بدین سبب اشکر یسدانه بدانجا نمیتواند رسد^{۲۳} در آن شهر
قلعه ییست و در پای آن دو درخت چنار گویند هر ده صباح چهار شنبه پوست آنرا
بدندان گیرد هرگز او را درد دندان نباشد و بدین سبب پوست آن درختان را بدندان
برده اند^{۲۴} و موضعی چند از توابع آنست و در شهر خانه های بنکاب باشد. محصول
آن غله و میوه فراوان باشد.

۱ - کلمه است در «ج» نیست ۲ - از اینجا تا علامت سواره ۳ در ۱ - ۳ - دنباله
عبارت در «ا» نیست تا پایان مطلب ۴ - «ا» : سار ۵ - «ج» : چهارم ۶ - «ا» :
لطمه ۷ - «ج» : «ا» : یحیایاد ۸ - «ا» : از دوار ۹ - «ج» : از «د» : «ج» : داد
۱۰ - «ج» : «خ» : کازری. (ظاهرآ کازجی امروزی. فرهنگ جغرافیای ایران ج ۹)
۱۱ - اصل : دلبند. (متن از فرهنگ جغرافیایی ج ۹ است) ۱۲ - «ا» : خورشاه (۱۰)
۱۳ - کلمه از «ا» است.

خبوشان^۱ - شهری وسطست از اقلیم چهارم. و توابع بسیار دارد و در دفاتر دیوان آن ولایت را استوا^۲ نویسند و در عهد مغول هولاکو خان تجدید عمارت آن کرد و بنیره اش ارغون خان بر آن عمارت افزود^۳ و آب و هوای خوب دارد. حاصلش غله و پنبه و انکود و میوه فراوان باشد.

شقان^۴ - شهری وسطست و بیست پاره دیه از توابع آنست و از اقلیم چهارم است^۵. و محصول از هر نوعی دارد.

طوس - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات « ص ب لب » و عرض از خط استوا « لز »^۶. جمشید پیشدادی ساخت بعد از خرایش طوس نوذر تجدید عمارتش کرد^۷ و بنام خود منسوب گردانید و از مزار^۸ عظمای قبر امام معصوم علی بن موسی الرضا بن جعفر^۹ رضی الله عنهما در دیه سناباد^{۱۰} بیچاره فرسنگی طوس است و قبر هارون الرشید خلیفه عباسی در مشهد مقدس آن حضرت است * و مشهد طوس از مشاهیر مزارات متبرکه^{۱۱} که است و آن موضع^{۱۲} اکنون شهرچه‌یی شده. و از مشهد تا زاوه^{۱۳} سنجان پانزده فرسنگست و قطب الدین حیدر در زاوه است و شاه سنجان در سنجان است و سلطان سلیمان در ولایت باخرز^{۱۴}. و در جانب قبلی طوس دروازه بیست که سه هزار ولی ابوبکر نام در مزارات^{۱۵} این دروازه رودبار آسوده اند و در جانب شرقی او قبر امام حجة الاسلام محمد غزالی و احمد^{۱۶} غزالی^{۱۷} و مزار فردوسی و معشوق طوسی هم آنجا است *. مردم طوس نیکو سیرت و پاک اعتقاد و غریب دوست

۱ - در «ا» قبل از خبوشان ذکر خاوران آمده است. ۲ - «ا» : اصل همه جاها استو.
(متن تصحیح قیاسیست). ۳ - «ا» : آن شهر کرد. ۴ - «ا» : دیناؤه عبارت در «ا» بیست.
۵ - «ا» : شمان ؛ «نج» : سفان ، شمان ، شان. ۶ - «ا» : و قریب. ۷ - «ا» : لرها.
۸ - «ج» : کرده. ۹ - کله در «ا» نیست. ۱۰ - عبارت تا علامت ستاره « در «ا» چنینست :
و هارون الرشید در دیه نوقان بیچاره فرسخی طوس است ؛ «ج» . . . رضی الله عنهما بن جعفر.
۱۱ - «ا» : «نج» : نوقان. ۱۲ - و آن موضع در «ا» نیست. ۱۳ - «س» : زاویه.
۱۴ - چهار کلمه اخیر در «ا» نیست. ۱۵ - «ا» : مزار. ۱۶ - «ا» : و امام احمد.
۱۷ - از اینجا تا علامت ستاره « در «ا» نیست.

باشند و از میوه‌های آنجا انگور و انجیر بسیار باشد و شیرین^۱. و در حوالی طوس مرغزاری است که آنرا مرغزار راینگان^۲ گویند طولش دو اذده فرسنگ و عرضش پنج فرسنگ از مشاهیر جهان است.

کلات و جرم - کلات قلعه بیست در غایت محکمی چنانکه درو کشت و زرع توان کرد و آب فراوان دارد و جرم قصبه بیست در پای آن قلعه و چند باره دبه است که از توابع آنست.

مرسان^۳ - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالادات^۴ س^۵ك و عرض از خط استوا^۶ لو^۷ شهری دو چکست و هوایش سردی مایل و آب روان و باغستان بسیار و غله فراوان دارد.

فراوه^۸ - از اقلیم چهارم است. طوایش از جزایر خالادات^۹ س^{۱۰}ك و عرض از خط استوا^{۱۱} لط^{۱۲} شهری وسطست و هوای خوش و معتدل دارد. حاصلش غلات و میوه باشد.
ربیع هری^{۱۳}:

هرات - نه تومان است و ولایتی و سبع دارد و همه از اقلیم چهارم است.
هرات - از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالادات^{۱۴} س^{۱۵}ك و عرض از خط استوا^{۱۶} لدك^{۱۷}. هرات نام امیری از توابع جهان پهلوان نریمان ساخت، اسکندر رومی بعد از خرابی تجدید عمارتش کرد. دور باروش نه هزار گام است و هوایی در غایت نیکویی و درستی دارد و پیوسته در تابستان^{۱۸} شمال و زرد^{۱۹} و در خوشی آن کفنه اند:
«لوجمع تراب الاصفهان و شمال الهرات و ماء الخوارزم فی بقعة قل الناس يموت^{۲۰} فيها ابدآ».

۱ - «ج»: بسیار شیرین باشد ۲ - ظاهراً رادگان ۳ - «د خ»: ربیع مرسال، «ج»: مریبان، جریبان (۱). (نگاه کنید بجهان نامه ص ۳۲۳) (نیج) ۴ - «د لوها». ۵ - «د»: مراد او: پنج فراود، تراد. ۶ - «د»: صها. ۷ - «د»: نها. ۸ - «د»: هرات، هرات. ۹ - «د»: تابستان در «د» نیست. ۱۰ - شمال. بادی که میان مطلع شمس و منات البش و زرد. ۱۱ - «د»: قل بئوت الناس.

استوا «لدنه» شهری کوچکست و^۲ ولایتی بسیار از توابع آنست؛ و اقصیات کوسوی^۴
و خسروگرد و روح داخل آن ولایت است^۲ و موضع معتبر دارد؛ و باغستان بسیار
و انگور و خربزه و میوه اش نیکو میباشد^۲. چنانکه گفته اند سد و چند نوع انگور
دارد؛ و آسیاهای آن همه بیاد میگردد^۲ و گویند که فرعون ده در زمان موسی (عم)
در مصر بوده از آنجا بوده است و هاهمان ده هم و زیرا دست هم از آنجاست و گویند
که جاماسب حکیم در کوسوی مدفون است؛.

باخرز^۵ - ولایتی است از اقلیم چهارم و مواضع معتبر دارد و^۶ در مجموع مواضع باغات انگور و میوه فراوان باشد بتخصیص قصبه مالان^۷ که جای عظیم و برنزه است و خرزبه بلند^۸ در جمیع خراسان مشهور است .

بادغیس^۱ - از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدا^۲ت «سهل» و عرضش از خط استوا «له ك». قصبات کوه نقره و دوه غناباد^۳ و بزرگترین و بست^۴ و لب و حاد^۵ و از کایرون و کالون و دهستان از توابع آنست. حاتم نشین دوه غناباد و بزرگترین و دهستان. و کاریز، که مقام حکیم برقی^۶ ده سازنده ماه انخشب است،

۱- «ا» : پوشنج ؛ «نج» : پوشنج ؛ «خ» : پوشنج . ۲ . از اینجا تا علامت ستاره در «ا» نیست . ۳ - عبارت تا علامت ستاره در «ا» در پایان شرح پوشنج آمده است و «روح» را هم ندارد . ۴ - «خ» : کوی سوی ؛ «نج» : کرسوی ، فره ، نوسوه ، و خرد لرد ، و روح . (نگاه کنید بجهان نامه س ۳۱۳) . (هیچیک در معجم البلدان نیست) ۵ .. «ج» : و ولایتی بسیار دارد و معتبرست . ؛ شرح باخزر در «ا» چینیست ؛ شهری وسطی و از اقلیم چهارمست و باغسان دارد و بیست و چهار پاره دیه از توابع آنست (متن از «س» است) . ۷ - «نج» : پالین ، پالن . ۸ - «خ» : جزیره ... (متن نیز روشن نیست) ۹ . «ج» : بادغیش ؛ «خ» : بادقیس . ۱۰ - «خ» : عتاب آباد ؛ «ا» : عباد ؛ «س» : لونیاباد . (۱۱ - کلمه دو «خ» و «س» نیست و دنباله مطلب در «ا» چینیست ؛ دهستان بوده و کاربرد که مقام رفی سازنده مه نخشب بود هم از توابع آنجاست ۱۲ «خ» حنا . (۱۳ - «س» : اوکابرون . و این چند قصبه دو «نج» چینیست . لوغنا باد ویر ، باد العب و العاد ، ازکابرون ، اوکابرون ، ازکابرو ، کالو و سرانجام . کاربرد (جهان نامه س ۳۱۴ مرکز ناحیه قلعه نرتو که میگوید) (۱) . ۱۳ - «خ» : ترفی . (ظ : مراد القنص است) .

هم از توابع آنجاست . و در آن ولایت ییشه بیست پنج فرسنگ در پنج فرسنگ تخمیناً که مجموع درخت فستق است و از هرات و دیگر ولایات بموسم محصول فستق در آنجا روند و هر کس از برای خود حاصل کند و بولایت برند و بفروشند و بعضی مردم باشند که معاش ایشان از این حاصل شود و از عجایب حالات آنکه اگر کسی قند کند و از فستق کس دیگری که حاصل کرده باشد بردارد خر او را همان شب گرگ خورد و اگر خیانت نکند سالم بماند .

جام - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات « صده » و عرض از خط استوا « امد » . شهری وسطست و قریب^۱ دوست پاره دیه از توابع آنجاست . باغستان بسیار و میوه^۲ بیشمار دارد و آب شهر و ولایت مجموع از قنوات است و از مزار اکابر تربت زنده پیل احمد جام آنجاست . و بر آنجا عمارتی و گنبدی عالی خواجه علاء الدین محمد ساخته و دیگر مزارات متبر که بسیارست .

جشت - شهری وسطست و ولایتی^۳ قریب پنجاه پاره دیه که به هری رود منسوب است از توابع آن است^۴ این زمان موضع اوبه^۵ حاکم نشین آنجاست . محصولات فراوان و میوه^۶ خوب دارد . بتخصیص سبب سفید بزرگ که در خراسان مثل آن جایی دیگر نیست .

خواف^۷ - ولایتی است . طولش از جزایر خالدات « صحر » و عرض از خط استوا « امد » . قصبات سلامه^۸ و سنجان^۹ و زوزن از توابع آنست^{۱۰} . و ملک زوزنی در آنجا عمارت عالی ساخت^{۱۱} از میوه هایش انگور و خربزه و انار و انجیر نیکوست . مردم آنجا

۱ - « ۱ » قرب . ۲ - « ۱ » : میوه فراوان دارد . و جمله بعد آنجا چنین است : و در آنجا از مزار اکابر اولیا تربت شیخ احمد جامی و اولاد شیخ بوذرست . ۳ - « ۱ » : و از اقلیم چهارم . ۴ - « ۱ » : پاره دیه توابع دارد و دنباله مطلب را هم ندارد . ۵ - « ج » : موضع او . ۶ - « پنج » : خاف . ۷ - « ۱ » : زاده ؛ « خ » : « دس » : سلام . (در فرهنگ جغرافیایی ج ۹ : سنگان) . ۸ - « ۱ » : علامت ساره . در « ۱ » بیست .

حنفی مذهبند و شریعت رو و در آن مذهب بغایت سلب اند و غریب دوست باشند و مایل خیرات و حج باشند و در آنجا ابریشم و رویناس بسیار باشد.

زاوله^۱ - ولایتی است و قصبه او زاوله. و در آنجا قلعه کلین محکم باشد و قریب پنجاه پاره دیه از توابع آنست و بعضی را آب از رودست و بعضی را آب از قنات. حاصلش ابریشم و غله و پنبه و انکور و میوه فراوانست و مزارش شیخ قلیب الدین حیدر که مقدم حیدریان است در آنجاست.

غور - ولایتی است و شهرستان آنرا آهنگران خوانند. از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات^۲ سطا^۳ و عرض از خط استوا^۴ له^۵ و قریب سی پاره دیه از توابع آنجاست^۶ و مردم آنجا را بداهت نسبت کنند.

غرجه^۷ - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات^۲ سطا^۳ و عرض از خط استوا^۴ لوم^۵ و ولایتیست و قریب پنجاه پاره دیه از توابع آن است^۶ و آب و هوا مانند ولایت غور^۸.

ربع بلخ و ملخارستان و ختلان و بامیان:

بلخ - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات^۲ فاما^۱ و عرض از خط استوا^۴ لوما^۵. کیومرث بنیاد کرد، مظهروری دیوبند با تمام رسانید و لهراسب تجدید عمارت کرد و بارو دیشید شهری بزرگست و در مسیر و آب و هوایش در سازگاری وسطست. از میوه های انکور و خربزه سخت نمکوست سلطان ملک شاه در رساله آورده است که مردم آنجا را غیرت کمر باشد.

بامیان - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات^۲ فب^۳ و عرض از خط استوا^۴ ادله^۵. هوایش سردست. در عهد خروج مغول جهت آنکه شهبازده

۱ - لله و شرح آن در ۱۰۱ نیست. ۲ - ۱۶ سطا. ۳ - ۱۰۱. ۴ - لوما.

۵ - علامت ستاره در ۱۰۱ نیست. ۶ - ۵۰. ۷ - غورچه. ۸ - ۱۰۱. ۹ - ف. ۱۰ - ۷.

ماتیسکان^۱ بن جغتای خانرا آنجا کشته بودند چنگیز خان بکین نیره^۲ آنرا بکلی خراب کرد و ماوبالتی^۳ خواند و حکم کرد که هیچ کس آنجا عمارت و مسکن نکند و از آن وقت باز خرابست .

پنجهر^۴ - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالادات^۵ فب^۶ و عرض از خط استوا^۷ لوله^۸ . شهری وسطست و هوای خوش دارد حاصلش غله و اندکی میوه باشد^۹ .

جوزجان - ولایتی است و شهرش یهودیه^{۱۰} و فاریاب و شبورقان است . از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالادات^{۱۱} صبح^{۱۲} و عرض از خط استوا^{۱۳} له^{۱۴} . هوای معتدل دارد و آبش از قنوات و جبالی که در آن حدودست برمیخیزد و حاصلش اندکی غله و میوه باشد^{۱۵} .

ختلان^{۱۶} - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالادات^{۱۷} فا^{۱۸} و عرض از خط استوا^{۱۹} ك^{۲۰} . شهری بزرگ بوده و اکنون خرابست . حاصلش غله و پنبه و انگور باشد .

سمنجان^{۲۱} - از ولایت طخارستان است و از اقلیم چهارم . طولش از جزایر خالادات^{۲۲} فب^{۲۳} و عرض از خط استوا^{۲۴} له^{۲۵} . شهری کوچکست بر طرف شرقی سه محلست بهم دیگر متصل و طرف غربی سه محلست^{۲۶} متفرق و قلعه محکم دارد و آب فراوان و باغستان بسیار دارد و از میوه انگور و انجیر و شفتالو و فستق بغایت

۱ - «ج» : موتوکن ؛ «ا» : مامکان ؛ «ب» : مامکن ، مامکن . (نگاه کنید به کتاب ابوالقاسی ص ۱۱۴ تا ۱۴۹) . (متن ما از جهانگشای جوینی ج ۲ است) . ۲ - «ج» : نیره اش . ۳ - «ا» : «ب» : موی مالمق . (در جهانگشای ج ۲ ص ۱۰۵ چاپ لیدن : ماو و بالیغ بمنی ده بند) . ۴ - جای کلمه در «ا» سفیدست . ۵ - «ا» : فب ها . ۶ - «ا» : بود . ۷ - اصل : یهوده . (متن از معجم البلدان ذیل : جوزجان) . ۸ - «ا» : صبح ها . ۹ - «ا» : اندکی بود . ۱۰ - «ا» : خلان ؛ «ب» : خفلان . ۱۱ - «ا» : ماها . ۱۲ - «ا» : لرها . ۱۳ - «ب» : سینان ؛ «ا» : سپان ؛ «خ» : سینان . ۱۴ - «ا» : لوها . ۱۵ - «ج» : سه محله است بهم متصل . . . سه محله است .

فراوان و خوب باشد .

طالقان - از ولایت طخادستان است و از اقلیم چهارم . طواس از جزایر خالدران
« فاه »^۱ و عریض از خط استوا « ایل »^۲ شهری کوچکست و اکثر مردم آنجا جولاه باشند
و دروغه و میوه بسیارست و ولایت معمور و آبادانست .

فارباب - از اقلیم چهارم است و توابع جوزجان . طواس از جزایر خالدران
« سبط »^۳ و عریض از خط استوا « ایل »^۴ شهری کوچکست کمتر از طالقان و
ولایتی بسیار و میوه فراوان .

قوادیان^۵ - از افام چهارم است^۶ . طواس از جزایر خالدران « ب »^۷ و عریض
از خط استوا « ایل »^۸ دیوبند اول داریان « ایل »^۹ شهری کوچکست « ب »^{۱۰} بسیار
نوبه^{۱۱} و واسچرد و شومان^{۱۲} از توابع اوست « ایل »^{۱۳} دارد دره زهران
بسیار بود

کاف^{۱۴} - شهری کوچکست بر کنار جمدن و « ایل »^{۱۵} و « ایل »^{۱۶} و « ایل »^{۱۷} و « ایل »^{۱۸} و « ایل »^{۱۹}
نام باشد دور باروس سه هزار نام است آب دهان در « ایل »^{۲۰} و « ایل »^{۲۱} و « ایل »^{۲۲}
فراوان دارد^{۲۳} .

دلج^{۲۴} - فاهه ییست بر بستان^{۲۵} و سنبل^{۲۶} باغ بر کوهی ده عید^{۲۷} و « ایل »^{۲۸} و
آن کوهست و همه سنبل ساهست و بر آنجا راه هست و بر « ایل »^{۲۹} و « ایل »^{۳۰}
بسیارست و جایی عظیم محکمست .

۱ - « ایل » صاما ۲ - « ایل » لره ۳ - « ایل » صاما ۴ - « ایل » لره
۵ - « ایل » مرادیان (صحیح قنادیان هر چند قوادیان صورت دیگر است) ۶ - « ایل »
« ایل » در جج پیش از کلمه قوادیان آمده است ۷ - « ایل » صاما ۸ - « ایل » صاما
۹ - « ایل » بودیا ۱۰ - « ایل » بودن () ۱۱ - « ایل » سوان ۱۲ - « ایل » صاما
۱۳ - « ایل » ج باشد ۱۴ - « ایل » ج باشد ۱۵ - « ایل » ج باشد ۱۶ - « ایل » ج باشد ۱۷ - « ایل » ج باشد
۱۸ - « ایل » ج باشد ۱۹ - « ایل » ج باشد ۲۰ - « ایل » ج باشد ۲۱ - « ایل » ج باشد ۲۲ - « ایل » ج باشد
۲۳ - « ایل » ج باشد ۲۴ - « ایل » ج باشد ۲۵ - « ایل » ج باشد ۲۶ - « ایل » ج باشد ۲۷ - « ایل » ج باشد
۲۸ - « ایل » ج باشد ۲۹ - « ایل » ج باشد ۳۰ - « ایل » ج باشد

ربع مرو شاهجان :

مرو - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدات «صوز»^۱ و عرض از خط استوا «لزم» . کهن دژ مرو طهمورن ساخت و شهر مرو اسکندر رومی بر آورد و دارالملک خراسان ساخت . ابو مسلم صاحب دعوت^۲ در آنجا مسجد جامع ساخت و در جنب آن دارالاماره بی سخت عالی و درو قبه بی^۳ پنجاه و پنج گز در پنجاه و پنج گز و از هر طرف آن قبه ایوانی است سی گز در شصت گز . مأمون خلیفه بوقت آنکه حاکم خراسان بود دارالملک آنجا داشتی بنی لیث صفار با^۴ نیشاپور بردند ، چون دولت بسلاجقه رسید چغری بیگ باز با آنجا آورد و نیره اش سلطان ملک شاه مرو را بارو کشید . دورش دوازده هزار و سیصد گام است و در آن ملک غله بسی نیکو میآید و معنی این آیت : «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ»^۵ گویی در شأن آن ملک واردست . گویند يك من غله که^۶ آنجا زرع کنند در سال اول صد من حاصل دهد و در سال دوم از غله که درویده باشند و نغم افشانده شده سی من و در سال سیم ده من . هوایش متعفن است و درو بیماری بسیار بود بتخصیص علت رشته . آبش از مرو رودست و قنوات . زمینش شورناکست و بدین سبب ارتفاعش نیکو باشد و جای ریک روان باشد چه در آن نزدیکی غلبه ریک روانست . و از میوه هاش مرود و انگور و خربزه نیکوست و خشک کرده بسیار ولایات مرنند و آبی يك نيك افتد . مردم آنجا بیشتر جنگی بوده اند اکنون آن شهر خرابست و از آنجا اکابر و عقلاء بسیار^۷ خاسته اند و در عهد اکاسره برزویه طبیب و بزرجمهر بخشکان

۱- «د» : صر ۲ - «د» : صاحب دولت ، «دخ» . صاحب الدولة . ۳ - «د» : جامع .

۴ - «دج» : قبه و . ۵ - «ج» : ۴ . ۶ - (قرآن کریم سورة بقره آیه ۲۶۳) .

۷ - «دج» : گویند که يك من غله چون ۸ - «ا» : عظامه . . . «د» : «دخ» : عظامه .

و باربد مطرب . و دیه سفیدنج^۱ که از نسیاع مردست مهمابو مسلم صاحب دعوت^۲ آنجا بود .

اشفورفان^۳ - از اقلیم چهارم است . ملوایش از جزایر خالادات^۴ صه^۵ و ع^۶ من از خط استوا^۷ لومه^۸ شهری کوجکست^۹ و درو جر غلّه حاصلی دیگر نباشد . ابورد - از اقلیم چهارم است . ملوایش از جزایر خالادات^{۱۰} هج^{۱۱} و عرض از خط استوا^{۱۲} لزه^{۱۳} . شهری کوجکست^{۱۴} و درو میوه فراوان .

نفازان - از اقلیم چهارم است . ملوایش از جزایر خالادات^{۱۵} صه^{۱۶} و ع^{۱۷} عرس از خط استوا^{۱۸} لومه^{۱۹} . شهری و مدلس^{۲۰} و درو باغستان فراوان^{۲۱} آ^{۲۲} روان بسیار و حاصلش میوه و غله باشد .

خاوران^{۲۳} - از اقلیم چهارم است^{۲۴} ملوایش از جزایر خالادات^{۲۵} صه^{۲۶} و ع^{۲۷} عرس از خط استوا^{۲۸} م^{۲۹} . شهری و مدلس^{۳۰} و درو باغستان فراوان^{۳۱} آ^{۳۲} روان در حاصلش غله و میوه باشد^{۳۳} و میوه میوه^{۳۴} که مهمابو مسیح ابو^{۳۵} و ابوالعمر بودند قدس الله سره^{۳۶} و او^{۳۷} آنجا آمده است^{۳۸} از نسیاع خاوران است^{۳۹} و در عرض برر کان ده از دشت خاوران خاصه اند^{۴۰} ده^{۴۱} .

بر سهر نسبت گردان شد ز خاله^{۴۲} خاوران

و با ساراه^{۴۳} آه^{۴۴} ، حار افلا^{۴۵} خاوران

۱ - در «مدیح» و «ج» . مدح (شاه کبیر) اسامی ملکان شماره ۳۸۶ ، ۱۷۱ ، ۲ (۱۳)
 صاحب دوات ، «ج» صاحب الدوله ۳ - ج اسودمان بیج شورشانی «ج» اسوقان
 (منی از معجم البلد است) ۴ - ۱ مدحا ۵ - «ج» حاصل یس . ۶ - ۱۳ صبح ۹ - مدلس
 ۸ - «ج» خاوران در ۱۰ لومه و شرح ان پس از شرح ۱۱ - ۱۲ ویش از ۱۳ ویش از ۱۴ آمده
 است ۹ - از اینجا تا علامت ساره در ۱۰ است ۱۰ - «ج» ۱۱ - «ج» ۱۲ - «ج»
 ۱۳ - «ج» ۱۴ - «ج» ۱۵ - «ج» ۱۶ - «ج» ۱۷ - «ج» ۱۸ - «ج» ۱۹ - «ج» ۲۰ - «ج»
 ۲۱ - «ج» ۲۲ - «ج» ۲۳ - «ج» ۲۴ - «ج» ۲۵ - «ج» ۲۶ - «ج» ۲۷ - «ج» ۲۸ - «ج» ۲۹ - «ج» ۳۰ - «ج» ۳۱ - «ج» ۳۲ - «ج» ۳۳ - «ج» ۳۴ - «ج» ۳۵ - «ج» ۳۶ - «ج» ۳۷ - «ج» ۳۸ - «ج» ۳۹ - «ج» ۴۰ - «ج» ۴۱ - «ج» ۴۲ - «ج» ۴۳ - «ج» ۴۴ - «ج» ۴۵ - «ج»

خواجه یی چون بوعلی شادانی آن صاحب قران

مفتی چون اسعد مهنه^۱ ز هر شینی بری

صوفی صافی چو سلطان طریقت بوسعید

شاعری فاخر چو مشهور خراسان انوری

شادبانی ای آب و خاک خاوران کز روی لطف

همچو آب بحر و خاک کان گهرمی پروری.

سرخس - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات « صدك » و عرض

از خط استوا « لز »^۲ افراسیاب ترك ساخت. دور باروش پنج هزار گام است و قلعه

محکم از خاکریز دارد.^۳ و هوایس گرمسیرست و آبنس از رودخانهیی که از هری

بطوس میآید و عظیم نیکو و هاضم^۴. و ازمیوه هاس انگور و خربزه نیکوست.

شبرقان - شهری کوچکست و گرمسیر و [آنجا] غله فراوان [و] سخت ارزان بود.

مروالرود - از اقلیم چهارم است. طولس از جزایر خالدات « صز »^۵ و عرض

از خط استوا « لوك »^۶. از قصبات آن پنج دیه بوده که سلطان ملكشاه ساخت^۷

دور باروش پنج هزار گام است و گرمسیرست اما هوایی^۸ درست دارد و آبی گوارنده

و اکثر اوقات آنجا فراخی باشد^۹ و ازمیوه هاس انگور و خربزه سخت نیکوست^{۱۰}.

چند پاره ده از توابع آنست.

۱- « ۱ » اسعد ترك ؛ « خ » - سعد تركی . ۲- « ۱ » - لرها ۳- چهار كلمه اخير

در « ۱ » بست . ۴- « ۱ » و آبنس عظیم نیکوست ۵- « بیج » . استورقان (نگاه کنید

صفحه پیش و بیافوت ج ۳ ص ۲۵۴ و ۲۵۶) ۶- « ۱ » - صرها ۷- « ۱ » : ترك

۸- عبارت میان راده ۹- تا اینجا در « ۱ » نیست و جای آن سفیدست . ۹- « ج » هوای .

۱۰- « ج » : ارذانی بود . ۱۱- جمله بعد در « ۱ » نیست

بازر^۱ - شهری وسط است و از اقلیم چهارم . طوایش از جزایر خالدات^۲ مه^۳ و عرض از خط استوا^۴ لوم^۵ . در آن ولایت غله فراوان بود^۶ .
قلعه^۷ نای^۸ - محبس مسعود سعد سلمان است .

.....

- ۱ - > ا : بازر ، > نج : ما او ، یادز ، مادر ، یارز ، د خ : مارو (۱).
- ۲ - > ا : مه ها ، ۳ - > ا : لرم . ۴ - > ا : و در آنجا غله فراوان باشد .
- ۵ - > نج : بای ، مار ، مای ، باه ، > ا : نا . (نگاه کنید به چهار مقاله ص ۴۵) (نج).

باب هجدهم

در ذکر ولایت ۱ مازندران

و آن هفت تومان است برین سیل^۲ : اوّل تومان جرجان که دارالملک آنجاست؛ دوم موروستان^۳؛ سیم استرآباد؛ چهارم آمل و رستمدر^۴؛ پنجم دهستان، ششم روغد^۵؛ هفتم سیاه‌رستان^۶. حقوق دیوانیش داخل مملکت خراسانست.

جرجان - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات «ص»^۷ و عرض از خط استوا «لونه». نیرۀ سلطان ملک‌شاه^۸ ساخت. دور باروش هفت هزار گام است. هوایش گرم است و متعفن و آبش از کوه اما، چون کوه نزدیک دارد^۹ در هنگام گرما برف از کوه بیاورند. و حاصلش غله و پنبه و ابریشم بود. و از میوه هایش خرما و انگور و عناب و سنجد نیکو و بسیار بود و از نیکویی نشو و نما درخت^{۱۰} در سه ساله ازده ساله دیگر ولایات قوی‌تر و بقوت‌تر باشد. و اهل آنجا شیعی^{۱۱} و صاحب مروّت باشند و در اوایل عهد اسلام کثرت و غلبۀ عظیم داشته اند و در زمان آل بویه به وبا^{۱۲} و شهر جنگ^{۱۳} نقصانی فاحش در عددشان ظاهر شد و در عهد مغول قتل عام رفت و اکنون خرابست و آنجا مردم اندک اند. فیروز ساسانی در آن حدود

۱ - «ا» : مؤدّم در تفصیل لواقع . ۲ - دو کلمۀ اخیر در «ا» نیست . ۳ - «ا» :

بردمورستان ؛ «خ» : هورستان ؛ «د» : چ ؛ «و» : موروستان ؛ برود ؛ برموساق ؛ برموسان ،

درمورستان (۱). ۴ - «ا» : رستمدر . ۵ - «ا» : روغد . (۲). ۶ - «ا» : ساورستان ؛ «ب» : .

ساورستان ، سیاه‌رستان ؛ «خ» : سیاه‌رستان . ۷ - «ا» : ص ها . ۸ - جای کلمه در

«ا» سفیدست . ۹ - «ح» : نزدیکی دارد و . ۱۰ - «ج» : تا درخت . ۱۱ - «ج» :

شیعه . ۱۲ - کلمه در «خ» نیست . ۱۳ - «ج» : جنگ شهر ؛ «خ» : شهر غرک .

جهت دفع تنازع باتورانیان دیواری، طولش پنجاه فرسنگ، بساخت. و از مزارا ناہر تربت محمد بن جعفر الصادق (عم) [آنجا است] و آن مزار بکبر سرخ مشهور است و در آنجا دو سنگ آسیاست هر یکرا بیست ذر قطر و دو گز تنعم^۱.
استراباد - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات^۲ فطاله^۳ و عرونی^۴

از خط استوا^۵ لونه^۶. شهری وسطست نزدیک بندر بای خزر؛ آب^۷ هوا^۸ معتدل دارد. حاصلش غله و میوه و اندور و ابریشم باشد.

آمل - از اقلیم چهارم باشد. طولش از جزایر خالدات^۲ فک^۹ و عرونی^۴ از خط استوا^۵ لول^{۱۰}. طهمورت ساخت شهری بزرگست^{۱۱} و هوا^۸ بگرمی مایل^{۱۲}. مجموع میوه های سردسیری و گرمسیری از لوز و جوز و اندور^{۱۳} خرما^{۱۴} نارنج^{۱۵} ترنج و لیمو و مرکب^{۱۶} و غیره [آنجا] فراوان باشد و مشهومات بغایت خوب^{۱۷}. چنانچه اگر شهر بند^{۱۸} شود هیچ چیز از بیرون احتیاج نباشد.

دهستان - از اقلیم چهارم است^{۱۹}. طولش از جزایر خالدات^۲ ساد^{۲۰} و عرونی^۴ از خط استوا^۵ لزنه^{۲۱}. قباد بن فیروز ساسانی ساخت. و آنرا از نفور نداده اند. آن مسلمانان و اترک. هوا^۸ گرم است و آب^۷ از رود، اندک مبله دارد.

رستم دار - ولایتی است قریب سی صد پاره دیه از توابع آنست و هوا^۸ بگرمی مایلست و بیشتر ولایات را آب^۷ از شاهرود.

ساری - از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات^۲ و عرونی^۴ از

خط استوا^۵ لز^{۲۲}. طهمورت دیوبند ساخت. شهری وسطست و دوری تقریباً چهارهزار از دام است و ولایتی بسیار از توابع اوست و میوه و پنبه و غله فراوان دارد.

۱ - ذکر تومان دوم و هفتم یعنی «دورستان» و «سیارستان» در سده ها نیامده است مگر آنکه آن دورا با سامی دیگری که مذکور افتاده باز خوانند. ۲ - در «ای» عبارت آمده نیست؛ و آب و هوا^۸ معتدل دارد. ۳ - جای کلمه «دردا» سفیدست. ۴ - (از عباد صریح برمی آید که مراد از کلمه «مرکب» بر تنقال امروزی باشد). ۵ - «ج» خوب و فراوان. ۶ - (شهر بند محاسره). ۷ - «ج» چهارم. ۸ - «لزنه». ۹ - «ای» و «ج» ها. ۱۰ - «ای» لرها.

روغد^۱ - از اولیم چهارم است . طولش از جزایر خالادات^۲ « فح »^۳ و عرین از خط استوا « لز »^۴ شهر وسطست .
 کبود جامه^۵ - ولایتی است و اکنون چون جرجان خرابست . مجموع ولایت داخل کبود جامه است . حاصلش ابریشم و انگور و غله بسیار میباشد و ولایتی عریضست .
 نیم مردان^۶ - جزیره ییست . مردم بسیار در آنجا ساکنند . کشتیها که از اروس^۷ و گیلان و مازندران می آیند آنجا بیرون^۸ می آیند و از آنجا سه فرسنگ است تا استرآباد و محصول بسیار از کشتیها دارد .
 شهر آباد - قصبه ییست . قباد بن فیروز سامانی ساخت و اکنون خرابست .



۱ - (۱) . و در «ا» شرح روغد قبل از ساری است . ۲ - «ا» : معها . ۳ - «ا» : لر . ۴ - (۱) . ۵ - «ا» : غالب . ۶ - «ا» : الوس ؛ «نچ» : الوس ؛ ارس . ۷ - کلبه از «ا» است . ۸ - (۱) .

باب فیروز و هم

در ذکر دیار ۱ قومس ۲ و طبرستان

حدود آن با ولایات خراسان و عراق عجم و ازندران و هفازه پیوسته است
 حقوق دیوانی آنجا داخل خراسان است.

خوار^۳ - از اقلیم چهارم - لمبانش از جزایر خالدا^۴ «مری»^۵ و «مری» از خوار
 استوا^۶ له^۷ . شهری کوچکست . غله و پنبه دره نیکو باشد^۸ .

دامغان - از اقلیم چهارم است^۹ . آبش از جزایر خالدا^۴ «فیج»^{۱۰} و «مری»^{۱۱}
 از خط استوا^۶ «لوك»^{۱۲} . هوشنگ ساخت . دور باروش هشت هزار گام است . هر ابر
 بدرمی مایست و آبش از رود . و از میوه های امرود نیکوست . چشمه یس و در
 حوالی چهار دبه ، آب اندک دارد مایل^{۱۳} بزرده ، از قاذرات^{۱۴} هر یک در آنها انداز تا
 باد چنان برخیزد در دامغان که مجروح درخت بشکند . معنه دان^{۱۵} برآند . آ
 پاك کنند ، باد ساکن شود و بکر آن آزموده شده است .

سمنان - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدا^۴ «فیج»^{۱۰} و «مری»^{۱۱}
 خط استوا^۶ «لو»^{۱۶} . طه ورت^{۱۷} ساخت . هوایش معتدلست و آبش از رود و از میوه های
 انار و فستق و انجیر بغایت نیکو باشد .

بسطام - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالدا^۴ «فلا»^{۱۸} و «مری»^{۱۱}

۱ - «ا» : در ترتیب اصالح ۲ - «نج» : (دریاك و سه سطحی) همه جا . قومس

۳ - «نج» : خار ؛ «ا» : خور . ۴ - جای کلمه در «ا» سفیدست . ۵ - «چ» : یک می باشد

۶ - «ج» : چهارم . ۷ - «ج» : میل . ۸ - «ا» : منهدأ . ۹ - «ا» : مع ها . ۱۰ - «ا» : لوها

از خط استوا «لوی». شهری کوچکست و هوای معتدل دارد^۱ و از مزارات اکابر مزار سلطان العارفين بايزيد^۲ طيفوربن عيسى سروشان^۳ آنجاست^۴. حاصلش میوه و غله فراوانست.

گردکوه - آنرا دزگنبدان^۵ گفته اند. سه فرسنگ است بدامغان. پیرامون

او منصور آباد^۶ و قهاب رستاق^۷ است. زراعات و محصول بسیار دارد.

فیروز کوه - در معجم البلدان^۸ آمده که قلعه ییست که کوه دعاوند بر او

مشرقت. سردسیرست^۹، [آنجا] درخت نمیشد و غلات بسیارزراعت میکنند و حاصل نیکو دارد^{۱۰} و آب خوار از در قلعه و دیه میگذرد.

دعاوند - قصبه ییست که آنرا پشیان^{۱۱} خوانند از اقلیم چهارم است. طولش

از جزایر خالدات «فرك» و عرض از خط استوا «لهی»^{۱۲}. کیومرث ساخت و هوای سرد دارد و از میوه هاش عباسی نیکوست چنانکه از عباسی دوشاب پزند^{۱۳}.

فریم - بعضی از قومس گرفته اند و بعضی از توابع مازندران و اکثر اوقات

داخل ساری میباشد و بوالی او^{۱۴} تعلق دارد^{۱۵} و بعضی داخل قومس کنند و بعضی داخل ساری.

خرقان - دیهی است از توابع بسطام. هوای خوش و آب فراوان دارد. و از مزار

اکابر تربت شیخ ابوالحسن خرقانی در آن موضع است.

۱ - «ا» : هوایش معتدل . ۲ - «ج» ، «ا» : ابویرید . (متن از نج است) .

۳ - «نج» : بروشان ؛ «ا» : بن مروشان . ۴ - عبارت بعد در «ا» نیست . ۵ - «نج» :

دزگنبدان ؛ «خ» : دیز گنبدان . (۱) . ۶ - «ا» : مهاب و روسیاق ؛ «نج» :

مهاب . . . مهاب . . . قهات . . . (متن از فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۳ است) .

۸ - (یاقوت ج ۳ ص ۹۳۰) (نج) . ۹ - «ج» : هوایش سرد . ۱۰ - دوکله اخیردر

«ا» نیست . ۱۱ - «ا» ، «نج» : میشان (۱) . ۱۲ - «ا» : لری . ۱۳ - «ج» : گیرند .

۱۴ - «ا» : وقت . ۱۵ - (عبارت بعد زائد می نماید) .

باب بیستم

در ذکر بقاع ۱ جیلانات

و آن دوازده شهرست و از اقلیم چهارم و برکنار دریای خزر . طولش از سفیدرود و رستم‌دار تا موغان چهل^۲ فرسنگ و عرض از ولایات دیلمان و طوالش تا دریا يك^۳ فرسنگ . حدود آن با ولایات مازندران و عراق عجم و آذربایجان و بحر خزر پیوسته است . حقوق دیوانی هر جیلانی^۴ بدان امیری^۵ تعلق دارد که حاکم آنجاست ، اما آنچه بدیوان مغول میدهند دو تومان است و معظم بلاد آن لاهیجان است و فومن و دیگر جیلانات با یکی از این دو دوست باشند^۶ و متابعت او نمایند .

اصفهد^۷ - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالادات^۸ «فه» و عرض از خط استوا^۹ «لح»^{۱۰} . شهری وسطست . حاصلش غله و برنج و اندکی میوه باشد . ولایتی بسیار^{۱۱} و قریب صد پاره دیه از توابع اوست . حقوق دیوانیش دو تومان و نه هزار دینارست .

تولم^{۱۲} - از اقلیم چهارم است . طولش از جزایر خالادات^{۱۳} «فه» و عرض از خط استوا^{۱۴} «لح»^{۱۵} . شهری وسطست حاصلش غله و ابریشم^{۱۶} و برنج و نارنج و ترنج و

۱- «ا» : در عرض قسبات ۲- جای کلمه در «ا» سفیدست . ۳- «ج» : دیوانیش هر جیلانی را . (متن تصحیح قیاسیست) . ۴- «ا» : امر . ۵- «ج» : باشد . ۶- «ا» : اصفهد . و شرح آن بانولیم و نییجان پس از ذکر لاهیجان آمده است . (در معجم البلدان : اصفهدان) . ۷- «ا» : لح ها . ۸- «ج» : ولایت بسیار است ۹- «دنج» «ا» : تولیم . (۱) . ۱۰- «ا» : قدها . ۱۱- «ج» : پنه .

لیمو باشد.

تمیجان^۱ - شهری وسطست از اقلیم چهارم. حاصلش چنانکه در^۲ دیگر مواضع است.

رشت - از اقلیم چهارم، هوایش بغایت گرم و متعفن است. حاصلش غله و پنبه و ابریشم و برنج است و مردم آنجا کوهی و بی تمیز باشند.

شف - از اقلیم چهارم^۳ و شهری کوچکست و آب و هوا و حاصلش مانند دیگر مواضع باشد.

فومن - از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدهات^۴ و عرض از خط استوا^۵ و شهری بزرگست و ولایات بسیار دارد. حاصلش غله و برنج و ابریشم بسیار باشد و مردم جیلانات بیشتر علی العرش^۶ باشند.

کسکر^۷ - از اقلیم چهارم است و شهری وسطست و آب و هوا مانند دیگر مواضع.

کوجصفهان^۸ - از اقلیم چهارم است اردشیر بابکان ساخته است و سهمش^۹ خوانند.

کوتم - از اقلیم چهارم است بر^{۱۰} کنار دریا افتاده است و بندرگاه. کشتی که از گورگان^{۱۱} و طبرستان و شروان^{۱۲} [آید] از آنجا بیرون آید و حاصلی^{۱۳} عظیم دارد.

۱ - «ا» : هجان ؛ «خ» : تیمجان . (در فرهنگ جغرافیایی ج ۲ تیمجان دمی است).
 ۲ - اصل : از . (متن تصحیح قیاسیت) . ۳ - «ا» : افزوده ؛ طولش از جزایر خالدهات
 قدها . ۴ - «ا» : قدها . ۵ - «ا» : لجاها . ۶ - «ج» : علی العرش . (ظاهراً
 یعنی از مکرمه و مجسه اند ، در اشاره بآیه شریفه «الرحمن علی العرش استوی» . ۷ - «ج»
 «ا» : کشکر ؛ «نج» : کسکر . (متن از فرهنگ جغرافیایی است و آنجا کسکرات آمده) .
 ۸ - «نج» : کوجفان ، کوجستان ، کرجان ؛ «ج» : کوجصفهان . (متن تصحیح قیاسیت) .
 ۹ - «نج» : سهمش ، بهمنش (۱) . ۱۰ - «ج» : و در . ۱۱ - «ج» : گورگان .
 ۱۲ - «ج» : شبروان . ۱۳ - «ج» : میآید و حاصل .

کرجیان^۱ - از اقلیم چهارم است و در قدیم شهری بزرگ بوده و اکنون

وسطست و آب و هوا مانند ولایات دیگر.

لاهیجان^۲ - از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات «فهلک» و عرض از

خط استوا «لج»^۳. شهری بزرگست و دارالملک جیلانات. آبش از جبال برمیخیزد و حاصلش برنج و ابریشم و اندک غله میباشد و نارنج و ترنج و میوه های گرمسیری فراوان است.

نیر^۴ - از اقلیم چهارم است و شهری کوچک و در ارتفاع و هوا مانند دیگر

جیلانات باشد.

پایان بخش نخست از مقاله سوم

۱ - «نچ» : کوجستان، کوجیان؛ «ا» : کرجیان (۱). و شرح کلمه در «ا» عین شرحی است که ذیل «نیر» آمده است و «نیر» و شرح آنرا اصلاً ندارد و احتمال اینکه این کلمه تکرار شماره ۱ در «چ» باشد میرود. ۲ - «ا» «نچ» : لاهیجان. ۳ - «ا» : لجها. ۴ - «نچ» : ستر، نیر (۱) «ا» کلمه را ندارد اما شرح آن ذیل کرجیان است. ۴ - «ا» : آب و هوا

فهرست نامهای کسان و کتابها و سوره‌ها

ابن خلکان - ۳۲۲، ۳۵۹، ۳۶۴، ۳۹۴ ح	آ
ابن سیرین - ۴۰	آبان (دختری از نسل کسری) - ۴۵
ابن علوان (ضحاك) - ۳۹ ح	آد - ۸۳، ۲
ابن قتیبه - ۱۶، ۲	آزاد مرد - ۱۵۰
ابن ماجه - ۶۴	آل ایوب - ۱۰۸
ابو اسحق کازرونی ابن ابراهیم بن شهریار	آل یویه - ۱۹۷، ۱۳۶، ۱۰۴
(شیخ) - ۱۵۱	آل عباس - ۲۹ ح
ابوالحسن خرقانی (شیخ) - ۲۰۱	ا
ابوالحسن شیرازی (شیخ) (= پرسه‌دار) - ۱۵۶	ابراهیم ادهم - ۳۶
ابوالحسن حمیری (ابوالحسن حمیری، ابوالحسن	ابراهیم بن رسول - ۱۴
خضری) - ۳۷ ح	ابراهیم بن مباران (ح: مباران) - ۱۶۸
ابوالعلائی همدانی (خواجه حافظ) - ۸۰	ابراهیم خلیل ع - ۳۱۲، ۴۱، ۱۲، ۱۸، ۲۶ ح
ابوالقاسی - ۱۹۱ ح	۱۲۲، ۴۱
ابوالمنجن کرد - ۸۹	ابراهیم خواص - ۵۹
ابوالوفا (سیدی) - ۴۸	ابراهیم (سوره) - ۲ ح
ابو امامه باهلی - ۸	ابراهیم کواهان - ۸۹
ابوبکر بن طاهر طیار ابهری (ح: ابوبکر طاهر	ابراهیم مروی (یا ابراهیم سفیه، ... مسیه) -
ابهری) (شیخ) - ۶۵	۳۶۴ ح، ورجوع به ابراهیم مروی شود.
ابوبکر شادانی - ۶۳	ابراهیم مروی - ۶۴
ابوبکر صدیق - ۱۴، ۱۳	ابقای خان منول - ۷۰
ابوبکر (قاضی) - ۱۷۹	ابلیس - ۴۰
ابوبکر (ولی) - ۱۸۵	ابن البلخی - ۱۴۳ ح، ۱۴۴ ح
ابوحنیفه (امام اعظم) - ۳۷، ۷۰، ۱۰۰ ح، ۱۳۱	ابن بی بی - ۱۱۴ ح، ۱۱۶ ح
ابو داود سجستانی - ۴۰	ابن حوقل - ۷ ح، ۸ ح، ۱۴۳ ح، ۱۴۷ ح، ۱۶۲ ح
ابودجان: انصاری - ۸۰	۱۶۸ ح
ابودلف صجلی - ۷۶	ابن خرداد به - ۱۲ ح، ۱۳ ح، ۱۶ ح، ۱۸ ح
ابودوانیق (المنصور بالله... خلیفه عباسی) -	۲۸ ح، ۲۹ ح، ۳۰ ح، ۴۲ ح، ۴۷ ح، ۱۰۳ ح
۴۸، ۴۷، ۳۴، ۳۱	۱۳۰ ح، ۱۰۶ ح

ادریس (الثالث بالعکة ، الثالث بالنمّة)

(=هرمس)-۱۹

اردشیر بابکان - ۱۸، ۱۴۷، ۶۱، ۶۷، ۱۲۵، ح

۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۱

۱۴۲، ۱۶۴، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۲

۲۰۳

اردون خان بن ابقای خان بن ملاکوخان - ۵۹،

۶۰، ۷۰، ۱۱۸، ۱۸۵

اردشیر بن سام بن نوح - ۱۲۲

اساف - ۷

اسامة بن شریک (اسفہ سالار) - ۸۹

استظهار الاخیار (ک) - ۱۴

اسحاق بینمبر - ۱۶، ۱۶، ح

اسحاق بن امام موسی الکاظم (سیدی) - ۶۹

اسری (سوره) - ۱۳۵، ح

اسعد (ابو کرب حمیری، تبع بن) - ۶

اسعد بن زرارة - ۱۴، ۸

اسعد مہنہ - ۱۹۵

اسکندر رومی - ۳۹، ۴۰، ۴۷، ۴۹، ۵۴، ۶۴

۱۱۰۵، ۱۱۴۱، ۱۵۱، ۱۸۶، ۱۹۳

اسماعیل بن عباد رازی - ۶۲

اسمیل بن موسی الکاظم (امامزاده) - ۱۴۹

اسماعیل بینمبر - ۲، ۳، ۸، ۱۶، ح

اسماعیلیان - ۶۶

اصطخر بن کیومرث - ۱۴۴

اصطخری - ۱۳۲، ح، ۱۳۹، ح، ۱۴۰، ح، ۱۴۱، ح

۱۴۲، ح، ۱۴۳، ح، ۱۴۴، ح، ۱۴۶، ح، ۱۴۷، ح

۱۴۹، ح، ۱۵۰، ح، ۱۵۲، ح، ۱۵۴، ح، ۱۶۲، ح

ح ۱۶۸

اصفہد، (= اصفہدان) - ۲۰۲، ح - ۲۰۲

افشین - ۱۰۵

اقاجریان، (= قاجرمان، قاجرمان، ارقاجرانان) - ۳

اکاسره - ۳۴، ۴۷، ۱۳۶، ۱۸۲، ۱۹۳

امام اعظم (= ابوحنیفه) - ۱۳۱، ح

امام الدین رافعی - ۶۴

ابو دیمان - ۲۲، ۲۱

ابوسعید کاذرونی - ۱۵۴

ابوسعید ابی الخیر - ۱۹۴

ابوسعید جنابی قرمطی - ۸

ابوسعید (سلطان) - ۹۲، ۱۸۱

ابوشریف (امیر علی) - ۶۳، ح، ورجوع به ابو علی

جعفری شود .

ابوطاهر منجم شیرازی - ۸۵

ابو عبد الرحمن نسائی - ۸

ابو عبد الله خفیف - ۱۳۸

ابو عثمان حیری (ح: جهرمی . جهرمی) - ۱۸۲

ابوعلی تقی - ۱۸۳

ابوعلی جعفری (ابوشریف) - ۶۳

ابوصبرو (ازقراء سبعة) - ۳۲

ابو کرب حمیری (اسعد، تبع بن) - ۶۰

ابومحمد مرتضی - ۳۷

ابومسلم صاحب دعوت - ۱۹۳، ۱۹۴

ابونصر تیر مردان - ۱۵۸

ابویعقوب بویطی - ۳۷

اتابکان - ۱۲۰، ۱۰۳

اثیرالدین اومانی - ۳۷

احسن التقاسیم - ۷، ح

احمد - ۸۸

احمد ابواسحق - ۶۹

احمد بن حسن میسندی وزیر (خواجه) - ۱۸۰

احمد بن موسی کاظم - ۱۳۸

احمد جام (زنده ییل) - ۱۸۹

احمد جامی (شیخ) - ۱۸۹، ح، ورجوع به احمد

جام شود .

احمد خنبل (امام) - ۳۶

احمد غزالی (خواجه) - ۶۳، ۱۸۵، ۱۸۵، ح

احمد قاضی (دامغانی) - ۱۴۰

احمد کبیر (سیدی) - ۴۸

احمد مسروق - ۳۷

اخى فرج زنجانى (شیخ) - ۶۷

- امثال حرب (ک) - ۱۶۵ ح
امیه بن عمرو بن امیه - ۸۹
امیر جویان - ۱۴۱، ۱۸۳
امیر المؤمنین (علی ع) - ۲، ۳۲، ۳۳، ۳۹
امین الدین نصر (نصیر، ناصر) مستوفی - ۵۲
انبیاء (سوره) - ۱۸ ح
انس بن مالک - ۴۰
انوری - ۳۸-۵۱ ح، ۸۹، ۱۹۵
انوشروان عادل - ۴۳، ۴۷، ۶۰، ۱۰۶، ۱۰۷
۱۲۸، ۱۵۵
اورمزد بن شاپور بن اردشیر بابکان - ۱۳۳
الجبایتو سلطان - ۳۴، ۳۶، ۶۰، ۱۲۸
اولجای خاتون دختر ارغون خان - ۷۰
ایران (= کیومرث) = هوشنگ - ۲۰
ایرج بن فریدون - ۱۹، ۱۹ ح، ۲۰۰
ایغور - ۱۰
- ب
بابا حسن - ۸۹
بابا طاهر - ۸۰
بابا فرج - ۸۹
بابا کوهی - ۱۳۹
بابک - ۱۷۱، ۱۷۱ ح
بابک خرم دین - ۹۳
باربد سطر - ۱۹۴
بالینی تبریزی (ح: مالینی) - ۸۹
بایزید بن طینور بن عیسی سروشان - ۲۰۱
بعتری - ۴۷
بغت النصر (= فرهاد بن کوردل) - ۱۷، ۱۰۴، ۳۸
بدرالدین لؤلؤ - ۱۲۰
برازة مصاد - ۱۴۱
براق - ۱۴۵
برزویه طبیب - ۱۹۳
برقمی (حکیم) (ظ = المنقح) - ۱۸۸
- بزرجمهر بختگان - ۱۹۳
بطلمیوس - ۱۱۵، ۱۰
بقرة (سوره) - ۲، ۷ ح
بکر بن عبدالله - ۱۰۱
بلاذوی - ۶۲ ح
بلیناس - ۱۱۴
بنی اسرائیل - ۱۶، ۱۷، ۳۳، ۳۴
بنی امیه - ۶، ۱۷، ۳۲
بنی جرهم (قوم) - ۳
بنی طی - ۱۶
بنی عباس - ۴، ۱۷، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۷، ۳۸
بنی فاطمه - ۱۴
بنی قریظه - ۱۳
بنی لیت صفار - ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۹۳
بنی نصیر - ۱۳
بواطنه - ۶۵، ۶۶، ۸۲
بوذر (شیخ) - ۱۷۹ ح
بوسید (ابوسعید ابی الخیر) - ۱۹۵
بوعلی شادانی - ۱۹۵
بویحی (= عزرائیل) - ۵۷
بهاء الدین حیدر - ۶۴
بهرام بن شاپور ذوالاکناف - ۱۲۸، ۱۷۰
بهرام چوبین - ۱۰۲
بهرام گور ساسانی (جور) - ۶، ۴۲، ۴۳
بہلول (شیخ) - ۱۳۹
بہمن بن اسفندیار - ۴۰، ۵۵، ۷۵، ۱۴۲، ۱۴۹
۱۵۰، ۱۷۱ ح، ۱۷۴، ۱۷۵
بیزن بن کیو بن کوردل - ۹۱
- پ
پرسه دار (= شیخ ابوالحسن شیرازی) - ۱۵۶
پسر کوردل - ۱۷۶
پیل سوار (امیر) - ۱۰۴
پیرشیروان - ۸۹
پیرهری (= عبدالله انصاری) - ۱۸۷

۱۵۸، ۱۴۵، ۱۴۴
جنابا بن طهمورث دیوبند - ۱۵۷
چنید بغدادی - ۳۶
جوانرد قصاب - ۵۹
جهانگشای جویبی (ک) - ۱۹۱ ح
جهان نامه (ک) - ۵۵ ح، ۱۰۴ ح، ۱۰۵ ح، ۱۱۸ ح
۱۲۷ ح، ۱۳۳ ح، ۱۴۶ ح، ۱۵۹ ح
۱۸۶ ح، ۱۸۸ ح
چ
چرکس - ۱۱، ۲۲
چغری بیک - ۱۹۳
چنگیز خان - ۱۹۱
چهارمقاله (ک) - ۱۹۶ ح
ح
حاجی خلیفه - ۱۷۰ ح
حارث محاسبی - ۳۷
حاکم اسماعیلی - ۱۴
حام - ۲۰
حبیب السیر (ک) - ۷۰ ح
ججاج بن یوسف ثقفی - ۶، ۳۰، ۵۰، ۱۳۷
۱۵۰، ۱۶۰، ۱۷۰
حذیفه بن الیمان - ۳۴
حرب الاحزاب - ۱۲
حردیاحی - ۳۳
حسن (امام) - ۱۴
حسن بصری - ۴۰
حسن بلناری - ۸۹
حسن بن زید الباقری، الدامی الی الحق - ۶۶
حسن بن حاجی طغای سوبنای (شیخ) - ۱۱۱
حسن چوپانی - ۱۱۱
حسن صباح - ۶۶
حسن عسکری (امام) - ۴۴

ت
تاج الدین علیشاه تبریزی وزیر - ۹۸، ۱۱۸
تاج الدین علیشاه جیلانی (خواجه) - ۸۷
تاریخ حیدرآزی (ک) - ۱۷۸ ح
تاریخ فرشته (ک) - ۱۷۸ ح
تاریخ کرمان (ک) - ۱۷۰، ۱۷۲
تبارزه - ۹۸
تبع (= اسعد، ابوکرب حمیری) - ۶
التیان (ک) - ۶۱
تدوین (ک) - ۶۱
تذکره دولتشاه (ک) - ۱۹۴ ح
تفسیر قاضی (ک) - ۱۴۷
تور - ۱۹، ۲۰
توران شاه سلجوقی - ۱۷۱
تودرماکان - ۱۷۵ ح
توریه (ک) - ۱۷
ث
ثمود - ۱۵
ج
جابر بن عبدالله انصاری - ۶۱
جاماسب حکیم - ۱۷۵، ۱۸۸
جامع الحکایات - ۱۱۲، ۱۲۵
جاولی (اتابک) - ۱۰۵، ۱۴۸، ۱۵۰
۱۵۵، ۱۶۷
بعمده (امام) - ۸۹
بمقر صادق (امام) - ۱۴، ۱۸۵ ح
بلال الدین بن بهاء الدین ولد - ۱۱۴
بلال الدین طیب شاه (امیر) - ۱۵۹
بلال الدین ابوالفتوح (شیخ) - ۵۹
سال الدین بابویه رافعی (امام) - ۶۳ و رجوع
به رافعی شود .
سال الدین جیلی - ۶۴

ذوالکفل - ۲۳	حسین بن امام علی بن موسی الرضا (امامزاده) - ۶۳
ر	حسین بن علی (امام) - ۲۳، ۴۴، ۵۶
راحیل - ۱۶ ح	حسین منصور حلاج - ۳۲
رافعی (جمال الدین) - ۶۱، ۶۳	حسنویه - ۱۶۷
رای - ۱۲۹	حمزه (ازفراه سیمه) - ۴۲
رسالة سلطان ملكشاه سلجوقی (یا رسالة ملكشاهی) - ۲۸، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۱، ۱۳۳	حمزه (برادر عجل) - ۸۹
رستم دستان - ۷۵	حوا - ۸
رشیدالدین (خواجه) - ۸۷	حیدریان - ۱۹۰
رضی الدین طالقانی - ۶۳	خ
رکن الدوله حسن بن بویه دبلوی - ۵۲، ۱۳۷	خاقانی - ۸۹
رکن الدین جویینی (قاضی) - ۱۴، ۸۵	خدیجه - ۸
رکن الدین رازکو (حاجی) - ۱۳۹	خسرو پرویز - ۲۸، ۴۵، ۴۶، ۱۲۹
روزیهان (شیخ) - ۱۳۹	خضر - ۱۰۳
ز	خلف - ۸۸
زاهد (نقی) - ۸۹	خلیل الله - ۱۸ ح
زبور (کک) - ۱۸	خمار تاش صادی قزوینی زاهد - ۷
زبیده خاتون - ۴، ۷۴، ۷۵	خورشه - ۱۶۰
زیر - ۴۰	خیرالنساج - ۶۴
زنده پیل (احمدجام) - ۱۸۹ و رجوع به احمد جام شود.	خیزران - ۷
زنگی سلفری (اتابک) - ۱۳۸	د
زراوه - ۱۷۵	دابة الارض - ۷
زین العابدین (امام) - ۱۴، ۱۸۳ ح	داراب بن بهمن بن اسفندیار کیانی - ۱۴۹، ۱۶۸
زوژنی (ملك) - ۱۸۹	دارا بن داراب - ۶۴ (۱)، ۷۹
زیاد بن ابیه - ۳۹	الدامی الی الحق حسن بن زید باقری - ۶۶
س	دانیال پیغمبر - ۱۳۳
سابق بن جبر - ۱۲۳	داود - ۱۷
ساره - ۳	دجال - ۱۲، ۵۴
ساسان - ۱۵۰	دولتشاه - ۳۷ ح، ۵۴ ح
سالار ابراهیم بن مرزبان دبلوی - ۶۳	دیاله - ۶۱، ۶۲، ۱۴۰
سام - ۲۰، ۲۰ ح	ذ
	ذوالقرنین - ۵۲

ع	مدرالدین محمد بن عبدالله لک مراغی - ۶۳
عایشه - ۱۳، ۱۵	سرمه انصاری - ۱۳
عباس بن الفضل العلوی - ۱۲ ح. و رجوع بغض	صفای (نام مردی) - ۷
ابن عباس شود	صفوان - ۱۷۰
عباس بن عبدالطلب - ۱۴	صفوان بن معطل - ۱۱۲
عبدالرحمن خازنی (شیخ زاهد) - ۲۶	صفی الدین (شیخ) - ۹۲
عبدالغفار سکا (استاد) - ۶۷	صلاح الدین بوسفند - ۱۲۶
عبدالقادر کیلانی - ۳۷	صمصام الدوله بن عبدالدوله دیلمی - ۱۴۵، ۱۳۷
عبدالله انصاری (شیخ) (= پیرهری) - ۱۸۷	صویرالا قالم (ک) - ۱۲، ۱۶، ۱۸، ۲۹، ۱۶۷
عبدالله بن بکر - ۳۲	۱۰۴، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۴۵
عبدالله بن ذییر - ۶	۱۸۷، ۱۷۴
عبدالله بن عامر بن کریر - ۸، ۳۹	ض
عبدالله بن عباس - ۵۴	ضعاک علوی - ۳۹
عبدالله عمر عبدالعزیز - ۱۷۱	ضیاء الملك نغجوانی - ۱۰۲
عبدالله مبارک - ۱۸۳	ط
عبدالطلب - ۴	طاوس الحرمین - ۱۴۴
عتبة بن غزوآن - ۳۹	طاهریان - ۱۸۱، ۱۸۲
عشان (از علماء) - ۱۵	طبری (ک) - ۲ ح، ۳۹ ح
عشان بن عفان - ۶، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۶۲	طیقات (ک) - ۷۹
عشان ساوجی (شیخ) - ۶۹	طلحه - ۴۰
عجایب المخلوقات (ک) - ۳۹	طوس نوذر - ۱۸۵
عجل (برادر حمزه) - ۸۹	طهورت دیوبندیشدادی - ۳۸، ۴۶، ۵۳
عزالدین قلیج ارسلان بن مسعود سلجوقی - ۱۱۱	۵۲، ۵۵، ۷۳، ۷۶، ۱۵۱، ۱۸۱
عزرائیل - ۱۷	۱۹۰ - ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۰۰
عزیز - ۱۷	طی - ۱۵
عبدالدوله فنا خسرو دیلمی - ۱۲، ۳۳	ظ
۱۳۰، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۵۸	ظفر نامه (ک) - ۱۰۲ ح، ۱۰۶ ح، ۱۲۷ ح
علاءالدین محمد (خواجه) - ۱۸۹	ظهیرالدین فارابی - ۸۹
علاءالدین کبچاد سلجوقی (سلطان) - ۱۰۹	ظهیرالدین علی بن ملک شرف الدین ساوجی (ح)
۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴	علی بن سبغ الدین یا علی بن شمس الدین - ۶۷
ملك (شیخ) - ۶۴ ح	
ملك وفلك قزوینی - ۶۴. رجوع به ملك شود	
علاوار (ضعاک) - ۳۹	

۸۲، ۸۱، ۷۵، ۷۳، ۷۲، ۷۱
 ۹۲، ۹۱، ۸۸، ۸۸، ۸۴، ۸۴
 ۱۰۲، ۱۰۰، ۹۸، ۹۶، ۹۵، ۹۴
 ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۴۳، ۱۳۸، ۱۰۷
 ۱۸۷، ۱۸۴، ۱۵۳، ۱۵۳

شاه سنجان - ۱۸۵

شاهنامه (ک) - ۹۲، ۹۲، ۱۷۵، ۱۷۵ ح

شهابکاریان - ۱۶۷

شبدیز - ۱۲۹

شبل - ۳۶

شجاعالدین خورشید - ۷۹

شجاع کرمانی (شاه) - ۱۷۱

شرفالدین درگزینی - ۸۲

شرفالدین محمود شاه اینجو - (ماک) - ۱۳۷

شروین - ۷۲، ۷۲ ح

شعراء (سوره) - ۱۵ ح

شعبا - ۱۷

شفر Schéfer - ۵۸ ح

شکرو شکایت - ۱۷۹

شمسالدین (خواجه) - ۶۸

شمسالدین سجاسی - ۸۹

شوید پینیر - ۶۹

شهابالدین سهروردی - ۳۷

شبت بن آدم - ۳، ۵۷

شیراز بن طهمورث - ۱۳۷

شیرین - ۴۵

شیمه - ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۷۴، ۷۶، ۸۳، ۸۸ ح

۹۴، ۱۸۴، ۱۹۷ ح

ص

صایان - ۱۲۲، ۱۳۲

صالح - ۸، ۱۵

صاینالدین (ضیاءالدین ۸۹ ح) (خواجه) - ۸۹

صعاح (ک) - ۴۰

سری سقلی - ۳۶

سعدالدین حموی - ۱۸۴

سعد ایی وقاص - ۳۱

سعدین زنگی سلفری (انابک) - ۱۳۸

سعدی (شیخ) - ۱۳۸، ۱۳۹

سعید بن العاص الاموی - ۶۲

سفاح - ۳۸

سفیان توری - ۴۰

سفینه الاولیاء (ک) - ۴۸ ح

سکران (شیخ) - ۳۷

سلاجقه - ۵۲، ۶۹، ۸۵، ۱۰۹، ۱۱۵،

۱۳۶، ۱۵۸، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۹۳

سلطان سلیمان - ۱۸۵

سلم - ۱۹، ۱۹ ح، ۲۰

سلمان فارسی - ۱۲، ۴۸، ۱۶۲

سلیمان بن داود پینیر - ۱۷، ۴۹، ۱۴۵

سلیمان بن خالد - ۴۷

سلیمان شاه ابوه - ۱۲۷

سمط الملی (ک) - ۱۷۰، ۱۷۰ ح

سنجر سلجوقی (سلطان) - ۲۶

سنقر بن مودود سلفری (انابک) - ۱۳۸

سهل بن سعد ساعدی - ۱۴

سیاست نامه (ک) - ۵۸ ح

سیف ایی زهیر (بنی زهیر) - ۱۳۹

سیف الدوله صدقه بن منصور دیس اسدی - ۴۲

سیف بن عماره - ۱۳۹

ش

شاپور بن اردشیر بابکان - ۶۱، ۱۳۲، ۱۵۰،

۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۸۲

شاپور بن اشک بن دارا (= شاپور بزرگ) - ۴۹

شاپور ذوالاکتاف - ۳۴، ۳۸، ۴۴، ۴۵،

۴۷، ۶۲، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۸۲

شافعی (امام) - ۳۷، ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۶۸

ع	صدرالدین محمد بن عبدالله ملک مراغی - ۶۳
عایشه - ۱۵، ۱۳	صرمة انصاری - ۱۳
عباس بن الفضل العلوی - ۱۲ ح. و رجوع بفضل	صفا (نام مردی) - ۷
ابن عباس شود.	صفوان - ۱۷۰
عباس بن عبدالطلب - ۱۴	صفوان بن معطل - ۱۱۲
عبدالرحمن خازنی (شیخ زاهد) - ۲۶	صفی الدین (شیخ) - ۹۲
عبدالغفار سكاك (استاد) - ۶۷	صلاح الدین یوسف - ۱۲۶
عبدالقادر کیلانی - ۳۷	صعصع الدولة بن عضد الدولة دیلمی - ۱۴۵، ۱۳۷
عبدالله انصاری (شیخ) (= پیرهری) - ۱۸۷	صودالا قالیم (ک) - ۱۲، ۱۶، ۱۸، ۲۹، ۶۷
عبدالله بن بکسر - ۳۲	۱۰۴، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۴۵
عبدالله بن زبیر - ۶	۱۸۷، ۱۷۴
عبدالله بن هار بن کریر - ۸، ۳۹	ض
عبدالله بن عباس - ۵۴	ضعاک علوی - ۳۹
عبدالله عمر عبدالعزیز - ۱۷۱	ضیاء الملك فنجوانی - ۱۰۲
عبدالله مبارک - ۱۸۳	ط
عبدالطلب - ۴	طاوس الحرمین - ۱۴۴
عتبة بن غزوان - ۳۹	طاهریان - ۱۸۱، ۱۸۲
عثمان (از علماء) - ۱۵	طبری (ک) - ۲ ح، ۳۹ ح
عثمان بن عفان - ۶، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۶۲	طبقات (ک) - ۷۹
عثمان ساوجی (شیخ) - ۶۹	طلحه - ۴۰
صبايب المتخلفات (ک) - ۳۹	طوس توذر - ۱۸۵
عجل (برادر حمزه) - ۸۹	طهمورث دیوبند پیشدادی - ۳۸، ۴۶، ۵۳
عزالدين قلیج ارسلان بن مسعود سلجوقی - ۱۱۱	۵۲، ۵۵، ۷۳، ۷۶، ۱۵۱، ۱۸۱
عزرائیل - ۱۷	۱۹۰ - ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۰۰
عزیز - ۱۷	طی - ۱۵
عضدالدوله فنا خسرو دیلمی - ۱۲، ۲۳	ظ
۱۳۰، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۵۸	ظفر نامه (ک) - ۱۰۲ ح، ۱۰۶ ح، ۱۲۷ ح
علاءالدین محمد (خواجه) - ۱۸۹	ظهیرالدین فاریابی - ۸۹
علاء الدین کبچاد سلجوقی (سلطان) - ۱۰۹	ظهیرالدین علی بن ملک شرف الدین ساوجی (ح)
۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴	علی بن سیف الدین یا علی بن شمس الدین -
علك (شیخ) - ۶۴ ح	۶۷
ملك و قلك قزوینی - ۶۴. رجوع به ملك شود	
ملوانی (ضعاک) - ۳۹ ح	

ح ۱۵۶، ح ۱۵۷، ح ۱۵۸، ح ۱۵۸	علی النقی (امام) - ۴۴
۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵	علی الیاس (امیر) - ۱۷۰
فارسنامه ناصری (ک) - ح ۱۳۹، ح ۱۴۰	علی بن عیسی - ۱۳۵
ح ۱۴۱، ح ۱۴۲، ح ۱۴۳، ح ۱۴۴	علی بن موسی الرضا بن جعفر (امام) - ۴۴
ح ۱۴۵، ح ۱۴۶، ح ۱۴۷، ح ۱۴۸	ح ۴۴، ۶۳، ۱۸۵
ح ۱۴۹، ح ۱۵۰، ح ۱۵۱، ح ۱۵۲	علی سهل اصفهانی - ۵۶
ح ۱۶۰، ح ۱۶۱، ح ۱۶۸	علیشاه تبریزی - ۸۷، ورجوع به تاج الدین
فاروق - ۱۴۸	علیشاه شود.
فاطمه - ۱۵	علی مرتضی (امیرالمؤمنین) - ۲۵، ۲۹، ۳۱
فتوحی مروزی - ح ۵۱	۳۲، ۳۳، ۳۹، ۴۰، ۱۳۵، ۱۶۲
فجر (سوره) - ح ۱۵	عماد الدوله دیلمی - ۱۲۴
فخر الدوله دیلمی - ۶۲	عمر بن الخطاب (عمر فاروق) - ۶، ۱۳، ۱۴
فخر الدین رازی (امام) - ۱۸۷	۱۵، ۱۷، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۹
فخرالدین ربی (ح: ورامینی) (ملک) - ۵۷	۱۳۵
فردوسی - ۱۰۴، ۱۸۵	عمر بن عبدالعزیز مروانی - ۶۲، ۱۷۰
فرس (ملوک) - ۴۷، ۱۳۵	عمر سعد - ۵۶
فرعون - ۱۸۸	عمر بن لیث - ۱۳۸، ۱۸۲، ۱۸۲، ح ۱۸۲
فرهاد بن کودرز (- بنت نسر) - ۱۰۴	عیسی بن مریم - ح ۳۵، ۱۸
فرهنگ جغرافیایی ایرانی (ک) - ح ۵۴، ح ۵۵	عیسی بن موسی بن علی بن عبدالله بن عباس -
ح ۵۸، ح ۶۸، ح ۶۹، ح ۷۰، ح ۷۱	۴۸
ح ۸۰، ح ۸۱، ح ۸۲، ح ۸۳، ح ۹۰	عیسی کاشانی - ۶۷
ح ۹۳، ح ۹۴، ح ۹۶، ح ۹۹، ح ۱۰۰	هین القضاة - ۸۰
ح ۱۰۱، ح ۱۰۲، ح ۱۰۳، ح ۱۰۴	غ
ح ۱۲۹، ح ۱۳۳، ح ۱۳۹، ح ۱۴۰	غازان خان - ۲۷، ۲۸، ۳۳، ۵۷، ۸۶
ح ۱۴۴، ح ۱۴۵، ح ۱۴۶، ح ۱۴۷	۸۷، ۹۱، ۱۰۴
ح ۱۴۸، ح ۱۴۹، ح ۱۵۳، ح ۱۵۷	غضبان بن القیثری - ۱۷۰
ح ۱۷۱، ح ۱۸۴، ح ۱۸۹، ح ۲۰۱	غیاث الدین امیر محمد رشیدی پسر خواجه
ح ۲۰۳	رشید الدین (خواجه) - ۸۷، ۱۸۱
فرید الدین عطار - ۱۸۳	ف
فریدون - ۱۹	فارس بن ماسود بن سام بن نوح - ۱۳۷
فریطاق - J'reytag - ح ۱۶۵	فارسنامه ابن البلخی (ک) - ح ۱۳۵، ح ۱۳۵، ح ۱۴۳
فساین طهپورت دیوبند - ۱۵۰	ح ۱۴۳، ح ۱۴۴، ح ۱۴۴، ح ۱۴۹
فضل بن عباس - ۱۲	
فغلور - ۱۲۹	

کسای (از قراء سببه) - ۵۹
 کسری (النوشروان) - ۳۴، ۴۵، ۴۷، ۱۲۲ ح
 کمال الدین اسمعیل اصفهانی - ۵۴
 کمالینی (ح: کالینی) تبریزی - ۸۹
 کوش - ۱۷ ح
 کهن (سوره) - ۱۰۳ ح
 کیانیان - ۵۲
 کیغسر بن سیاوش کیانی - ۶۴، ۷۰، ۹۲ ح
 کقباد کیانی - ۵۲، ۹۲
 کیکاوس کیانی - ۴۱، ۱۲۴
 کیومرث - ۲۰، ۵۶، ۱۴۴، ۱۹۰، ۲۰۰
 کیشاف (جهان پهلوان) - ۱۷۴
 کزیده (ک) - ۶۱
 کشاف بن لهراسف کیانی - ۷۶، ۱۰۷، ۱۴۲، ۱۵۰، ۱۷۰
 کل الدام (شیخ) - ۱۴۹
 کودوز افغانی - ۱۷
 ل
 لایان بن فامر بن آذر - ۱۶
 لشکر بن طهموت دیوبند - ۱۳۴
 لهراسف (لهراسب) کیانی - ۳۸، ۱۵۶، ۱۹۰
 لئه - ۱۶ ح
 م
 ماتیکان بن جغتای - ۱۹۱
 ماروت - ۳۹
 مالک بن انس اصبحی - ۱۵
 مأمون خلیفه - ۱۳، ۱۹۳
 مبارک ترکی - ۶۲
 متوکل عباسی - ۳۳، ۳۴، ۴۴، ۸۵
 المثلث بالعکمة (المثلث بالنعمة) (= ادريس ،
 هرمس) - ۱۹

فلکی شیروانی - ۸۹
 فیروز بن بهرام بن یزدگرد بن بهرام گور
 ۱۵۱ و رجوع به فیروز بن یزدگرد ... شود.
 فیروز بن یزدگرد بن بهرام گور ساسانی - ۹۵
 فیروز بن قباد ساسانی - ۵۴، ۵۸، ۱۴۱
 ۱۰۸، ۱۲۲ ح، ۱۹۷
 ق
 قادر خلیفه - ۱۲۲
 قایم خلیفه - ۴، ۴۲، ۸۶
 قباد بن شاپور - ۱۵۱
 قباد بن فیروز ساسانی - ۴۲، ۹۵، ۱۰۵
 ۱۰۶، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۵۵، ۱۹۸
 ۱۹۹
 قبط - ۲۱
 قنلمش (امیر) - ۱۴۵
 قرآن (ک) - ۱۰، ۱۵، ۱۹۳ ح
 قرامطه - ۹
 قرقیبا بن طهموت - ۱۲۴
 قریش - ۴، ۵، ۱۳۵
 قزاقه - ۹۳
 قزوینی - ۸ ح، ۱۲ ح، ۳۹ ح، ۴۶ ح، ۶۵ ح
 قسطاس قیصر دوم - ۱۱۲
 قصص (سوره) - ۱۰۹ ح
 قصی - ۶
 قطب الدین حیدر (شیخ) - ۱۸۵، ۱۹۰
 قطب الدین (ح: فخر الدین) (ملک) - ۱۷۲
 قلج ارسلان (سلطان) - ۱۱۳
 قویا - ۴۵
 قیصر - ۱۱۴، ۱۲۹، ۱۳۰
 قیس بن ... - ۸۹ ح
 قینان بن انوش بن شیت بن آدم - ۳۸
 ک
 کرخی - ۱۳۹

- جند الدوله بن نصر الدوله - ۶۳
 لجسطی - (ک) ۱۱۵
 جمیع ارباب الملك (ک) - ۱۴، ۸۵، ۱۴۵
 جمیع البصرین (ک) - ۱۰۳، ۱۰۶
 جمیع القمصاء (ک) - ۵۹ ح
 محمد ابو الولید (خواجه) - ۱۸۷
 محمد النقی (امام) - ۳۱
 محمد المعروق ابن امام زین العابدین (امامزاده)
 - ۱۸۳ ح
 محمد باقر (امام) - ۱۴
 محمد بن الحسن الفقیه - ۵۹
 محمد بن جعفر صادق - ۱۹۸
 محمد بن حنفیه ابن امیر المؤمنین علی - ۱۱۴
 محمد بن علی کتانی - ۸
 محمد بن قاسم بن ابی عقیل - ۱۳۷
 محمد بن موسی الکاظم - ۱۳۸
 محمد بن یوسف - ۷
 محمد بن یوسف ثقلی - ۱۳۷
 محمد تقی الجواد (امام) - ۳۶
 محمد سلجوقی (سلطان) - ۵۳
 محمد خزالی (حجة السلام) - ۱۸۵
 محمد کجوجانی (خواجه) - ۸۹
 محمد مصطفی - ۹۶، ۴۸
 محمود سبکتگین غزنوی (سلطان) - ۱۷۸، ۱۸۰
 رافیان - ۶۶
 رتقی علی - ۴۰ ح، ۱۲۳
 رجایی (ح: مرحاسیا، هرجائیا، مرحاسیا)
 (بزرگ کشیشان) - ۱۰۲
 روه (نام زنی) - ۷
 سالک المالک (ک) - ۱۸، ۲۸، ۲۹، ۱۰۳
 ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۵۶
 منتظر بالله احمد بن القندی - ۳۵، ۳۵ ح، ۴۲ ح
 شعیب - ۳۴
 سمود سعد سلمان - ۱۹۶
 سمودی - ۶ ح، ۱۹ ح، ۱۷۰ ح
- مشکاة المعایین (ک) - ۱۱، ۲۲ ح، ۳۰ ح، ۱۲
 ۱۲ ح، ۱۴، ۲۳ ح
 مشکین کریمی - ۹۴
 مشبه - ۷۹
 مصاییح (ک) - رجوع به مشکاة المعایین شود.
 مصطفی - ۱۳، ۱۴، ۱۴۵
 مطران - ۱۳۳
 مطیع خلیفه - ۹
 مزارف (ک) - ۲، ۲۶
 معاویه - ۱۲۳
 معتز خلیفه، ۳۴، ۶۲
 معتزله - ۷۹
 المستصم بالله محمد بن هارون الرشید خلیفه عباسی -
 ۴۴، ۴۶، ۱۰۴
 المعتضد بالله احمد بن الامیر الوفق طلحة بن
 المتوکل علی الله - ۳۴
 معتمد خلیفه - ۲۴
 معجم البلدان (ک) - ۲ ح، ۱۶ ح، ۴۱ ح، ۴۳ ح،
 ۴۵ ح، ۴۹ ح، ۵۵ ح، ۷۳ ح، ۸۰ ح،
 ۸۱ ح، ۹۰ ح، ۹۴ ح، ۹۵ ح، ۹۹ ح،
 ۱۰۴ ح، ۱۰۶ ح، ۱۰۸ ح، ۱۱۰ ح،
 ۱۱۲ ح، ۱۱۳ ح، ۱۱۴ ح، ۱۱۴ ح،
 ۱۱۵ ح، ۱۱۶ ح، ۱۱۷ ح، ۱۱۸ ح،
 ۱۱۹ ح، ۱۲۱ ح، ۱۲۷ ح، ۱۲۸ ح،
 ۱۳۵ ح، ۱۳۹ ح، ۱۴۰ ح، ۱۴۱ ح،
 ۱۴۲ ح، ۱۴۶ ح، ۱۵۲ ح، ۱۵۴ ح،
 ۱۵۷ ح، ۱۶۲ ح، ۱۶۵ ح، ۱۶۷ ح،
 ۱۷۳ ح، ۱۷۹ ح، ۱۸۰ ح، ۱۸۸ ح،
 ۱۹۱ ح، ۱۹۴ ح، ۲۰۱ ح، ۲۰۲ ح
 معروف کرخی - ۳۶
 مشوق طوسی - ۱۸۵
 مقتدر خلیفه - ۴، ۸، ۱۳۵
 مقدسی - ۷ ح، ۱۴۲ ح، ۱۴۳ ح، ۱۴۹ ح،
 ۱۵۰ ح، ۱۵۲ ح، ۱۶۰ ح، ۱۶۸ ح
 المقنع - ۱۸۸ ح

- مکارم (شیخ) - ۳۷
المکتفی بالله علی بن المتضمد - ۳۵
ملاحده - ۱۷۹، ۱۵۵، ۶۳، ۶۱
ملکشاه سلجوقی (سلطان) - ۱۲۳، ۲۸، ۳۳، ۱۲۳
۱۹۷، ۱۹۵، ۱۹۳، ۱۹۰
منتخبات نزهة القلوب (ک) - ۵۸ ح
منتصر - ۳۴
المنصور بالله ابو دوانیق العباسی، ابو جعفر
عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس - ۳۳
منوچهر بن ایرج بن فریدون یشتادادی - ۵۷، ۴۹
موسی الکاظم (امام) - ۵۸، ۳۶، ۳۱
موسی بن یوقا - ۶۲
موسی ینمیر - ۱۸۸، ۱۰۳، ۱۷
مونس الاستاد (= یونس) - ۱۲۹، ۱۲۹ ح
مهالیل (مهاسل) بن قیتان بن انوش بن شیت
ابن آدم - ۱۳۳
مهدی - ۳۴
المهدی بالله محمد بن عبدالله خلیفه عباسی - ۱۳، ۷
۱۳۴، ۳۴ ح
مهدی، محمد بن حسن المکری - ۴۲
میشور (ح) برمشور، زنجانی (امیر) - ۷۲
ن
ناصر الدین ابو سعید عبدالله محمد بن علی
البیضاوی (قاضی) - ۱۴۷
ناصر خلیفه - ۳۰، ۴
نافع - ۱۵
نجاشی - ۵
نجیب الدین جرباد قانی - ۷۷
نخشب (ماه) - ۱۸۸، ۱۸۸ ح
نریان (جهان پهلوان) - ۱۸۶
نزاری شاعر - ۱۷۷
نصیر الدین طوسی (خواجه) - ۱۰۰
نعمان بن منذر - ۴۲
- نفحات (ک) - ۸ ح، ۵۹ ح، ۶۴ ح
نرود - ۴۱، ۳۹
نوح - ۱۲۴، ۳۱، ۲۰
نورالدین سمارستانی (ح) بنارستانی (شیخ) - ۸۹
نوشتگین شیرگیر سلجوقی (اتابک) - ۶۴
نوشروان - ۱۲۸ ح
نووی - ۳۴ ح
- و
وائق خلیفه - ۱۳۵، ۳۴
وشاق - ۷۷
ولید بن عبدالملک مروانی - ۱۳، ۶
ولید بن عقبه الاموی - ۶۲
وهب بن منبه - ۱۶، ۲
وهسودان بن محمد بن رواد (۱) الازدی (امیر) - ۸۶
ه
هاجر - ۸، ۳
الهادی بالله موسی بن مهدی - ۱۲
هاروت - ۳۹
هارون الرشید خلیفه عباسی - ۳۲، ۷، ۴
۱۸۵، ۸۵، ۷۶، ۷۴، ۶۲، ۳۴
۱۸۵ ح
هامان - ۱۸۸
هدایت - ۵۱ ح
هرمس (الثلث بالحکة، الثلث بالنسبة) -
ادریس - ۱۹
هشام - ۵۹
هفت اقلیم (ک) - ۶۴ ح
هفتواد (کرم) - ۱۷۱
همام الدین تبریزی - ۸۸
همای بنت بهمن کیانی (= سمره) - ۱۴۵، ۷۵
هندوان - ۱۹

۱۲۱ ح، ۱۳۲ ح، ۱۳۵ ح، ۱۴۰ ح،	موشنگک پیشدادی - ۱۳۰، ۵۷، ۳۱، ۲۰
۱۵۴ ح، ۱۶۵ ح، ۱۶۸ ح، ۱۷۳ ح،	۲۰۰، ۱۴۴، ۱۳۳
۱۷۶ ح، ۱۷۹ ح، ۱۸۰ ح، ۱۹۵ ح،	هولا کوخان - ۱۸۵، ۱۰۰، ۶۶
۲۰۱ ح،	ی
یاجوج و ماجوج - ۱۱	یافت - ۹۶، ۲۰
یحیی ینمیر - ۱۷	بانونت-۲ ح، ۴ ح، ۵ ح، ۷ ح، ۸ ح، ۱۲ ح،
یزید - ۳۳	۱۵ ح، ۱۸ ح، ۳۰ ح، ۳۳ ح، ۴۲ ح،
یعقوب ینمیر - ۱۶	۴۵ ح، ۴۶ ح، ۵۸ ح، ۵۹ ح، ۶۴ ح،
یعقوبی - ۴ ح	۶۵ ح، ۷۲ ح، ۱۰۲ ح، ۱۰۶ ح، ۱۰۸ ح،
یونس ینمیر - ۶۲۱	۱۱۲ ح، ۱۱۴ ح، ۱۱۶ ح، ۱۱۹ ح،



فهرست نام جایها

آبادیه - ۱۴۷، ۱۴۹ (قلعه .) - ۱۵۹	ابراهیم (مقام) - ۵
آبان (شهر) - ۴۵ و رجوع بشهر آبان شود.	ابرج - ۱۴۵، ۱۵۹ (دژ ...) - ۱۵۹
آبشغور (ح: تنغوز، آبشغور، آتغون) (۱) -	ابردژ - ۶۸
۱۱۱	ابر شهره - (ح: همشهره) - ۱۰۴
آب - ۸۱	ابرئوه (= برکوه) - ۱۴۵، ۱۴۶
آتشگاه (قلعه) - ۱۷۵، ۵۵	ابر کامان (= ابرکاوآن) - ۱۶۵، ۱۶۵ ح
آذر بابجان - ۲۳، ۵۱، ۶۱، ۸۵، ۹۱	ابروان (افروته) - ۱۶۵
۲۰۲	ابزد (۲) - ۱۴۲
آزاد - ۱۰۲	ابستان (۲) - ۱۱۰
آزاد وار - ۱۸۴	ابله (نهر) - ۴۰، ۱۵۵ ح
آس - ۲۲، ۱۱	ابوا (د) - ۱۶
آق خواجه (= سومیقان) - ۱۷۳	ابو قیس (کوه) - ۱، ۷، ۸
آق سنگک (ح: افسک، افنیک، افیک، افک،	ابهر - ۶۰، ۶۴، ۷۲
افنیک) - ۱۱۱	ابهر رود - ۶۱، ۶۴ ح
آقشهر - ۱۱۱، ۱۱۱ ح، ۱۱۳، ۱۱۶	ابیورد - ۱۹۴
آلایی - ۱۲۷ ح	اجنان (= کارخانه) - ۱۰۲
آلان بر افوش - ۹۹ ح	احد (کوه) - ۱۲
آمد - ۱۲۱	اخلاط (= خلاط) - ۱۱۲، ۱۱۷ ح (بحیره...)
آمل - ۱۹۷، ۱۹۸	۱۱۸، ۱۱۹ -
آورد (مرغزار) (= کوشک زرد) - ۱۶۱	ادمان (ح: ادبان، اومان) - ۸۱
آوه - ۶۵، ۶۸، ۷۴	اداک - ۱۱۰
آهنگران - ۱۹۰	اردان - ۲۳، ۶۰، ۶۱، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۹۰
۱	۱۰۸، ۱۱۷، ۱۸۱
ایتوت (ح: ابقوط، ابطلوط، ابثوط) - ۱۱۷	اربطان - ۹۱ ح
ایغاز - ۱۰۸، ۱۰۸ ح	اریل - ۱۲۰
	ارجاق (۲) - ۹۵، ۹۵

(۱) در این فهرست و همچنین در فهرست پیشین نام جایهایی که در کتب جغرافیایی دسترس مایبود ناصحت ضبط آنرا مسلم داریم، مورد مختلف ضبطشان را با علامت «ح» داخل هلالین نید کردیم تا راه تحقیق مسدود ننماید.

(۲) در فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۴ ادجق.

اروخش (آتشخانه) - ۱۲۷	ارجان (ارغان) - ۱۵۵ ، ۱۵۶ ، ۱۵۶ ح
اروس (ارس ، روس) - ۱۹۹	۱۵۷ ، ۱۶۱ ح
اروند (کوه) - ۸۱ ، ۸۲ ح ، ۸۳	ارجیش - ۱۱۷
ارونق - ۹۰	ارخان - ۱۴۶
اریس (چاه) - ۱۵	اردان (ح : اروان ، اردوان) - ۸۱
ازر - ۶۵	اردیل - ۹ ، ۹۱ ، ۹۲ ، ۹۲ ح ، ۹۳
ازکایرون (ح : اوکامرون ، رزکایرون ، ازکایرو)	اردستان - ۷۵ ، ۵۶
- ۱۸۸	اردشیرخوره (کوره) - ۱۳۶ ، ۱۴۳ ، ۱۵۰ ،
ازمادین (ح : ازمادین ، ازماین ، ازماین ،	۱۶۴ ، ۱۶۵
از یاردین ، ازماروین ، ارفادین) - ۸۰	اردوباد - ۱۰۲
ازناوه (ح : ارماده ، ارناده ، ارباده) - ۶۹	اردو هیکل (ح : ارد ملک ، وارد هیکل ، وارد
استخر - ۱۳۹ رجوع به اصطخر شود .	هیکل ، داردو هیکل) - ۷۱
استراباد - ۶۰ ح ، ۱۹۷ ، ۱۹۸ ، ۱۹۹	ارژن - ۱۲۱ ، ۱۲۱ ح
استوا - ۱۸۵	ارژن الروم - ۱۱۰ ، ۱۱۱ ، ۱۱۷
استوزن (ح : استورن ، استوان ، استورن) - ۸۱	اوزنجان - ۹ ح ، ۱۱۰ ، ۱۱۱ ، ۱۱۳
اسدآباد - ۸۱ ، ۶۰	ارژنه - ۹۰ ح
اسطه (ح : واسط) - ۸۱	ارژن (دشت) - ۱۶۲
اسفدن - ۱۷۷	ارس - ۹۶ ، ۹۷ ، ۱۰۱ ، ۱۰۲ ، ۱۰۵ ،
اسفراین - ۱۸۳	۲۰۷
اسفزار - ۱۸۷	ارس (= اروس ، روس) - ۱۹۹ ح
اسفنج (ح : اوسفنج ، اسنچ) - ۸۹ رجوع به	ارشک (ح : رشک ، رشک) (آتشخانه) (= امکلجه)
باسفنج شود .	- ۱۸۷
اسفیدان - ۱۴۶	ارسوک (ح : ارسوک ، ارمول ، ارسوک) -
اسفیدوز (قلعه) (اسفیداره - ۱۵۸ ح) ۱۵۸	۱۱۸
اسفیدهان (ح : اسفندهان) - ۸۳	ارغان - ۱۵۵ ، ۱۶۱ ح رجوع به ارجان شود .
اسکندر (فلجه) - ۲۲	اوم - ۵۴
اسکندریه - ۱۱ ، ۶۲	ارمن - ۹ ح ، ۲۳ ، ۶۱ ح ، ۸۵ ، ۱۰۳ ،
اسکو - ۹۰	۱۰۸ ، ۱۰۹ ، ۱۱۲ ، ۱۱۷ ح ، ۱۲۰
اسلام (شهر) (= اوجان) - ۹۱ رجوع به اوجان	ارمینان - ۹۱ ح
وشهر اسلام شود .	ارمینیه (ارمینیه ، ارمنیه) - ۱۱۷ ح
اسلیله - ۱۱ ح	ارمینیه الاصر (یا صفری) - ۱۱ ح ، ۱۱۵ ، ۱۱۷
اسماعیل (حجر) - ۶ ح	ارمینیه الاکبر - ۱۱۷
اشلورقان - ۱۹۴	رمیه - ۹۱ ، ۹۷ ، ۹۷ ح ، ۹۸ ، ۹۸ ح
اشکاوند - ۵۵	

الشر - ۱۲۷ ح	اشکنبر (جبال) - ۹۵
المستان (نهبایه) (ح: للستان، الشان، الملتان) - ۷۷	اشکور - ۶۵
الموت (= الهاموت) - ۶۶	اشکهران - ۵۵
النجق - ۱۰۲، ۹۰	اشکیشان - ۵۵
الوسجرد (ح: ولوسجرد، ولوسجرد، ولودسجرد، ولوسجرد) - ۶۸ (ورجوع به دستجرد زود شود)	اشویه - ۹۸، ۹۷، ۹۱
الولد (کوه) - ۸۳، ۸۲، ۷۹	اشود (ح: اشود، اشورد) - ۸۱
الوبر (ح: = الدیر) - ۸۲	اشوند (اشنو) - ۸۱
الیشاد - ۸۱	اشیر (ح: ایژ) - ۱۷۷
الیشتر - ۱۲۷ و رجوع به الشتر شود	اصطخر (دروازه) - ۱۳۷ (شهر...) - ۱۳۶
اماسیه - ۱۱۱	۱۴۵، ۱۴۴ (قلعه ...) - ۱۵۸، ۱۴۴
امامزاده حسن بن الحسن (مشهد) (= جیان) - ۵۸	(کوره...) - ۱۴۴، ۸۳
امکلیجه (ح: اسکلیجه، اسکلیجه) (= ارشک) - ۱۸۷	اصطخریاد (ح: اصطخریاد) (قلعه) - ۱۵۹
انار (= شادار، شادفیروز) - ۹۵، ۹۴	اصطهبانات - ۱۶۷
انبار - ۳۸، ۳۸، ۳۷ ح	اصفهان - ۹، ۹، ۵۷، ۵۶، ۵۴، ۵۲، ۵۱ ح
ابودان (ح: ماهوران) - ۱۵۲	۱۸۶، ۱۷۳، ۱۴۸، ۶۶، ۶۰
انجیلایاد (ح: درعلاباد) - ۹۳	اعلم - ۸۲، ۸۱
انجیلایوند - ۶۸	احمال سیف - ۱۳۹
اندجن (ح: النجی) - ۷۳	افرشه (ح: طراذک) - ۱۳۳
اندر (۱) - ۷۱	افریقیه - ۲۱
اندلس - ۲۱، ۱۱	اقاباد (ح: داوقاباد، درواقاباد، قاباد) - ۸۰
اندوان (۲) - ۵۴	اقصرا - ۱۱۱، ۱۰۵
اندیشک - ۱۳۲ (پل ...) - ۱۳۲	اقصی (مسجد) - ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۰
انطاکیه - ۱۱۱، ۱۰۴، ۴۲، ۵	اقطنقوش (ح: اقلیموش) (حسن) - ۱۱۶
اقره - ۱۱۰	اقلید - ۱۴۶
انک - ۶۱ ح	اکعل - ۱۶
انکول (ح: اسکول، بکول، بکول مکول) (چشمه) - ۶۳	اکریدور (ح: اکریدول، اکریدون) - ۱۱۶
انگوران - ۹۹	اکتی (ح: اکتی) - ۲۱
انگوریه (ح: انگوره) (= موریه) - ۱۱۲	الاره (ح: ارد) - ۱۶۵
انی - ۱۸۰	الاطاق (ح: الاطاق) - ۱۱۸
	الان - ۱۰۸، ۲۲، ۱۱
	الانی - ۱۲۷ و رجوع به آلامی شود
	البرز - ۱۰۸
	الزن - ۷۱

بیرگری - ۱۱۸	جبه (دیه) - ۱۶۱
برواب (- برواب) (مرغزار) - ۱۶۳	بحرآباد (ح: بجایا باد) - ۱۸۴، ۱۸۴ ح
بروجرد - ۷۸، ۷۸، ۵۶ ح	بحرین - ۱۶۵، ۱۶۴، ۲۳
برهندرود (ح: برهنه رود، برهندرود، برهنه رود برینه رود) - ۸۱	بحیرم (شاید: بندر دیر) - ۱۴۱، ۱۴۱ ح
بریش میوزیوم - ۵۸، ۱۳۵ ح	بنختیاری - ۷۷ ح
بریدون (ح: بریدون) - ۷۱	بدیه - ۱۱
بزرگترین - ۱۸۸	بدلان - ۹۷ ح
بزیتون (ح: برمون) - ۱۰، ۱۰ ح	بدوستان - ۹۱
بست - ۱۷۴، ۱۸۸، ۱۸۸ ح	بد - ۹۳ ح
بسم (ح: تنخیم، بسم) - ۲۰، ۲۰ ح	بدلآباد - ۹۷ و رجوع به بدلان شود.
بسطام (- وسطام) - ۱۲۹، ۲۰۰، ۲۰۱	براآن - ۵۵
بوی - ۹۹، ۱۰۰	براز الروز - ۳۹
بسیرا (ح: اسیرا، تستر) - ۱۶۲	براز (رود، آب) - ۱۴۰، ۱۴۲
بشاور - ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲	براغوش - ۹۹، ۹۹ ح. و رجوع به آلان براغوش شود.
بصره - ۲۱، ۲۳، ۲۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰	بربر - ۱۱، ۲۰، ۲۱
۱۵۷، ۱۵۷ ح	بریان (ح: مرتیان، برینان، برتبان، برنجان)
بطایح - ۲۹	(- ریشهر، دیسهر) - ۱۵۶
بطحا - ۸	برج اولیا (- شیراز) - ۱۳۸
بقوبا - ۳۷، ۴۵، ۴۹	برخواد - ۵۵
بنداد - ۹، ۹ ح، ۱۱، ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۳۴ ح	بردادود (ح: بردار رود) (قلعه) - ۱۷۵
۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۴۷	بردسیر - ۱۷۰
۴۸، ۴۸ ح، ۴۹، ۶۱، ۱۷۹	بردخ - ۱۰۵، ۱۰۵ ح
بقبع - ۱۴، ۱۵، ۴۹ ح	بردلیز (ح: بردلر) (کریه) - ۹۳
بلادشاپور - ۱۵۲	برزمین (ح: برزمین، برزمین) - ۸۲
بلاس - ۴۰	برزند - ۱۰۴
بلاشان (- ولاشان) (مرغزار) - ۵۳، ۵۳ ح	برسیان (ح: هرشیان، هرسیان، دیرستان) - ۵۵
بلخ - ۹، ۹ ح، ۲۱، ۵۱ ح، ۱۶۱، ۱۴۶	برطاس - ۲۲
۱۸۲، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲	برطلی - ۱۲۱
بلغار - ۱۰، ۲۲	برک - ۱۶۸
بلند (ح: بلند) - ۱۱	برکوه (- ابرفوه) - ۱۴۵
بلبل (ح: ببل، بلبل) - ۷۱	برگری (ح: مرگری، برمرگری، بادگیری)
بم - ۱۷۱	

بیرملاحه ؛ (دی) - ۳۳	بیشی - ۷۰ ح ۱۷۸ ح
بیستون (کوه) - ۱۲۸ ، ۱۲۹	بنا ، شاپور (= بشاپور) - ۱۵۱
بیضا - ۱۶۲ ، ۱۴۷ (دروازه) - ۱۳۷ (مرغزار) -	بناجون - ۹۹
۱۶۲	بند امیر - ۱۳۰ ، ۱۴۸ ، ۱۵۳
بیعت قوبا (= بقوبا) - ۴۵	بندر دیر (= بحیرم) ح ۱۴۱
بیلقان - ۱۰۵ ، ۱۰۵ ح	بندیجین (= لعف) - ۴۱ ، ۴۶ ح
بین النهرین - ۴۳ ، ۱۰۵	بندیان (ح : مدینان ، وندیان ، وندسان ،
بینوه (ح : سوه) - ۱۶۵	بندیان ، مدینان ، مدینان) (= لعف ،
بیبق - ۱۸۳ ح ۱۸۴	بندیجین) - ۴۱
پ	بنی عامر (حائط) - ۸
پاریس - ۲۹ ح ۵۸ ، ۱۷۲ ح	بوازج (۱) - ۱۲۱
پرواب (خ : ابرو آب) (آب) - ۱۶۳ ،	بوان - ۱۴۷ رجوع به شعب بوان شود .
۱۶۳ ح	بورج شاپور (ح : بورج ، برج) (= صکر
پشکل دره - ۷۲ ح ۷۳	مکرم) - ۱۳۳
پشیان (ح : میشان) - ۲۰۱	بوسنانک - ۱۵۶
پکن - ۱۰ ح	بوشکانات (ح : نوشکانات) - ۱۳۹
پنج دیه - ۱۹۵	بوقین - ۶۸
پنجبیر - ۱۹۱	بول (ح : هول ، نول ، لول) - ۹۶
پوشنج (= فوشنج) - ۱۸۸ ح	بهار (قلعه) - ۱۲۷
پیروز (ح : هرود ، سرووق ، شرور) - ۸۱	بهستان ؛ - ۹۹
پیلسوار (ح : پیلوار ؛ سله سوار ، قبلسود) -	بهمن (در) - ۹۲ (مرغزار) - ۱۶۲
۸۴ ح	بهمنش (ح : سهمنش) - ۲۰۳ ، ۲۰۳ ح
ت	بهنام (۱) - ۵۸
تاج (قلعه) - ۷۱	بیات - ۴۱
تادم (= طادم) - ۱۶۸	بیار - ۱۸۴
تامره (ح : نامرا) - ۴۹ ، ۴۹ ح	بیان - ۱۱۸
تبت - ۱۰ ، ۱۹	بیت العمود - ۲
تبر (ح : تر) (قلعه) - ۱۵۹	بیت المقدس - ۱۶ ، ۱۷ ، ۱۷ ح ۱۸ ، ۳۸
تبریز - ۹ ، ۹ ح ۶۰ ، ۶۱ ، ۶۱ ح ۸۵ ،	۱۰۹
۸۶ ، ۸۷ ، ۸۸ ، ۹۰ ، ۹۱ ، ۹۲ ، ۱۰۱	بیت لعم - ۱۸ ح
تعباباد (ح : تاباد ، تیغاباد ، بقاباد) - ۸۰	بید (ح : بنید ، بیدون) (مرغزار) - ۱۶۲
	بیرجند - ۱۷۷

تیرک (ح: ترك، هرك) - ۷۳	ترب (ح: تراب، توب، تعرب، ترب) - ۱۳۲
تیر خدا (یا تیر خدای) (قلعه) (ح: مرخدا، سرحداد) - ۱۵۹، ۱۴۰	ترتر (رود) - ۱۰۵
تیر مردان - ۱۵۲	ترشیز - ۱۷۸، ۱۷۵
تیز (ا) - ۱۰	ترکستان - ۹۷، ۹۷ ح
تیل - ۹۴ ح	تستر (= شوشتر) ۹ ح، ۶۱ ح، ۱۳۰
ث	۱۳۴
تیر (کوه) - ۲	تسر (ح: نسم، نسر) - ۱۰۲
تکان (پول = پل) (آب) - ۱۵۵، ۱۶۱	تفازان - ۱۹۴
نور اطعل (کوه) - ۸	تفرش - ۷۵
ج	تفلیس - ۹۹ ح، ۶۱ ح، ۱۰۸، ۱۰۸ ح
جابلق (= عروج، سوس) - ۷۸، ۷۸ ح	تکریت - ۲۹، ۳۷، ۳۷ ح، ۴۱
جاجر - ۱۸۴، ۱۸۴ ح	تکله (ح: بکله، تکله، بکار، کله، بکابه،
جار - ۱۲۱	تکله) - ۹۴، ۹۵ و رجوع به کلغیر
جار (دبه) - ۱۶	شود.
جال کولی - ۵۸	تکینا باد - ۱۷۵
جام - ۱۸۹	تلان (دبه) (ح: دهن، قران، قلمان، قنان) - ۱۲۲
جامکو (ح: جامکورا، جویکورا، جامکو) - ۹۴	تل البغالی - ۴۴
جادان (ح: جادوان) - ۵۴	تل مرقوف - ۴۱
جیل - ۳۷	تودقبو - ۲۱، ۲۲
جیل جیلویه (= کهکیلویه) - ۱۵۲	تیمبان - ۲۰۲ ح، ۲۰۳، ۲۰۳ ح
جیه - ۴۹	تنجه (ح: سجه، تنجیراز، تبغه، تنجه) - ۱۷۶
ججه - ۱۶، ۴	تنگت - ۱۰
جده - ۸، ۵، ۴	توچ - ۱۳۹
جرد بادقان (= سره، کلبادگان) - ۷۴، ۵۶	توقات - ۱۱۸
ج۷۷، ۷۵ ح	تولم (ح: تولیم) - ۲۰۲
جرجان - ۹ ح، ۶۱، ۱۹۷، ۱۹۹	تون - ۱۷۴، ۱۷۶
جرم - ۵۸	توی - ۸۲، ۸۲ ح
جرم - ۱۸۶	تویسرکان - ۸۲ ح
جرم (ح: جزم) - ۹۶	تهامه - ۱۱، ۱۲
جرمق - ۱۷۳	

جولاندوق (ح: جولاندوق) - ۹۰	جروود (ح: خروود) - ۶۹
جویم ای احمد - ۱۵۰ ، ۱۶۰ ، ۱۶۰ ح	جروود (ح: خسروود، خروود، جیروود، جود) - ۷۲
۱۶۲	جرون (جزیره) - ۱۷۲
جوین - ۱۸۴	جره (= کره، اشغایقان) - ۱۵۳ (مرغزار...)
جهرم - ۱۶۰ ، ۱۴۹	۱۶۳
جهرود (ح: جهر، جیروود) - ۶۸	جز - ۵۵
جهوق (ح: حبوق، حستوق، معوق) - ۸۳ و رجوع به منظور شود.	جزلا - ۷۱
جی - ۵۴	جزیره (= دیاربکرو دیارویمه) - ۱۲۰
جیا - ۷۱	جزیره (شهر) - ۱۲۱
جیان - ۵۸	جشت ۲ - ۱۸۹
جیبرین - ۱۴۰ ح	جمبر - ۱۲۲
جیعوز - ۱۹۲ ، ۲۱	جغریه - ۴۴
جیران - ۱۰۴	جنتو (رود) - ۱۰۰
جیرفت - ۱۷۱	جلادجان (ح: جلاجان، خلادغان، خلانادجان) - ۱۵۷
جیلان - ۹۳ ، ۶۱ ، ۵۱ (بحر...) (= بحر خزر) - ۱۰۴ ، ۲۲	جلیباره (ح: کلباری، جلیباری، حلسار) (معله) - ۵۳
جیلانات - ۲۳ ، ۱۵۱ ، ۱۶۵ ، ۲۰۲ ، ۲۰۴	جلولا - ۴۹ ، ۴۹ ح
ج	جزقان - ۶۸
جهاک (= صاهک) - ۱۴۸ ح	جنابا (ظ: جنابة) - ۱۵۷
جرام (= صرام) - ۱۵۴	جنابة - ۱۵۷ ح
جړنداب - ۸۷ ح ، ۸۹	جنابد - ۱۷۶ ، ۱۷۴
چنان نادور (ح: چنان نارمد، چنان نادور) - ۷۶	چنبدملغان - ۱۵۳
چهاردیه - ۲۰۰	چندی شاپور - ۱۳۲
چهل منار - ۱۴۵	چتقان (ح: حیمان، حصفان، جیمان) - ۹۲ و رجوع به جوقان شود.
چیچست - ۱۹۲ ، ۱۹۷ ، ۱۹۸ ، ۱۹۹ ، ۱۰۰	جوباره - ۵۴ ، ۵۲
چیمه رود ۲ - ۷۶ ح	جودی (کوه) - ۱۲۴
چینه - ۱۹ ، ۲۰ ، ۴۰ ، ۸۰ ، ۱۲۹	جود (= فیروزآباد) - ۱۴۱
ح	جوژجان - ۱۹۱ ، ۱۹۱ ح ، ۱۹۲
حاد (ح: جاد، الحاد) - ۱۸۸	جوژدان - ۵۵
حانی - ۱۲۲	جوسق (معله) - ۶۲
حایری (مشهد) - ۳۳	جوقان - ۹۲ ح

[illegible]

- خداآفرین (پل) - ۱۰۱
 خراوین (ح: خراوین) - ۱۱۸
 خراسان - ح ۹، ۲۳، ۲۲، ۵۱، ح ۶۱، ۶۱، ح ۶۱
 ح ۹۵، ۱۰۵، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۱
 ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۳، ۱۹۵
 ۱۹۷، ۲۰۰
 خراو (ح: خرا، خراو) - ۶۹
 خرتیورت - ۱۱۸، ۱۱۲
 خردود - ۶۱
 خرس (ح: خرس، خوکرش) - ۹۷
 خرشید - ۱۴۱
 خرقان - ح ۸۲، ۶۹، ۲۰۱
 خرقانین - ۸۱، ۸۲
 خرکان - ۶۵
 خرگاه تراشان - ۱۳۸
 خرم آباد - ۶۸
 خرماباد - ۷۸، ۷۸، ح ۷۸
 خرمه (قلعه) (شاید: خرامه) - ۱۴۷، ۱۶۰
 خزر - ۱۹۹، ۲۰
 خزر (بحر) (= بحر جیلان) - ۳، ۲۲، ۱۹۸، ۱۹۹
 ۲۰۲
 خزر (دشت) (= قبیاق) - ۲۲
 خشعبان (ح: خشعبان، خشیعبان، خشعبان)
 حیعان) - ۶۵
 خسرو شاه (ح: خورشاه) - ۹۰، ۹۰، ح ۹۰
 خسروگرد (ح: خرما، خسروگرد) - ۱۸۸
 خشت - ۱۵۳
 خضره - ۱۵
 خط - ۱۶۵
 خفر - ۱۳۹، ۱۵۹
 خفرك - ۱۴۴
 خلار - ۱۵۳
 خلاط - ح ۹، ح ۶۱، ح ۱۱۷
 خلخال - ۸۵، ۹۲، ۹۳
 خمایجان - ۱۵۴
 خمرآباد - ح ۶۸، رجوع به خرمآباد شود.
 خمس - ۹۴
 خنافتکان (= خنیفکان) - ۱۴۰
 خنان - ۱۰۸
 خنسای: (ح: خنای) - ۱۰، ۱۰، ح ۱۰
 خواندان (ح: خودان، خوابدان، خرادان) - ۱۶۰
 بکتاب مقدس ص ۱۶۰ ح نیز نگاه کنید.
 خوار - ۲۰۰ (آب...) - ۲۰۱
 خوار (ح: قلات خوار) (قلعه) - ۱۶۰
 خوارزم - ۱۰، ۲۲، ۱۸۱، ۱۸۶
 خواست جان (ح: خواب جان، خواست خان،
 حاست خوان) - ۱۶۳
 خراشیر (ح: خواستی) (قلعه) - ۱۷۶
 خواف - ۱۸۹
 خوبدان - ۱۵۲
 خود - ۱۳۶، ۱۷۶، ۱۷۷
 خورشاه (خورشاه) - ۱۸۴، ۱۸۴، ح ۱۸۴
 خورسه (ح: خرشه، خروشه) - ۱۵۰
 خورشاه (ح: خسرو شاه) - ۹۰، ح ۹۰
 خورشه (ح: خرشه، خرشد، جوشر) (قلعه) -
 ۱۶۰
 خورنق - ۴۲، ۴۳
 خورنق (ح: خورنق، خورنق، خورنق) - ۷۱
 خوروانق (ح: خوروانق) - ۱۰۱، ۱۰۱، ح ۱۰۱
 خوزان - ۵۴
 خورستان - ح ۹، ۲۳، ۲۹، ۵۱، ح ۶۱، ۱۲۷
 ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶
 ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۵۷
 خوشف - ۱۷۴، ۱۷۷
 خوشاب - ۱۱۸
 خوشنان (= خوشی نان) - ۱۲۹

دراورد (ح: دراورد) - ۹۵
 دربند - ۱۰۶
 دربند تاج خاتون - ۱۲۷
 درجان (ح: دیرخان، دیرجان، دیرجان) - ۱۱۲
 ح ۱۱۲
 درجان (ح: درخان، ورجان، وزخان) - ۱۷۶
 ورجوع به درجاق شود.
 درجاق - ۱۷۶ ح ورجوع به درجان شود.
 دردستی شاه (ح: سردوی شاه، سرده سی شاه،
 سردوشی شاه) - ۸
 دروشت - ۵۲، ۵۲ ح، ۵۴
 درگزین - ۸۲
 درو - ۹۴
 دروب جو (ح: درجو، دورجو) - ۸۶
 درودا (ح: دروداد، درود، داباد، درود) -
 ۸۰
 دریست (ح: دریست، دریست) - ۱۵۱
 درآباد سغلی (ح: درآباد، درآباد) - ۷۱
 درآباد علیا (ح: درآباد علیا) - ۷۲
 دزبهن - ۹۲
 دزبیل (ح: دزبیل، درسل) - ۱۲۸، ۱۲۸ ح
 دزسیاه (قلعه) - ۷۹
 دزشیدان - ۹۳ ورجوع به بد شود.
 دزسلوک - ۱۸۳
 دزغول - ۱۳۲
 دزکلات - ۱۵۶
 دزکنبهان (ده کنبهان، دیزکنبهان) - ۲۰۱
 دزمان - ۱۰۱ ورجوع به دیزمار شود.
 دستجرد - ۶۸ (دستجرد زرد) - ۶۸ ح
 دستگرد - ۱۳۳
 دشتاباد (جوی) - ۱۳۰
 دشت ارژن (مرغزار) - ۱۶۲
 دشت بادین - ۱۵۴

خونج (= کاغذ کتان) - ۷۲
 خوی - ۹۷، ۹۱
 خیارج - ۶۴
 خیابو - ۹۵، ۹۴
 خیبر - ۱۵
 خیجین - ۶۹
 خیبر - ۱۶۸ ح
 خیره - ۱۶۸ رجوع به خیبر شود.
 خیل (مسجد) - ۸
 خیو - (ح: خیو، خیو) - ۶۸
 ذ
 داذنان - ۵۶
 داذین - ۱۴۰
 دارالاماره - ۷
 دارابجرد - ۱۴۹، ۱۳۶
 دارابگرد - ۱۶۸
 دارالبوار - ۱۵
 دارالشاطیه - ۳۵
 دارالشفاء - ۱۳۸
 دارالندوة - ۸، ۷
 دارکان (ح: دارکان) - ۱۶۸
 دار مرزین (ح: دارمرزین، دارمرز، دارمرز) -
 ۹۴
 دارین - ۱۶۵
 دامغان - ۶۱، ۶۱ ح، ۲۰۰، ۲۰۱
 داود (محراب) - ۱۸
 دجله - ۳۴، ۳۵، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۷، ۴۹
 ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶
 دجیل - ۴۳، ۴۵
 دراک (کو) - ۱۳۸
 دراک موسی (ح: دراک) (دروازه) - ۱۳۲
 دراکوه (= درکان) - ۱۶۷ ح
 درام - ۷۱

دبیل ۱ - ۱۰	دشت ییاض - ۱۷۶
دیر - ۱۵۷	دشت دوان (مرغزار) - ۱۶۱
دیر هاقول - ۴۳	دشتک (= ابرج) - ۱۴۵ ح
دیز جروود - ۹۹	دشتی - ۵۵
دیز مار باغتری - ۱۰۱ ح	دقوق - ۴۳
دیز مار خاوری - ۱۰۱ ح	دکشن (ح: دکش) - ۲۰، ۲۰ ح
دیزه (= مسکان) - ۱۴۱ ح	دلج (ح: ولج، دلیج، قنجه، وکنج) - ۱۹۲ (شاید: اوزج) .
دیلیم - ۶۲	دلغند - ۱۸۴
دیلمان - ۶۵، ۲۰۲	دلیجان - ۵۶، ۷۵
دین دلا (= بشاور) - ۱۵۱	دماوند - ۳۹، ۲۰۱ (کوه...) - ۲۰۱
دینور - ۱۲۸	دم‌زوان (ح: دم‌روان، دهرودان، دم‌دوان، دم‌وران، دم‌روان) (قلعه) - ۱۶۰
دیوان هند (کتابخانه) - ۶۳ ح	دمشق - ۹۹، ۱۰۱ ح
دیه علی (دیه علا) - ۱۵۴، ۱۵۴ ح	دوان - ۱۴۰
دیه‌مورد - ۱۴۹	دوبرگی (ح: دورگی، دفرگی) - ۱۱۱
ذ	دودانگه (آب) - ۱۳۴
ذات‌المرق - ۵	دورق - ۱۳۱
ذوالخليفة - ۴	دوزال - ۱۰۱
ذی‌بن - ۱ (= بن) - ۵۴	دوشت - ۹۰
ژ	دولاب - ۵۸
زادان (ح: ارادان) - ۱۴۹	دولت آباد - ۵۸
زادگان (= دیکان) - ۱۸۳ ح، ۱۸۶ ح	دولت آباد - ۷۶
زاذان - ۴۳	دولت (دروازه) - ۱۳۷
زاسند (کوه) - ۷۶	دولو (ح: دورو) - ۱۱۲، ۱۱۲ ح
زاجرد - ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۴۹	دهخوارقان - ۹۱، ۹۹، ۱۰۰
زامز (= زامهرمز) - ۱۳۳	دهر؟ (ح: پیرو، تیر) - ۱۰، ۱۰ ح
زامهرمز - ۱۳۳	دهستان - ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۸۸
زامین؟ (ورامین؟) - ۵۸	ده‌کردو (ح: ده‌کرد) - ۱۴۹، ۱۴۹ ح
زاودان (ح: درادان، زاوران) - ۶۹	دهلی - ۱۰
زاهیان (ح: زاهیان، زاهیان، زامیان، زامشان)	دیاربکر - ۲۳، ۲۹، ۱۱۲ ح، ۱۱۲، ۱۲۰
۱۵۱۰	۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۷
زایکان (= زادگان، دیکان) - ۱۸۳، ۱۸۶	دیاربکر - ۱۲۰ و رجوع به ریمه ... شود.
زاس‌الین - ۱۲۲	

۱۱۷، ۱۱۵، ۱۱۲، ۱۰۹	ربع ریشی - ۸۷
۴۶، ۴۳ - ووبه	ریبه (دیاد) - ۱۲۳، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲ ح
روند (ح: زرد، زردند) - ۹۹، ۹۹ ح	۱۲۲ ح، ۱۲۴، ۱۲۵ رجوع به دیار ریبه شود.
روغیز - ۱۶۸	رجه - ۱۶
رویین دژ - ۹۲	رغاطر (ح: ازخاطر، ارحایم، حاط) - ۵
رها - ۱۲۳	رغش آباد - ۱۳۱
رهاط - ۱۶	رزنه - ۵۵
ری - ۵۹، ۵۱، ۵۶، ۵۶ ح، ۵۷، ۵۸، ۵۸ ح	رستان - ۱۶۸
۵۹، ۵۹ ح، ۶۰، ۶۹، ۸۶، ۱۷۳ (دروازه...)	رستمدر - ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۲
۸۷	رشت - ۲۰۳
ریز - ۱۵۴	ریشی (کلایز) - ۸۷
ریشهر (= ریشهر) - ۱۵۶	رسانه - ۳۷
ریشهر (= ریشهر) - ۱۵۶	رضوی (کوه) - ۱۶، ۴۲
ریقان (= ریقان، ریکان) - ۱۷۱	رقه (= فالایقوس) - ۱۲۳
ریکان (= ریقان) - ۱۷۱ ح	رکناباد (کلایز) - ۱۳۲
ز	رمزدان (ح: رمزدوان) - ۱۴۰
زاب (آب) - ۱۲۷	رنان - ۵۴
زابل - ۱۷۹ ح	ربه (ح: ریبه، زینه) (تنگ) - ۱۶۸ و رجوع
زاول - ۱۷۳، ۱۷۹	بکتاب فارسنامه ناصری شود.
زاولستان - ۱۷۴	وین (ح: ترسن) - ۵۵
زاده - ۱۸۵ (ولایت، قصبه) - ۱۹۰	روح - ۱۸۸
زاهد (کلایز) - ۸۷	رودابان (ح: رود ابادان) - ۶۸، ۶۸ ح
زرکان (دراکوه) (قصبه) - ۱۶۷	رود اور - ۸۲
زرنج (= سیستان) - ۱۷۴	رودبار - ۶۶
زرد - ۷۱	رودشت - ۵۵
زرنق - ۹۹	رودقات - ۹۰، ۹۱
زرنک (= سیستان، زرنج) - ۱۷۴	رودهند (ح: اردند، ارد هند) - ۹۰ و رجوع
زره (بهره) - ۱۷۴	به ارزنه شود.
زهرانی (زمین) - ۸۲ (کلایز...) - ۸۷	روس - ۱۱، ۲۲
زکان (رود) - ۱۴۲	روغد (ح: روغد) - ۱۹۷، ۱۹۹، ۱۹۹ ح
زکیه - ۴۰	رود - ۹ ح، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۵۳، ۶۲
زمزم - ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۹	۱۰۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۷
زمندو - ۱۱۶	۱۲۰، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۵ (بحر...)

سایه - ۱۶	مین دیه - ۷۹
سایره - ۱۵ ح . رجوع به سایره شود .	نجان - ۵۶ ح ، ۶۰ ، ۶۵ ح ، ۶۷
سایره - ۱۶	نجان رود - ۱۲۵
سبا - ۱۱ ح	نده رود - ۵۶ ، ۵۵ ، ۵۳
سبزوار - ۱۰ ، ۱۷۵ ، ۱۸۴	نگیان - ۱۰۱
سبلان - ۱۰۳ ، ۱۹۸ (کوه ...) - ۱۹۲ ، ۱۹۴ ، ۱۹۵	نگیا باد - ۴۴
سبور (یا : سبور قرچ) - ۵۸	نوز (رود) - ۱۰۱
ستوریق (ح : ستروق ، ستوریق ، سلوریق) -	وار - ۵۶ ح ، ۱۷۳
۷۰ رجوع قلتوق شود .	ورا (= بغداد) - ۳۴
سجاس - ۶۰ ، ۶۶ (کوه ...) - ۷۰	وزن - ۱۸۹
سجستان - ۱۷۴	هر (ح : وار) - ۹۴
سدیر - ۴۲ ، ۴۳	یارت بازار - ۱۱۶
سراب (= سراو) - ۹۸ ح	یرکوه - ۱۷۷
سراپرو (ح : سراورود ، سراود ، سراندور ،	
سراورود) - ۷۲ رجوع به سراورود شود .	ن
سراجو - ۹۹	لباط (دیه) - ۳۴
سراشیون - ۶۸	ابون (۱) (ح : شاپور) - ۱۶۵
سراد - ۹۱ ، ۹۸	ار - ۹۰ ح
سراورود - ۸۷ ، ۸۹ ، ۹۰	ارو (ح : بسار) - ۹۰ رجوع به سار شود -
سرچیان - ۷۰	اروق - ۷۵
سرخاب - ۸۹ ، ۸۹ ح (کوه ...) - ۹۰	اری - ۱۸۹ ، ۱۹۹ ح ، ۲۰۱
سرخس - ۱۹۵	اسان (= نسا) - ۱۵۰
سرد (ح : جوه سرد) - ۸۶ ، ۸۶ ح	اگرد - ۱۲۳
سردرود - ۸۱ ، ۸۷ ، ۸۹	امان - ۷۲ ، ۸۲
سردست (یا سردشت) - ۹۰ ، ۹۰ ح	سامره - ۳۴ ، ۳۷ ، ۴۲ ، ۴۴ ، ۴۵
سرکان - ۸۲ ، ۸۲ ح	اوجیلاخ - ۶۹
سرکان رود - ۸۲	اوه - ۶۰ ، ۶۶ ، ۶۷ ، ۶۸ ، ۷۰ ح ، ۷۳
سرممان (ح : سریان ، سریان) - ۹۲	۱۷۳
سرمق (۲) - ۱۴۶	اوه رود - ۸۳
سرمندای (= سامره) - ۴۴	اویه - ۱۴۴

۱- شاید : سبور .

۲- در فرهنگ جنرایایی ج ۷ : سورمق .

سر (= های، گلیا یگان) - ۷۵	سرندیپ - ۱۱، ۲
سسا (ح: سسها، سها، سیا) - ۷۸	سرو (ح: منسر، منسیر، صدر، منبیر، نیپر) - ۶۸
سسون - ۱۱۲	سروات (ح: سبروار، سرداب، سردارب) - ۱۴۷
سنارت (ح: تنارت، سناورد، هسارت، تیارت، سنات) - ۵۵ رجوع به هسارت شود.	سروستان - ۱۴۹، ۱۴۰
سنان - ۱۹، ۲۰۰	سعاد (دروازه) - ۱۳۷
سنجان - ۱۹۱	سعدیه - ۴
سیران (ح: شیران) (قلعه بی دروازه استان) - ۱۵۰	سعدآباد (ح: سعدآباد) - ۸۹، ۸۹ ح
۱۶۰	سند سرقت - ۱۶۳، ۱۵۵، ۹۰
سیره (دیه) - ۱۵	سفید - ۱۷۳
سیرم (ح: شرم) - ۱۵۴	سفیددل (قلعه) - ۱۵۵
سنا باد - ۱۸۵	سفیدرود - ۲۰۲، ۹۹، ۷۲، ۶۷، ۵۱
سنجار - ۱۲۳	سفیدتج (ح: سفندج) (ده) ۱۹۴ رجوع بکتاب ابن
سنجاران - ۸۶	خلکان شود .
سنجان (= سنگان) - ۱۸۹، ۱۸۵	سقایة الحاج - ۷
سنجید - ۹۳	سقمین - ۲۲، ۱۰
سند - ۱۶۴، ۱۲۲، ۱۲۰	سقهر (ح: سفهر، سقمیر، سفر، سفهره، سقهند) - ۹۹
سندآباد - ۶۹	سکان (ح: مکان، متکان، شکان) - ۸۲
سندر (مسجد) - ۱۳۸	سکوزآباد - ۶۴
سنگان (= سنجان) - ۱۸۹ ح	سگان (= زرنج، سیستان) - ۱۷۴
سنگ بر سنگ (گریوه) - ۱۰۳	سگستان (= سیستان) - ۱۷۴
سنویه - ۱۱	سلم (دروازه) - ۱۳۷
سنبج (ح: سنبج) - ۱۷۳ ح	سلامه (= سلام، سلامی) - ۱۸۹
سوزماری (ح: سوزماری، سوماری، شوماری)	سلامی (= سلامه، سلام) - ۱۸۹ ح
۱۰۲ -	سلطانآباد چمچمال - ۱۲۸
سوی حصار (ح: سری حصار، سر حصار، شهری، شری) - ۱۱۶، ۲	سلطانیه - ۹، ۹ ح، ۲۱، ۲۲، ۵۶، ۵۹، ۶۰
سوس (= هروج) - ۷۸، ۷۸ ح	۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۷، ۶۴
سوس - ۱۱۷ ح	سلج (کوه) - ۱۲
سوس - ۱۳۳ (رجوع به سوسن شود).	سلباس - ۱۱۷، ۹۲، ۹۱
سوسن - ۱۳۳ ح	سلنکا - ۱۱
سوق الامیر (= فناخسروگرد) - ۱۳۷	سمرقند - ۹۰
سوف نماین - ۱۲۴	

ش	سومیقان (ح) : سوسقان ، سوشقان ، سوییقان ،
خابراں - ۱۰۷	سومنان ، سوبیقان ، سوبقان ، سومتان ،
شاپور خواست - ۷۹ ح	سوسبان (= آق خواجه) - ۶۴ ، ۱۷۳
شاپور خوره (خر) - ۱۳۳ ، ۱۳۶ ، ۱۵۰	سومنان - ۱۰
شاخن - ۱۷۷	سپاره (ح) : سپاره ، سپاره ، سپاره ، سپاره ، سپاره
شاد آباد - ۸۹	ساره (قلعه) - ۱۶۰
شادار (= انار) - ۹۵	سپرورد - ۶۹
شاد شاپور (= قزوین) - ۶۱	سه گنبدان - ۱۵۸ ، ۱۴۴
شاد فیروز (= انار) - ۹۵	سهند - ۹۱ ، ۹۱ ح ، ۹۹ ، ۱۰۰ (کوه) - ۸۷
شادباخ - ۱۸۲	۸۹
شارخت (ح) : شارخ - ۱۷۷	سیادان - ۸۹ - رجوع به سیادان شود -
شافجرد (ح) : سانجرد - ۱۳۳	سیاوان - ۸۹ ح
شال - ۶۴	سیاله - ۱۶
شال - ۹۴	سیاهدهان - ۶۴
شام - ۱۴ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۱۷ ، ۱۹ ، ۲۲	سیاه رستاق - ۱۹۷ ، ۱۹۸ ح
۱۲۳ ، ۱۱۵ ، ۱۱۷ ، ۱۲۰ ، ۱۲۳	سیاهرود - ۱۷۴
(دریا ...) - ۲۱	سیراف - ۱۴۰
شام (= شنب غازان) - ۸۷ ، ۸۹	سیرجان - ۱۷۱
شامی (رکن) - ۵	سپردان - ۷۱
شاهرود (رودخانه) - ۱۶۶ ، ۱۹۸	سیس - ۲۲ ، ۱۰۹ ، ۱۱۷
شاهرود - ۹۴	سیس - ۹۰
شبانکاره - ۲۳ ، ۲۳ ح ، ۱۳۶ ، ۱۴۹	سیستان - ۶۱ ح ، ۱۷۳ ، ۱۷۴ ، ۱۸۰
۱۶۷ ، ۱۷۰	سید آباد - ۸۲
شبد بهر (ح) : شیدی نهر ، شیدی ، سید بهر ، شید بهر -	سیکان (ح) : ارنگان ، شان ، اوشکان ، سکان
۸۳	(مرغزار) - ۱۶۲
شبدبز (صفت) - ۱۲۹	سیلاخور - ۷۹ ح
شبدستر - ۹۰	سیلوان - ۱۲۲
شیورقان (شبرقان ، شیورغان) - ۱۹۱ ، ۱۹۴ ح	سیمسخت (ح) : سیمسخت ، سیمسخت ، سیمسخت ، سیمسخت
۱۹۵ ، ۱۹۵ ح	سیمسخت ، نیل سعت - ۱۵۴
شراء بالا - ۸۰ ح	سینا (کوهی در آذربایجان) - ۸۵
شراء پایین - ۸۰ ح	سینیز - ۱۵۷
شرابین - ۸۰	سواس - ۹۶ ح ، ۱۰۹

شومان - ۱۹۲	شروزرلرد (ح: شروزرلرد، شروغر، شروزرلر) -
شهرآباد - ۱۹۹	۷۱
شهرآبان - ۴۵ ح. ورجوع به آبان شود.	شرفآباد - ۶۴
شهربابک - ۱۷۱	شروان - ۲۰۳، ۱۰۶، ۸۲، ۶۱ ح، ۹ ح
شهرزور - ۶۱ ح، ۹ ح	شستر - (= شستر، شوستر) - ۱۳۰ ح
شهرستان (= شهر نواصلهان) - ۵۴	شش کیلان (= ششکلان) - ۸۷، ۸۷ ح
شهرستانک - ۶۴	شط العرب - ۴۰
شهرستانه - ۸۰	شعب بوان - ۱۹۰، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۳ ورجوع به بوان شود.
شهر فیروزان - ۵۶، ۵۶ ح ورجوع به فیروزان شود.	شفت - ۲۰۳
شهر نواصلهان (= شهرستان) - ۵۴	شقان - ۱۸۵
شهره (ح: شهر) - ۱۱۲	شق رودبار (ح: سق رودبار) - ۱۵۰
شهریار (فول، بل) - ۱۶۱	شکسته (قلعه) - ۱۴۴، ۱۵۸
شبین (= زنجان) - ۶۷	شلم - ۱۱۹
شیخ البلاد - ۵۷	شاخی - ۱۰۶
شیدان (مرفزار) - ۱۶۲	شمشاط - ۱۱۲
شیراز (= قبة الاسلام) - ۹ ح، ۱۰، ۳۹، ۶۱	شیران (قلعه) - ۷۱
۱۶۱ ح، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۳	شیرم (ح: سرم، شوم) - ۶۹
۱۵۳، ۱۵۳ ح، ۱۵۹، ۱۶۲	شیرم (قلعه) - ۱۸۷
شیرجانی (ح: سرجانی) (باغ) - ۱۷۰	شنه - ۷۱ ورجوع به شندستان شود.
شیروان - ۱۲۳، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷ ح، ۲۰۳ ح	شنر - ۵۸ ورجوع به شنشت وشنه شود.
ص	شندستان - ۷۱ ح
صاحب آباد - ۶۲	شنه - ۵۸ ح
صاهک - ۱۴۸	شنشت - ۵۸ ح
صاین قلعه (= قهود) - ۷۰	شنکوان (ح: شنکران، شنکوان، سنکوان، سکوان
صدوین - ۴۵	شکون، سکوان، سکوان) (قلعه) - ۱۴۴
صرام (= چرام) - ۱۵۴ ح	۱۵۸
صفانیان - ۲۲، ۱۰	شورزد (ح: شورزه) - ۷۱ ورجوع به شورزگاه
صفا (باب) - ۵ (کوه...) - ۲، ۷	شود
صفاهان - ۱۰۵	شورزگاه - ۷۱ ح
صلین - ۱۲۲	شوشتر - ۹ (آب...) - ۱۳۰
مقلاب - ۱۱، ۱۹	شولستان - ۷۷
صلاح الدین (رباط) - ۱۶۱	شولکستان - ۱۴۹

طریق خراسان - ۴۵	صمکان (= ریزه) - ۱۴۱، ۱۴۱ ح
طسوج (پانسوج) - ۹۲	صنماء - ۱۱
طلیطله - ۱۱ ح	صور (رود) - ۱۲۵، ۱۲۵ ح
طبرخان (ح: طیم خان، طغوان، طهرجان،	صوفیان - ۹۰
طبرجان) (دیه) - ۱۶۱	صیر - ۷۹
طوالش - ۶۵، ۹۶، ۲۰۲	صین - ۱۰، ۱۹
طود - ۵۴	ط
طوزآفاج - ۱۱۶	طاب (رود) - ۱۵۵
طوس - ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۵	طابق (۱) - ۴۵
طهران (ازتوابع اصفهان) - ۵۴	طایف - ۱۱، ۱۵، ۲، ۱۵
طهران - ۵۸، ۵۹	طارم - ۶۰
طریز ناهید - ۶۸ و رجوع به طراز ناهید	طارم سفلی - ۷۱
شود.	طارم علیا - ۷۱
طیسفون - ۴۶	طارمین - ۶۷، ۷۰، ۷۱، ۷۳
طینور (ح: طینور، طینور، طینور، طینور)	طاق - ۸۶
(قلعه) - ۱۵۶	طالتش - ۹۶
ع	طالقان - ۷۱، ۷۲، ۷۳
عادی - ۱۵	طالقان - ۱۹۲
عانه - ۳۷، ۴۵	طبرستان - ۱۳، ۱۸۱، ۲۰۰، ۲۰۳
عایشه (مسجد) - ۸	طبرک (قلعه) - ۵۷، ۵۹ ح
عبادان - ۲۱، ۲۲، ۲۹، ۴۰	طبس - ۱۲۸ ح
عبدالؤمن (بلاد) - ۱۱	طبس گیلکی - ۱۷۳، ۱۷۸
عتیق (جامع کرمان) - ۱۷۰	طبس مبینان - ۱۷۷
عدن - ۱۱	طبشکری (ح: طبشکری) - ۸۱
عراق عجم - ۵۱، ۵۲، ۵۶، ۶۰، ۶۵،	طنغارستان - ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲
۸۵، ۱۰۷، ۱۲۷، ۱۳۶، ۱۴۸، ۱۷۰	طرابلس - ۱۱ ح
۲۰۰، ۲۰۲	طراذک (ح: طراذک) (= افروشه) - ۱۳۳
عراق عرب - ۵، ۲۹، ۳۰، ۳۴، ۳۷، ۳۸،	طراز ناهید - ۶۸ ح
۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۹، ۱۲۰،	طربزون (ح: طرون، برطرون، طبرون) - ۱۱۷
۱۲۳، ۱۲۷، ۱۳۰	طربیت (۲) - ۱۷۹
عراقی (دکن) - ۵، ۶، ۹	طرخوردان - ۷۵
	طروجرد (ح: طحروود، طروجرد، طحروود) -
	۶۸، ۶۸ ح

۱۶۴، ۱۶۱، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۵	مراقین - ۲۳
۱۳۶، ۲۹، ۲۳- (دریا ...)	مرقه - ۱۵
۱۵۶، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۲ (شهر...)	مرقات (کوه) - ۸
۱۳۷	مرقه (بطن) - ۸
فارس (= قصبة دشت بیاض) - ۱۷۶	مروج (= سوس) - ۷۸
فارسچین - ۶۴	مروه - ۷۸ ح، ورجوع به مروج شود.
فارغان - ۵۲، ۵۵ ح	مسكرمكرم - ۱۳۳
فارغان (= فارغان) - ۵۵ ح	مسكرا المتصم - ۴۵ ح
فاروق - ۱۴۸	مقر - ۱۲۴
فاریاب - ۱۹۱، ۱۹۲	مكبرا (ح: مسكرو، مسكرو، مكبره) - ۴۵ ورجوع
فامرہ (ح: فارین، فامرین، فزین، فاحره) -	به مسكرا المتصم شود.
۸۱	ملم - ۹۹ ح
فامنین - ۸۰ ح	علیاباد - ۵۸
فامیتی (ح: فامین، ماسین، فامسی، فارمین،	صادیه - ۱۲۴
فامیتی، فامنین) - ۸۰ ورجوع به فامنین	صان - ۱۱۱، ۱۶۴ (دریا...) - ۱۷۳
شود.	صوریه (= انگوریه) - ۱۱۲
فخرآباد - ۸۰	مین - ۱۱۹
فدك - ۱۵	غ
فرات - ۳۱، ۳۵، ۳۸، ۴۲، ۴۵، ۴۸، ۴۹	غابه - ۱۶۵
۱۱۰، ۱۲۱ ح، ۱۲۳، ۱۲۵	غار - ۵۸
فراغت (ده) - ۱۴۶	غراب - ۱۶
فراوه - ۱۸۶	غرجه (ح: غورچه) - ۱۹۰
فراغان - ۷۵	غروی (مشهد) (= قبرا میر المؤمنین ح) - ۳۲
فرخار - ۱۰	غزه - ۱۷۳، ۱۷۹ ح
فردوس (قلعه) - ۷۱	غزین - ۱۷۹
فروك (ح: فرلیل) - ۱۵۶	غزوان (کوه) - ۲
فرلین (قلعه) - ۷۶	غندجان - ۱۵۴، ۱۵۴ ح، ۱۶۰
فروق - ۱۶۵	غور - ۱۸۷، ۱۹۰
فریبرز - ۹۲	غوطه دمشق - ۹۰، ۱۵۵، ۱۶۳
فرنك - ۱۱، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۱۱۵	فی
فروكه (ح: فروطه، قروط، قروذ) - ۸۱	فارس - ۹ ح، ۱۷، ۲۳، ۵۱، ۵۶، ۵۶ ح
فریم - ۲۰۱	۶۱ ح، ۸۳، ۹۵ ح، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۳۶
فریوار (ح: کریوار، قریوار) - ۸۰	۱۳۹، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲
فریومه - ۱۸۴	

ق	سا (= ساسان) - ۱۶۸، ۱۵۰، ۱۴۳ (دروازه .)
قادیسه - ۴۶، ۲۹	۱۳۷ -
قاساباد - ۸۰	ساران - ۵۵
قالا یقوس (۱) (= رقه) - ۱۲۲	سقندیس - ۹۰
قالی - ۱۴۷ (مرغزار) (ح : خالی ، مول) - ۱۴۷	نشابویه - ۵۸
۱۶۳	نشارود (ح : قیارود ، مشاورد ، مشاورد) - ۱۷۷
قالیقل - ۱۱۲	ننان (ح : ننان) - ۱۰۲
قاین - ۱۷۸، ۱۷۴، ۹	فلسطین - ۱۶
قبادخورد - ۱۶۶، ۱۵۵، ۱۳۶	فم - ۷۵
قبادق (= قبادق) - ۱۱۳، ح ۱۱۶	فناخسروکرد (= سوق الامیر) (قصبه) - ۱۳۷
مباد (نخلستان) - ۱۵	موشنج - ۱۸۸، ۱۸۸ ح
فیادیان (= قوادیان) - ۱۹۲ ح	مولا (ح : قولاسر ، قولاد ، نهر فولاد ، قولاد) -
میان (کوه) - ۱۰۲	۸۳
قبحاق (دشت) (= خرد) - ۱۱، ۲۲	مومن - ۲۰۳، ۲۰۲
میرس - ۱۱۷	مید (قلعه) - ۱۵
مبله - ۱۰۶	میروز - ۱۰۶ و رجوع به فیروزآباد شود
قبادق (= قبادق) - ۱۱۳، ۱۱۶	میروزآباد - ۱۰۶ رجوع به فیروزشود
قدس (زمین) - ۱۶ (کوه) - ۴۷	میروزآباد (در طارم) - ۷۱
قرا باغ - ۱۶۱، ۱۶۱ ح	میروزآباد (در فارس) - ۹۳ - ۱۳۶، ۱۴۰
مراحصار - ۱۱۳	۱۴۱، ۱۴۲، ۱۶۰
قراحصار لیمویه (ح : لیمویه ، لیمویه) - ۱۱۳	میروزان - ۵۸
قراحصار بواسی (ح : بواسی) - ۱۱۳	میروزان - ۵۶، ۵۶ و رجوع به شهر میروزان شود
قرامان - ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۵ ح	میروزبدان (ح : میروزیران) (= فیروز دام)
قرص - ۱۰۸	۵۸، ۵۸ ح
قرطبه - ۱۱	میروز بهرام - ۵۸
قرغیز - ۱۱	میروزدام (= میروزبدان) - ۵۸، ۵۸ ح
مرقیسیاه - ۱۲۴	میروزکوه - ۱۷۹ ح، ۲۰۱
مرفسین - ۶۴	میروزکوه - ۱۷۹
مرماسین (ح : قوماشین) (= کرمانشاهان) -	میزادان (ح : مرادان ، قبراوان ، میراوان ،
۱۲۸ و رجوع به قرمیسین شود	مزادان) - ۵۵
مرمیسین - ۱۲۸	مین - ۷۴
قرن - ۵	

قوادیان (= قبادیان) - ۱۹۲، ۱۹۲ ح
قواق (ح = قراق، قراق) - ۱۱۶، ۱۱۶ ح
قوج آغاج (۱) - ۵۸
قورخان - ۵۴ ح
قرطان (یا قورطان) - ۵۴، ۵۵ و رجوع به
مرتاق شود
قوسان (ح: قودان) - ۴۶، ۴۶ ح
قوسین - ۵۸
قوش حصار - ۱۱۶
قول (ح: قولی، قول، قول، طول) - ۹۴ و
رجوع به تیل شود.
قولان - ۱۰۱
قولجان (ح: فولجان) - ۱۴۸
قوس - ۱۲۳، ۱۲۳، ۱۲۳، ۱۲۳، ۱۲۳، ۲۰۰
۲۰۱
قوسات (ح = : فرمات، قومیات) - ۱۱۳
قوبه - ۱۱۶، ۱۱۳، ۱۱۱، ۲۱ ح، ۹
قوه (ح = موه) (صحن) - ۱۱۶، ۱۱۶ ح
قووه (یا قومود) - ۵۸، ۵۸ ح، ۵۹
قها - ۵۸
قهاب - ۵۵
قهاب رستاق - ۲۰۱
قهبابه - ۷۲
قهباورستان - ۵۵
قهدرجان - ۵۵
قهرود - ۷۴
قهبستان - ۱۷۳، ۱۷۰، ۱۴۴ ح، ۱۲۳ ح، ۱۲۳
۱۷۴، ۱۷۴ ح، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۱ (۰۰)
۱۴۶
قهود (= صابن قلعه) - ۷۰
قبرشهر (ح: قبرسهر) - ۱۱۶
قبروان - ۱۱
قیس - رجوع به قیش شود

قرن المنازل - ۵ ح
قرین - ۱۸۰
قرل اولدن - ۹۹
قزوین - ۳۹، ۱۲۷، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۰ ح
۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۴ ح، ۱۶۶، ۱۷۱
۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۴ ح، ۱۹۹ ح، ۱۷۳
قسطمونی (ح: قسوسه) - ۱۱۳
مسلطنیه (بهر) - ۱۱۶
قصار (بند) - ۱۴۸
قصران - ۵۸
قصر اللصوص (= ککود) - ۱۲۹
قصر شیرین - ۴۵
قطر و به - ۱۴۸ ح
قطره (= قطرویه) - ۱۴۸
عطیم - ۱۶۵
قیقمان (کوه) - ۱۷، ۳، ۱
تلات (یا غلات) - ۷۱
ملات بندر (قنات) (= کت سندی) - ۱۳۸
ملتوی - ۷۰ ح
قلعه - ۸۶
قلعه دره - ۱۷۸
قلعه طاق - ۱۷۹
قلعه کوه - ۱۷۰
قلوذه - ۱۱۵
قلویه - ۱۱۶
قم - ۷۵، ۷۳، ۶۹، ۶۰، ۵۶، ۵۱، ۹
۱۷۳
قمشه (یا قومش) - ۵۶ ح، ۱۳۶، ۱۴۸
قصر - ۷۴، ۷۴ ح
قندهار - ۱۰
قنوج - ۱۰

فارسنامه ناصری شود .	بشاریه - (= قیصریه) ح ۱۱۴
کیبود - ۱۱۹، ۱۱۹ ح	پش (پافیس) (= کیش) - ح ۹، ۲۳، ۸۹، ح ۱۳۶،
کیبود جامه - ۱۹۹	ح ۱۳۶، ۱۶۴، ۱۶۴، ۱۶۴، ۱۶۴ ح
کت سعدی (= قلات بندر) - ۱۳۸	بصریه - ۱۱۳، ۱۱۴ ح
کعبا باد (ح : لا کعبا باد) - ۹۰	بلغ بالغ (ح : قتلغ بالغ، صلغ بالغ) - ۶۸
کجوجان - ۸۹	ک
کجیل (شاید: کجیل) - ۸۹	کاب - ۱۱۴
کران - ۱۴۲، ۱۵۲	کابل - ۱۰، ۱۷۴، ۲۲
کر - ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۴	کاج - ۵۵
کرادج - ۵۵	کارچی (= کارزی) - ح ۱۸۴
کربال (علیا و سفلی) - ۱۴۸	کارخانه (= اجنان) - ۱۰۲
کربلا - ۳۳	کارزی (= کارچی) - ۱۸۴
کرج - ۲۶، ۵۶	کارزین - ۱۴۲، ۱۴۳
کرج - ۲۲	کارزین (قلعه) - ۱۶۱
کرجیان (ح : کوچستان، کوخبان، کرجیان) - ۲۰۴	کاریان - ۱۴۲
ح ۲۰۴	کاربز (= کاربز) - ح ۱۸۸، ۱۸۸
کرخ (دی) - ۳۴ (محل ...) - ۳۵	کاربز (= کاربز) - ح ۱۸۸
کردار کان (ح : که ارکان، که واکان،	کارزون - ح ۹، ۱۵۱، ۱۵۱، ۱۶۳، (دروازه ..) -
کوروارکان) - ۷۷ و رجوع به لردگان شود.	۱۳۵
کردستان - ح ۹، ۲۳، ۲۹، ۵۱، ۶۱ ح، ۸۵	کاسوا - ح ۶۸
۱۹۷، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۳۰	کاسوا - ۶۸ و رجوع به کاسوا شود .
کرذان رود - ۸۲	کاسه فرمون - ۴۴
کرکر - (ح : کرکر) - ۱۰۲ و رجوع به کرنی یا	کاشان - ۹، ۵۶، ۶۰، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۵ ح
کرکسه شود .	۱۷۳
کرکسر - ح ۱۰۲	کاهل کتان - ۷۲، ۷۲ ح
کرکهریه (ح : کرکهر، کرکهر بد، که کهر به) -	کالان (ح : کالان، لالان) (مرغزار) - ۱۶۳
۸۱	کالف - ۱۹۲
کرم (۱) - ۱۶۸	کالون (ح : کالون) - ۱۸۸
کرمات - ح ۹، ۲۳، ۶۱، ۶۱ ح، ۱۶۸	کامپروز - ۱۴۸ (مرغزار ...) - ۱۶۳
۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۳ ح	کاول - ۱۷۳
کرمانشاه - ح ۱۲۸، و رجوع به کرمانشاهان	کبریت (قلعه) - ح ۷۹
شود .	کبرین (ح : کبر، کوند، گستری، کبرین) - ۱۴۳
	ح ۱۴۳، ۱۴۴ (رجوع به کبری در کتاب

کوانق شود.	کرمانشاهان (= قرمیسین) - ۱۲۸
کوبنجان - ۱۴۰	کرملیس - ۱۲۴
کوتم - ۲۰۳	کوند - ۱۲۹
کوپصفهان - ۲۰۳	کونی - ۱۰۲ ح
کوردشت - ۱۰۱	کسری (ایوان، بارگاه) - ۸۷، ۴۷
کوردشت - ۷۹	کستی (ح: کستی، کستی، کستی) - ۱۱۶
کورد (= کورده) - ۱۴۹	کشور - ۱۴۶ (۱) ۱۷۵
کورد - ۱۴۹ ح	کشیر - ۱۰، ۱۷۵ ح
کورمورد - ۱۵۰	کعبه - ۱، ۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۳
کوزه کنان - ۹۰	۱۱۰، ۱۳۹، ۱۳۳، ۲۷
کوسوی (ح: کوی، موی، کرسوی، کوسویه) -	کلات - ۱۸۶
۱۸۸	کلار - ۱۴۹
کوشک - ۵۸، ۵۲	کلله - ۹۶
کوشک (ح: کوسک) - ۱۷ و رجوبه کورش شود.	کلج - ۷۱
کوشک باغ - ۸۰	کلیر - ۹۵ ح
کوشک زر (با کوشک زرد) - ۱۴۹، ۱۴۹ ح	کلنجین (ح: کلجین، کلنجین، کلنجین، کلجین) -
کوفه - ۹، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۷، ۴۲، ۵۴	۸۱
کوک (ح: کول) - ۱۱۵	کلور - ۹۴
کولکو (رود) - ۱۲۹	کلیر - ۹۴، ۹۶
کوله (ح: کوکه) (قلعه) - ۱۱۴	کلشار - ۵۵
کومجان (ح: کرمجان، کوجهان) - ۸۱ و رجوع	کماخ (= کخ) - ۱۱۴، ۱۱۴ ح
به کوملاذ شود.	کمارج - ۱۵۳
کوملاذ - ۸۱ ح	کخ (= کماخ) - ۱۱۴ ح
کوهان - ۵۵	کمرت - ۷۷
کوه غناباد (ح: عتاب آباد، عاباد، کوهیا باد) -	کشدان - ۵۵
۱۸۸	کمین - ۱۴۸ (مرغزار ...) - ۱۴۳
کوه قرم - ۱۸۸	کن - ۷۲
کهنان (ح: کهنان) - ۱۷۳	کندروود - ۸۹
کهران (قلعه) - ۹۵	کنمان - ۱۶
کهرجان - ۱۴۳	کنکور (= نصرالوصوف) - ۱۲۹
کپکیلویه - ۱۵۲ ح	کوان - ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۶۲
کهندان - ۶۸	کوانق - ۹۶ ح
کیتو (مرغزار) - ۷۶	کوانی (ح: کوالی، کوانی) - ۹۶ و رجوع به

کنبه - ۱۲۶	کینهرو (چشمه) - ۷۶
کنگه در - ۳۹	کیرو بقیع (ح: کیرو تیح، کروتیح، کیرو تیح، کیرو تیح)
کواشیر - ۱۶۱، ۱۷۰، ۱۷۱	کیرو تیح، کیرو تیح - ۱۱۵
کور سرخ - ۱۹۸	کیش (= قیس) - ۱۶۴ ح
کویان (۱) - ۵۵	کیلین؟ - ۵۸
کیلان - ۱۹۹	کیماک - ۱۰
کیلان فضلون (ح: کلان فضلون، کلان فضلون)	کیوی - ۹۳
کیلان فضلون، کیلان تیسلویه - ۹۶	هی
کیلوان - ۹۴	گاو باری (صعرا) - ۱۰۴
ل	گاوخانی - ۵۳
لاو - ۱۶۹	گاو دوله - ۹۹
لاغر - ۱۴۳	گاوماها (یا گاوماسا، گاوماهیا) - ۶۵
لاکدرج - ۹۰	کدوک - ۱۱۶
لالعین - ۸۰	کریاذکان - ۷۵ ح
لانجانرود - ۸۲	کرجستان - ۹ ح، ۲۳، ۶۱ ح، ۸۵، ۱۰۸
لاهیجان - ۶۱، ۶۱ ح، ۲۰۴ به لاهیجان شود.	۱۰۸ ح، ۱۰۹
لاهیجان - ۲۰۲، ۲۰۲ ح، ۲۰۴	کرد آباد (مداین) - ۴۶
لب (ح: لالعب) - ۱۸۸، ۱۸۸ ح	کرد آباد (ح: کرد باد) - ۸۰
لصا - ۱۶۰	کردکوه - ۲۰۱
لعب (= بندینجین، بندیان) - ۴۱	کرد لاخ (ح: کزوملاخ) - ۷۹
لر بزرگه (= بختیاری) - ۵۶، ۶۵ ح، ۷۷	کرگان - ۲۰۳
۷۷ ح	کرمود (ح: کرمود) - ۷۶، ۹۷ ح، ۹۹
لردکان (بالوردگان) - ۵۶، ۵۶ ح، ۷۷ ح	کره (= جره، اشدایقان) - ۱۵۳
۷۸	کسگر (یا کسکرات) - ۲۰۳، ۲۰۳ ح
لرستان - ۷۸ ح، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۵۲، ۱۵۴	کشتاسلی - ۹ ح، ۲۳، ۱۰۶، ۱۰۷
لر کوچک (= لرستان) - ۵۶، ۶۰ ح، ۷۸	کلبادکان - ۷۵
۷۸ ح	کلجین (ح: کالچین) - ۷۱
لشکر (= مکر مکر) - ۱۳۴	کلهدار (ح: کلسا) - ۷۱
لنبر - ۶۶	کنابه - ۱۲۶
لنجان - ۵۵	کنبد ملغان (ح: کنبه ملغان) - ۱۶۱ و رجوع
لوییه - ۲۰	به جنبه ملغان شود.
	کنبه (= چنابا) - ۱۵۷

مایشت - ۱۲۹	لولؤ - ۱۱۵
مایرود (مایرود، مانرود، بیرون، مایرود،	لیدن - ۱۹۱ ح
مارو) - ۲۸، ۲۹ ح	لیلان - ۱۰۰ ح
مایین (ح: مایین، مایین) (قصه) - ۱۴۸،	م
۱۴۸ ح، ۱۴۹، ۱۴۹ ح، ۱۴۹ (کریو) - ۱۴۹	مایین بره (ح: مایین برده) - ۶۵
میاورکاباد - ۶۲	ماجلو (ح: باجلو، یاجلو) - ۸۱
مجاهدآباد (قلعه) - ۱۷۵	ماچین - ۱۰، ۲۰، ۱۹، ۴۰
مجمع البحرین - ۱۰۴، ۱۰۳	مادرسلیمان (کور) - ۱۶۳
مچین (ح: بنعین، بنعین) - ۱۰، ۱۰ ح	مادوگاد (ح: باورکا، ناروکار، مادوکان) -
محسر (بطن) - ۸	۹۱
محمد بن یوسف (دار) - ۷	ماربالان - ۵۴
محمودآباد - ۱۰۴	مارین - ۵۴
محول - ۴۶	ماردین - ۱۲۴، ۱۲۵
منور - ۸۳ ح	مارمهان (ح: مارفهان، مادجهان، مارفجان) -
مداین (کرد آباد) - ۴۷، ۴۶، ۴۳، ۳۷ -	۸۰
۱۲۸، ۸۷، ۶۲، ۴۸	مارین (ح: مازین، مارین، دبه مارین، دبه
مدویش (ح: مدیش، مردیش) - ۲۱	ماده، دبه قزوین، دبه ساده، مامزین،
مدینه - ۴، ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵،	ولازین، مامجین، یارین، مامزین) - ۶۴
۵۴، ۱۶	مازندران - ۹ ح، ۲۳، ۶۱، ۱۷۹ ح، ۱۸۱،
مدینه السلام - ۳۴، ۳۴ ح	۱۹۲، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲ (بحر) -
مدینه موسی - ۶۲	۲۳
مراهه - ۸۵، ۹۱، ۹۹، ۱۰۰	ماستر - ۷۶
مرادین (ح: مرادومن، هرادومن، هرادوین) -	ماکویه - ۱۰۲
۷۷	ماکیر (ح: مانکره) (قلعه) - ۷۹ ح
مرج شیدان - ۱۵۵ و رجوع به شیدان شود.	مالان (قصه) - ۱۸۸
مرجستان (ح: مرجستان، هرجهستان، مرغیجان) - ۷۳	ماندستان (ح: بایندستان) - ۱۴۳
و رجوع به مرغی شود.	مادبالق (= ماووبالغ) - ۱۹۱
مرجنی - ۷۳ ح	ماوراءالنهر - ۱۰، ۲۲، ۱۷۴
مرداقم - ۱۰۱، ۹۶	ماوشان - ۸۰
مرسان (ح: مرینان، جرینان) - ۱۸۶	ماوشانرود - ۸۰، ۹۰
مرق - ۶۸، ۶۹	ماووبالغ - ۱۹۱ ح
مرك - ۶۴	ماهلویه (بحیره) (ظ: مهارلو) - ۱۳۸، ۱۳۸ ح
مرند - ۹۱، ۱۰۰، ۱۰۱	ماصمت (ح: باصمت) (قلعه) - ۷۷ ح
مرو - ۹۱ ح، ۵۱ ح، ۶۱، ۱۰۵، ۱۸۲، ۱۹۳	

مورستان، پردود، پردوساق، پرومستان	۱۹۴، (قلعه) ۷۸ ح
رومورستان - ۱۹۲، ۱۹۸ ح	مروود - ۱۹۳، ۱۹۵
موسی (تیه) - ۱۶ (منخره) - ۱۰۶، ۱۰۴	مروودشت - ۱۴۵، ۱۴۷ ح
موش - ۱۲۵	مروست - ۱۴۷
موصل - ۲۰۲، ۱۰۳، ۸۵، ۲۳، ۲۲ ح	مروشاهاجان - ۱۹۳ رجوع به مروشود .
موغان - ۲۰۲، ۱۰۳، ۸۵، ۲۳، ۲۲ ح	مروه (کوه) ۷۲
موکله (ح: هوکله) - ۸۶	مزدقان - ۸۳، ۸۲، ۶۸
مؤنا یاد - ۱۷۹	مزدلفه - ۸، ۲
موهو (ح: مرهو، هرهو، هرروز، سرهود) -	مستنبریه - ۳۶
۱۴۳، ۱۴۳ ح	مسجد الحرام - ۱
مهرانرود - ۹۱، ۸۹، ۸۷	مسرکان - ۱۳۴
مهروبان - ۱۵۷	مشر الحرام - ۷
مهرود - ۴۵، ۴۵ ح	مشکان (مرغزار) - ۱۶۲، ۱۶۲ ح
مهنه - ۱۹۴	مشکین - ۱۰۳، ۹۴، ۹۱
میافارقین - ۱۲۵، ۱۲۵ ح	مشهد طوس - ۱۸۵
میانیج - ۹۷ ح، ۹۹	مشهدکافی (ح: کوفی) (شکارگاه) - ۱۳۱
مید - ۸۴، ۸۴ ح	مص (ح: فیض) ۱۶۸
میشان - ۴۰	مصر - ۱۸۸، ۲۰، ۱۹، ۱۶، ۱۱، ۱۴
میشکانات (ح: مسکانات، میشکان، بیسکانات) -	معبادیه (ح: بعبادیه، ممیدی) - ۴۸، ۴۸ ح
۱۵۰، ۱۵۵ ح، ۱۶۸، ۱۶۸ ح	مغرب (بلاد) - ۱۹، ۱۷، ۱۱
میکال (ح: تنکال، منکال) - ۱۷۵	منولیه - ۷۲
میلاجرد - ۸۱	مغازه (کویر) - ۲۳، ۵۱، ۵۱ ح، ۷۵، ۲۰۰
میلان - ۱۹۰، ۱۰۰ ح	مذقة البلاد (= روم) - ۱۰۹
میسند - ۱۴۳، ۱۸۰	مکران - ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷، ۱۰
میون دز - ۶۶	مکه - ۱۲، ۱۴، ۵، ۱۷، ۱۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۲
ن	۱۴ ح، ۱۶، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۷
ناحیه (نهر) -	مکیر (ح: مکس) - ۲۲
نارمیان (ح: شرمیان، سارمسان، ماومیان) -	ملایر - ۸۳
۸۶ (دروازه...) - ۸۷ (محل...) - ۸۷	ملعیه - ۱۱۵
ناصره الجلیل - ۱۸	ملقویه - ۱۱۶
ناهله (ح: نایله، نایله، باهله، ناهلیه) - ۷، ۷ ح	منارجرد - ۱۱۹
نای (قلعه) - ۱۹۶	منصور آباد - ۲۰۱
نایه - ۶۸	منی - ۸، ۲ (کوه...) - ۲ (دره...) - ۷
نابین - ۵۶، ۸۴ ح، ۱۷۳	موروستاق (ح: پردمورستاق، هوروستاق،

نورد - ۱۵۱	نجد - ۲۹، ۲۳، ۱۵
نورس (۱) - ۱۲۲	نجله - ۹، ۷۹
نوقان (ده) - ۱۸۵ ح	نجم آباد - ۶۹
نویده (ح: نودپ، بودن) (قصبه) - ۱۹۲	نجم (قلعه) - ۱۲۲
نه - ۱۸۲، ۱۷۳	نخجوان (= نقش جهان) - ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰ ح
نیشابور (= نیشاپور) - ۱۸۲	نرتوکه (قلعه) - ۱۸۸ ح
نهاوند - ۵۶، ۶۰ ح، ۸۲ ح، ۸۳	نرجه - ۶۱
نهر عیسی - ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۴۹	نرگس (مرغزار) - ۱۶۳
نهر ملک - ۴۹	نرماشیر - ۱۷۲
نهر وان - ۳۴، ۳۷ ح، ۴۶، ۴۹، (آب...) - ۳۶	نربار (ح: نساژ، نسا، نساژ) - ۷۱
۴۳، ۴۵، ۴۹	نیشابور - ۵۱ ح وجوع به نیشابور شود.
نیاستر - ۷۴	نشاک (ح: استاک، اشاک، نشکتن، استاک)
نیرت (ح: شرب) - ۲۱	اشناک، دژک - ۱۵۸
نیریز - ۱۰، ۱۴۴، ۱۶۸	نصیبین - ۱۲۵
نیسر (ح: نیر، نستر) - ۲۰۴، ۲۰۴ ح	نطنز - ۵۶، ۷۶، ۷۷
نیشابور (نیشاپور) - ۹۹ ح، ۶۱، ۱۷۳، ۱۷۵	نظامیه (مدرسه) - ۳۶
۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۳	نمایه - ۳۷، ۳۷ ح، ۴۹
نیکسار (ح: یکنفور، سکفور) - ۳۲	نقش جهان (= نخجوان) - ۱۰۲
نیل - ۳۷ ح، ۴۹	نکسار (ح: نکیسار) - ۱۱۵، ۱۱۵ ح
نیلان (میلان، لیلان) - ۱۰۰	نکید - ۱۱۳، ۱۱۵
نیم ارداه (ح: نیم ارداه) (= شهر ذور) - ۱۲۸	نیره - ۱۵
نیمروز - ۹ ح، ۶۱ ح، ۱۷۴	نسار (ح: نلبار، نیشان، نلبار، نیشامه) - ۸۱
نیم مردان - ۱۹۹	نیسور (ح: نیور، نیور، تیمور، نیسور) -
نیمور - ۷۵، ۷۶ ح	۷۶ رجوع به نیمور یا چیمه وود شود.
نینوی - ۱۲۶	نوار (ح: نوادر، نوار) - ۸۱
نیو (ح: هوردین، هوری، هودوین) - ۱۵۷	نوبر - ۸۶
و	نوبران - ۶۸ ح
وادی القری - ۱۵	نوبنجان - ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵
واسط - ۳۶، ۳۷، ۴۳، ۴۹، ۴۹ ح، ۵۰	نوبندگان (= نوبنجان) - ۱۵۴
واشجرد - ۱۹۲	نوبه - ۱۱ ح
وان - ۱۱۹	نوذر (ح: نویر، نویر) - ۶۸ رجوع به نوبران
وحیده - ۱۵	شود.
ورامین - ۵۶، ۵۹	نوذر (قلعه) - ۹۶

هشجین- ۹۳	دوله - ۶۸
هندوان - ۹۶ ح	دولین ۲ - ۵۸
هندوان (ح: هندوان) - ۹۶ و رجوع به هندوان شود	وسطان - ۱۱۹
هفتشویه (ح: هفتشویه) - ۵۵	وشان (ح: وسق، وحق) - ۷۷، ۷۷ ح
ههجان (ح: نیمجان، ملجان، سرمان) - ۱۴۳	وفس - ۶۹
۱۴۳ ح	ولاسجرد (یا ولأشجرد) - ۱۱۹، ۱۱۹ ح
هدان - ۹، ۵۹، ۶۰، ۷۷ ح، ۷۸ ح، ۷۹، ۹۰	ولیان کوه - ۸۶، ۸۷، ۸۹
هسار - ۵۵ ح و رجوع به سنارت شود.	وینه - ۹۹ ح
هشهره (= ابرشهره) - ۱۰۴	ه
هند - ۱۰، ۲۰، ۲۳، ۴۰، ۵۳، ۱۲۹ (دویا...)	هاشیه (قصبه) - ۳۱
۲۳ -	هجر - ۱۶۴، ۱۶۵
هند رود (ح: هنده رود، هفتده رود) - ۸۲	هرات (ح: هرا، هوان) (دقارس) - ۱۴۸، ۱۴۹
هندویان (ح: هندیان، هندومان) - ۱۳۱	هرات - ۱۷۹، ۱۸۶، ۱۸۶ ح، ۱۸۷، ۱۸۹
هندیجان - ۱۵۶	و رجوع به هری شود.
هنگامباد (ح: سنگا مباد، سنگا باداد) - ۱۱۹	هرار ۱ - ۱۰۱
۱۱۹ ح	هردقان (ح: مزدقان، مردمان، هسزدقان، مزدقان) - ۷۲
هوشیار - ۱۱۵	هرسین - ۱۲۹
هول ۱ - ۹۶	هر ۲ - ۱۴۲
هیئت - ۳۷ ح، ۴۹، ۵۰	هرماس (نهر) - ۱۲۵
هیرک (ح: هرک، سیرک، ترک، میرک) - ۱۰۵	هرمز (یا هرمز) - ۹ ح، ۱۰، ۲۳، ۱۷۰، ۱۷۲
۱۴۱	۱۷۳
هیرمند - ۱۷۴، ۱۷۴ ح	هری - ۹ ح، ۵۱ ح، ۱۶۱، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۵
ی	و رجوع به هرات شود.
یافت - ۹۶	هری رود - ۱۸۷، ۱۸۹
یثرب - ۱۲	هرار و دخت - ۱۴۴
یزد - ۱۰، ۵۱، ۶۰، ۸۳، ۱۳۶، ۱۴۴	هزو (ح: مرد، مزد. شاید هرمز) - ۱۴۴
۱۷۳، ۱۷۸	۱۴۴ ح، ۱۶۶
یزد خواست - ۱۴۹	هشترود - ۹۹
یلقان بازار (ح: یلقون بازار، یلقان، یلقود، یلقون) - ۱۱۶	هشت نوم - ۱۳۹ ح

یونان - ۱۱، ۲۰	یلملم - ۴
یونس (مقام) - ۳۴	یمانی (درکن) - ۵
یهودی - ۱۹۱	ین - ۴، ۶، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۹، ۲۰، ۱۶۵
یهودی الاصلهان - ۵۴	ینبع - ۱۵
	یورت (ح: تورت، بورد) - ۲۰، ۲۰ ح

